

رنج های زهرا علیها السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : عاملی جعفر مرتضی - ۱۹۴۴

عنوان و نام پدیدآور : رنج های زهرا علیها السلام مولف جعفر مرتضی عاملی مترجم محمد سپهری مشخصات نشر : قم نشر ایام دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی ۱۳۷۸.

مشخصات ظاهری : ص ۶۵۶

شابک : 964-91063-0-813000-0 ریال ؛ 964-91063-0-813000-0 ریال وضعیت

فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی یادداشت : عنوان اصلی ماساه الزهرا (ع) .

یادداشت : کتابنامه ص [۶۳۳] - ۶۵۶

موضوع : فاطمه زهرا (س ، ۱۳؟ قبل از هجرت - ق ۱۱

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده : سپهری محمد، ۱۳۴۴ - ، مترجم شناسه افزوده : دفتر مطالعات تاریخ و

معارف اسلامی رده بندی کنگره : BP/۲۷/۲/ع ۲ م ۲۰۴۱ ۱۳۷۸

رده بندی دیویی : ۹۷۳/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۸-۵۳۹۱

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثنای بی منتها خدای یگانه را و درود و سلام بر محمد فرستاده خدا، و خاندان

پاکیزه اش.

حوادثی که پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله بر دخترش فاطمه علیها السلام گذشت و

بلايا و مصائبی که زهرا علیها السلام با آن مواجه شد، شخص یا شخصیت دختر پیغمبر علیها السلام را به عنوان یک فرد به آن اندازه هدف قرار نداد که تفوق طلبی بر اصول ثابت اسلامی را به منظور دستیابی به مناصب و امتیازاتی که اگر این حوادث و وقایع را بوجود نمی آوردند، هرگز قادر به دستیابی بدان نبودند، و یا کسب مقامهایی که ابداً استحقاق آن را نداشتند.

علت آن بود که در واقع زهرا علیها السلام سد منیع و قوی ای بود که راه تحقق بلندپروازیهای نامشروع و غیر قابل توجیه آنان قرار داشت؛ و نیروی تأثیرگذار و کوبنده و برنده در اظهار بطلان بلندپروازیهای آنان، و تأکید و تحکیم بطلان و عدم مشروعیت آن در شعور امت، و در وجدان و ضمیر اسلامی انسانی آن.

گاهی اوقات انسان در سیاق فهم تاریخ می بیند که برخی می خواهند وانمود کنند که در این خصوص، در حالتی از تردد یا تردید بسر می برند و می پرسند: آیا توجیهات معقول یا فرصتهای واقعی در جامعه وجود داشته که به آن حوادث و وقایع امکان دهد در عمل و واقعیت تحقق پیدا کند. اینان برای اظهار این حالت، درباره ی دقت و حتی درستی نقل حدیثی و تاریخی اینگونه حوادث پرسشهای

[صفحه 16]

عدیده ای مطرح می کنند. به همین منظور اگر نتوانند آن را به صورت علنی و صریح رد و باطل کنند، هیچ اشکالی در ایجاد شک و تردید در وقوع همه ی این حوادث نمی بینند، به علاوه موضع این قبیل انسانها در داخل خود نیز یک اصل مسلم غیر قابل تردید دارد که می گوید: پاسخ به این پرسشها و سپس یقین پیدا کردن از صحت این وقایع و حوادث به حد و حتم، ضرورتاً به معنای محکومیت قاطع، و ردّ صریح مشروعیت همه ی جامعه و فضایی که پدیدار گشت و نیز تخطئه ی صریح و تلخ عاملان اصلی این حوادث، و مرتکبان مصائب و بلايایی است که زهرا علیها السلام را از همه طرف در بر

گرفت. آری، این همان چیزی است که اینان در صدد دوری از افتادن در آن هستند. هدف این مطالعه ی موجز عرضه ی همان پرسشهایی است که نتیجه ی آن نوعی شک و تشکیک نزد وی بوده است. علاوه بر آن ارائه توضیحات یا پاسخهای دیگری به پرسشها و یا شبهات مطرح شده پیرامون قضایای دیگر مربوط به زندگانی حضرت زهرا علیهاالسلام پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله.

این مطالعه را تقدیم خوانندگان ارجمند می کنیم با تأکید بر احترام و تقدیر از خصوصیات شخصیتی همگان، و تأکید بر این نکته که نباید اختلاف دیدگاه، و اتخاذ موضع در مسائلی در این سطح از اهمیت و حساسیت در روابط مودت آمیز خللی پدید آورد.

از خداوند متعال توانایی و یاری می خواهیم و از درگاه او مسئلت داریم که راه راست، و گفتار درست، و صحت قصد، و خلوص نیت، و طهارت و صفای عمل به ما عنایت فرماید. او ولی ماست و هدایتگر به راه راست.

بیروت، شعبان 1417 ه.ق

جعفر مرتضی العاملی

[صفحه 17]

پیشگفتار

این کتاب به بررسی مسائلی می پردازد که در سالهای اخیر پیرامون مظلومیت زهرا علیهاالسلام و آنچه پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر او گذشت، و نیز مسائلی که گونه ای ارتباط با آن حضرت دارد، مطرح شده است. چگونگی طرح و بیان این مسائل ما را بر آن داشت تا به توضیح و تنقیح آن پردازیم. اما شایسته دیدیم پیش از ورود به بررسی مسائل مهم، خواننده ی ارجمند را به چند مطلب و نکته درباره

ی پژوهشهای علمی تذکر دهیم که آگاهی از آن لازم و ضروری است. پیش از این بخشی از مسائل را در مقاله ای با نام «لست بفوق آن أخطی» در لبنان منتشر کرده ایم. نظر به اهمیت این مسائل و از آنجا که ممکن است خواننده ی گرانقدر به آن مقاله دسترسی نداشته باشد، آن را با نکات جدیدی در اینجا می آوریم.

1- مسائلی که در این کتاب مورد نقد و بررسی ما قرار گرفته، در نوشته ها، مقالات، سخنرانیها و مصاحبه های مطبوعاتی یا رادیویی و تلویزیونی آمده است. ما به منظور رعایت عواطف و احساسات از تصریح به نام گوینده آن خودداری کرده ایم. زیرا نمی خواهیم کوچک ترین تشویش خاطری ایجاد کنیم. در گذشته و اکنون نیز به دوستی و محبت با همه علاقمند بوده و هستیم و برای همه آرزوی خیر و خوشی داریم. اگر نبود که توضیح برخی از مسائل را بر خود واجب دیدیم، اساساً به نشر این بررسی نمی پرداختیم. اگر فردی، آنچه در این کتاب آمده را بر وفق

[صفحه 18]

قاعده ی: «کاد المریب ان یقول: خذونی» درباره ی خود تفسیر کند، این به خودش مربوط است ولی ما به او توصیه می کنیم که چنین نیندیشد. زیرا مقصود ما گفته است نه گوینده.

2- در زندگانی علمی خود گاهی اوقات با افرادی برخورد می کنید که بناحق ادعای فرهنگ و معرفت دارند و القاب و عناوینی هم در پی نام خویش دارند. اینان برای بی اعتبار کردن مخالفان و منتقدان خود، آنها را مورد هجوم قرار می دهند. چنانکه یکی از همین افراد به یاری یزید بن معاویه برخاسته و لعن او را مایه ی بی ارزشی لعن کننده می پندارد. او می گوید: «اما این محافل در برخی جوانب به سب و لعن دچار شدند و لذا به لعن شمر لعین بسنده نکردند بلکه معاویه، یزید و بنی امیه را هم در جرگه ی

کسانی قرار دادند که لعن آنان را لازم می دانند». [1].

اگر ما هم با این قبیل افراد روبه رو شویم نه تنها از رویارویی با آنان هراس نداریم بلکه اگر ضرورت ایجاب کرد و یا احساس تکلیف شرعی نمودیم که در قبال افکار و اندیشه های آنان موضع گیری کنیم، همانند این کتاب خواهیم نوشت و به شیوه ی علمی، واقع گرایانه و بدون از هیاهو به نقد و بررسی موضوعات گوناگون طرح شده توسط آنان خواهیم پرداخت. زیرا آشکار و واضح است که در دین و عقیده و مسائل اهل بیت علیهم السلام جای هیچگونه نرمش و مصلحت اندیشی نیست. ما در این راه به ناسزاگوییهای ناروای این و آن توجه نمی کنیم و آن را چیزی جز سراب فریبنده نمی دانیم. (و لیحق الله الحق بکلماته و یبطل کید الخائنین).

3- برخی معتقدند که بررسی و نقد افکار و اندیشه ها موجب رسوایی صاحب فکر و اندیشه می شود در حالی که لازم است اشتباهات او را پوشیده داریم و از اعلان آن خودداری نماییم.

[صفحه 19]

در پاسخ اینان می گوئیم:

اولاً: اگر نقد و بررسی افکار موجب رسوایی است می بایست از اساس درهای علم و معرفت بسته و نقد سازنده ممنوع باشد. در حالی که در طول تاریخ نقد اندیشه ها حتی افکار بزرگان اندیشمندان، صفت بارز متفکران و عالمان خصوصاً پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام بوده است.

ثانیاً: افشای ممنوع، افشای مسائل شخصی افراد است نه نقد سازنده و واقعگرا و تصحیح اشتباه افراد در عقیده، ایمان و اندیشه. این از مسائلی نیست که می بایست حریم اشخاص حفظ شود تا نقد آن ممنوع باشد. خصوصاً هنگامی که این اشتباه موجب

اشتباه در عقاید، امور دینی و مفاهیم ایمانی مردم شود. حفظ دین مردم از حفظ حریم افرادی که موجب سستی آن شده یا بدان دست اندازی می کنند، سزاوارتر و واجب تر است.

انسان باید حد خود را بشناسد و پا از آن فراتر نهد و به نکوهش قضایا و اصول ثابت دین، عقیده و ایمان مردم نپردازد.

ثالثاً: نقد اندیشه نه جنایت است و نه افشاگری بلکه اصرار در طرح بدون دقت علمی مسائل مربوط به اصول ثابت دینی، مذهبی، تاریخی،... و تجاوز از حدود طبیعی است که به رسوایی صاحب خود می انجامد.

4- برخی گمان می برند که خدشه وارد کردن به بعضی از اصول، گونه ای نوآوری در اندیشه یا فرهنگ اسلامی یا تاریخی و مانند آن است. اما حقیقت این است که چنین کارهایی عموماً بیانگر بازگشت به طرح اموری است که دیگران در روزگاران گذشته آن را مطرح نموده اند و بسیاری از آنان هم اکنون نیز در مناقشات خود با شیعه امامیه گوشه هایی از آن را بیان می کنند و در لابلای احتجاجات کلامی و مذهبی آنان پراکنده است و بر پژوهشگران آگاه پوشیده نیست. و بحمدالله شیعه

[صفحه 20]

با وضوح و دقت و احساس مسئولیت، و آگاهی تمام به آن پاسخ داده و می دهد.

5- گفته ای هست که بارها شنیده و یا خوانده ایم. این گفته می رساند که نباید از طرح مسائل برای مردم بترسیم. قرآن اندیشه شکاکان را درباره ی پیامبر صلی الله علیه و آله برای ما نقل کرده است. اگر قرآن مواضع خصمانه آنان را بیان نمی کرد، چگونه می دانستیم که آنان می گفتند: پیغمبر، دیوانه، جادوگر و دروغگو است؟! می گوییم:

اولاً: اینکه می گفتند: پیغمبر دیوانه، جادوگر و دروغگو است، اندیشه شکاکان نیست بلکه صرف ناسزاها و اهانت‌هایی است در چارچوب جنگ تبلیغاتی بر ضد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر زبان آورده اند. آنان خود بیش از دیگران به دروغ بودن و بطلان این گفته ها آگاه هستند.

ثانیاً: برانگیختن سؤالات و القای تشکیکات و ناسزاها و سرازیر کردن اتهامات به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و هر کس دیگر، فکر و اندیشه به شمار نمی رود تا چه رسد به نوآوری و یا احیای فکر.

ثالثاً: هنگامی که قرآن از گفته های اینان سخن می گوید، در سیاق رد و زشت شمردن آن، سخن می گوید: بنابراین نه به صرف طرح آن بسنده نموده و نه آن را بلا تکلیف رها کرده تا در نفوس مردمی که آن اندازه علم و معرفت ندارند که آن را به دقت و با آگاهی و ژرف اندیشی به محاکمه کشند، غلیان یابد و حاکم شود.

6- برخی می گویند: دانشمندان مسئولند که هرگاه بدعتها در داخل و خارج جامعه اسلامی آشکار شود، و با آن مبارزه کنند و علم خویش را آشکار نمایند و گرنه چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لعنت خداوند بر او باد». خداوند متعال فرموده: (ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس اولئک یلعنهم

[صفحه 21]

الله و یلعنهم اللاعنون). [2].

می گوئیم: دقیقاً در عمل به همین مقوله است که در زندگانی علمی، خویش را ملزم کرده ایم که هرگاه در داخل و خارج جامعه اسلامی مسأله ای برانگیخته شود که بیانگر ایراد جدیدی در میراث فکری ما و دین اسلام و مذهب حق که حقایق آن

بوسیله‌ی اسوه‌های اسلام و پرچمداران تشیع اصیل و استوانه‌های علمی محقق گشته است را با دلایل آشکار و براهین روشن نقد و بررسی علمی نماییم.

7- برخی از مردم ادعای خود را دلیل قاطع برای اثبات آن قرار می‌دهند. جا دارد که اندیشمند در آن تأمل نماید و بدان دقت کند.

8- هرگاه کسی تلاش کند که دلایلی را که علما در خصوص یک مسأله بیان کرده‌اند، از بین ببرد، با قطع نظر از پیروزی یا شکست وی در این باره، اگر دلیل جایگزینی ارائه ندهد فی الواقع خواسته از عقیده‌ای که به گمان خودش دلیل آن را از بین برده، دست بردارد. زیرا نمی‌تواند به عقیده‌ای که دلیلی در اثبات آن ندارد، ملتزم باشد مگر اینکه در مسائل عقیدتی مقلد باشد و این را احدی از مردم نمی‌پذیرد.

9- برخی می‌گویند: احدی حق ندارد او را نصیحت کند که بعضی از آراء و نظرات خویش را درباره مسائل عقیدتی، ایمانی و تاریخی که برخلاف اجماع علما و بزرگان مذهب است، برای مردم عوام بیان نکند. اگر چه هدف، آن باشد که وی را از افتادن در محذورات بزرگ حفظ کند. این هنگامی است که آنچه مطرح خواهد کرد خروج خطرناک از اصول و مبانی بشمار رود و عالمانی را که کتمان علم و بینات بر آنان حرام است، بر آن دارد که با دلیل قاطع و حجت بالغه و شیوه مقابله به مثل و بلکه با هر شیوه مشروعی که در توضیح و تصحیح اندیشه وی مفید خواهد بود،

[صفحه 22]

به رویارویی با او برخیزند.

از این گذشته تبعات خطیر دیگری هم در پی خواهد داشت. از جمله: آثار و تبعات این مخالفتها نیز شیوه برخورد دیگران با او و روش نقد و بررسی آراء، دیدگاهها و نظرات وی، را می‌توان نام برد.

10- او می گوید: «برخی می ترسند که ممکن است طرح مسائل فکری و عقیدتی با افکار گذشتگان که ممکن است صحیح باشد یا نه، برخورد داشته باشد». وی سپس به مردم می گوید: «عقل خود را به کسی نفروشید و آنگونه که قرآن می فرماید: (انا وجدنا آباءنا علی امه و انا علی آثارهم مقتدون) [3]، جمود نورزید. زیرا هر نسلی باید بر پایه خرد و اندیشه خود به سوی حقیقت گام بردارد». سپس در لزوم طرح افکار و دیدگاههای خود به این حدیث استدلال می کند: «اذا ظهرت البدع فعلی العالم ان يظهر علمه و الا فعلیه لعنة الله». وی این آیه ی کریمه را نیز دلیل طرح افکار خود بیان می کند: (ان الذین یکتبون ما انزلنا من الینات والهدی...).

می گوییم: ما نمی دانیم این تصریح خطرناک چه توجیهی دارد که می گوید: برخی از عقاید مذهب بر حق ما (شیعه) ممکن است صحیح نباشد؟! گمان نمی کردیم که پیروان این مذهب افکار و عقایدشان را بدون دلیل و حجّت و به صرف تقلید کورکورانه مردود و نامعقول، از گذشتگان به ارث می برند! گمان نمی کردیم که شیعیان مصداق این آیه ی کریمه شده اند: انا وجدنا آباءنا علی امه... شگفت تر اینکه عقایدمان را که به تعبیر وی از گذشتگان به ارث برده ایم، از بدعتها شمرده است و لذا لازم شده که بر پایه ی حدیث: «اذا ظهرت البدع فعلی العالم ان يظهر علمه»، علم خود را آشکار نماید!؟

[صفحه 23]

11- شاید وی برای درمان علمی گفته های خود اظهار دارد که انگیزه های شخصی است و سپس به بیان تحلیلها و غیگوییها و تهمتهای ناروا روی آورد تا مردم بدان مشغول شوند و حقیقت مطلب را فراموش نمایند.

ما نمی خواهیم احدی را وادار کنیم که به همگان حسن ظن داشته باشد هر چند

معتقدیم که حسن ظن - خصوصاً - در سطوح علمی چیزی است که برادران اسلامی و ایمانی ما بدان فرامی خوانند. لیکن کسانی را که سرگرم مباحث علمی هستند به یک نکته که خداوند سبحان واجب کرده توجه می دهیم و آن اینکه از تهمت، افترا و غیبگویی که تجاوز به کرامت مردم بدون اثبات طرق شرعی است، پرهیزند و بدانند که این تعدی و تجاوز مردود است و مخالفت با احکام شرع و وجدان. در اینجا دو نکته ی دیگر را نیز یادآوری می کنیم:

الف - چنین فهمی از مسائل از ارزش طرح علمی و فکری ارائه شده بوسیله ی این درمان نمی کاهد؛ در حالی که چه بسا می خواهد با چنین شیوه هایی مانع تأثیر آن شود، بلکه روح علمی و متانت دلیل، معیار و میزان پذیرش یا ردّ مسائلی است که وجهه ی همت ماست و در نردبان اولویتهای ما قرار دارد.

ب - ممکن است توجیهی برای این سوءظن پیدا نکنیم. زیرا این معیارهای شرعی است که باید بر موضع رفتار ما حاکم باشد خصوصاً هنگامی بین دو طرف محاوره، رابطه ی دوستی طولانی برقرار باشد. این در صورتی است که یک طرف نخواهد به ترویج این افکار و تقویت و تحکیم آن با جوش و خروش پردازد و احساس مسئولیت علمی و شرعی طرف مقابل را برای بیان آنچه حق و راستی می داند، برانگیزد. در چنین حالتی جای هیچگونه حرج و چشم پوشی نیست بلکه اگر به معارضه برنخیزد جای هرگونه تردید مقبول و معقول و قابل توجیه در راستی و درستی او هست.

[صفحه 24]

12- او می گوید: آنچه گفته، اجتهاد او است و این حق همه است که اجتهاد کنند و با دیدگاه دیگران مخالفت نمایند.

می گوئیم: اشکال ندارد که هر کس اجتهاد کند و با دیدگاه دیگران مخالفت نماید.

البته در صورتی که فقط و فقط به خود او مربوط باشد و صرفاً بیانگر عقیده ی شخصی اش و دیگران را در بر نگیرد. اما اگر این فرد بخواهد اجتهاد خود را که با اصول و مبانی ثابت مذهب که با براهین قاطع اثبات شده و متون صحیح، صریح و متواتر بر آن دلالت دارد، مخالف است، در میان مردم منتشر سازد و آنان را به گفته های خویش دعوت نماید، در چنین حالتی باید موضع ما در قبال او با موضعی که در قبال آن یکی اتخاذ می کنیم، فرق داشته باشد. باید افکار و دیدگاههای وی را نقد و بررسی کرد و مردم را از گرایش به این افکار مخالف با حقایق و اصول مذهب بازداشت و به روشنگری پرداخت و تفاوت و اختلاف دیدگاه وی با آرا و عقاید آنان را توضیح داد. هنگامی لزوم مقابله و رویارویی با گفته ها و دیدگاههای وی مورد تأکید قرار می گیرد که بینیم اندیشه هایش را به عنوان اندیشه هماهنگ با افکار علمای ما و تحت شعار تجدد و نوگرایی برای مردم بیان می کند و حاضر نیست اقرار کند که این افکارش با بسیاری از حقایق ثابت عقیدتی و ایمانی مخالف است. این امر با امانت اندیشه و وظیفه اخلاقی انسان ناقل و ناقد هیچ گونه سازگاری ندارد.

13- ملاحظه می شود که برخی بیش از اندازه به عقل خود اعتماد می کنند و به آن نقش اساسی و تصمیم گیری قاطع می دهند. این امر گاهی اوقات در مسائلی دیده می شود که عقل جایی ندارد. اینان با این ادعا که عقل، علل احکام را درک می کند، آن را معیار و مقیاس همه چیز قرار می دهند. لذا متون را به آن عرضه می کنند، اگر محتوای آن را درک کرد و با آن هماهنگ و سازگار بود، می پذیرند و الا

[صفحه 25]

در رد و حکم به وضعی و جعلی بودن آن هیچ گونه اشکالی نمی بیند. ما این مطلب را ضمن دو فرضیه توضیح می دهیم. از این دو فرضیه موضع اشکال روشن می شود:

اولاً: ممکن است ظاهر نص در یکی از اموری که از شئون عقل است و عقل در آن مجال عمل و بر آن اشراف دارد، با عقل تناقض آشکار و صریح داشته باشد. در این حالت باید نص را به گونه ای تأویل کرد که با عقل موافق باشد و با اصول و قواعد تعبیر هماهنگ. اگر تأویل نص ممکن نباشد باید آن را رد کرد. این فرضیه از دیدگاه عالمان صحیح و پذیرفته شده است.

ثانیاً: عقل فرد از درک حکمت یا علت مسأله ای که نص بیان می کند، عاجز باشد. چنان که اگر نص بگوید: زن حائض باید قضای روزه هایش را بگیرد اما قضای نماز هایش را نه. یا اینکه روایت بگوید: خداوند سبحان در آخرالزمان گروهی از اولیا و گروهی از اشقیاء را به دنیا باز خواهد گردانید تا اولیا کرامت و منزلت یابند و اشقیاء در قبال گوشه ای از گناهان خود، کیفر بینند و دلهای مؤمنان از آن خنک شود. در چنین حالتی که عقل فرد از تفسیر آن حکم یا فهم این حادثه (رجعت) که روایت از آن خبر می دهد، عاجز است، می بینیم که نص را رد می کند یا در صدد تأویل آن برآید و می گوید: منظور رجعت دولت و نفوذ است. در حالی که نه جای آن رد است و نه جای این تأویل. زیرا قرار نیست که عقل این شخص علت و حکمت همه احکام الهی را درک نماید. همچنان که عقلی که امروز بعضی از امور و اسرار را درک نمی کند، ممکن است فردا درک نماید. چه بسا عقل کسی الان نتواند بسیاری از مسائل را درک نماید اما نسلهای آینده در صدها سال بعد بتوانند آن را درک کنند. چنانکه در مورد بسیاری از اسرار زندگی و جهان هستی که قرآن از آن سخن گفته و ما امروز بعضی از آنها را شناخته ایم، چنین است. حتی اگر ما نتوانیم

معرفت آن را برای خود برگزیده و شاید آن را به پیامبران و اولیای خود آموخته باشد، چه اشکالی پیش می آید؟!

به نظر می رسد که زیاده روی در تقدیس عقل به اعتبار یگانه منبع شناخت و مقیاس رد و قبول متون و روایات قرار دادن آن، حتی در فرضیه ی دوم، از معتزله گرفته شده است. همین، مشکل عمده و یکی از علل شکست اندیشه معتزلی در دورانهای گذشته بود. تاریخ تکرار می شود. چه می بینیم که برخی به همان مقولات معتزلی که بطلان آن با دلیل ثابت شده بازگشت نموده اند. مقولات دیگری نیز بازگشت کرده که در گذشته های تاریخ رواج داشته و به دست فراموشی سپرده شده و در گوشه و زوایای تاریخ خفته است. این مقولات باطل گاهی اوقات با نام نوگرایی و تجدد و گاهی اوقات با عنوان مدرنیسم و اندیشه های نو مطرح می شوند.

14- برخی ادعا می کنند که علت نقد افکارشان جوسازی علیه آنان است. زیرا از موقعیت ممتازی برخوردارند و دیگران تاب تحمل این جایگاه را ندارند. لذا برای سرنگون کردن آنان گروهها را تحریک می کنند تا به اهداف خود نایل شوند. می گوئیم:

اولاً: بسیاری از کسانی که این گفته ها را رد کرده اند و آن را به مناقشه و نقد کشانده اند، در اندیشه کسب «عنوان و مقام» نیستند. حتی اگر این عنوان یا اندیشه مرجعیت باشد، اصلاً در دایره ی تلاشهای آنان قرار نمی گیرد.

ثانیاً: می بینیم صاحبان همین مقولات اتهام آمیز هستند که به طرح مسائل تحریک کننده مبادرت می ورزند و در این اندیشه بسر می برند که با استفاده از همه ابزارها افکارشان را پراکنده سازند و هم اینان هستند که برای رسیدن به این تصورات و اندیشه های خود، گاهی اوقات سطح بحران و تنش را بالا برده و گاهی

اوقات پایین می آورند. این مسأله را وقایع گذشته ثابت کرده است.

ثالثاً: گذشته از این، معیار و میزان هر اندیشه ای، عناصر اقناع کننده ی آن و سنجش در ترازوی خطا و صواب و مقدار نزدیکی و دوری آن از حقایق دین و مذهب است.

هیچ کس نمی تواند مدعی علم غیب شود و ادعا کند که از درون مردم آگاه است و حقیقت انگیزه های آنان را می داند. این ادعا تأثیری در تصحیح یا تخطئه ی یک اندیشه ندارد و خطر آن را کاهش و یا افزایش نمی دهد.

15- هنوز می شنویم که کسانی به طرح مسائلی در زمینه های مختلف می پردازند که نه با تأییدات دانشمندان همخوانی دارد و نه با بسیاری از پذیرفته های آنان که به دلایل قطعی عقلی و نقلی مستند است، هماهنگی.

تلاشهایی انجام شده تا با کسانی که چنین مباحثی را مطرح کرده اند، مناظراتی صورت گیرد. ما در نامه های فراوان و از طریق چندین فرستاده از آنان خواسته ایم تا در یک مناظره علمی مکتوب و صریح به منظور روشن شدن مسائل و تشخیص حق از باطل با دلیل قاطع شرکت کنند.

هدف ما این بود که اگر این مناظره انجام شود به پاکسازی جامعه از پیامدهای منفی تبلیغات مداوم آنان منجر شود و مسائلی را که پسندیده نیست، پیش از اطمینان و یقین به صحت و سلامت آن مطرح شود همچنین بستن تمام رخنه ها و رفع همه ی اشکالات، متأسفانه به ما پاسخ رد دادند و حاضر نشدند در این مناظره علمی شرکت مگر اینکه در پشت درهای بسته و در چهار دیواری خانه ها انجام شود. ملاحظه می کنید که اسم این را مناظره هم می گذارند؟!.

از نوشتن حتی یک کلمه که بتواند برخی مسائل را روشن کند، در پاسخ ما خودداری کرده اند و عذر آورده اند که وقت نوشتن ندارند. در حالی که همانند

گذشته هنوز هم همین مسائل را می نویسند و در اطراف و اکناف، گاهی برای اشخاص معین، گاهی برای اطلاع همگان و گاهی از طریق مقاله ها، خطابه ها و سخنرانیها در رسانه های همگانی.

هنگامی که دیدند ما بر مواضع خود پافشاری می کنیم بر پایه ی قاموس خویش با هر چه به مذاقشان خوش می آمد از ما پذیرایی کردند و ما را به باد ناسزا و دشنام گرفتند و هدف تیرهای اتهام قرار دادند. گویی درخواست ما برای شرکت در مناظره ی علمی، کفر به خدای عظیم است یا چیزی زشت تر از آن، اگر وجود داشته باشد.

شاید ساده ترین و کمترین سخنی که از آنان شنیدیم این باشد که بر پایه ی گزینه حرکت می کنیم و یا از عقب ماندگی و عقده ها رنج می بریم یا تحت تأثیر این یا آن شخص قرار گرفته ایم. علاوه بر این ما را دارای ذهنیت ایرانی و متعصب توصیف کردند. این اتهام، اتهام مورد پسند ماست. زیرا ما در برابر حق تعصب داریم و از آن دفاع می کنیم. این تعصب را خداوند سبحان و پیغمبران الهی و اولیا و برگزیدگان خداوند ستوده اند و قطعاً مورد رضا و خشنودی آنان است.

با علم به اینکه ما پیش از چند ماه و قبل از نوشتن این کلمات از بهترین، دوستان و یاران آنان بوده ایم و اکنون نیز هستیم و چیزی صفای این محبت و مودت را بر هم نزده جز اینکه در ایام اخیر دریافتیم که تکلیف شرعی حکم می کند که از آنان بخواهیم برای حل مشکل در یک مناظره علمی آرام و متین شرکت کنند.

16- این کتاب که هم اکنون در مقابل خواننده گرامی است بخش بزرگی از متون را از دهها و بلکه صدها منبع تقدیم می کند در حالی که در مدتی کمتر از پنج ماه نوشته شده است. این زمان، مدت بسیار اندکی است و به نویسنده اجازه پژوهش و کاوش چندانی نداد. خصوصاً که در خلال این مدت کارهای فراوان دیگری هم بود که ما را

از انجام کوچکترین تلاشی در این باره بازمی داشت.

[صفحه 29]

خود را نیازمند یادآوری و تذکر این نکته به خواننده گرامی می دانیم که بسیاری از منابع مذکور در پاورقی های کتاب به اندازه ای فراوان بود که ترسیدیم مبادا در شماره ی جلد و صفحات دچار اشتباه شده باشیم. در بسیاری از موارد برای یک کتاب، از چندین چاپ استفاده کردیم. خواننده ارجمند این نکته را درخواهد یافت. تلاش ما در ذکر منابع - چنانکه عادت ماست - بر این مبنا صورت می گیرد که خواننده را در مقابل دقیقترین جزئیات و تفصیلات حادثه قرار دهیم تا با بهره گیری از ابزارهای شناخت و نظارت مستقیم بر مباحث مطرح شده و با اطلاع از فضاها، شرایط و احوال حوادث، آن را بسنجد، بیندیشد و سپس نتیجه گیری کند و اتخاذ موضع نماید تا نگرش وی بر مباحث با دقت و ژرف نگری و بر پایه ی آگاهی و احاطه و برخوردار از اصالت و ثبات باشد.

این شیوه را برخی از مردم که صدها و بلکه هزاران صفحه از نوشته های آنان را می خوانید، نمی پسندند. می بینید که در نوشته های خود در قلمفرسایهای منشیانه سرشار از واژه ها و ادعاهای عریض و طویل غرق شده اند بدون اینکه آن را با نص صریح تأکید و تقویت نمایند یا درهای شناخت مستقیم و فراگیر را به روی خواننده باز کنند مگر بخش بسیار اندکی که در دسترس عامه مردم است یا فقط آنچه که اندیشه او را تأکید می کند و بس. این نویسنده بسیاری از مسائلی را که مصلحت می بیند که بدان راه نیابی یا از آن آگاه نشوی، از تو پوشیده می دارد. اگر بخواهی بدان راه یابی یا از آن اطلاع پیدا کنی، چیزی از داده های اندیشه نزد خود نمی بینی. زیرا هیچیک از ابزارهای آن را در اختیار نداری و نویسنده هم - اگر می توانست - کاری نکرده که به

چیزی دسترسی داشته باشی تا بتوانی بدان تمسک جویی و بدان دست یازی.

[صفحه 30]

او از تو می خواهد که فقط فرهنگ و تجربه ی او را به عنوان یک فرد بخوانی و در افقهای او سیر کنی و دردها و آرزوها و احلام و حتی تخیلات و پندارهای او را لمس کنی و در ورای آن چیزی نیست مگر سراب، فقط و فقط سراب.

17- بسیار متأسفیم که بگویم: این کتاب نوشته نشده که یک موضوع محدود و دارای ابتدا و انتها را مورد بررسی قرار دهد و عناصر پراکنده آن را جمع نماید و بین عناصر مختلف آن ارتباط برقرار سازد بلکه موضوعات مختلفی را بررسی می کند که برخی بکار گرفته اند تا در حوادثی که بر زهرا علیها السلام گذشته تشکیک کنند یا بنا به دلیل یا دلایلی در گفتگوی از آن حضرت، برانگیخته اند.

ما در مقاله ای که پیش از این منتشر کرده ایم نکاتی بیان نموده ایم. در اینجا گزیده ای از آن را می آوریم:

1- طرح احادیث مشابه یا مشکل فهم برای توده ی مردم، سپس پافشاری در تداوم این کار بدون تقدیم داشتن هرگونه تفسیر مقبول و معقول، نه کار پسندیده ای است و نه پیامدهای مفیدی به همراه دارد. خصوصاً هنگامی که این کار توسط افرادی صورت گیرد که مردم از آنان توقع دارند به مشکلات و توضیح مبهمات پردازد. خصوصاً زمانی که این احادیث یا قضایای مشکل نهه برای متخصصان و اندیشمندان بلکه برای توده مردم اعم از بزرگ و کوچک، زن و مرد، و عالم و جاهل و از طریق رسانه های همگانی و در فضای آزاد مطرح شود.

2- برانگیختن مسائل حساس و طرح پرسش برای کسانی که آنقدر ابزار شناخت ندارند که بتوانند گرهها و مشکلات را به گونه صحیح و سلیم حل کنند، آن هم بدون

ارائه پاسخهای کافی و بلکه بدون هرگونه پاسخی، عالمان مخلص را بر آن می دارد که با تمام امکانات به رفع نقایص و بستن رخنه ها و ارائه پاسخهای صحیح پردازند تا مردم بیگناه غافل دچار اشتباهات بزرگ و خطرناک نشوند. آنان باید فقط

[صفحه 31]

و فقط به نقد اندیشه پردازند و از هرگونه بد رفتاری و برخورد شخصی یا انتقام از دیگران خودداری ورزند. عالمان باید این کار را با حفظ کرامت و منزلت افراد و با شیوه علمی پیراسته و متین انجام دهند. این نکته را نیز یادآور می شویم که پیامدهای برانگیختن و طرح این مباحث بر عهده ی کسی است که برای نخستین بار به طرح آن پرداخته است نه بر عهده ی کسانی که به تصحیح و توضیح آن همت گماشته اند. دور از انصاف است که این مباحث در فضای آزاد طرح شود و سپس از دیگران خواسته شود که سکوت نمایند و متعرض آن نشوند مگر در خفا و در چهار دیواری و پشت درهای بسته یا باز. از چنین درخواستی باید که امر به سکوت فهمیده شود. این نوعی انحصارطلبی است که حق سخن گفتن را در انحصار این آقا و آن حضرت والا قرار می دهد.

3- در مسائل دینی و عقیدتی جای هیچ گونه نرمشی وجود ندارد. بنابراین هیچکس نباید چنین توقعی داشته باشد هر چند که از نزدیکان و آشنایان باشد یا از مقام و موقعیتی برخوردار. چرا که حق و دین بالاتر از همه اعتبارات است.

4- مسائل عقیدتی و دینی مخصوص گروه معینی نیست بلکه به همه ی مردم با تمام اختلافات و در همه سطوح مربوط می شود. لذا هر کس حق دارد که در مقابل هر مقوله ای که این مسائل را زیر سؤال می برد، حساسیت نشان دهد و آن را با اهتمام تمام و احساس مسئولیت پیگیری کند تا موضع خود را در قبال آن روشن سازد. اما این

مسئولیت را باید با رعایت حدود توازن و به شیوه علمی واقعگرا و متین و مسئولانه انجام دهد. این مسأله هنگامی مورد تأکید قرار می‌گیرد که بدانیم:

الف: تقلید در مسائل عقیدتی جایز نیست بلکه هر کس باید در پی دلیل قانع‌کننده و قابل پذیرش باشد... بنابراین مسائل عقیدتی همچون مسائل فقهی

[صفحه 32]

نیست که جاهل با استناد به ادله‌ی عامه در لزوم تقلید از مجتهد واجد شرایط به عالم مراجعه می‌کند و از او فتوا می‌گیرد.

نه می‌توان مردم را از بررسی چنین مسائلی بازداشت و نه درست است که از آنان خواسته شود که همچون نابینایان بپذیرند و از پدران و اجداد خود یا از این عالم یا از آن دیگری تقلید کنند. همینطور صحیح و بلکه جایز نیست که از غفلت و پاک‌نهادی آنان سوءاستفاده شود و این مسائل به صورت ناقص و نامتوازن به آنان عرضه شود. زیرا چنین کاری با امانت علمی و شرعی که مراعات آن بر عالمان واجب است، سازگاری ندارد.

ب: حساسیت نشان دادن مردم در قبال مسائل دینی و عقیدتی و پیگیری آن با شور و نشاط از نشانه‌های عافیت و دلایل سلامت است و باید که تشویق و توسعه داده شود تا چه رسد به لزوم حفظ آن. این درست نیست که با هدف نابودی و محو این احساس مسئولیت مردمی با اتهامات بزرگ و خطرناک، آن را مورد تهاجم قرار دهند و به مقابله و رویارویی با آن بروند. بلکه باید به تأکید، تقویت و توجیه درست و سلیم آن همت گماشت تا این عقیده در رفتار و مواضع مردم خصوصاً در رویارویی با تهدیدات بیگانه، هر چه بیشتر در دل آنان ریشه دواند و تأثیر ژرف تری بر جای گذارد.

5- علوم اسلامی فراوان است و از شمول و گستردگی آشکار برخوردار. علاوه بر این

در بسیاری از تفصیلات و جزئیات مسائل دقت فوق العاده ای دارد. بنابراین هیچ اشکالی ندارد که عالم دینی در پاسخ دادن به بسیاری از پرسشهایی که در همه علوم از او می شود، درنگ نماید. زیرا پاسخ دادن به همه ی پرسشها در توان او نیست مگر اینکه در سطح پیامبران و امامان باشد. گفته اند: خداوند رحمت کند مردی را که حد خود را بشناسد و از آن درنگدرد. لذا اگر درباره ی این مسائل به گونه ی دقیق و

[صفحه 33]

کافی مطالعه، تحقیق و بررسی نکرده تا بتواند آن را با دقت و شمول به مردم عرضه نماید، در این صورت حق ندارد که حکم قطعی صادر کند و به پرسشهای مردم در این باره پاسخ دهد. اگر انجام این کار ضرورت پیدا کرد باید به حدود کار ملزم باشد و مسئولیت آن را برعهده نگیرد و عذر خود را مبنی بر عدم مطالعه و تحقیق در این باره بیان نماید. هیچ اشکالی بر او وارد نیست اگر به بیان موارد اجماعی بزرگان علماء و استوانه های مذهب بسنده کند و به دیدگاههای فردی این یا آن توجه ننماید. زیرا نمی توان به دیدگاههای شاذ ملتزم بود و نظرات مشهور را که از سوی دیگران نیز تقویت شده، رها کرد.

اما اگر بخواهد هر چه به ذهنش خطور می کند بیان نماید یا به هر پرسشی پاسخ مشکوک بدهد مثل اینکه هرگاه از او درباره ی چیزی پرسند، پاسخ دهد: این ثابت نشده، یا صحت روایت معلوم نیست یا احادیثی در این باره هست ولی صحت آن ثابت نشده، مردم تا از مسئولیت جواب دادن بگریزند و مردم گمان خواهند کرد که از جزئیات همه چیز آگاه است و اشکالات وی درباره ی مسائل از موضع کارشناسی و مسئولیت و اطلاع و اندیشه عمیق است. در حالی که ممکن است حتی یک روایت هم ندیده باشد تا چه رسد به اینکه درباره ی آن تحقیق و مطالعه کرده باشد. این شیوه،

مردود، غیر منطقی و نامعقول است.

6- هیچکس حق ندارد که از مردم بخواهد در مسائل اهتمام خویش به مواردی بسنده کنند که با اسانید صحیح و مطابق معیارهای رجالی در توثیق سند، از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به ما رسیده است. زیرا این بدان معنی است که همه مردم از سخن گفتن در همه ی مسائل و قضایای دینی، تاریخی و غیره سکوت کنند. حتی همین آقایی که از مردم چنین درخواستی دارد، اگر بخواهد در گفتارش به همان مسائلی بسنده نماید که با اسانید صحیح از معصومین علیهم السلام رسیده، خود را ناچار

[صفحه 34]

خواهد دید که سکوت کند و در کنج خانه اش بنشیند. زیرا از این دست مسائل جز اندکی نخواهد یافت که آن هم طی چند روز به پایان خواهد رسید. علاوه بر این ما و او می گوئیم: ثبوت قضایا متوقف بر این نیست که درباره ی آن روایتی از معصومین به سند صحیح وجود داشته باشد. بلکه قرائن دیگری هم هست که گاهی اوقات از درجه ی اعتماد بالایی برخوردار است. مثل روایت ضعیفی که مشهور بدان عمل کرده اند و یا اینکه روایتی با سند صحیح در مقابلشان بوده، بدان استناد نکرده اند و این را به رغم صحّت سند آن ترک نموده اند. همین گونه است اگر نص بیانگر اقرار فاسق به عقیده یا نقض گرایشات او باشد. در این صورت درست نیست که بگویند: این فرد فاسق است. بنابراین گفته اش پذیرفته نمی شود. بر این اساس باید قرائن مختلف در قضایای فقهی و اصول دین و عقیده و تاریخ... مورد ملاحظه قرار گیرد. چه متخصصان بر حسب موارد وجود شواهد، در تقویت روایت ضعیف یا در تضعیف روایت قوی از این قرائن استفاده می کنند.

7- از این آسان تر چیزی نیست که انسان موضع ایجاد شک و تردید و نفی اصول ثابت

اتخاذ نماید و از التزام به مسائل و مسئولیت پذیری فرار کند. این نه دلیل علمی است و نه نشانگر دانشمند بودن کسی. دانشمند ماهر و ناقد و محقق کسی است که تلاش خود را صرف پایه گذاری اصول و تأکید و تقویت حقایق و اثبات مبانی صحیح و ردّ مطالب باطل نماید.

8- نسبت دادن یک عقیده به یک گروه یا طایفه هنگامی درست است که همه یا اکثر بزرگان و علمای آن گروه، یا طایفه در طول تاریخ بدان تصریح کرده باشند و آراء و دیدگاههای آنان درباره ی آن عقیده استقرار یافته و دلهای آنان بدان گره خورده باشد. این مطلب با مراجعه به مصادر روایی، تألیفات و کتب عقیدتی و منابع تاریخی آنان معلوم می شود. اما اگر یک یا چند نفر از یک طایفه، بعضی نظرات

[صفحه 35]

خاص خود دارند، در این صورت نمی توان این عقیده شان را به همه پیروان مذهب یا فقها و علماء آن طایفه نسبت داد. حال چگونه خواهد بود که اگر این عده قلیل با آن آرای شاذ خود، از طلایه داران و عالمان مورد قبول مردم در تحقیق مسائل مذهبی نباشند.

همین گونه است اگر برخی از مردم یک قضیه را به صورت اشتباه و غیر واقعی و نادرست بفهمند. و در این صورت نیز درست نیست که این فهم را تعمیم و به دیگران نسبت دهند تا با کلمات درخشان و پر زرق و برق و جواهرنشان از یک سو به تکریم، تعظیم و قدردانی گوینده پردازد و از سوی دیگر به تحقیر علمای مذهب و سخیف خواندن عقل و اندیشه آنان بدون دلیل و علت. سپس جایگزینی را که از پیش مهیا کرده با کلمات شیرین و گوارا معرفی نماید، هر چند این جایگزین ضعیف و سست باشد.

9- طرح مسائلی که نیاز به توضیح دارد با شیوه های مبهم برای مردم، هر چند ممکن است گوینده را تا حدودی از پیامدهای گفته هایش رهایی بخشد اما مسئولیت برخورد مردم عوام با این اندیشه به عنوان اینکه همه ی حقیقت و تنها نظریه ی درست برخاسته از تحقیق و پژوهش است و سایر دیدگاهها همه و همه اشتباه است، همچنان بر عهده او است. آری، این مسئولیت از دوش او برداشته نخواهد شد. زیرا همگان می دانند که مردم، مسائل را در قالبهای ساده می فهمند و به کلماتی نظیر: چه بسا، شاید، می توانیم تصور کنیم، می توانیم بفهمیم، درمی یابیم، باید پژوهش کنیم و... توجه ندارند. در پایان، تلاش همه عاملان مخلص را ارج می نهیم و برای آنان توفیق و رستگاری مسئلت داریم و از همه آنان که در به ثمر رسیدن این نوشته تلاش کرده اند خصوصاً عالم جلیل القدر شیخ رضوان شراره قدردانی می کنیم.

[صفحه 36]

خداوند به همه پاداش دهد و آنان را در پناه خود حفظ کند و به ما و آنان بینش درست و خلوص در عمل عنایت فرماید که او ولی ماست و هدایتگر به سوی راستی و درستی.

[صفحه 37]

مظلومیت زهرا

اشاره

فصل اول- مقام و عصمت زهرا علیهاالسلام

فصل دوم- زهرا علیهاالسلام و غیب

فصل سوم تلاشهای مذبحخانه و نقد کتاب سلیم بن قیس

فصل چهارم - دیدگاه شیخ مفید

فصل پنجم - دیدگاه کاشف الغطاء و شرف الدین

فصل ششم - محبت و احترام زهرا علیها السلام

فصل هفتم - چرا فاطمه علیها السلام در را باز کرد؟

فصل هشتم - از اینجا و آنجا

فصل نهم - داستان میخ در

[صفحه 39]

مقام و عصمت زهرا

اشاره

سرآغاز

میلاذ زهرا علیها السلام

مریم افضل است یا زهرا علیها السلام

منزلت زهرا علیها السلام

سرور زنان جهان

فعالیت های اجتماعی فاطمه علیها السلام

زهرا علیها السلام مادر پدرش

عصمت جبری؟!

تأثیر محیط در عصمت

امکان سرکشی

الف: زن نوح و زن لوط

ب: زن فرعون

ج: مریم دختر عمران

[صفحه 41]

سر آغاز

سخن خود را در این فصل از تاریخ تولد علیهاالسلام آغاز خواهیم کرد. زیرا برخی تلاش می کنند تا روایت منقول از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه ی طاهرین علیهم السلام را که می گوید:

زهرا علیهاالسلام پس از اسراء و معراج از میوه بهشتی بدنیا آمد، نادیده بگیرند یا از التزام به این امر که زهرا علیهاالسلام در سنین پایین با علی علیه السلام ازدواج کرد، سرپیچی کنند. زیرا تا حدودی در توجیه و اقناع مخاطبان خود دچار زحمت می شوند و لذا ترجیح می دهند که اصلاً متعرض آن نشوند. ممکن است نه این باشد و نه آن. بلکه مسأله دیگری آنان را به اتخاذ چنین موضعی فراخواند. چه فقط خداوند عالم به حقایق و آگاه از درون سینه هاست.

پس از آن مسائلی درباره ی عصمت پیامبران، اوصیاء، اولیاء علیهم السلام خصوصاً عصمت صدیقه طاهره علیهاالسلام سخن خواهیم گفت. این گفتار ما درباره ی عصمت، درآمدی قابل قبول و مقدمه ای بر سخن از مراتب کرامت و درجات قرب و منزلت سرور زنان جهان، فاطمه زهرا علیهاالسلام در پرتو عنایت ربانی و تربیت الهی، خواهد بود بدون آنکه اشاره به موضوع ارتباط آن حضرت با غیب را نادیده بگیریم. این ارتباط زهرا علیهاالسلام با عالم غیب، در صفات و خصوصیات و کرامات خدادادی او که باعث برجستگی شخصیت آن گرامی از همه ی زنان جهان است، نمایان شده است.

فاطمه علیها السلام زنی است که ساکنان آسمان پیش از مردم روی زمین، ازدواج او با

[صفحه 42]

علی علیه السلام را جشن گرفته اند. او زن پاک و پاکیزه از هرگونه پلیدی، زشتی و نقص است. خداوند او را از حالت های خاص زنان هم منزّه کرده و بدون آنکه کوچکترین تأثیر منفی در خصوص بارداری و زایمان او داشته باشد. پیش از خروج از دایره کرامات آشکار و ویژگی ها و صفات برتر او، اشاره ای گذرا به علم متصل به غیب او خواهیم داشت که خداوند توسط یک فرشته گرامی که پس از رحلت پدرش با او سخن می گفت و او را تسلیت می داد، به وی ارزانی داشته است. همین سخن گفتن فرشته مقرب در گاه پروردگار با فاطمه زهرا علیها السلام کتاب بسیار مهمی شد که ائمه علیهم السلام بدان اهتمام می ورزیدند و بلکه بدان افتخار می کردند و آن را می خواندند و از آن نقل می کردند. این کتاب، مصحف فاطمه علیها السلام است. علاوه بر این، کتابهای دیگری نیز هست که مخصوص آن بانو است. ما در این فصل گوشه هایی از همه این مباحث را به طور اختصار بررسی می کنیم، به این امید که به انتخاب سالم دست یابیم. توفیق، هدایت از آن خداوند است.

میلاذ زهرا

اولین چیزی که در زندگانی صدیقه طاهره علیها السلام مطرح است، تاریخ تولد آن حضرت است. چه برخی مدعی اند که پنج سال پیش از بعثت به دنیا آمده است؟! این تاریخ از نظر ما درست نیست. تاریخ تولد زهرا علیها السلام همان است که شیعیان به پیروی از امامان اهل بیت علیهم السلام می گویند [10] و گروه دیگری نیز از آنان پیروی کرده اند. براساس این عقیده، زهرا علیها السلام پنج سال پس از بعثت رسول

اکرم صلی الله علیه و آله یعنی در سال هجرت به حبشه به دنیا آمد و در سن هجده سالگی رحلت کرد. این مطلب

[صفحه 43]

به سند صحیح از امامان ما روایت شده است. [11].

علاوه بر این می توان به روایات زیر استدلال کرد یا این عقیده را به کمک آن تأیید نمود:

1- مورخان گفته اند که همه فرزندان خدیجه علیها السلام پس از بعثت به دنیا آمدند [9] و فاطمه، کوچکترین آنها بود.

2- روایات فراوانی که از شماری از صحابه مثل: عایشه، عمر و سعد بن مالک، ابن عباس و دیگران نقل شده که می گوید: نطفه ی فاطمه علیها السلام از میوه ی بهشتی بسته شد که پیغمبر صلی الله علیه و آله در اسراء و معراج تناول فرمود. [10] ما اثبات کرده ایم که اسراء و معراج در اوایل بعثت انجام شده است. [11].

اگر کسی بر اساس شیوه ی خاص خود به اسانید برخی از این روایات اشکال کند، باید دانست که حتی بر اساس همین روش، سند روایات دیگر جای هیچ گونه مناقشه ای ندارد.

[صفحه 44]

اما اینکه گمان رود این روایت صحیح نیست. زیرا زهرا علیها السلام پنج سال پیش از بعثت به دنیا آمده، مصادره به مطلوب است. زیرا همین روایاتی که ما در صدد بحث از آن هستیم و به طریق مختلف نقل شده، قویترین شاهد بر کذب این پندار است.

3- نسایی روایت کرده که وقتی ابوبکر و عمر از فاطمه علیها السلام خواستگاری کردند، پیغمبر صلی الله علیه و آله آنان را با این عذر که فاطمه کوچک است، رد کرد. [9].

اگر گفته آنان درست باشد که فاطمه علیها السلام پنج سال پیش از بعثت به دنیا آمده در این صورت باید عمر او به هنگام خواستگاری که به اتفاق همه مورخان پس از هجرت، بوده، حدود هجده یا نوزده سال باشد. در حالی که به کسی که در این سن است، کوچک گفته نمی شود.

4- روایت شده که زنان قریش، خدیجه علیها السلام را طرد کردند. چون به فاطمه آبستن شد، در شکم مادر با سخن می گفت و او را به صبر دعوت می کرد. [10]. برخی آبستنی خدیجه به فاطمه علیها السلام را پنج سال پس از بعثت بعید می شمارند. زیرا عمر خدیجه علیها السلام در این زمان، اجازه آبستنی به او نمی داد. این استبعاد بی جاست. زیرا در کتاب: الصحيح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله تحقیق کرده ایم که بنا به دلایل قوی خدیجه در آن زمان پنجاه سال و بلکه کمتر سن داشت. البته مشهور خلاف این است.

احتمال اینکه ولادت فاطمه پس از یائسگی از کرامات خدیجه و رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده چنانکه خداوند می فرماید: (أَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ)، مردود است. زیرا

[صفحه 45]

اگر چنین بود، می بایست در میان مردم شایع و پراکنده می شد. در حالی که کوچکترین اشاره ای به این مطلب ندیده ایم.

5- روایات فراوانی که علت نامگذاری او را به فاطمه و دیگر نامها بیان می کند. این

روایات اشاره و دلالت دارد که این نامگذاری از آسمان و به فرمان خداوند متعال است. [11].

مریم افضل است یا فاطمه؟

برخی در پاسخ این پرسش که مریم دختر عمران افضل است یا فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله می گویند: این علمی است که هر که بداند سود نمی کند و هر که نداند، زیان نمی بیند. بلکه گاهی اوقات صرفاً یک سرگرمی فکری است و گاهی اوقات کم عقلی، عقب ماندگی و ارتجاعی... اگر بین مریم و فاطمه در این باره اختلافی نیست، پس چرا ما در این مورد با هم اختلاف داشته باشیم؟ فاطمه، فضیلت خود را دارد و مریم فضیلت خود را و در این باره مشکلی نیست. لیکن ما می گوییم: 1- بدون تردید فاطمه علیها السلام از همه زنان جهان، از اولین تا آخرین، برتر است در حالی که مریم فقط بانوی زنان عصر خود بود. این از شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام روایت شده است. [12].

[صفحه 46]

آنچه دلالت دارد که، فاطمه علیها السلام از مریم افضل است اینکه او سرور زنان بهشت است و مریم یکی از آنان. [13] علاوه بر این، روایت منقول از امام صادق علیه السلام که می گوید: اگر خداوند تبارک و تعالی علی را برای فاطمه نمی آفرید، احدی در روی زمین شایسته همسری او از آدم گرفته تا پایین تر از آن نبود. [14] این روایت بر افضل بودن علی علیه السلام نیز دلالت دارد.

2- پرسش ما از افضل بودن فاطمه علیها السلام و مریم علیها السلام بدان معنی نیست که در این باره با هم اختلاف داریم بلکه می خواهیم درباره ی مقام اولیای خداوند

شناخت بیشتری بدست آوریم. زیرا شناخت هر چه بیشتر مقام اولیا موجب شناخت هر چه بیشتر خداوند متعال می شود.

اگر در این باره با هم اختلاف پیدا کنیم، باید دانست که خصومت و دشمنی نیست بلکه اختلاف در نظر است که ما را به جستجوی حقیقت و شناخت بیشتر رهنمون می سازد و اشتباه این یا آن گروه را تصحیح می کند.

3- باید به اندازه ی توان خویش درک کنیم که باید هر چه در قرآن آمده و هر چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و جانشینان بر حق او گفته اند و به ما ابلاغ کرده اند، همه و همه را با جزئیات و تفصیل دقیق آن بشناسیم و این، عملی است که اهمیت خود را دارد و هر که آن را نداند، زیان می بیند و هر که بداند، سود می برد. این سود فقط در خصوص امور سیاسی و یا مالی یا اجتماعی و یا انجام عبادات یومیه و مانند آن نیست بلکه در همه و همه است.

زیرا انسان در حال حرکت در راه تکامل است و به اختیار و تلاش و کوشش، و

[صفحه 47]

عمل مدام خویش در این مسیر گام برمی دارد. انسان در این راه بر پایه ایمان و میزان یقین خود حرکت می کند و این یقین و آن ایمان پرچمداری به نام معرفت دارند، معرفت به اسرار و دقایق زندگی، معرفت به ملکوت خداوند سبحان و اسرار آفرینش، معرفت به خداوند متعال و صفاتش و پیامبران و اولیای برگزیده او و مقامات و کرامات و نیز مدارج قرب و رضا و منازل کرامتی که خداوند بر ایشان آماده کرده است، همچون معرفت ما به اینکه خداوند سبحان او را فاطمه نامیده است [15] و او را در آسمانها به همسری علی درآورد، پیش از آنکه در زمین ازدواج کند [16] و در شکم مادر با او سخن می گفت [17] و مانند این. این شناخت به صفای روح و رسوخ ایمان

می افزاید و خودشناسی را که به خداشناسی می انجامد، تقویت می نماید. روشن است که مقام و منزلت انبیاء اوصیاء و اولیای الهی و درجات فضل آنان به تفاوت درجات شناخت آنان با هم تفاوت و اختلاف دارد. اما برخی از معارف نیاز به مقدماتی دارد که فراگیری آن را برای ما آسان نموده ما را برای استفاده و بهره برداری از آن به نحو شایسته، آماده سازد. بنابراین باید مراحل این راه را به تدریج پیمود. دقیقاً مانند شاگرد کلاس اول که معمولاً نمی تواند دروسی را که به شاگرد مراحل بالاتر همچون دانشجوی دانشگاه عرضه می شود، فراگیرد. بلکه باید مرحله‌ای را طی نماید تا او را برای فهم و فراگیری این دروس مهیا سازد.

[صفحه 48]

هر چه انسان به خدا نزدیکتر شود نیازمندی او به معارف جدید متناسب با موقعیت قرب جدیدش بیشتر می شود و به صفا، پاکی، تبلور احساسات، عواطف و واکنشها و بلکه تمام وجودش مطابق وضعیت جدید نیاز دو چندان دارد. این وضعی است که اصالت و واقعیت خود را دارد و با این مقوله که این عملی است که هر که بداند سودی نمی برد و هر که نداند، زیانی نمی بیند، هیچ گونه تناسبی ندارد. اگر امام صادق علیه السلام از فرورفتن در چنین مسأله ای سر باززند و آنگاه که درباره ی این موضوع از او پرسیدند، پاسخ دهد، آیا صحیح است که ما از مسأله ای که امام صادق علیه السلام بدون اضطراب بدان پاسخ داد، شانه خالی کنیم. در حالی که امام صادق علیه السلام الگو مقتدای ماست!؟

بنابراین محتاج شناخت منزلت و کرامت فاطمه نزد خداوند و میزان فضیلت او بر سایر خلائق هستیم و باید بدانیم که از سرور زنان جهان از اولین تا آخرین است و از مریم علیهاالسلام و از همه زنان دیگر افضل است، اگر چه مریم علیهاالسلام سرور زنان عصر

خویش بود. ما به این شناخت نیازمندیم. زیرا ارتباط ما را با فاطمه علیها السلام عمق و ژرفای بیشتری می دهد او را وارد دلهای ما می کند و او را با روح، عواطف و احساسات ما درهم می آمیزد تا سنخیت ما با آنچه می گوید و انجام می دهد افزون شود، و تا آنچه او حس می کند، حس کنیم و هر کس و هر چه را او دوست دارد، دوست بداریم، و هر کس و هر چه را او دشمن می دارد، دشمن بداریم و آنچه او را اندوهگین می کند، ما را اندوهگین نماید، و هر آنچه او را شادمان می سازد، ما را مسرور نماید. این به خلوص، پاکی و صفای روح و روان ما می افزاید و از آنجا شناخت ما را از ستمگران و متجاوزان به حریم او فزونی می دهد و به ما می نمایاند که چه اندازه ظلم و ستم در حق او روا داشتند و چه اندازه این کارشان زشت و قبیح بود.

[صفحه 49]

منزلت زهرا

برخی می گویند: شرکت دادن زهرا علیها السلام در قضیه مباحله، هیچ دلالتی بر منزلت عظیم و فضیلت رفیع او ندارد. زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله از این جهت خانواده اش را آورد که آنان گرامی ترین و محبوبترین مردم نزد او بودند تا ثابت کند که آمادگی دارد در راه دین حتی عزیزترین افراد خود را قربانی کند. این مسأله، دلالت بر چیز دیگری ندارد.

در پاسخ او می گوئیم: خداوند سبحان زهرا علیها السلام را در قضیه ای شرکت داده که به بقای دین و حقانیت آن مربوط است و تا قیامت جوهره ی ایمان بدان بسته است زیرا آنچه بناست با مباحله اثبات شود، بشر بودن عیسی علیه السلام و نفی الوهیت او است. قرآن کریم این مشارکت را برای زهرا علیها السلام جاودانه کرده تا بیان دارد که او در کمال، سروری و فضیلت به مرحله ای رسیده که خداوند سبحان او را همراه پیغمبر،

علی، حسن، حسین علیهم السلام و سند صدق پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار داد. چه خداوند سبحان، پیغمبر صلی الله علیه و آله را فرمان داد که اینان را برای مباحله با خود ببرد نه اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله اینان را از پیش خود برده باشد. بنابراین، آنان را برای این با خود نبرد که خانواده و اهل بیت او بودند بلکه، فاطمه، پیغمبر، علی، حسن و حسین علیهم السلام عزیزترین موجودات و گرامی ترین مخلوقات نزد خداوند سبحان بودند. به گونه ای که خداوند اراده کرد که به همه ی مردم بفهماند که بدرفتاری با این برگزیدگان پاکیزه، نابودی همه چیز است و بدون آنان، همه چیز در این دنیا بی ارزش است. در حدیث شریف نیز به همین نکته اشاره شده است! [18].

[صفحه 50]

شرکت دادن چند مرد و حصر عنصر زن در حضرت زهرا علیها السلام در مباحله اشاره به این دارد که هیچ یک از زنان به مقام سروری و کرامت و منزلت زهرا علیها السلام نزد خداوند متعال نمی رسند. بنابراین هیچکس نمی تواند برای دیگران صفتی ادعا نماید که امتیاز و فضیلتی برای آنان بر سایر زنان داشته باشد. بنابراین مقام و فضیلتی که برای بعضی از زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله مثل عایشه بر زنان امت ادعا می شود، نمی تواند درست باشد، خصوصاً با ملاحظه ی کارهایی که پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله انجام داد. مثل خروج بر امیرالمؤمنین علیه السلام و جنگ با وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله که باعث کشتار شمار زیادی از مسلمانان و مؤمنان بی گناه شد و دست شیطان از همه جا که پیغمبر صلی الله علیه و آله اشاره فرموده بود، بیرون آمد. لذا نمی توان چنانکه برخی ادعا می کنند معاصی او را مجوزی برای فعالیتهای سیاسی زنان دانست. از سوی دیگر این اعمال ناشایست وی

نمی تواند قرینه رضایت و عدم رضایت اسلام در این امور باشد. اما کارهای زهرا علیهاالسلام معیار و میزان است. زیرا در راه اطاعت خداوند متعال انجام شد و فاطمه علیهاالسلام زن پاکیزه ی معصومی است که می توان به گفتار و کردار او بر احکام شرعی اعم از سیاسی و غیره استدلال کرد.

سرور زنان جهان

روشن است که شبیه سازی و دادن ضابطه فکری یا صدور احکام نمی تواند به اندازه ی تجسم و به عینیت در آوردن آن به صورت یک واقعیت زنده و متحرک به حکم، اندیشه و ضابطه، ثبات، قوت و ریشه دواندن در نفوس اعطا کند. زیرا دلیل عقلی یا فطری فقط می تواند انسان را قانع کند و بر او حاکم شود اما تجسم اندیشه به انسان رضایت، اطمینان و آرامش می بخشد. دقیقاً بر اساس این قاعده که

[صفحه 51]

ابراهیم علیه السلام بدان عمل کرد: (قال: اولم تؤمن؟ قال: بلی ولکن لیطمئن قلبی). [19].

پذیرش فکری، عقلی و عملی مستند به برهان و حجّت قاطع وجود دارد و هیچ گونه خلل و نقصی در آن نیست. اما آرامش و سکون نفس محتاج تجسم اندیشه در عینیت خارجی است تا آرامش روانی با آن پذیرش فکری و عقلی رسوخ یافته، هماهنگ و همراه شود و هر دو با هم دست احساسات و عواطف را گرفته هدایت کنند. زهرا اولین زنی بود که الگو، نمونه و اسوه اعلای همه زنان در او عینیت یافت که پس از طی مسیر طولانی انسانیت که شماری از زنان در آن به کمال رسیدند و فاطمه قله این کمال بود. همانگونه که انسان کامل نخست در آدم عینیت پیدا کرد تا یک واقعیت

زنده باشد که به دور از هرگونه اعوجاج و تزلزل و با تمام ویژگی‌ها و خصوصیت‌های زندگی انسان و با همه‌ی خلوص، صفا و پاکیزگی و با همه‌ی نیروهای فکری، عقلی و ادبی و با حکمت و تدبیر متوازن زندگی می‌کند تا آنجا که الگو و اسوه همه انسانها بود از آن جهت که آدم پیغمبر و انسان بود نه آدم خاکی از آن جهت که از خاک آفریده شد بلکه خاکی که به تمام معنی انسان کامل شد.

این مسیر انسانی به سوی کمال تداوم یافت، مردان پیامبر فراوانی کامل شدند. از زنان نیز کسانی کامل شدند. مثل آسیه، مریم علیهم السلام و خدیجه علیهم السلام. سپس کمال در رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان مرد، و در زهرا علیها السلام به عنوان زن به اوج خود رسید و هواهای نفسانی، آرزوها، غرایز و سایر عناصر گمراه کننده و محدود کننده، و فشارهای مکانی و اجتماعی و غیره و سرکشی و جبروت طاغوتها، هیچکدام نتوانست انسان را از مجسم کردن انسانیت و زندگانی ایمانی در پرتو کمال و سرشار از سلامت و شمول بازدارد.

[صفحه 52]

الگوی انسانها همین نمونه‌های عالی بودند که توانستند انسان را قانع سازند که باید مبارزه کند و به مقابله برود و در سختیها فرورود و می‌تواند پیروز شود و در این راه الگوی برتر او پیامبران و اولیای الهی از آدم علیه السلام تا خاتم صلی الله علیه و آله و اهل بیت او هستند. بنابراین اندیشه را دریافت نمی‌کند بلکه چگونگی حرکت و موضع را در رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصی و ولی علیه السلام می‌بیند.

به همین منظور فقط به امر و نهی بسنده نکرده چنانکه خداوند می‌فرماید: (ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا) [20] بلکه فرموده: (و لکم فی رسول الله اسوة حسنة). [21] بنابراین خداوند حرکت، موضع، صفا و پاکیزگی را به عیان در پیغمبر و

وصی او علیه السلام، و در زنانی که بزرگترین محتتها و بلایا را دیده اند همچون زن فرعون و در فاطمه زهرا علیها السلام که فضای انحراف و خشونت و ستم در مقابلش موضع گرفت و در مریم دختر عمران که به رویارویی با فشارهای مکانی در حساس ترین مسائل مربوط به جنس زن رفت، به انسان می نمایاند.

فعالیت های اجتماعی فاطمه

برخی ملاحظه پرمعنایی دارند که می گوید: «ما در تاریخ چیزی نمی بینیم که به فعالیت اجتماعی فاطمه زهرا علیها السلام در داخل جامعه اسلامی اشاره داشته باشد مگر یک یا دو روایت».

در حاشیه بر این گفته، می گوئیم:

هر زمانی خواسته ها، قوانین و مقتضیات و شیوه های فعالیت خود را دارد که از هر مرد و زنی بر پایه ی آن انتظار فعالیت می رود و مطابق همین شرایط محاسبه

[صفحه 53]

می شود. همچنان که فعالیت هایش نیز بر همین اساس سنجیده می شود که تا چه اندازه در جامعه اسلامی تأثیر داشته است.

در خصوص عصر رسالت باید دانست که آموزش قرآن توسط زهرا علیها السلام به زنان و آشنا کردن آنان با احکام شرعی و معارف ضروری دین و سپس مشارکت فعال و مؤثر در دعوت مردم به خداوند سبحان در مواضع مختلف از جمله در مباحثه ی با نصارای نجران، سپس نقش فعال و نمونه در دفاع از قضایای سرنوشت ساز از جمله امامت، آنگاه خطبه رسای آن حضرت در مسجد پیغمبر، الحق که خود مدرسه ای برای کسب معرفت برای تمام نسلهاست... شرکت او در جنگهای سرنوشت ساز اسلام که

متناسب با شخصیت و قدرت او و شرایط زمان صورت می گرفت و چگونگی برخورد آن حضرت با گروههای نیازمند به سرپرستی همچون یتیم، اسیر و مسکین که خداوند سبحان آن را در قرآن کریم که تا قیامت خوانده می شود، جاودانه کرده است. از همه بالاتر، موضع قوی و مؤثر آن حضرت و حتی رحلت و دفن او که همه و همه را به نفع حفظ دستاوردهای جهاد در راه مسأله بزرگ اسلام (امامت) انجام داد، دقیقاً همانند دخترش زینب علیهاالسلام که توانست دستاوردهای جهاد و قربانیهای بزرگ امام حسین علیه السلام و یاران پاکباخته اش در کربلا را با قدرت حفظ کند. آری، همه و همه و نظایر آن، دلالت دارد که زهرا علیهاالسلام در کارهای انسانی، سیاسی، فرهنگی و ایمانی، متناسب با عینیت جامعه و نیازمندیها و شرایط روز و در چارچوب شیوه های فعالیت عصر خود و مطابق ارزشهای زمان، شرکت فعال داشته است.

فاطمه علیهاالسلام فعالیت های اساسی در زمینه نشر و حفظ دعوت و تقویت و تعمیق مفاهیم آن و سد رخنه ها در زمینه های مختلفی که شرایط زمان به او اجازه فعالیت

[صفحه 54]

می داد، داشت. فعالیتهای هیچ زنی در طول تاریخ هر چند که فعالیتش عظیم باشد و در زمینه های گوناگون و متنوع با این فعالیتهای زهرا علیهاالسلام برابر نمی شود. زیرا فعالیتهای زهرا علیهاالسلام به منظور تثبیت ریشه ها انجام می شد و لذا بهترین تأثیر را در حفظ اسلام و صلابت و تقویت و گسترش و تحکیم پایه های آن داشت. از آنچه گذشت روشن می شود که اختلاف در زمینه ها و گونه های فعالیت اجتماعی عصر زهرا علیهاالسلام و عصر حاضر، آن حضرت را در دایره عقب ماندگی، نقص و قصور قرار نمی دهد. همچنان که فعالیت زن امروز را مؤثرتر و مهمتر نمی سازد. حتی

اگر خواسته‌ها و مقتضیات زندگی مختلف باشد و اقتضای فعالیت حرکت متنوع و گسترده. زیرا طبیعی است که عصر پایه گذاری قواعد دین و بنیانگذاری درست حقایق ایمان و قضایای سرنوشت ساز انسان مهمتر و خطیرتر است و باید که فعالیت در چنین عصری عظیم تر و بزرگتر باشد.

بدین ترتیب روشن می شود که این حکم که زهرا علیهاالسلام در مقایسه با زمینه های فعالیت زن در عصر حاضر، فعالیت های اجتماعی اندکی در عصر خود داشته است، بی معنی است.

اینک خواننده ی گرامی را به چند نکته توجه می دهیم:

1- ای کاش این گوینده همان یک یا دو روایت را ذکر می کرد تا می دانستیم منظور وی از فعالیت اجتماعی چیست؟ اگر منظورش این است که فاطمه علیهاالسلام به عنوان یک زن معصوم، دختر پیغمبر و همسر امام وظیفه اش را انجام نداده و به مسئولیتش عمل نکرده، می بایست دشمنانش بر او ایراد می گرفتند و پدر و همسرش او را در این باره هدایت می کردند و اگر منظورش از فعالیت اجتماعی در جامعه اسلامی، تأسیس مدارس و مؤسسات خیریه یا تشکیل مجامع فرهنگی و خیریه یا برپایی سمینارها و گردهمایی ها یا ایراد سخنرانیها و تألیف کتب اهدایی یا

[صفحه 55]

فروشی است، در این حالت ممکن است که زهرا علیهاالسلام بسیاری از این فعالیتها را آنگونه که زنان امروز بدان قیام می کنند، انجام نداده باشد. این کار اختصاص به زهرا علیهاالسلام ندارد بلکه زنان آن دوره و دوره های بعدی را در بر می گیرد. زیرا طبیعت زندگانی و امکانات جامعه و نیز طبیعت زندگانی زن در آن عصر فعالیت هایی را که زن می توانست در آن مشارکت داشته باشد، محدود می کرد مگر در زمینه های خاصی

که با زمینه های فعالیت امروزی زن تفاوت دارد. این گذشته از توجیحات شرعی است که ممکن است برخی به گونه ای از آن در خصوص فعالیت اجتماعی سخن گویند. اما اگر منظور این است که تاریخ نمی گوید که زهرا علیها السلام برای کسانی که خواهان شناخت حق بودند، حق را با فریاد بلند معرفی کرد یا وظیفه خود را در آموزش و هدایت زنان، و حفظ و صیانت دین در سطح قضایای بزرگ اسلام خصوصاً نشر معارف دین حتی در ضمن فعالیت های عبادی روزانه اش انجام نداده است، باید دانست که آنچه فاطمه علیها السلام در این زمینه ها انجام داده همانند خورشید در وسط آسمان، عیان و نمایان است که شنیده اند.

خطبه ی فاطمه علیها السلام در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و در میان زنان انصار، اگر خوب فهمیده شود و درست از آن بهره برداری نمایند، به تنهایی یک مکتب انسان ساز برای همه ی نسلها و یک منبع غنی از معرفت در طول تاریخ است. با این وجود پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله و پسر عمویش علی علیه السلام که محور حرکت های اجتماعی، انسانی و اسلامی بودند و فعالیت فاطمه علیها السلام بخشی از فعالیت های عمومی آن روزگار بود.

به علاوه گفته ی: «یک یا دو روایت» همچنان مبهم باقی می ماند. چه روایات فراوانی هست که مشارکت فاطمه علیها السلام در فعالیت های مختلف اجتماعی، سیاسی،

[صفحه 56]

فرهنگی و تربیتی را بازگو می کند. ما پیش از این برخی از این روایات را آوردیم. برخی از این روایات می گوید: فاطمه علیها السلام در مناسبت های غیر مسلمانان هم شرکت می کرد. از آن جمله هنگامی است که برخی از یهودیان از او برای شرکت در عروسی خود دعوت کردند.

یک روایت نیز هست که از آن اعرابی سخن می‌گوید که فاطمه علیهاالسلام گردن بند خود و بستری را که حسن و حسین علیهم‌السلام روی آن می‌خوابیدند، به او بخشید و عمار بن یاسر از او خرید. این داستان معروف و مشهور است. خداوند سبحان فرموده که طبع فاطمه علیهاالسلام و اهل بیت او طعام دادن به مسکین، یتیم و اسیر در راه محبت و دوستی خداوند است.

هنگامی که فاطمه علیهاالسلام برای ایراد خطبه اش به مسجد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌و‌آله آمد، گروهی از زنان هوادارش، او را همراهی می‌کردند. حتی برخی گفته‌اند: فاطمه علیهاالسلام در مقابل جمعتهای رقیب یک جمعیت زنان داشت.

علاوه بر این اهتمام زهرا علیهاالسلام به «همسایه پیش از خانه» سیمایی از طبیعت اهتمامات دختر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌و‌آله ترسیم می‌کند که می‌رساند هرگاه فاطمه علیهاالسلام کوچکترین فرصتی برای انجام هر نوع فعالیت اجتماعی یا انسانی یا فرهنگی به دست می‌آورد، با شوق فراوان و آگاهی تمام و احساس مسئولیت بدان اقدام می‌کرد.

2- تأکیدهای مکرر و مستمر گفتاری و کرداری پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌و‌آله به مسلمانان در خصوص مقام والا و نقش حساس و موقعیت ممتاز زهرا علیهاالسلام در اسلام و ایمان، و معرفت، او را به درجه‌ای از مرجعیت برای مردم رساند و خانه اش را پناهگاه زنانی قرار داد که به آن رفت و آمد می‌کردند. [22] «... زنان مدینه و همسایگان فاطمه علیهاالسلام با

[صفحه 57]

او رفت و آمد می‌کردند» [23] مردم به نزد او می‌آمدند تا از دریای علم و معرفتش، چیزهای تازه بیاموزند.

شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله نیازمندان را به خانه فاطمه علیها السلام راهنمایی می کرد. چنان که اعرابی را به خانه دخترش فرستاد و همانگونه که آوردیم، زهرا علیها السلام گردن بند خود و بستر حسن و حسین علیهم السلام را به او بخشید. مردم نیز برای کسب معرفت نزد فاطمه علیها السلام رفت و آمد می کردند. هر یک از اینها می توانست زندگانی فاطمه علیها السلام را سرشار از حرکت و فعالیت فوق برنامه سازد. چه زهرا علیها السلام در خانه نیز فعالیت هایی از قبیل آرد کردن گندم و... داشت. آنقدر گندم دستاس کرد که دستانش تاول زد.

3- ارزش هیچ انسانی را نمی توان بر اساس فعالیت های اجتماعی و یا هوش سیاسی او تعیین کرد. چه هوشمندان سیاسی فراوانی که از ارزش حقیقی انسان بهره ای نداشته و ندارند. زیرا فعالیت اجتماعی و هوش سیاسی به موضع سیاسی ارزش نمی بخشد بلکه سیاست بر پایه ی مبانی و اصولی ارزیابی می شود که فقط و فقط از معصوم مثل پیغمبر و علی و زهرا علیه السلام گرفته شده است. پس این زهرا علیها السلام است که به ما می گوید ارزش سیاست به چیست و یا کدام عمل اجتماعی است که به سیاست ارج می بخشد. نه اینکه زهرا علیها السلام ارزش خود را از سیاست یا فعالیت های اجتماعی خود می گیرد و آلا بسیاری از مجرمان و منحرفان حتی از پیامبران و اولیا و اصفیاء هم ارزش بیشتری خواهند داشت. چه آنان به سبب داشتن مال و جاه و قدرت، فعالیت های اجتماعی یا سیاسی بزرگی داشته اند اما پیامبر و امام چنین موقعیتی برخوردار نبوده است. در حقیقت ارزش انسان از درونش می جوشد و از ارزشهایی که مجسم می کند

[صفحه 58]

و از الگوها و انسانیت وی و از علم سودمندش که تقوا و خداترسی، دستاورد آن است. جز این هر چه هست از انواع اسباب و نتایج است و چه بسا که در طرف دیگر نیز

معادله ای باشد.

4- بر ما لازم است که به تحقیق درباره ی حقیقت موضع زهرا علیهاالسلام در ارتباط با ایمان انسان مسلمان و سپس تحقیق در خصوص حقیقت مأموریت‌هایی که می‌بایست در تأیید و تقویت دین از آن آگاهی داشت، پردازیم، لذا می‌گوییم:

درستی پیغمبر و امامان و زهرا علیهاالسلام نقش اساسی و کلیدی در تبلور ایمان و تحقق هویت و شخصیت مکتبی و انسانی مسلمان دارد. بنابراین وجود مقدس زهرا علیهاالسلام که نه امام است و نه پیغمبر، به عنوان یک زن کامل به لحاظ انسانیت همان چیزی است که به عنوان یک ضرورت حیاتی، عقیدتی و رفتاری و حتی شیوه زندگی بدان محتاج هستیم اما فعالیت اجتماعی یا سیاسی او با بودن پدر و همسرش تا این اندازه اهمیت و حساسیت ندارد. ما به این وجود محتاج هستیم تا با او ارتباط برقرار کنیم و دل‌هایمان به سوی او جلب شود و او ارزشها و الگوها و کمال انسانی را برایمان مجسم و نمایان سازد. و این چیز دیگری است که بدان محتاجیم تا از طریق در بر گرفتن زهرا علیهاالسلام، دل‌هایمان آن کمالات انسانی را در خود پیورود و در آغوش گیرد و از این طریق در شکل‌گیری عقیده و تأکید مفاهیم اسلامی و ارزشها و الگوهای دینی در دلها و اندیشه‌های ما سهم باشد تا احساسات، عواطف و همه ی وجود آنچنان که باید ساخته شود و به بار نشیند. این نقش فاطمه علیهاالسلام است نه تأسیس مؤسسات و جمعیت‌های خیریه یا انسانی و کارهایی از این قبیل.

5- بدون تردید زهرا علیهاالسلام نقش بزرگ و حساسی در صیانت و بقای دین دارد و اگر او نبود معالم دین از بین می‌رفت و آثارش نابود می‌شد. بنابراین زهرا علیهاالسلام روزنه ی نور و برهان حق و همانند شوهرش علی، آینه تمام‌نمای اسلام است که تعالیم،

احکام، مفاهیم و جهان بینی آن را می نمایاند. زهرا علیها السلام با حق است و حق با او می چرخد، هر گونه که زهرا علیها السلام بچرخد و زهرا علیها السلام با حق می چرخد هر گونه که حق بچرخد.

زهرا علیها السلام معیار و ترازویی است که ایمان مردم و میزان استقامت آنان در راه هدایت، نیکی، خلوص و اخلاص با آن سنجیده می شود. به وسیله ی همین معیار زهرا علیها السلام خشنودی خدا و رسول و خشم خدا و رسول را می شناسیم. روایت منقول از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدین مطلب اشاره دارد. آنجا که فرمود: «فاطمه پاره ی تن من است. او قلب من است که در میان سینه ام قرار دارد. هر که او را اذیت کند همانا مرا اذیت کرده و هر که مرا اذیت کند، قطعاً خداوند را اذیت کرده است. آنچه فاطمه را خشنود کند، مرا خشنود می کند و آنچه او را به خشم آورد، مرا به خشم می آورد». و از اینگونه روایات.

قابل توجه اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله تکیه گاه و نقطه ی ثقل سخنان خود را این جمله قرار داده که «فاطمه پاره ی تن من است». [24].

روشن است که علت اینکه آنچه فاطمه را خشنود می کند، پیغمبر را نیز خشنود می کند، این نیست که فاطمه پاره ای از وجود جسمانی و مادی پیغمبر و

[صفحه 60]

دختر او است. زیرا:

1- پیغمبر صلی الله علیه و آله در مواضع خود بر اساس عصیبت خویشاوندی و نژادی و... حرکت نمی کند بلکه او می خواهد که همه ی خصوصیات، امتیازات و توانمندیهای مادی و معنوی او در خدمت دین، برای دین و در راه دین بکار رود.

2- روابط نسبی یا پدرخواندگی طبیعتاً برای کسب امتیازی به این اهمیت کافی نیست، اگر چه در جای خود مهم است و به پاکی نژاد و طهارت آن اشاره دارد. چه زهرا علیهاالسلام نوری در صلبهای بزرگوار و رحمهای پاک بود. با این حال روشن است که حفظ این طهارت نیاز به تلاش و کوشش دارد و چون پسر نوح - که برخی روایات می گوید او پسر خوانده نوح بود نه پسر نسبی او [25] - این کوشش را انجام نداد، هلاک گشت. تا آنجا که خداوند به پدرش نوح گفت: (انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح). به همین علت، نه خشنودی پسر نوح، خشنودی خدا و رسول بود و نه خشم او، خشم خدا و رسول.

بنابراین منظور از اینکه «فاطمه پاره ی تن پیغمبر است» باید معنایی باشد که صلاحیت آن را داشته باشد که محور و تکیه گاه این باشد که خشنودی او، خشنودی پیغمبر و خشم او، خشم پیغمبر است. خصوصاً که می دانیم پیغمبر صلی الله علیه و آله این را هنگامی فرمود که فاطمه علیهاالسلام در پاسخ این پرسش که چه چیزی برای زن بهتر است، فرمود: اینکه نه او مردان را ببیند و نه مردان او را.

در جایی دیگر آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله این مطلب را به علی علیه السلام و در حضور کسانی فرمود که با دادن این خبر به فاطمه علیهاالسلام که علی علیه السلام از دختر ابوجهل خواستگاری کرده موجب آزار و اذیت او شدند. علی علیه السلام به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: سوگند به خدایی که تو را به حق به رسالت مبعوث کرده، از آنچه به فاطمه رسیده من هیچ

[صفحه 61]

خبر ندارم و در دلم نیز نگذشته است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من راست گفتم. تو هم راست گفتی. فاطمه

علیهاالسلام از این سخن شاد شد و تبسمی کرد که دندانهایش دیده شد. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله خواسته به کسی که این خبر دروغ را به فاطمه علیهاالسلام داد. بگوید که فاطمه و پیغمبر را آزار داده است.

به هر حال باید منظور از این سخن، معنایی هماهنگ با این باشد که اذیت فاطمه، اذیت پیغمبر است و آن اینکه: مزایای فاطمه، مزایای رسول خداست و کمالات او، کمالات پیغمبر. بنابراین، سخن گفتن از فاطمه علیهاالسلام به عنوان پاره ای از هستی پیامبر و وجود انسانی و مکتبی او با تمام ویژگی ها، دقایق و خصوصیات تفصیلی اش به عنوان یک انسان الهی کامل بیانگر انسانیت و فطرت، کمال و صفا، و حق و صدق، در پاکترین و دقیق ترین و بلندترین معانی این کلمات و واژه هاست.

روشن است که فاطمه علیهاالسلام هنگامی خشم می گیرد که انسانیت و ارزشها مورد تجاوز دشمنی قرار می گیرد و هنگامی خشنود می شود که انسانیت و ارزشها گرامی داشته شود، تکامل یابد و ریشه دواند. پس دشمنی با او از این جهت که یک شخص است او را خشم نمی آورد بلکه از این جهت که دشمنی با انسانیت و فضیلت است و این است که او در نتیجه خدا و رسول را به خشم می آورد. در مقابل هر کاری که مطابق فطرت انجام شود و این وجود را مصونیت بخشد، فاطمه و پیغمبر و خداوند را خشنود می کند. بدین صورت شایستگی آن را دارد که معیار و ترازویی برای سنجش باشد، آنگاه که خشنود می شود و آنگاه که خشم می گیرد.

می توانیم این معنا را با اشاره به یک شاهد قرآنی به فهم بهتر نزدیک کنیم. خداوند می فرماید: (من قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس

جسم که گوشت و استخوان است، همواره وجود دارد ولی آنچه که از دست داده اراده، اختیار، عقل و خصوصیت های انسانی مثل شرافت، کرامت، عواطف و احساسات و... است و در نتیجه جسم بواسطه ی بیرون رفتن روح از کالبد، محتوای خود را از دست داده است.

زهرا مادر پدرش

از شگفت ترین سخنانی که شنیده ایم گفته برخی از مردم است که مفاد آن چنین است: زهرا علیها السلام جای خالی مادر پیغمبر صلی الله علیه و آله را برایش پر کرد. چه زمانی که محمد، کودک خردسالی بود، مادرش مرد. به همین لحاظ پیغمبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام لقب ام ابیها (مادر پدرش) داد. وی در یک سخن می گوید: «پیغمبر صلی الله علیه و آله زندگانی خود را در فراق مادرش آغاز کرد. چه محبت مادر چیزی نیست که دایه یا مربی بتواند از عهده ی آن برآید... لذا فاطمه علیها السلام با حضانت پدرش، مهر مادری به او بخشید. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز این سخن را فرموده در حالی که می دانست که جای خالی مادرش را می تواند از طریق دخترش پر کند». [27].

این سخن را نمی توان پذیرفت. زیرا نمی توانیم بپذیریم که پیامبر صلی الله علیه و آله از عقده فقدان مادر رنج می برد. لذا نیازمند کسی بود که جای مادرش را پر کند. این گفته بدین معنی است که زهرا علیها السلام چنان به پدرش رسیدگی می کرد که یک مادر به فرزندش می رسد. نه بدان معنی که پیغمبر صلی الله علیه و آله با آن، مهر و عاطفه ای را که از

دست داده، جبران خواهد کرد یا نقصی را که از آن رنج می برد، بدان کامل خواهد کرد.

آیا این گوینده می پذیرد که اگر زن دیگری به پیغمبر صلی الله علیه و آله عنایت می کرد و بخشی از نیاز عاطفی او را برآورده می نمود، می توانست این جای خالی مادر را پر کند؟!

لقب «ام ابیها» می خواهد حقیقت و ابعاد رفتار فاطمه علیها السلام با پدرش را برای ما بیان کند نه اینکه از پر کردن جای خالی مادر یا باز کردن عقده نقص در شخصیت مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله سخن بگوید.

عصمت جبری؟

1- برخی می گویند: عصمت زهرا علیها السلام نتیجه و دستاورد مکان و محیط ایمانی بود که در آن زندگی و بزرگی شد. زیرا این محیط، محیط ایمانی، طهارت، فضیلت و صلاح بود. روشن است که این سخن یک پرسش حساس و جسورانه در خود پنهان دارد و آن اینکه:

چگونه بود اگر زهرا علیها السلام در جای دیگر و در محیطی سرشار از رذیلت و گناهان زندگی می کرد؟!

و چگونه بود اگر کسی غیر از زهرا علیها السلام دقیقاً در همین محیط زندگی می کرد؟ آیا در آن صورت هم نتیجه همین بود؟! در حالی که دقیقاً در همین محیط افرادی زندگی کردند اما هیچکدام زهرا علیها السلام نشدند.

2- معذک همین گوینده از تکوینی بودن عصمت سخن می راند. این نیز مقوله جبر الهی را در خود پنهان دارد که بطلان آن ثابت شده، و اهل بیت علیهم السلام آن را نفی کرده و فرموده اند: «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین».

می گوئیم: این گفته چند پرسش حسّاس و جسورانه برمی انگیزد: اگر عامل مؤثر محیط زندگی است پس عصمت تکوینی یعنی چه؟ و عصمتی که فیض الهی بطور مستقیم و بدون هر گونه واسطه ای اعم از محیط و غیره عنایت فرموده به چه معناست؟ چرا از میان مردم فقط اینان به این عصمت اجباری تکوینی اختصاص یافته اند؟ چرا دیگران با اینان به عصمت نائل نیامده اند؟! چرا ما سختی و رنج ببریم ولی اندکی به دست آوریم اما آنان بدون زحمت و مجاهده نفس به این درجات عالی برسند؟ آیا کسی که در زندگی، از پیش خود از انجام یک گناه واحد خودداری می کند یا یک عمل نیک انجام می دهد و با نفس و غرایز خویش مجاهده می کند، با این حساب از همه ی پیامبران و اوصیای معصوم که عصمت آنان تکوینی و اجباری است، افضل نیست؟! آیا این بدان معنی نیست که معصوم بواسطه ی عبادات و طاعاتی که در امتثال اوامر و نواهی خداوند انجام می دهد، مستحق هیچگونه مدح و پاداشی نیست؟ [28].

3- شاید به منظور برطرف کردن غائله سؤال آخر، گفته: عصمت تکوینی فقط در اجتناب از معاصی در جایی است که معصوم نمی تواند مرتکب آن شود اما در طاعات اختیار به حال خود باقی است و هیچگونه جبر الهی در انجام آن وجود ندارد... این همان گفتار اشاعره است که عصمت را اینگونه تفسیر کرده اند: «عصمت قدرت بر انجام طاعت است و عدم قدرت بر ارتکاب معصیت». [29].

می گوئیم: ما نمی خواهیم این تفصیل بین طاعات و معاصی را بطور گسترده نقد کنیم بلکه به اشاره چند نکته بسنده می کنیم:

1- ترک طاعات نیز معصیت است. پس بطور تکوینی بر انجام این تحرک نیز قادر نیست. حال چگونه در انجام آن مختار است؟ و مختار بودن در خصوص طاعات یعنی چه؟!

2- این تفصیل، بی دلیل و بدون توجیه است و بلکه تحکم محض. چرا مسأله برعکس نیست تا معصوم در ترک معاصی مختار باشد و بر انجام طاعات مجبور؟! جالب توجه است که وقتی این پرسشها از او شد، گاهی اوقات به گفتار بلخی پناه می برد که ثواب بر طاعت از باب تفضّل خداوند است نه استحقاق بنده، و گاهی اوقات به این پندار که استحقاق به تفضّل است. این گفته نیز همانند گفته بلخی است که در استدلال بر این مطلب که طاعت به استحقاق است نه به تفضّل، بدان توجه نمی شود. دلیل این است که طاعت مشقتی است که خداوند بنده را بدان ملزم کرده است. اگر بدون غرض باشد، ظلم و عبث است. این قبیح است و از خدای حکیم سر نمی زند. اما اگر دارای غرض باشد، در صورتی که این غرض به خدا بازگشت کند، باطل است. چه خداوند بی نیاز است و اگر به مکلف برگردد، در صورتی که این غرض، ضرر رساندن به مکلف باشد، ظلم و قبیح است و اگر سود رساندن به او باشد، حال اگر درست بود که خداوند از همان اول به او سود عنایت کند، در این حالت تکلیف عبث خواهد بود و در صورتی که ابتدای بدان صحیح نباشد، نیازمند تکلیف خواهد بود تا با انجام آن استحقاق رسیدن به نفع را بدست آورد، و این، همان مطلوب است. بدین ترتیب بدست آمد که ثواب به استحقاق است نه به تفضّل. گفتار بلخی از اساس باطل است. زیرا بر اساس مذهب وی، وجوب تکالیف برای شکر نعمت است. بنابراین هیچکس در اثر انجام تکلیف مستحق ثواب نمی شود. بنابراین ثواب، تفضّل خداست. تردیدی در نادرستی این گفته نیست. چه

بحث در مرحله ی حُسن و قبح است. از نظر عقلا قبیح است که شخصی به دیگری نعمتی بدهد و سپس او را مکلف کند که شکر آن نعمت را به جای آورد بدون اینکه در انجام این تکلیف به او پاداشی بدهد. عقلا این را نقص می دانند و ناشی از حب جاه و ریاست و دیگر معانی قبیحی که از خدای حکیم صادر نمی شود. بنابراین باید پذیرفت که ثواب به استحقاق است

هر چند این سخن نیز با گفتار بلخی سازگاری ندارد. بلکه آن را نقض و رد می کند لیکن نهایت چیزی که ممکن است گفته شود، این است که اگر چه مالکیت خداوند بر همه چیز، او را در تقدیر اصل «پاداش دهی بندگانش در قبال کارهایشان» بر آن می دارد که تفضل نماید اما این پس از آن است که ثواب افعال را پاداش آنان مقرر فرموده و در مقدار ثواب بر آنان تفضل نموده است. چنانکه برای هر کار نیک ده حسنه، یا هفتصد برابر پاداش مقرر نموده و برای هر که بخواهد بیشتر می کند. این امر پس از آنکه مقرر شد به عنوان یک قانون الهی اعلان شد، در دایره ی استحقاق قرار می گیرد. در حالی که پیش از آن نبود.

به همین دلیل بر اساس حکم عقل جایز نیست که خداوند معصیت کار را پاداش دهد اما به مطیع پاداش ندهد. اما اگر پاداش دادن از باب تفضل بود، این کار جایز بود. این مانند آن است که پدری تصمیم بگیرد برای موفقیت فرزندش در امتحانات مدرسه جایزه ای قرار دهد. اگر فرزند در امتحانات موفق شود، از پدرش، جایزه را مطالبه خواهد کرد و اگر پدرش جایزه اش را ندهد، خود را مظلوم و این کار را توهین به خود خواهد دانست تا چه رسد که پدر این جایزه را به برادر مردود او بدهد.

تأثیر محیط در عصمت

درباره ی تأثیر خانواده و محیط ایمانی در شخصیت زهرا علیهاالسلام می گوئیم: زهرا علیهاالسلام نوری است که از میوه ی بهشت آفریده شد و در شکم مادر با او سخن می گفت: او بهترین بنده ی خداست که او را پیش از ورود به این محیط، که برخی آن را عامل اصلی مقامات و کرامات زهرا علیهاالسلام می پندارند، برگزید تا معصومه [30]، طاهره و زکیه باشد.

این سخن که عامل اصلی عصمت علیهاالسلام را محیط زندگی او می داند، یک نکته را در خود پنهان دارد: اگر زهرا علیهاالسلام در محیطی زندگی می کرد که محیط خیر و صلاح و ایمان نبود، زهرا علیهاالسلام رنگ خاص همان محیط را می گرفت و زنی شرور و منحرف - پناه بر خدا - می شد. آیا این سخن معقول و مقبول است؟! ما اصرار داریم که محیط زندگی زهرا علیهاالسلام تنها عامل رسیدن او به مقام کرامت و منزلت نبود و نه موجب تبلور و ساخت شخصیت ایمانی و تحقق عصمت و کمال انسانی او؛ بلکه فطرت سلیم، و روح پاک، و عقل برتر و توازن زهرا علیهاالسلام در کمالات و خصوصیت های انسانی، و آنگاه رعایت و مزید لطف پروردگار سبحان و توفیق الهی، و تلاش و کوشش آزادانه خود او در رسیدن به خلوص، صفا و پاکی هر چه بیشتر و نیل به درجات قرب و رضا، همه با هم شخصیت معصوم و مطهر زهرا علیهاالسلام را

[صفحه 68]

بوجود آورد.

بنابراین عصمت به معنی ناتوانی از انجام چیزی نیست بلکه عصمت یعنی: قدرت و

معرفت، و انتخاب شایسته، و اراده ی قوی و فعال با عقل بزرگ و رعایت و حمایت الهی. اما بزرگی و کوچکی سن، یا میزان رشد جسمانی اصلاً معیار صفای روح و کمال ملکات و خصال انسانی و میزان فعلیت تعقل، یا قوت عقل و ادراک، یا وسعت معرفت و استحقاق منازل کرامت نمی باشد. خداوند به یحیی علیه السلام در کودکی، حکمت عنایت فرمود. چنانکه عیسی علیه السلام در گهواره زبان گشود و سخن گفت: (قال انی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیاً و جعلنی مبارکاً اینما کنت و اوصانی بالصلاة والزکاة ما دمت حیاً و برأ بوالدتی و لم نجعلنی جباراً شقیماً). [31].

زهرا علیها السلام هیچگاه نه کودکانه می اندیشید و نه در سطح ملکات، ادراکات و بلندپروازیهای بچه گانه قرار داشت. علی و زهرا علیهما السلام، هر دو به هنگام تولد سخن گفته اند. زهرا علیها السلام پیش از تولد، در شکم مادر با او سخن می گفت. کتابهای تاریخ و مصادر روایی شیعه و سنی روایات فراوانی از این قبیل درباره ی اهل بیت علیهم السلام نقل کرده که بر این حقیقت دلالت دارد.

امکان سرکشی

اشاره

ما انکار نمی کنیم که محیط اجتماعی در روح و روان انسان و رفتار و اخلاق او تأثیر دارد اما معتقدیم که این تأثیر نه در همه مردم هست و نه حتمی الوصول به حدی که با وجود آن انسان اراده خود را از دست بدهد و محیط او را اسیر خود نماید و مانع انتخاب او شود و از حرکت به سوی خیر و صلاح، و رستگاری بازدارد. قرآن کریم به گونه ای این مطلب را برای ما بیان فرموده که جای هیچگونه تردیدی

باقی نمی گذارد. آنگاه که از زنانی سخن می گوید که خداوند آنان را الگوهای برای مردم قرار داده مثل مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم، و آنگاه که از زنانی دیگر سخن می گوید که مردم باید از کردارشان عبرت و پند گیرند. همچون زن نوح و زن لوط.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله سخن بسیار مهمی به عنوان راز به یکی از همسران خویش گفت. او راز پیغمبر صلی الله علیه و آله را فاش کرد و چیزی از خود به آن افزود. خداوند سبحان آنجا که از این زن سخن می گوید، می فرماید:

(ضرب الله مثلاً للذین کفروا امرأه نوح، و امرأه لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتا هما فلم یغنیا عنهما من الله شیئاً و قیل ادخلا النار مع الداخلین و ضرب الله مثلاً للذین آمنوا امرأه فرعون اذ قالت: رب ابن لی عندک بیتاً فی الجنه و نجّنی من فرعون عمله و نجّنی من القوم الظالمین و مریم ابنة عمران التي احصنت فرجها فنفخنا فیہ من روحنا و صدقت بکلمات ربّها و کتبه و کانت من القانتین). [32].

می بینیم که خداوند برای مؤمنان و نه فقط زنان مؤمن، آسیه دختر مزاحم و مریم دختر عمران، و برای کافران و نه فقط زنان کافر، زن نوح و زن لوط را مثال زده است. در توضیح این مطلب می گوئیم:

زن نوح و زن لوط

ملاحظه ی چند نکته ما را در توضیح معنی آیات کمک می کند:

1- در آیه ی مبارکه اشاره شده که یک زن در مقابل مردی ایستاد. شاید کسانی

گمان برند که در برخی جوانب خاص مردان بر زنان امتیاز دارند و همین در بسیاری از

امور افضلیت و اولویت می دهد.

2- این دو مرد همسر هستند و شوهر حداقل در خانه از موقعیت قوی و قدرتمندی برخوردار است.

3- معمولاً شوهر از هر کس دیگر حتی پدر و مادر به احوال و گرایشات و نقاط ضعف و قوت همسرش آگاه تر است. زیرا بطور مستمر با او در تماس است و او نیز معمولاً با شوهرش در نهایت صفا و صمیمیت زندگی می کند و چیزی از او پنهان نمی کند.

4- این مرد از صفات کمال انسانی و همه عوامل قدرت خصوصاً آگاهی و شعور، تدبیر و اندیشه، عقل و حکمت و سطح فکری برتر و سلامت فکر و قدرت اقناع دیگران برخوردار است و بلکه در همه ی این کمالات در اوج است تا آنجا که شایسته نبوت و بلکه رسالت شده است و بالاتر اینکه یکی از آن دو، یعنی: نوح از پیامبران اولوالعزم است که از بالاترین درجات ثبات و نفوذناپذیری و قدرت برخوردارند. آیا کسی از پیامبران مرسل به شیوه های اقناع، ابزارها و ادوات آن آشنا تر هست؟ آیا کسی هست که بیشتر از او، افکار و اندیشه های لازم برای این کار را در خود جمع کرده باشد؟

5- این زن در محیطی آرام و در فضایی پاک و باصفا و سرشار از راستی و ایمان و خیر و صلاح زندگی می کند، آنجا که همه ی این کمالات در آن عینیت و تجسم یافته و او می تواند آن را بی واسطه لمس کند و فقط نظریه پردازی نیست. اما در این محیط اثری از شرک، انحراف و زشتی نیست بلکه این رذایل در آنجا غریب، مردود و مطرود است و ابداً مورد قبول و رضایت نمی باشد.

[صفحه 71]

6- این دو پیامبر که یکی از آن دو از پیامبران اولوالعزم است، مسئولیت هدایت و دفاع

از امت و دور ساختن آن از لغزشگاه های انحراف و آفات آن را بر عهده دارند. این هدایت، اولین و اساسی ترین مسئولیت آنان و همه چیز زندگی دوران پیامبری و هدایتی این دو است و نه یک امر عارض همچون مال که می توان آن را عوض کرد یا همانند جاه که می توان بدون آن زندگی کرد. همچنان که از قبیل سلطه، نفوذ و اداره ی خانه و یا از نوع مصلحت مادی و یا شأنی از شئونات زندگانی نیست که بتوان از آن چشم پوشید، بلکه برخورد با آن یعنی برخورد با سرنوشت، وجود، آینده و آخرت دنیا. پیامبر از موقعیت تقدیس، تعبد و تدین به این مأموریت می نگرد و با آن تعامل دارد. همسر پیامبر که به هیچ یک از آنچه بیان شد ایمان ندارد به مقابله او می آید و از درون پایگاه مسئولیتش و در عزیزین، گرانبهاترین و مقدس ترین امر علیه او می شورد.

7- این مقابله با محیط است. زیرا از درون خانه صلاح، ایمان، خیر، و هدایت می جوشد.

8- دردناکتر و تلخ تر این است که می بینیم این زن در چیزی به مقابله با شوهرش می رود که فطرتش بدان می خواند و با قلب، وجدان، احساسات، عواطف، روحیات و با تمام وجودش بدان ارتباط دارد.

تلخ تر اینکه او می خواهد مخالفی باشد که فقط به انحراف خویش بسنده نمی کند بلکه با استفاده از محیط منحرف که احتمالاً او را در جهت تحقق اهدافش یاری می رساند و به او عزم و قوت می بخشد، آنچه را شوهرش می سازد، نابود کند و از بین ببرد.

از سوی دیگر این مسأله به یک مورد خاص ختم نمی شود تا بتوان آن را یک

استثنا یا یک حالت شاذ و نادر به حساب آورد بلکه همین قضیه تکرار شده و نوح و

لوط علیهما السلام را در بر گرفته است. همان دو پیغمبری که خداوند ماجرای آنان را برای عبرت دیگران مثال زده است.

آسیه زن فرعون

در مقابل آنچه گذشت، می بینیم که زن مجاهد صابر شهید، آسیه دختر مزاحم ایستاده است. در توضیح این مطلب چند نکته را بیان می کنیم:

1- آسیه در مقابل مردی به نام فرعون قرار دارد.

2- فرعون شوهر قوی و حاکم آسیه است و از موقعیت همسری با این زن صالح برخوردار می کند.

3- فرعون مرد و شوهر، چیزی از ارزشهای انسانی و مکتبی را خود ندارد و هیچ رادع و مانعی او را از ارتکاب هر کاری در هیچ یک از مراحل زندگی اش باز نمی دارد. او با شهوات، خواسته ها و مصالح و منافعش، بدون قید و بند و بدون رادع و مانع حرکت می کند.

اما آسیه برعکس فرعون، خویشتن را تابع ضوابط دین و اصول و ارزشهای آن می داند و همین ارزشها و ضوابط است که بر سراسر وجودش حکمفرماست. لذا نمی تواند خودسرانه حرکت کند و به هر چه می خواهد، توسل جوید.

4- فرعون نماینده شدیدترین حالات استکبار در عمق وجود و ذات خویش است. او حتی مدعی مقام ربوبیت است و به مردم می گوید: (انا ربکم الاعلی). بنابراین عقیده ندارد که احدی قادر است او را به تسلیم وادار یا دیدگاه و اراده خود را به او تحمیل کند بلکه خود را قادر می بیند که در داخل خویش انگیزه های قوی برای سرکوبی افراد مزاحم در راه رسیدن به هواها و آرزوهایش، نهفته دارد. این

فرعون همسرش را در اندرون پایگاه کبریایی و آرمان استکباری و اوج استبداد خویش، و در ژرفنای آرزوها و خواسته هایش، در ادعای ربوبیت و در میان همه زشتیها و انحرافات به مبارزه می خواند.

5- فرعون پادشاه است و برخوردار از جاه و مقام و غرور و تکبر سلطنت و جاذبیت و عنفوان آن. چقدر این مظاهر فریبنده نزد زن دوست داشتنی است. وقتی که زن به زرق و برق زندگی گرایش دارد، قطعاً به زرق و برق عریض و طویل پادشاهی گرایش بیشتری خواهد داشت و اگر جاه و مقام او را تحریک می کند، پس چگونه خواهد بود اگر این مقام و جاه، مقام پادشاهی باشد که مدعی ربوبیت هم هست؟!

6- همه مظاهر فریبنده در بالاترین درجات فریب نزد فرعون موجود است: کاخها و قصرها، باغها و بوستانهای دلاویز، خوشیها و اموال، خدم و حشم، طلاهای ناب، زیورآلات گرانبها و دیگر زینتهای زندگی همه و همه پیش او است. آیا برای زن چیزی دوست داشتنی تر از کاخ بلند، و اثاثیه فاخر و گرانبها و دیگر چیزهای بهجت آور و شادی آفرین، هست؟!

7- فرعون سپاهیان و سلاحهای جنگی، و همه قوای قهریه و سلطه و جبروت و حاکمیت را در اختیار دارد. می دانیم که در ایجاد رعب و وحشت در دل مخالفان و سرکشان چه تأثیری دارد.

8- چاپلوسان متملق، طمع ورزان دنیاخواه و منفعت طلبان بلندپرواز، دور فرعون جمع شده اند. اینها ابزارها و ادوات فرعون برای تحقق خواسته ها و تمایلات اویند، در هر جا که باشد و در هر جهت که حرکت کند.

9- جامعه منحرف هم هست که مفاهیم جاهلی و جهل عمیق و دلباختگی به زندگی دنیا بر او حاکم است. از این جامعه بوهای بد شهوات حیوانی برمی خیزد و

هواها و خواسته های شیطانی سرچشمه می گیرد و جنایتها در آن انجام می شود. 10- در این محیط فرعون، زن فرعون می خواهد از لذات محسوس و حاضر و آماده برای لذات پنهان چشم پوشی کند در حالی که انسان غالباً با آنچه حس می کند، ارتباط برقرار می نماید تا با آنچه که در خیال می آورد یا از دیگران می شنود و بلکه انتقال از لذات محسوس به لذت دیگری همانند آن مشکل است. پس چگونه است انتقال از لذت محسوس به لذت پنهان که با آن فقط در تصور و آرزوی رسیدن به آن در آینده، زندگی می کند. چه به وعده ی الهی اطمینان دارد و می داند که وعده خدا تخلف ناپذیر است. آسیه می خواهد لذت، سعادت و نعمت حاضر را به درد و رنج و بلا و بلکه به مرگ حتمی برای رسیدن به لذت موعود تبدیل کند.

11- این زن به رویارویی با مردی همچون سایر مردان نمی رود. بلکه به مواجهه مردی می رود که به سیاست، زیرکی و زکاوت مشهور است. بنابراین همانگونه که می بایست با استکبار، سلطنت، سرکشی و تروریسم و خشونت فرعون مقابله کند، می بایست با مکر، حيله، تزویر و شیوه های نیرنگ بازی هوشمندانه فرعون رویارویی کند. فرعون بر اساس همین شیوه ها قوم خود را خوار شمرد و آنان از او پیروی کردند. برخی از فصول این نیرنگ و فریب فرعون در محاوره ای که خداوند سبحان بین او و موسی و ساحران در قرآن ثبت کرده، نمایان است.

خلاصه:

گوشه هایی بود از وضع جامعه ای که زن فرعون، کسی از جنس بشر، و از گوشت و خون، با همه تمایلات و گرایشها، و غرایز و احساسات و عواطف و خواسته های انسانی به رویارویی آن رفت. آسیه (ره) با صبر و ثبات با این جامعه خشن مقابله کرد. او هیچ چیز نداشت، خودش بود با اراده ای قوی و شعوری

[صفحه 75]

آگاهانه، همین شعور آگاهانه به او فهماند که آنچه در اطرافش انجام می شود، اشتباه، جنایت، انحراف، و ذلت و خواری است. لذا آن را با بصیرت و ایمان رد کرد و به مقابله ی با تمامی ابزارهای قهر و غلبه، و نیرنگ و فریب رفت و به سپاهیان، و دار و دسته فرعون، و اموال و جاه و مقام عریش و طویل او، و زیور و زینتهای فریبنده اش، و به مکر و حيله و هوشیاری اش، هیچ اهمیتی نداد. او از خداوند سبحان مسئلت کرد که راه نجات از فرعون، و اعمال فرعون، و محیط قوم ظالم را برایش مهیا کند.

هیچ چیز نتوانست اعتماد آسیه به دین و پروردگارش را سست نماید یا اراده اش را سلب کند یا سلامت و صحت انتخاب و اختیارش را برهم زند، نه محیط، نه سرزمین و نه هیچ چیز دیگر.

دعای او این بود: (رب ابن لی عندک بیتاً فی الجنّة و نجّنی من فرعون و عمله و نجّنی من القوم الظالمین).

آسیه دوری از فرعون و کارهای فرعون و نیز دوری از پلیدی انحراف و خروج از محیط ستمگر را نجات و رستگاری می داند.

او از خداوند نه قصر و زیور می خواهد و نه جاه و مقام بلکه خواهان آن است که به نعمت قرب الهی (عندک) و مقام خشنودی بر پایه ی همان قاعده که اهل بیت می گفتند: «خشنودی خدا، خشنودی ما اهل بیت است»، نایل آید.

مریم دختر عمران

قضیه ی رویارویی مریم علیها السلام یک رویارویی تلخ و خشن دیگر است. چه شخصیت و کیان او را مورد هجوم قرار گرفته است و برای مریم به عنوان یک زن که

خود را در مقابل قومش سمبل طهارت و فضیلت می داند و آنان را به واسطه ی پلیدی

[صفحه 76]

و انحرافشان سرزنش می کند، از حساس ترین مسائل بشمار می رود. او که هم اکنون در خصوص عفت و پاکدامنی اش مورد سؤال قرار گرفته است، به گونه ای در مقابلشان ظاهر شده که هرگونه وسیله ی دفاع از خویشتن را از دست داده است. چگونه یک زن می تواند نوزادی به دنیا آورد و سپس مدعی شود که نه مرتکب کار زشت شده و نه رابطه ای با مردی داشته است؟!

او می پندارد که نوزادی از او متولد شده بدون اینکه مردی به او دست زده باشد و اصرار دارد که عفت و پاکدامنی خود را به معنای دقیق کلمه حفظ کرده است. بالاتر اینکه هیچگونه تأویلی را در این باره نمی پذیرد. از قبیل تجاوز به عنف که زن در چنین مواردی معذور است.

زن شوهردار نیز هرگاه زایمان می کند در روزهای نخست خصوصاً در برابر آشنایان و اقوام تا حد زیادی احساس شرمندگی و خجالت می کند. حال چگونه است که دختری بدون ازدواج، بچه ای به دنیا آورد و آنگاه او را در بغل گرفته به میان قومش بیاید و اصرار داشته باشد که مردی به او دست نزده است؟! آیا از آنان نمی پذیرد که اعتقاد یا توهم دیگری داشته باشند؟

ایمان مریم لرزان و سست نشد، او عقب نشینی نکرد و نه نوزاد را مخفی نمود و نه او را از خود دور کرد و نه از او دوری جست بلکه در راه رضای خداوند سبحان او را پذیرفت و صبر و تحمل پیش گرفت. او به حق و با شایستگی تمام سرور زنان زمان خود بود. زیرا کلمات خداوند را تصدیق کرد و از پرهیزگاران بود. اما رسول اکرم صلی الله علیه و آله خبر داده که فاطمه زهرا علیها السلام از همه زنان

جهان از اولین و آخرین از جمله مریم و آسیه و دیگران به رغم سختیها و مشکلاتی که تحمل کردند، برتر است. همین نشان می دهد که زهرا علیها السلام از جایگاه و منزلت عظیمی برخوردار است و مصائب و مشکلاتی که از دشمنان دیده تا چه اندازه سخت و سنگین بوده

[صفحه 77]

است. چه معصوم علیها السلام می فرماید:

«ان اشد الناس بلاء هم الانبیا ثم الذین یلونهم ثم الامثل فالامثل». [33].

از آنچه که گذشت نتایج فراوان می گیریم. در اینجا به چند مورد اشاره می کنیم:

1- این محیط نیست که شخصیت انسان را می سازد. اگر چه ممکن است گاهی اوقات که انسان نظارت آگاهانه را از دست می دهد و تسلیم شرایط می شود، محیط در شخصیت او تأثیر می گذارد.

بنابراین جایی برای این سخن نیست که شخصیت زهرا علیها السلام دستاورد محیط و خانواده ای است که در آن زندگی کرد. ما نمی پذیریم که گفته شود: اگر زهرا علیها السلام در یک محیط دیگر مثلاً محیط فاسدی، زندگی می کرد تابع عینیت همان محیط می شد.

2- رویارویی مریم با فشارهای محیط منحرف و فاسد در حساس ترین و مهمترین مسائل او به عنوان یک زن، در حالی که هیچ گونه وسیله پذیرفته شده ای برای دفاع از خود ندارد مگر ایمان بی آرایش و اطمینان فوق العاده به خداوند متعال، سپس جنبش آسیه بنت مزاحم در عمق لانه شرک و انحراف و در قلب محیط فاسد برای رویارویی با سرکش ترین قدرتها که برخوردار از بیشترین ابزارهای قهر، گمراهی و خشونت و طغیان و ظلم و استکبار هستند دلالت دارد که جایی برای توجیه انحرافات بواسطه ی

فشارهای محیط و مکان یا سلطه یا پیروی از خواست شوهر و... نیست.

3- زن همانند مرد از یک قدرت حقیقی برخوردار است و می تواند در هر مسأله ای که به او مربوط می شود، تصمیم نهائی را بگیرد. او در حدی است که می تواند مخاطب خداوند قرار گیرد و به بالاترین درجات و مراتب برای رسیدن به

[صفحه 78]

رفیع ترین مقام در زمینه کرامت و عنایت الهی نایل آید.

4- بدون تردید، حرکت به سوی احقاق حق و اقامه ی شرایع خدا و عمل به احکام الهی و گام برداشتن در مسیر هدایت و خیر مطابق فطرت و عقل است و انحراف از آن سرپیچی از مقتضیات فطرت و سبک شمردن احکام عقل و نابودی معانی انسانیت و حکمت.

[صفحه 79]

زهرا و غیب

اشاره

غیب در زندگانی زهرا علیها السلام
ارتباط فکری کافی نیست
پاکی زهرا علیها السلام از حیض و نفاس
تأویل روایات
زهرا علیها السلام اولین مؤلف در اسلام
احکام شرعی در مصحف زهرا علیها السلام

تعارض در احادیث مصحف زهرا علیها السلام
تصویر تعارض به گونه ی دیگر

[صفحه 81]

غیب در زندگانی زهرا

کسانی می گویند: لازم نیست بدانیم که ازدواج زهرا علیها السلام یک امر غیبی بود و این ازدواج را فرشتگان الهی در آسمان جشن گرفتند. اینان در برخورد با این حدیث نیز احتیاط می کنند که می گوید: عناصر غیبی و خصوصیات غیر عادی در شخصیت زهرا علیها السلام وجود داشت. به تعبیر اینان، چه سود یا زیانی دارد که بدانیم یا ندانیم. زهرا علیها السلام نور است یا نه؟

می گوید: ما در اینجا هیچ خصوصیتی نمی بینیم مگر شرایطی که عهده دار رشد و نمو روحی و عقلی و التزام زهرا علیها السلام بود؛ آن هم در سطحی که عناصر غیبی متمایزی وجود داشت که او را از سطح زنان عادی خارج می کرد، زیرا هیچ یک از معیارهای اثبات قطعی را ندارد.
می گوئیم:

در خصوص ضرورت فرهنگ غیب، چند نکته را بیان می کنیم:

1- برانگیختن امور به این شیوه که بیم آن می رود که موجب درگیری داخلی شود، از آن جهت که هدف آن تشکیک در ضرورت فرهنگ دینی غیبی است، مردود و نامعقول است، زیرا این مسأله از بدیهیات دین و عقیده است. بی تردید دور ساختن بخش بسیار مهمی از قضایای دین و ایمان، به شیوه ی به تأخیر انداختن یا سبک شمردن یا کاستن از اهمیت آن، نابودی یکی از ارکان مهم دین است. این کار،

در حقیقت برهم زدن اندیشه بلند اسلامی است و علامتهای سؤال زیادی در مقابل بسیاری از معارف دینی دیگر را بوجود می آورد. این امر به تضعیف ایمان مردم، و شناخت آنان از خدا، پیامبران و برگزیدگان، و سست شدن عقیده آنان به حقایق اسلام و ایمان منجر شده پرسشهای فراوانی را درباره ی مسائلی برخواهد انگیخت که شایسته آن است که درباره ی آنها مجادلات نادرست و غیر علمی صورت نگیرد. زیرا هیچ نتیجه ای ندارد مگر برهم زدن اوضاع عمومی و کشاندن اهتمام مردم به گرایشهای دور از واقعیت و اندیشه مفید در مسائل سرنوشت ساز که کیان و آینده شان را تهدید می کند و آنان را از برنامه ریزی و تلاش برای رویارویی با خطرهای بزرگی که در جبهه درگیری و مبارزه با قدرتهای استکبار و کینه توز در کمینشان است، دور می کند.

2- بدون تردید متونی که عنایت الهی و بلکه کرامات و معجزات [34] و شایستگیهایی را برای زهرا علیهاالسلام ثابت می کند، آنقدر فراوان است که انکار آن به دو لحاظ علمی و وجدانی بدون توجیه است. اگر این حجم روایات نتواند ویژگی، کرامت و عنایت غیبی زهرا علیهاالسلام را اثبات کند، دیگر جایی برای هیچ یک از حقایق اسلامی نخواهد بود.

پیش از وی، معتزله با این دلیل کرامات اولیا را انکار کرده اند که ممکن است با معجزات پیامبران اشتباه شود و پیامبر از غیر پیامبر شناخته نشود. [35].

آنان توجه نکرده اند که ظهور کرامت فقط و فقط از اولیایی است که چنان ملتزم

به ایمان هستند که با وجود آن ادعای پیامبری از سوی آنان ممتنع است و الا چنین

کسی نه ولی خداست و نه مستحق کرامت خدا، و نه خداوند روزی این کرامت را برایش ظاهر خواهد کرد.

3- خداوند سبحان می فرماید: (ألم، ذلك الكتاب لاریب فيه هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلاة و مما رزقناهم ینفقون). [36]. بدون تردید امور غیبی تأثیر شگرفی بر ایمان انسان مسلمان دارد. غیب یکی از امور اساسی در موضوع ایمان است که خداوند متعال آن را از بندگانش می خواهد. بی شک صرف احساس مبهم و غامض به وجود مسائلی مبهم و پیچیده در برخی از بخشهای زندگی، و احساس ناتوانی در رسیدن به این مسائل غامض و در نهایت احساس ترس و وحشت از آن، در ایمان به غیب کافی نیست. همچنان که در تحقق ایمان، به تنهایی، و با تمام حالات و مفردات، غیبی یا غیر آن، صرف رسیدن به پذیرشهای فکر خشک و معادلات ریاضی که در عقل و شعور انسان استقرار می یابد تا بر اساس آن نقشه سلوک و رفتار، یا طرح زندگی بریده از غیب و یا ناهماهنگ و مخالف با آن را ترسیم کند، کافی نیست. آری نه این کافی نیست و نه آن. چه ایمان، یک کار اختیاری است که همواره تجدید می شود و مدام استمرار دارد. چه خداوند فرمود: یؤمنون و نه آمنوا تا با فعل مضارع تجدد و استمرار را افاده کند. یعنی آنان، ایمان را انتخاب می کنند و آن را با استمرار بوجود می آورند و عینیت می بخشند. روشن است که ترس از مجهول و احساس مبهم از امور پنهان از حواس انسان، ایمان نیست بلکه با ایمان درست منافات دارد. ایمان پیوند قلب با یک چیز و در بر گرفتن آن و خشنودی قلب بدان است: (الا بذکر اللّٰه تطمئن القلوب؛ یا ایتها

حال که اینگونه است و از آنجا که نمی توان فضای تهی را در بر گرفت و بدان آرامش پیدا کرد و از آن خشنود شد، پس می بایست دلالت نزدیکی بر این امر غامض، و عینیت بخشیدن و تجسم آن در شعور انسان موجود باشد تا آن را از حالت غیبی به واقعیت ایمانی و احساسی بدر آورد و به صورت شهود ایمانی درآید. اگر چه در واقعیت و هستی خود نه با حس مادی تلاقی پیدا می کند و نه بر او آشکار می شود بلکه جدا و پنهان از او باقی می ماند.

از اینجا ضرورت ارتباط این غیب با عینیت واقعی آشکار می شود تا بدین ترتیب تأثیر بیشتری در آگاهی و شعور، و رسوخ افزون تری در ایمان پیدا کند و واژه های بیانگر غیب و الفاظی که بدان اشاره دارد، آن را از یک حالت غامض و مبهم صرف بیرون آورد تا آنچنان متمرکز و محدود شود که تجسم حقیقی معنای غیب باشد که انسان را برای پیوند دادن قلبش با آن آماده می سازد و به این ترتیب مسلمان مطابق اراده ی خداوند و براساس نقشه ی الهی برای تحقق این مطلب، به غیب ایمان داشته باشد. اینک می توانیم سخن علی علیه السلام را با همه ی ژرفای آن بفهمیم که فرمود: «لو کشف لی الغطاء ما ازددت یقیناً». [37].

هنگامی که از علی علیه السلام پرسیدند چگونه خدایی را که ندیده می پرستد، پاسخ داد: «خدایی را که ندیده ام نمی پرستم، خدا را چشمان سر به مشاهده نمی بیند بلکه دلها او را با حقایق ایمان دیده است». [38].

به همین سبب، دلها به یاد خداوند آرام می گیرد: (الا بذكر الله تطمئن القلوب).

[صفحه 85]

قلب به حقیقت ذات پروردگار دست نمی یابد بلکه به آثار و افعال او نایل می شود و با یاد او آرام می گیرد. خداوند می فرماید:

(و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها). [39] (اقرأ بسم ربك الذی خلق). [40] (بسم الله الرحمن الرحیم).

از آنچه گذشت روشن می شود که اسلام که ایمان به غیب را واجب کرده، غیب مبهم، تهی و غامض را اراده نفرموده است بلکه غیب هدفدار و آگاهانه که از طریق ابزارهایی که خداوند بواسطه ی آن عنصر غیب را به شعور ما منتقل می کند تا در آن استقرار یابد و شعور یابد و شعور و آگاهی ما با آن قرین شود و بدان تکیه و استناد نماید، در صفحه ی قلب و جان نقش بندد و هر چه بیشتر روشنی بخشد، ریشه دواند و رسوخ یابد.

بنابراین فرهنگ غیب می تواند ایمان به غیب را از حالت ترس از ناشناخته دور سازد تا غیب، شهودی قلبی حقیقی باشد و قلب با آن پیوند خود و ایمان بدان استوار شود، و عواطف و احساسات در برابرش تسلیم، و بر پایه ی آن حرکت کند تا زندگی وجدان، و بیداری ضمیر، و موضع، حرکت، رفتار، سجه و اقدامی با رغبت، صریح و خالصانه باشد. در عین حال حواس نمی تواند این غیب را درک نماید و از احساس آن ناتوان می ماند. چه غیب به چیزی بالاتر و برتر از حس مربوط است همان غیب را از حواس بی نیاز می کند و به ابزارهای آن دست می یازد و در سایه سار آن حرکت می کند. با نگاهی اجمالی به وسایل و دلایلی که این غیب را در قلب انسان مجسم می کند و آن را به عنصری ایمانی مؤثر و کارآمد تبدیل می سازد، درمی یابیم که

[صفحه 86]

اسلام در برخورد تربیتی خود با این جنبه ی حساس می خواهد که غیب بر پایه ی اندیشه و آگاهی حرکت کند تا در قلب جا گیرد و قلب، آن را با عطوفت و مهربانی در بر گیرد و با آن آرامش و خشنودی یابد و از آنجا در سایه ی روح و در برخوردی

احساسی و عاطفی، گرم و جوشان به حرکت درآید. آنگاه سراسر وجود انسان را در بر می گیرد تا به احساسات و عواطفش شکل دهد و در نتیجه گوش و چشم، فکر و ذکر، زبان و کلماتی که ناخودآگاه بر زبان می آورد و رفتار و موضع و بلکه همه چیز زندگی اش بشود. به همین منظور باید فکر و عاطفه درهم آمیزد تا مظلومیت زهرا علیهاالسلام و عزای حسین علیه السلام در عاشورا، و مظلومیت طفل شیرخواره اش و... جزئی از حقیقت ایمانی گردد. بدین ترتیب سخنان رسول اکرم و ائمه ی طاهرین علیهم السلام بیانگر ضرورتی فرهنگی برای تکمیل ایمان به حقایق اسلام و از جمله ایمان به غیب است. جای هیچ شگفتی نیست که این معنای غیبی به صورت یک معجزه و کرامت الهی و واقعیت زنده و مؤثر در شعور انسان در حجرالاسود عینیت و تجسم یابد که خداوند آن را به عنوان میثاق خلایق به ودیعه نهاده و در اسراء و معراج، قرار گرفتن یونس در شکم ماهی و در سخن گفتن مورچه به گونه ای که سلیمان پیغمبر از گفته اش تبسم کرده و آوردن تخت بلقیس از یمن پیش از یک چشم بهم زدن و در سخن گفتن فاطمه علیهاالسلام در شکم مادر با او، و جشن عروسی در آسمان به مناسبت ازدواج فاطمه علیهاالسلام با علی علیه السلام و سخن گفتن فرشته الهی با او که علی علیه السلام سخنان او را در «مصحف فاطمه» نوشت و خطاب ملائکه به فاطمه علیهاالسلام چنانکه مریم دختر عمران را نیز مخاطب قرار دادند. فرشتگان به فاطمه علیهاالسلام ندا دادند: فاطمه! خداوند تو را برگزیده و پاکیزه ات گردانیده است... به همین جهت، محدّثه نامیده شد [41].

[صفحه 87]

جای هیچ شگفتی نیست که این غیب اینگونه بر ایمان عینیت یابد که: فاطمه نور است،

حوریه ای به شکل انسان است و از میوه بهشتی آفریده شده که در پاکی، صفا، خلوص و طهارت بر میوه دنیایی امتیاز دارد و فاطمه با بذل جهد موفق از طریق معرفت به خدای یگانه و از راه اشراف بر اسرار آفرینش و ناموس زندگی، بر صفا، و طهارت آن افزود و به تأیید و راهنمایی و لطف الهی نایل آمد.

فاطمه، همان زن معصوم است که خداوند با خشنودی او خشنود می شود با خشم او، خشم می گیرد. او سرور زنان جهان از اولین و آخرین است. همین امور است که دلالت دارد فاطمه علیهاالسلام را ارتباطی محکم با غیب، مقام و موقعیتی والا و کرامتی الهی است که هرگز عقل و فهم ما انسانها بدان نخواهد رسید. بنابراین روشن شد که این غیب در الگوهای معین مثل پیامبران، برگزیدگان، اولیا و صاحبان کرامات و در آثار جاویدان و کرامات آنان و در الگوهای فراوان دیگر عینیت می یابد و قلوب ما می تواند این الگوها و سملها و همراه آن غیب به ودیعه نهاده شده در آن را در میان گیرد تا محور ایمان و پیوند قلب باشد، تا روح ما در آرامش و خشنودی زندگی کند و عواطف و احساسات ما با عطوفت و مهربانی بدان روی آورد. بنابراین هر که این را بداند، عملش او را مفید باشد و هر که نداند بیش از اندازه زیان بیند.

ضرورت ندارد که اختلاف موارد تجسم در اشخاص مثل پیامبران، اوصیاء و اولیا موجب برتری یکی بر دیگری شود. چه ممکن است طبیعت مرحله یا شرایط معین باعث این خصوصیات غیبی در هر یک از موارد شده باشد. تفاضل و برتری افراد بر یکدیگر معیارهای خاص خود را دارد که قرآن کریم و رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیان کرده اند و نیز دیگران جزیی از دین است و از اهمیت زیادی در

ساخت شخصیت ایمانی، انسانی و مکتبی با تمام خصوصیت هایش دارد. خصوصیات که وجود، تخصص و تمایز انسان را محقق می سازد و او را در مرتبه ای عالی از صفا، پاکیزگی و طهارت قرار می دهد. همچنان که مرتبه ای از ارتباط وجدانی با همه گفتار و کردار آنان را تحقق می بخشد.

ائمه علیهم السلام برخی از امور غیبی را به شماری از اصحاب مخلص خود مثل میثم تمار، زراره، محمد بن مسلم و دیگران، گفته اند. چقدر غیب برای کسانی که آن را می دانند و می آموزند سودمند است. چه شگفت انگیز و زیباست این کرامات! و چه تأثیر ژرفی در زندگانی انسان دارد! و چقدر انسان بدان نیازمند است! و چه شگفت انگیز است قرآن که بسیاری از موارد غیب را مورد تأکید قرار می دهد و بدین ترتیب اهمیت زیاد آن را در ساخت شخصیت انسانی، ایمانی و مکتبی آشکار می کند.

ارتباط فکری کافی نیست

بنابراین، گفته برخی افراد درست نیست که می گویند: آنچه مطلوب است صرف ارتباط فکری با معصومین علیهم السلام از طریق شناخت سیاست ها، و گونه های رفتاری شخصی، و فعالیت های اجتماعی آنان است تا اسوه و الگوی ما در شیوه ی تقلید و تکرار کارهای آنان باشند و همین در ما حالتی از شگفتی و اعجاب را درباره آنان به وجود می آورد؛ دقیقاً به گونه ای که از دیگر شخصیت ها و اندیشمندان مثل ادیسون و ابن سینا شگفت زده می شویم.

زیرا آنچه مطلوب است، برقراری ارتباط فکری، درونی و وجدانی است که عواطف در آن شرکت کند و احساسات به گونه خودکار از آن فرمانبرداری و انقیاد داشته باشد و تمام وجود انسان آزادانه تسلیم آن باشد و به جنبش آید.

مطلوب این است که این برگزیدگان وارد دل‌هایمان شوند تا موجب سرزندگی آن باشند و در ارواح ما جای گیرند تا به آن گرمی و جوشش بیشتری بدهند و در جان‌هایمان پا گذارند تا باصفا تر، پاک تر و خالص تر شود.

مطلوب این است که در ساخت شخصیت ایمانی ما سهم بیشتری داشته باشند و در بنای عواطف و تکوین احساسات ما سهیم باشند.

در نهایت این گفته را بعید می‌دانیم که: این علمی است که هر که بداند سود نمی‌برد و هر که نداند زیان نمی‌بیند. این سخنی زیان آور است که جز خسارت، حسرت و نومیدی سودی برایمان ندارد.

صرف نظر از این، میزان نفع و زیانی که از آن صحبت می‌کنند چندان روشن نیست بلکه در حالت‌ها و موارد مختلف، تفاوت دارد. سخن گفتن از طب برای نجار، و سخن گفتن از نجوم برای آهنگر، ریسنده و کارمند در حرفه‌شان هیچ سودی ندارد. اما قضایای ایمان و رفتار ضرورتاً از این قبیل نیست. اگر چه مراتب و مقتضیات شناخت براساس اصل: مأمور شده ایم که با مردم به اندازه عقلشان سخن گوئیم، در افراد فرق می‌کند.

پاکی زهرا از حیض و نفاس

برخی می‌گویند: اینکه خانم زهرا علیها السلام عادت ماهانه نمی‌دید حالتی از بیماری است که نیاز به درمان دارد! یا لا اقل نوعی نقص در زنانگی یا شخصیت وی به عنوان یک زن است. بنابراین نمی‌توان آن را از کرامات و فضائل او شمرد. در خصوص نفاس نیز همینگونه است. این گوینده، عقیده به پاکی زهرا علیها السلام از حیض و نفاس را از عقاید بی‌ارزش و سخیف می‌داند.

می گوئیم:

[صفحه 90]

1- گاهی اتفاق می افتد که برخی از زنان به هنگام زایمان خون نمی بینند و یا کم می بینند اما این نقص در زنانگی یا شخصیت آنان به عنوان زن به شمار نمی رود. البته چنین مواردی بسیار اندک است.

در خصوص پاکی زهرا علیها السلام از حیض و نفاس می گوئیم: خروج از تنگنای طبیعی نه تنها شمرده نمی شود بلکه کرامت و فضیلت است. همچون کرامت مریم علیها السلام که بدون اینکه مردی به او دست بزند، به عیسی علیه السلام باردار شد و چون کرامت ساره، همسر ابراهیم علیه السلام که در پیری به اسحاق باردار شد و همانند همسر زکریا علیه السلام که نازا بود ولی به یحیی باردار شد. از اینگونه کرامات و کارهای خارق العاده فراوان است.

پاکی زهرا علیه السلام از حیض و نفاس حاکی از مقام بلند و شخصیت ممتاز او در میان زنان جهان است. چه به فرموده ی خداوند سبحان، حیض نوعی اذیت و رنج است: (یسألونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض). [42].

از تو درباره ی عادت ماهانه ی زنان می پرسند، بگو: آن رنجی است. پس هنگام عادت ماهانه، از آمیزش با زنان کناره گیری کنید.

حیض، زن را در تنگنا و در حالت روانی و جسمانی غیر طبیعی قرار می دهد. حیض، آنگونه که در روایات آمده، بیماری است و چنان که پزشکان در این باره می گویند: یک حالت عرضی زنانه است که او را از روزه و نماز، و از ورود به مساجد بازمی دارد. این می رساند که زن در ایام حیض در وضعی نیست که بتواند با روحیه ای سرشار از سرزندگی، صفا، پاکی و قوت زندگی کند.

این حدث مداوم را نه وضو برطرف می کند و نه غسل و نه تیمم تا اینکه خودش از بین برود و برطرف شود. خداوند، سرور زنان را که از هرگونه پلیدی

[صفحه 91]

پاک گردانده، از این حدث نیز پاک نموده است. این گرامیداشت زهرا علیها السلام و تأکید الهی بر تمایز او از دیگران و مخصوص گرداندن وی به فضیلت و کرامتی از جانب خداوند سبحان است بدون اینکه هیچ گونه تغییری در طبیعت زنانه او داشته باشد. خداوند مسبب الاسباب، و قادر است که از قانون علیت درگذرد نه اینکه از آن خارج شود و یا آن را نقض کند بلکه براساس همین قانون علیت. زیرا خداوند، حتی معجزات پیامبران را به واسطه ی اسباب و علل آن بوجود می آورد و این آفرینش را با علم خود به علل و اسباب انجام می دهد در حالی که انسانها از آن بی خبرند و سابقه ی قبلی هم ندارند. این معنای خرق عادت است که در موضوع معجزات و امور خارق العاده از آن سخن می گویند. این مسأله روشن تر از آن است که به توضیح بیشتر یا اقامه دلیل و برهان محتاج باشد.

2- سخیف خواندن اعتقاد به پاکی زهرا علیها السلام از حیض و نفاس از کسی که به سخنان پیغمبر صلی الله علیه و آله و بلکه ائمه علیهم السلام تعبد دارد و عمل می کند، پذیرفتنی نیست. زیرا هرچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می گویند، مطلقاً نمی تواند سخیف باشد. از سوی دیگر هر کس آن را بداند، برایش سودمند و مفید خواهد بود.

پاکی زهرا علیها السلام از حیض و نفاس را شیعه و سنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه ی اطهار علیهم السلام روایت کرده اند و روایات در این باره آنقدر زیاد است که از استفاضه گذشته و به حدّ تواتر رسیده است. این روایات دلالت دارد که

خداوند سبحان، زهرا علیها السلام را از دیدن خون حیض و نفاس پاک نموده است. ما از این روایات فراوان، نمونه های زیر را نقل می کنیم:

1- پیامبر صلی الله علیه و آله: «فاطمه، بتول نامیده شده زیرا از حیض و نفاس پاک شده است». [43].

[صفحه 92]

2- پیامبر صلی الله علیه و آله: «دخترم فاطمه، حوریه ای است که حیض نمی بیند». [44].

3- شیخ صدوق به سند خود از عمر بن علی علیه السلام از پدرش علی علیه السلام روایت کرده که از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: بتول یعنی چه؟ ما شنیده ایم که شما گفته اید: مریم بتول است. فاطمه بتول است. فرمود: «بتول کسی است که هرگز خون حیض ندیده است. حیض بر دختران پیامبران مکروه است». [45].

4- قطان از سکری، از جوهری، از عباس بن بکار، از عبدالله بن مثنی از عمویش ثمامه بن عبدالله از انس بن مالک، از مادرش روایت کرده که گفت: «فاطمه خون حیض و نفاس ندید». [46].

5- از امام باقر علیه السلام از پدرانش: «فاطمه به چند جهت طاهره نامیده شده است. از جمله اینکه هرگز خون حیض و نفاس ندید». [47].

6- امام صادق علیه السلام: «آیا می دانی تفسیر فاطمه چیست؟ گفت: از شر مبرا شده را گویند و گفته می شود: فاطمه. زیرا از حیض باز گرفته شده است». [48].

7- پیامبر صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود: «حمیراء! فاطمه مانند زنان آدمیان نیست:

[صفحه 93]

- آنچنان که آنان مریض می شوند، مریض نمی شود». [49].
- 8- امام صادق علیه السلام: «خداوند تا زمانی که فاطمه زنده بود، زنان را بر علی علیه السلام حرام کرد. زیرا او زن پاکیزه ای بود که حیض نمی دید». [50].
 علامه مجلسی در این باره سخن زیبایی دارد. به آنجا مراجعه کنید.
- 9- عایشه گفت: «هرگاه فاطمه می آمد، همانند پیغمبر صلی الله علیه و آله راه می رفت. او هرگز حیض ندید. زیرا از سبب بهشتی آفریده شده بود». [51].
- 10- اسماء بنت عمیس گفت: «در یکی از زایمانهای فاطمه حضور داشتم هنگامی که وضع حمل کرد، خونی ندیدم. به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردم: یا رسول الله! فاطمه زایمان کرد ولی از او خونی ندیدیم؟ فرمود: اسماء! فاطمه حوریه ای است که به شکل انسان آفریده شده است». [52].
- 11- علی علیه السلام: «رسول خدا فرمود: فاطمه، حوریه ای است که در صورت انسان آفریده شده است. دختران پیامبران حیض نمی شوند». [53].
- 12- امام باقر علیه السلام: «او را فاطمه نامید. پس گفت... تو را از خون حیض گرفتم (پاک کردم)». پس امام باقر علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند که فاطمه را خداوند با میثاق از حیض گرفته است». [54].

[صفحه 94]

- مجلسی اول این روایت را قوی خوانده است. [55].
- 13- شیخ صدوق از پدرش از سعد، از ابن عیسی، از علی بن الحکم، از ابی جمیله، از امام باقر علیه السلام: «دختران پیامبران خون حیض نمی بینند. حیض عقوبت است...» [56].

- 14- امام صادق علیه السلام: «دختران پیامبران حیض نمی شوند». [57].
- 15- سیوطی: «از ویژگی های فاطمه علیها السلام این بود که حیض نمی شد». [58].
- 16- صبان: «او زهرا یعنی طاهره نامیده شد. زیرا هرگز خون حیض و نفاس ندید». [59].
- 17- در روایتی از پیغمبر صلی الله علیه و آله «فاطمه بتول نامیده شد. زیرا از عادت ماهانه زنان بریده شده است...». [60].
- 18- اسماء بنت عمیس: «قابله ی فاطمه علیها السلام بودم. در زایمان از او خونی ندیدم. به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: یا رسول الله! من از فاطمه خون حیض و نفاس ندیدم؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مگر نمی دانی که دخترم طاهره مطهره است نه خون حیض در او دیده می شود و نه خون نفاس». [61].
- 19- در عمده الاخبار آمده: حسن بن علی علیه السلام در نیمه ماه رمضان به دنیا آمد و

[صفحه 95]

- مادرش پس از تولد او به حسین علیه السلام آبستن شد. زیرا فاطمه علیها السلام خون حیض و نفاس نمی دید. [62].
- 20- ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دخترم فاطمه، حوریه است زیرا هرگز حیض نشد». [63].
- 21- در روایت صحیح از علی بن جعفر از برادرش کاظم علیه السلام آمده: «فاطمه، صدیقه شهیده است. دختران پیامبران، خون حیض نمی بینند». [64].
- 22- از انس بن مالک از ام سلیم زن ابوطلحه ی انصاری که گفت: فاطمه علیها السلام هرگز خون حیض و نفاس ندید. او از آب بهشت بود. چه پیغمبر صلی الله علیه و آله در اسراء وارد بهشت شد و از میوه بهشت خورد و از آب بهشت نوشید. این را پیامبر

- صلی الله علیه و آله نیز روایت کرده است. [65].
- 23- از ائمه ی علیهم السلام روایت شده که مادران امامان همانند فاطمه علیها السلام خون حیض از آنان برداشته شده است... [66].
- 24- پیامبر صلی الله علیه و آله: «فاطمه مانند هیچ یک از شما زنان نیست. او همچون حوریه خون حیض و نفاس نمی بیند». [67].

تأویل روایات

هنگامی که بعضی با این همه روایات زیاد درباره ی مسأله ای این چنین روبه رو

[صفحه 96]

می شوند، حیران می گردند. زیرا نمی توانند آن را رد کنند. چون متواتر و یا قریب به متواتر است. در نتیجه می گویند: باید این روایات را همچون روایات دال بر رجعت تأویل کرد.

می گوئیم: جای هیچ گونه تأویلی نیست، نه در این روایات و نه در آن روایات و اگر نتوانستیم آن را بفهمیم باید علم آن را به خداوند برگردانیم. چنانکه خواجه جویی مازندرانی در موضوع رجعت می گوید:

شایسته نیست که از آن تعجب کنیم. چه از امور مجهول العلل تعجب نمی شود. مگر نمی بینید که سرور ما امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این علمی است که جهل آن مردم را فرا گرفته است و باید علم آن را به خدا برگرداند؟!

به علاوه بعضی از این امور همچون نایل شدن اولیا به ثواب نصرت و یاری امام زمان علیه السلام، و شادمانی آنان از ظهور دولت و سلطنت او، انتقام از دشمنان و نیل به گوشه ای از ثواب و عقاب در دنیا و از این قبیل مسائل، در اخبار مذکور است... [68].

آری، مجالی برای تأویل این احادیث وجود ندارد. زیرا:

- 1- هرگاه نص بیانگر یک امر توقیفی باشد، نه میدان جولان عقل است و نه با اصول ثابت عقلی و دینی مخالف بلکه باید آن را پذیرفت.
 - 2- هرگاه نص را نفهمیم و نتوانیم حکمت آن را درک کنیم، حق نداریم آن را رد کنیم یا تأویل نماییم. زیرا زمانی فرامی رسد که قوای فکری و عقلی ما رشد کند و دانش ما زیاد شود. آنگاه حکمت آن را بشناسیم. گاهی اوقات دهها و بلکه صدها سال می گذرد تا بشر یک گام بزرگ در جهت پیشرفت علمی و فکری بردارد تا در پرتو آن بتوانیم راز یا حکمت یا معنای دقیق برخی از نصوص را دریابیم.
- ما در قرن بیستم خصوصاً در دو دهه ی اخیر معانی بسیاری از آیات قرآن

[صفحه 97]

- همچون آیات مربوط به آفرینش را فهمیده ایم و آنچه نفهمیده ایم بیش از آن است.
- 3- تأویل نص هنگامی درست است که ظاهر آن در بدو امر مخالف حکم عقل یا اصول ثابت و مسلّمات شرعی و غیره باشد. البته به شرط آنکه تأویل قابل قبول، معقول و ممکن باشد.
 - 4- اگر نص وارده به گونه قابل قبول نزد اهل لغت قابل تأویل نباشد و از سوی دیگر مخالف مسلّمات عقلی، و شرعی، و مخالف صریح قرآن باشد، باید آن را رد کرد و به دیوار کوبید. زیرا می دانیم که چنین روایتی از معصوم نیست و امام بدان لب نگشوده است.

بدین ترتیب روشن می شود که استناد به استبعادات و استحسانات در امور غیبی و مسائلی که راهی برای آگاهی از آن نداریم و نیز ناتوانی در تعقل یا فهم بعضی امور که

در روایات آمده، موجب نمی شود که نص را رد و یا تأویل کنیم. علت این امر واضح و آشکار است.

زهرا اولین مؤلف در اسلام؟

گفته می شود: زهرا علیها السلام اولین در اسلام است. چه روایات دلالت دارد که آن حضرت مصحفی به نام مصحف فاطمه داشته است. چه وقتی گفته می شود: مصحف زهرا یعنی اینکه آن حضرت در تألیف و نوشتن این مصحف نقش داشته است. خلاصه اینکه: می توان گفت: زهرا علیها السلام اولین مؤلف در اسلام است. در پاسخ وی می گوئیم: نسبت دادن مصحف به زهرا علیها السلام و اینکه می گویند: مصحف فاطمه، ضرورتاً بدان معنی نیست که آن حضرت آن را نوشته و تألیف کرده است. چه هنگامی می گوئیم: کتاب فلانی که نوعی ارتباط بین او و کتاب ولو از حیث مالکیت وجود داشته باشد. یا وقتی می گوئیم: ساعت فلانی، خانه فلانی و یا

[صفحه 98]

لباس فلانی؛ این بدان معنی نیست که او ساعت را ساخته، خانه را بنا کرده یا مالک شده و یا لباس را دوخته تا چه رسد به اینکه پارچه اش را هم بافته باشد... در روایت آمده: مسجد زن، خانه اوست. یا گفته می شود: زن حق ندارد بدون اجازه ی شوهر از خانه اش بیرون رود. در حالی که فقط حق دارد در خانه سکونت کند. به همین دلیل گفته می شود: زبور آل داوود، تورات موسی، انجیل عیسی، مصحف عثمان، صحف ابراهیم و موسی، دعای کمیل و عهدنامه ی مالک اشتر. خداوند می فرماید: (ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی). آیا این بدان معنی است که این صحف تألیف آنان بود یا آن را با دست خود نوشتند؟!

همین گوینده روایاتی را ذکر می کند که دلالت دارد مصحف فاطمه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، و پس از وفات آن حضرت به خط علی، و املائی یک فرشته یا پیغمبر نوشته شده است. حال با ذکر این روایات، این گفته اش به چه معنی است که گفت: خلاصه اینکه می توان گفت: زهرا علیها السلام اولین مؤلف در اسلام است؟! بنابراین مصحف مذکور برای فاطمه و به سبب او نوشته شده است و آن حضرت است که از آن استفاده خواهد کرد و مال آن نیز هست.

وصیت زهرا علیها السلام نیز در همین مصحف است. همین اندازه در صحت نسبت مصحف به فاطمه علیها السلام کافی است و نیازی نیست در تألیف و نگارش آن شرکت داشته باشد.

علاوه بر این چیزی در دست نیست که مشارکت آن حضرت در نگارش این مصحف را از جهت تاریخی یا روایی ثابت کند. از سوی دیگر هیچ ضرورت ندارد که ثابت کنیم حتماً زهرا علیها السلام در تألیف آن مشارکت داشته است. همچنین دلیلی بر اصرار وی در نسبت دادن این مصحف به زهرا علیها السلام نمی بینیم.

[صفحه 99]

این عذر که منظور نشان دادن سیمایی از زنی مسلمان است که شگفتی و تعجب دیگران را برانگیخته است؛ عذر غیر موجه و مردودی است. زیرا متضمن اشاره به چیزی است که واقعیت ندارد. علاوه بر این سیره زهرا علیها السلام، طهارت و دانش وی که روایات متواتر و متضافر آن را اثبات می کند، خصوصاً خطبه ی غرای آن بانو در مسجد پیغمبر و غیر ذلک، از تشبث به امر موهوم غیر واقعی بی نیاز است. بنابراین نیازی نیست که مردم را دچار توهم کنیم که فاطمه علیها السلام مؤلف بود یا نبود.

احکام شرعی در مصحف زهرا

برخی می‌پندارند که مصحف فاطمه علیها السلام حاوی احکام شرعی است. او در این باره به روایتی از امام صادق علیه السلام استناد می‌کند که می‌گوید:

«و عندی الجفر الابيض، قال: قلت: فأی شیء فیہ؟ قال: زبور داوود، و توراہ موسی، و انجیل عیسی، و صحف ابراهیم علیهم السلام، و الحلال و الحرام، و مصحف فاطمه، ما ازعم ان فیہ قرآناً، و فیہ ما یحتاج الناس الینا، و لا نحتاج الی احد، حتی فیہ الجلدۃ و نصف الجلدۃ، و ربع الجلدۃ، و أرش الخدش». [69].

«جفر سفید نزد من است. گفتم چه چیز در آن آمده؟ فرمود: زبور داوود، تورات موسی، انجیل عیسی و صحف ابراهیم علیهم السلام و حلال و حرام، و مصحف فاطمه، که ادعا نمی‌کنم در آن آیاتی از قرآن آمده، و هرچه مورد نیاز مردم است در جفر آمده است. مردم به ما محتاج هستند ولی ما به احدی نیازمند نیستیم، حتی یک تازیانه، نصف تازیانه، ربع تازیانه و دیه خراش هم در آن آمده است». می‌گوییم:

1- جمله ی «و فیہ ما یحتاج الناس الینا». عطف به جمله ی قبلی «ما ازعم ان فیہ

[صفحه 100]

قرآناً» نیست تا محتوای مصحف فاطمه را بیان کند بلکه عطف به «زبور داوود، تورات موسی و...» است. یعنی زبور داوود، تورات موسی، مصحف فاطمه، حلال و حرام آنچه مورد نیاز مردم است، در جفر سفید هست.

در روایت دیگری از عنبسه بن مصعب آمده: در جفر، اسلحه ی رسول خدا، کتابها و مصحف فاطمه گرد آمده است. [70].

2- کلینی از شماری از دانشمندان شیعه از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از

حماد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که پس از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله فرشته ای با فاطمه علیها السلام سخن می گفت و او را تسلیت می داد. فاطمه علیها السلام شکایت به نزد علی علیه السلام برد. علی علیه السلام به او گفت: هرگاه وجودش را احساس کردی و صدایش را شنیدی، به من خبر ده. زهرا علیها السلام به موقع علی علیه السلام را از آمدنش باخبر کرد. علی علیه السلام هرچه را شنید، نوشت تا اینکه این نوشته ها یک مصحف شد. سپس گفت:

«اما در آن چیزی از حلال و حرام نیست ولیکن علم به پیشامدها هست». [71].

برخی این حدیث را مورد مناقشه قرار داده می گویند: «فرض این است که این فرشته می آمده تا با فاطمه علیها السلام سخن گوید و او را در عزای پدرش تسلیت دهد، باشد که مسرور شود. حال چگونه از او به علی علیه السلام شکایت می کند؟ این می رساند که فاطمه علیها السلام از این مسأله در رنج و فشار بوده است. از سوی دیگر همانگونه که آشکار است امام علیه السلام از این جریان آگاه نبود و مسأله، شنیدن صدای فرشته بود نه رؤیت آن».

[صفحه 101]

می گوئیم: از این جهت که آیا رؤیت فرشته بود یا شنیدن صدایش، و آیا علی علیه السلام آن را می دانست یا نه، مشکلی وجود ندارد. این مورد نظر نیست و هر چند اثبات آن بسیار ساده است اما نه در اثبات یا نفی مصحف فاطمه علیها السلام نقش دارد و نه در اولین مؤلف در اسلام بودن یا نبودن آن حضرت. بنابراین انگیزه ای برای طرح بحث به این شیوه وجود ندارد.

فاطمه علیها السلام از سخن گفتن فرشته با او در رنج و فشار نبود بلکه از این رنج می برد که این فرشته وقایعی را که در آینده بر فرزندان او خواهد گذشت، برایش بیان می

کرد. در کتاب المحتضر آمده: وقتی پدر فاطمه علیها السلام وفات کرد، به علی علیه السلام گفت: صدای کسی را می شنوم که از وقایعی که بر فرزندانم خواهد گذشت، برایم سخن می گوید. علی علیه السلام گفت: هرگاه صدایش را شنیدی برایم، املا کن. پس فاطمه علیها السلام برای علی علیه السلام املا می کرد و او می نوشت. روایت شده که به اندازه ی سه برابر قرآن است اما چیزی از قرآن در آن نیست. هنگامی که تکمیل شد، علی علیه السلام آن را «مصحف فاطمه» نامید. زیرا فاطمه، محدّثه ای بود که فرشتگان با او سخن می گفتند. [72].

خود این اشکال کننده بلافاصله پس از سخن پیشین خود روایت ابو عبیده را ذکر کرده که در آن آمده: «جبرئیل نزد فاطمه علیها السلام می آمد و او را در عزای پدرش تسلیت و سرسلامتی می داد و درباره ی پدرش و جایگاه او سخن می گفت و از آنچه پس از او بر فرزندش خواهد گذشت و علی علیه السلام آن را می نوشت. این مصحف فاطمه است.» [73].

[صفحه 102]

مجلسی اوّل این حدیث را صحیح خوانده است. [74] بنابراین حکم برخی به ضعف این روایت جای تأویل دارد. زیرا ظاهراً منظور از ابو عبیده، ابو عبیده ی حدّاء یعنی زیاد بن ابی رجاء است که ثقه و مورد اعتماد است. ما سبب اینکه برخی او را مدائنی دانسته اند، نمی دانیم. در حالی که ندیده ایم که ابن رثاب روایتی از این مدائنی نقل کرده باشد. از مدائنی جز یک روایت نقل نشده است. شاید از اشتباه راویان باشد که به غلط به او نسبت داده اند.

هرگاه ابو عبیده گفته شود، منظور ابو عبیده ی حدّاء است خصوصاً که ابن رثاب چندین روایت از او نقل کرده در حالی که چیز قابل اعتنایی از مدائنی ندارد. [75].

جالب توجه اینکه همین گوینده در حاشیه بر این حدیث می گوید: «این روایت ظاهر در این است که علم فقط به پیشامدهای مربوط به ذریه ی زهرا علیهاالسلام اختصاص دارد، در حالی که بر مبنای روایت دیگر، اعم از آن است. حتی از ظهور زنادقه در سال 128 ه.ق سخن می گوید و این چیزی است که امام باقر علیه السلام در مصحف فاطمه خوانده است».

می گوئیم: در نهایت اینکه روایت مذکور اثبات می کند که جبرئیل درباره ی وقایعی که بر فرزندان زهرا علیهاالسلام خواهد گذشت، با او سخن گفته است و چیزی در این روایت نیامده که بر نفی وجود اخبار غیبی دیگر در مصحف زهرا علیهاالسلام دلالت کند. روشن است که اثبات، نفی ماعدانمی کند. همچنین در این روایت چیزی نیست که دلالت کند این روایت در صدد نفی علوم و امور دیگری در مصحف زهرا علیهاالسلام است. اما به یک نکته مورد اهتمام فاطمه علیهاالسلام که آن را به علی علیه السلام می گوید، توجه می دهد. چه درباره ی وقایعی است که

[صفحه 103]

برای فرزندانش پیش خواهد آمد.

3- حدیث حبیب خثعمی هم هست که می گوید: منصور به محمد بن خالد نوشت: درباره ی زکات از مردم مدینه و از جمله امام صادق علیه السلام سؤال کند. امام علیه السلام به سؤال او پاسخ داد. عبدالله بن حسن گفت: این را از کجا گرفتی؟ فرمود: در کتاب مادرت فاطمه خواندم. [76].

برخی در تعلیق بر این حدیث گفته اند: «ظاهر حدیث این است که کتاب فاطمه - یعنی مصحف فاطمه - مشتمل بر حلال و حرام است».

می گوئیم:

1- سند این حدیث ضعیف است.

2- تعبیر «کتاب فاطمه» در روایت فضیل بن سکره از امام صادق علیها السلام نیز آمده است. [77] هیچ ضرورتی ندارد که مقصود «مصحف فاطمه» باشد که فعلاً مورد بحث ماست تا چه رسد که بدان جزم داشته و آن را از مسلمات بدانیم. زیرا فاطمه علیها السلام کتابهای دیگری غیر از این مصحف نیز داشته است:

1- کلینی از علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از اسحاق بن عبدالعزیز، از زراره از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: فاطمه علیها السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله اظهار دلتنگی کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله برگ خرمایی به او داد و فرمود: آنچه در آن است، بیاموز. در آن آمده بود:

«هر که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، همسایه اش را اذیت نمی کند.

هر که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، مهمانش را گرامی می دارد.

هر که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، باید سخن نیک بگوید یا سکوت

[صفحه 104]

کند». [78].

2- ابن مسعود گفت: مردی نزد فاطمه علیها السلام آمد و عرض کرد: ای دختر رسول خدا! آیا رسول خدا چیزی نزدت گذاشته که به من بدهی.

فرمود: ای کنیز! حریر را بیاور. کنیز در پی حریر گشت اما آن را نیافت. فرمود: وای بر تو، پیدایش کن که به اندازه ی حسن و حسین برایم ارزش دارد. کنیز آن را که در پارچه ای پیچیده بود، پیدا کرد. در آن آمده بود:

«محمد پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: کسی که همسایه اش از شرش در امان نباشد،

مؤمن نیست».

هر که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، همسایه اش را اذیت نمی کند. هر که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، باید سخن نیک بگوید یا سکوت کند.

همانا خداوند انسان نیکوکار، بردبار بخشاینده را دوست دارد و انسان ناسزاگوی حریص بسیار درخواست کننده را دشمن.

همانا حیا از ایمان است و ایمان در بهشت، ناسزاگویی از بدزبانی است و بدزبانی در جهنم». [79].

این دو روایت نیز دلالت ندارد که زهرا علیها السلام آن را نوشته و تألیف کرده است بلکه روایت اول برعکس این گفته دلالت دارد. زیرا می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله برگ خرمایی به او داد و فرمود: آنچه در این است، بیاموز».

3- شیخ صدوق به سند خود از ابونضره، از جابر، روایتی آورده که مفاد آن

[صفحه 105]

چنین است: جابر، بر فاطمه علیها السلام وارد شد تا تولد فرزندش حسین را به او تبریک بگوید. فاطمه علیها السلام صحیفه ای (در برخی منابع: لوحی) سفید در دست داشت. از

فاطمه علیها السلام پرسید آن چیست؟ فرمود: در این صحیفه نام امامان از فرزندانش نوشته شده و نهی فرمود از اینکه کسی اجازه یابد به آن دست بزند مگر پیامبر یا وصی پیامبر، یا اهل بیت پیامبر اما هر کس اجازه دارد که از ظاهرش به باطنش بنگرد. پس به آن نگاه کرد و خواند... سپس آنچه را در آن صحیفه خواند، بیان کرد. [80].

تعارض در احادیث مصحف زهرا

این گوینده ادعا کرده: احادیث مصحف فاطمه علیها السلام با هم متعارض است. زیرا بعضی از روایات می گویند: این مصحف را رسول خدا صلی الله علیه و آله املا کرد و علی علیه السلام نوشت. [81] بعضی دیگر می گویند: پس از وفات پیغمبر، فرشته ای به نزد فاطمه علیها السلام می آمد و با او سخن می گفت و علی علیه السلام آن را نوشت. همین مصحف فاطمه شد. [82].

در پاسخ می گوئیم: تعارض در روایات یعنی اینکه ظاهر روایات همدیگر را تکذیب کند، یک روایت چیزی را اثبات کند و دیگری همان را نفی. در صورتی که نتوان به گونه ای بین دو روایت متعارض جمع کرد، باید هر دو یا یکی را رد کرد. البته در صورتی که روایت دوم مرجحی داشته باشد. اما احادیثی که از مصحف

[صفحه 106]

فاطمه علیها السلام سخن می گویند، چنین نیست. چه می توان بین آنها جمع کرد. چه ممکن است بخشی از مصحف به املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله و کتابت علی علیه السلام باشد و بخشی دیگر به املائی فرشته برای فاطمه و کتابت علی علیه السلام. این بخش پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نوشته شده که فرشته نزد فاطمه علیها السلام می آمد و او را در اندوه رحلت پدرش تسلیت می داد. وصیت فاطمه علیها السلام نیز در این مصحف آمده است. [83].

خلاصه اینکه: شاید هدف از بیان این مطلب که پیامبر علیها السلام بخشی از این کتاب را املا فرموده اثبات این نکته بوده که مصحف فاطمه علیها السلام مورد قبول رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده و به امضای آن حضرت رسیده است تا هم بیانگر صحت مطالب وارده در مصحف باشد و هم نشانگر اهمیت عظیم و شرافت والای مصحف زهرا علیها السلام.

حدیثی که می گوید: «جبرئیل فاطمه علیهاالسلام را تسلیت می داد» با حدیثی که می گوید: «فرشته ای با او سخن می گفت و او را تسلیت می داد» تعارض ندارد. زیرا ممکن است این فرشته، جبرئیل باشد. [84] علاوه بر این، مجلسی این حدیث را صحیح خوانده است. [85].

تصویر تعارض به گونه ی دیگر

این گوینده از گونه دیگری از تعارض، بین روایات مصحف فاطمه علیهاالسلام یاد کرده می گوید: «دو روایت می گوید: این مصحف به خط علی علیه السلام است که از آنچه فرشته به فاطمه علیهاالسلام می گفت، نوشت اما روایات دیگر که می گوید: این مصحف مشتمل بر حلال و حرام و وصیت فاطمه علیهاالسلام است، بر این مطلب دلالت ندارد. بنابراین

[صفحه 107]

چاره ای جز ترجیح نداریم».

می گوئیم:

پیش از این درباره ی این سخن وی مطالبی گفتیم حال افزون بر آن می گوئیم: اینکه گفت: «چاره ای جز ترجیح نداریم». بدان معنی است که این اخبار با هم تعارض دارد و نمی توان همه ی آنها را پذیرفت بلکه باید براساس مرجحات، بخشی از این روایات را رد کرد و بخشی دیگر را پذیرفت.

این سخن نادرست است. زیرا:

1- وجود دو روایت که تصریح دارد مصحف فاطمه علیهاالسلام به خط علی علیه السلام است، بدان معنی نیست که روایت دیگر که در این باره چیزی نمی گوید، آن را

نفی می کند بلکه متعرض این مطلب نشده است. زیرا در صدد بیان جهات دیگری است که با وجود آن، انگیزه یا اجباری در ذکر املاکننده و کاتب نبوده است. اگر دو روایت وجود دارد که تصریح می کند علی علیه السلام کاتب مصحف است آیا حداقل یک روایت هست که تصریح کند فاطمه علیها السلام مؤلف و نویسنده ی این مصحف است؟!

پس چرا جزم و یقین به اینکه مصحف فاطمه علیها السلام به خط او نوشته شده است در حالی که این جزم و یقین، مخالف روایاتی است که دلالت دارد مصحف فاطمه علیها السلام به خط علی علیه السلام است.

2- ما ندانستیم چگونه بین روایاتی که بعضی از آنها می گوید: علی علیه السلام کاتب مصحف است، بعضی دیگر می گوید: در مصحفی که علی علیه السلام نوشت، حلال و حرام آمده، و بعضی دیگر می گوید: وصیت فاطمه علیها السلام در این مصحف آمده است تعارض وجود دارد!

آیا اینکه دو دسته آخر نگفته که علی علیه السلام کاتب مصحف فاطمه علیها السلام است،

[صفحه 108]

موجب می شود که این روایات با روایات دسته اول متعارض باشد؟! پس تعارض و تنافی روایات کجاست؟

3- هنگامی که به این روایات مراجعه کردیم، دیدیم که: روایت حماد بن عثمان بیان کرده که در مصحف فاطمه علیها السلام چیزی از حلال و حرام وجود ندارد. در روایت حسین بن ابی العلاء ملاحظه کردیم که ضمیر در: «و فيه ما يحتاج الناس اليها» به مصحف فاطمه علیها السلام برنمی گردد بلکه مرجع ضمیر، جفر است. بنابراین حلال و

حرام در جفر است نه در مصحف فاطمه علیها السلام. روایت خثعمی از کتاب فاطمه سخن می گوید نه از مصحف فاطمه علیها السلام.

گفتیم که فاطمه علیها السلام نوشته های دیگری غیر از مصحف نیز داشته است. آنچه درباره ی اختلاف اغراض در ذکر خصوصیات بیان کردیم در برخی وجوه خود با نقل وقایعی که بر زهرا علیها السلام گذشته، شباهت دارد. چه برخی، تهدید آتش زدن، برخی جمع هیزم، برخی آوردن آتش، دیگری آتش زدن و شعله ور شدن آتش، دیگری شکستن در و وارد شدن به خانه، دیگری فشار زهرا علیها السلام بین در و دیوار و سقط جنین او، دیگری سیلی یا زدن به دست یا پهلو یا به پشت یا به بازوهایش، دیگری شکستن پهلوهایش، دیگری زدن عمر، دیگری زدن مغیره، دیگری زدن قنقد به دستور عمر و دیگری زدن خالد بن ولید او را نقل کرده اند. در حالی که بین این روایات هیچگونه تکاذبی نیست بلکه هر کدام گوشه ای از ماجرای زهرا علیها السلام را نقل کرده اند: یکی به واسطه ی تعلق هدفش به یک جنبه ی خاص، دیگری به این جهت که همان گوشه برایش ثابت شده است یا شرایط سیاسی چنین اقتضا کرده است

...

علاوه بر این، اختلاف در جزئیات نقل به اصل ثبوت حادثه زیان نمی زند. بلکه آن را تأکید می کند. خصوصاً که بسیاری از افراد در پی ثبوت جزئیات حوادث نیستند. زدن فاطمه علیها السلام ثابت است اما راویان در اینکه چه کسی او را زد با هم

[صفحه 109]

اختلاف دارند. این احتمال هم هست که همگی در این کار هولناک و زشت شرکت داشته اند ولی در اثر ازدحام و شلوغی معرکه مسائل درهم آمیخته است.

در خصوص مصحف فاطمه علیها السلام نیز وضع چنین است. با این تفاوت که علت

تنوع نقل ماجرای زهرا علیهاالسلام غالباً گرایشات سیاسی، مذهبی و غیره است اما در مورد مصحف، سبب اختلاف نقل این است که برخی خواسته اند مقام زهرا علیهاالسلام را بیان کنند، و برخی اهمیت مصحف منسوب به آن حضرت، و صحت مطالب آن را. ممکن است چیز دیگری باشد قریب به این یا آن. ما نتوانستیم بدانیم که چه انگیزه هایی او را بر آن داشته که این همه اصرار ورزد که در مصحف فاطمه علیهاالسلام احکام شرعی آمده است. همچنان که موفق نشدیم علل و اسباب بسیاری از مسائلی را که در این زمینه و در زمینه های متنوع و فراوان دیگر مطرح کرده را بفهمیم.

[صفحه 111]

تلاشهای مذبحانه و نقد کتاب سلیم بن قیس

اشاره

سرآغاز
از اعتبار انداختن قضایای خود
با همه ی دانشمندان مناقشه کردم...
انکار زدن زهرا علیهاالسلام، تبرئه ستمگران
زدن زهرا علیهاالسلام برایم مهم نیست و ربطی به عقیده ندارد
گردنه ی صعب العبور
اجتهاد و خطا
کتاب سلیم بن قیس
کتاب سلیم قابل اعتماد است
منشأ ایراد به کتاب سلیم

[صفحه 113]

سرآغاز

در این فصل شماری از پرسشها و علامت هایی سؤالی را خواهیم خواند که در مقابل تهاجم دار و دسته هیئت حاکمه به فاطمه علیهاالسلام گذاشته شده است. اینان در انجام مراحل کودتای خود علیه برنامه الهی و ابلاغ نبوی، و غصب خلافت از صاحب برحق آن که نصّ و نصب بر حقانیت او تأکید داشت و خود نیز در روز غدیر خم با او بیعت کردند و با خدای خود عهد نمودند که بدان وفا کنند و بیعت نشکنند؛ به خانه ی دختر پیامبر صلی الله علیه و آله حمله بردند.

برخی این تهاجم را انکار کرده یا در حدوث چیزی جز تهدید به آتش زدن خانه ی فاطمه علیهاالسلام شک نموده اند. وی مدعی شده که این قضیه ربطی به عقاید ندارد و در توجیه این موضع خود مطالبی بیان کرده و از جمله تأکید نموده که باید پیش از آنکه دیگران قضایای ما را مورد مناقشه قرار دهند و از اعتبار بیندازند، ما خود آن را نقد کنیم.

از اینگونه سخن گفتن برداشت می شود که این قضایا واقعاً از درجه ی اعتبار ساقط است. معنای سخنش این است که پیش از دیگران آن را از وجه اعتبار ساقط کنند، ما خود آن را از اعتبار بیندازیم.

ما در این فصل درباره ی نادرستی این سخن مطالبی بیان خواهیم کرد گوشه هایی از این پرسشها و ایرادهای مبتنی بر استحصانات و اعتبارات و ترجیحات غیر قابل

[صفحه 114]

قبول و اعتماد را بیان خواهیم کرد که اگر بی اساس و بر پایه ی گرایشهای درونی نباشد، برخی جوانب مسأله را مورد ملاحظه قرار داده و برخی دیگر را که شایسته ملاحظه و دقت بوده، نادیده گرفته است. چه اصول بررسی و تحلیل موضوعات حساسی مثل مسأله مورد بحث ما اقتضا می کند که همه ی جوانب امر مورد ملاحظه و دقت قرار گیرد.

آنچه از سخنان این اشکال کننده در این فصل خواهیم آورد بطور خلاصه چنین است:
1- باید پیش از آنکه دیگران قضایای ما را مورد مناقشه قرار دهند و از اعتبار بیندازند، خود آن را نقد کنیم.

2- میزان درستی این سخن او که با همه ی دانشمندان مناقشه کرده ولی نتوانسته اند او را قانع کنند.

3- آیا انکار زدن زهرا علیها السلام یعنی تبرئه ظالمین؟

4- زدن زهرا علیها السلام ربطی به عقیده ندارد. پس چرا این همه اهمیت داده می شود؟

5- عمده در این موضوع خطیر کتاب سلیم بن قیس است که نه در این موضوع قابل اعتماد است نه در موضوعات دیگر.

گویا این شخص خیال کرده که اگر در کتاب سلیم شک نماید و آن را از میدان مباحث علمی دور سازد از بخش مهمی از نصوصی که او را به زحمت انداخته، راحت خواهد شد. چه این روایات دار و دسته ی هیئت حاکمه را به جنایاتی متهم کرده که نه قابل دفاع است و نه قابل توجیه.

خواهیم دید که تشکیکات مطرح شده درباره ی این کتاب ارزشمند که ابن غضائری معروف به کثرت شک و ایراد، آغازگر آن بود نه قابل اعتماد است و نه

قابل استناد.

در کنار این، توضیحات مختلفی خواهید دید که به اقتضای مباحث متنوع و ضرورت بیان صریح، کافی و وافی آن، بیان کرده ایم.

از اعتبار انداختن قضایای خود

هنوز می شنویم که کسی می گوید: «باید قضایای خود را به شیوه ی خاص خود مورد نقد و بررسی قرار دهیم و الاً دیگران آن را مورد مناقشه قرار خواهند داد و از درجه ی اعتبار خواهند انداخت».

این بدان معنی است که اگر برخی از مسائل را مورد مناقشه قرار دهیم، دیگران توجیهی برای دشمنی با ما نخواهند داشت خصوصاً که این قضیه از اصول دین نیست و ما غضب خلافت را بزرگترین جنایت می دانیم. زیرا به همه جامعه اسلامی مربوط است. باید دانست که آنچه درباره ی مسأله زهرا علیهاالسلام گفته ایم بر پایه ی این احساس نبوده که باید وحدت اسلامی را حفظ کرد. ما هنوز آمادگی داریم که در خانه مان با هر کس تمایل دارد، در این خصوص مناقشه کنیم. بفرمایند و در هر چیزی با ما مناقشه کنند.

پاسخ:

1- آنچه بر زهرا علیهاالسلام گذشت دور از غضب خلافت نیست. زیرا وقایعی که بر او گذشت در جهت کمک به غضب خلافت صورت گرفت. بنابراین ماجرای زهرا علیهاالسلام بیگانه از غضب خلافت نیست. اگر به تعبیر این گوینده غضب خلافت بزرگترین جنایت است، باید دانست که شیوه ای که برای انجام آن در پیش گرفتند بر زشتی و هولناکی آن افزوده است.

بنابراین باید شناخت جنایاتی که برای رسیدن به خلافت، در حق زهرا علیهاالسلام

[صفحه 116]

مرتکب شدند دلیلی قاطع باشد بر واقعیت اقدامات آنان و طبیعت شرایطی که غصب این امر بسیار مهم را که به همه جامعه اسلامی مربوط است، در بر گرفته بود.

2- ما نمی دانیم چه ملازمه ای است بین عدم نقد و بررسی قضایا توسط ما و از درجه ی اعتبار انداخت آن توسط دیگران. آیا تا این اندازه سست و ضعیف است؟! آیا معقول است که وی می خواسته بگوید: باید پیش از آنکه دیگران قضایای ما را از درجه ی اعتبار ساقط کنند، ما خود، آن را از اعتبار بیندازیم؟!

3- او در سخنان دیگری می گوید: فقط پرسشهایی را مطرح می کند و نه قصد مناقشه آن را دارد و نه در پی یافتن پاسخ آن است بلکه از دیگران می خواهد که بدان پاسخ دهند و خودش نه نفی می کند و نه اثبات. آیا کسی که نه نفی می کند و نه اثبات، از کسانی شمرده می شود که قضایا را به شیوه ی خاص مورد مناقشه قرار می دهند؟! او تصریح دارد که بحث درباره ی شکستن پهلوی زهرا علیهاالسلام برایش مهم نیست. پس چرا اصرار می ورزد که درباره ی همین مسأله پرسشهایی برانگیزد؟!

روشن است کسی که به طرح پرسشهای استفهامی بسنده می کند نباید رسوا شود، و لذا کسی تاکنون چنین فردی را رسوا نکرده است. بلی، گاهی اوقات رسوا کردن کسی که موضوعی را به شیوه ی غیر علمی مطرح می کند، درست و بلکه لازم است. او موضوع را برای عموم مطرح می کند تا در نفوس مردم ساده که توان لازم برای تحلیل مسائل و کسب علم و معرفت ندارند، ایجاد شبه کند، بدون آنکه پاسخ قانع کننده ای ارائه نماید، بلکه می بیند به شیوه ی «طرح سؤالات» دهها دلیل در نفی آن می آورد. حال کسی آمده که تلاش دارد یک پاسخ علمی به مردم ارائه دهد، این را افشاگری و رسوایی می نامند!!

4- انصاف نیست که وی از مردم دعوت کند که برای مناقشه قضایا به خانه اش

[صفحه 117]

بروند و در پشت چهاردیواری با او مناقشه کنند اما حق خود بدانند که از همه ابزارهای تبلیغاتی موجود اعم از رادیو، تلویزیون و مطبوعات برای اعلان هر چه به ذهنش خطور می کند حتی اگر فقط چند پرسش باشد یا آرایی درباره ی قضایای اساسی و غیر اساسی اسلامی، استفاده کند در حالی که افتخار می کند این کار عادت او است. حال اگر کسی بخواهد نظر خود را که با دیدگاه این شخص مخالف است، اعلان کند حتی اگر کوچکترین کلمه ای که اشاره به وی باشد، بر زبان بیاورد، اقدام او را مبارزه جویی، خروج از مسلمات و بی اعتبار ساختن خود می داند. آنگاه اتهامات مختلفی بر او وارد می کند و با راه انداختن جنگ روانی و بکار بردن کلمات نیش دار و گزنده به رویارویی با او می رود. به این اعتبار که جرمی سنگین مرتکب شده و خود را در معرض خطری بزرگ قرار داده است.

5- شیوه ی برخورد این شخص با برخی از قضایا نشان می دهند که گرایشی وجود دارد که بنا به هر دلیل، برخی از جناحهای اسلامی را از خود خشنود می سازد و آلا چه اصراری بر این ادعا دارد که مهاجمینی که عمر آنان را با خود آورد، زهرا علیهاالسلام را دوست داشتند و به او احترام می گذاشتند. سپس با به زبان آوردن اینکه علی علیه السلام معارض خلافت و متمرّد بود. به همین دلیل می خواستند او را بازداشت کنند. زیرا طبیعت امور اقتضا می کند که متمرّدان رام و وادار به تسلیم شوند، و مسلمانان نص غدیر را به گونه ی دیگری فهمیده بودند... در این باره در مباحث آتی سخن خواهیم گفت.

6- درست است که هجوم به زهرا علیهاالسلام از اصول دین نیست اما بدان معنی نیست

که هیچ گونه ارتباطی با عقیده ندارد بلکه یکی از مهمترین مسائل اسلام و ایمان است. چه به امام و امامت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله ربط دارد و درباره ی مسأله ای

[صفحه 118]

که محور اساسی اختلافات بزرگ امت اسلامی در قضایای دین و ایمان است، دیدگاهی واضح به مردم می دهد. بنابراین تهاجم غاصبان خلافت به زهرا علیهاالسلام یک حادثه ی تاریخی سیاسی، و مرتبط با امام و امامت است که خود یک مسأله عقیدتی خطیر و بسیار مهم است.

با همه دانشمندان مناقشه کردم..

او می گوید: با تمام دانشمندان ایران و دیگر کشورها درباره ی مسأله زدن زهرا علیهاالسلام و مسائل دیگر مناقشه کردم اما آنان مرا قانع نکردند! می گوئیم: ما از میزان درستی این سخن چیزی نمی دانیم. زیرا:

1- ما در انجام چنین مناقشه ای شک و بلکه جزم داریم که چنین مناقشه ای انجام نشده است. زیرا علمای ایران اسلامی به تنهایی دهها هزار نفرند. حال کی توانسته با آنان گرد هم آید تا چه رسد که با همه ی آنان مناقشه کرده باشد؟!

2- چرا ما و دیگران که به اینگونه قضایا اهتمام می ورزیم و آن را با دقت پی گیری می کنیم از این مناقشات آگاه نشدیم و خبرش به ما نرسید. در حالی که سالیان دراز، نزدیک به سی سال در ایران زندگی کردیم؟! بلکه برعکس، بسیاری از مراجع شیعه مخالفت خود را با گفته های وی گاهی شفاهی و گاهی کتبی اعلام کرده اند. این دلالت دارد که وی با این علماء و مراجع مناقشه نکرده و گفته هایش را پیش از این

نشینده اند.

3- ما از نتیجه ی این مناقشه خبر نداریم. آیا توانسته همه علما را در ایران و دیگر کشورها قانع کند یا آنان او را قانع کرده اند؟ یا هر کدام بر موضع و دیدگاه خود باقی مانده اند؟ یا برخی قانع شده اند و برخی نه؟ اگر وی همه ی آنان را قانع می کرد حتماً آشکار می شد و دنیا از این امر مهم و

[صفحه 119]

خطیر که علمای شیعه در طول اعصار متمادی در آن اجماع داشته اند، به فریاد و جنبش می آمد.

و اگر همه بر مواضع خود پافشاری کرده اند، این نابودی وی است. زیرا حتی یک دانشمند پیدا نکرده که در این مسأله که برای اثبات آن به جمع شواهد و دلایل پرداخته و به همه ی علماء عرضه می کند تا آن را برایشان اثبات نماید، با وی موافق باشد اگر برخی قانع شده و رأی وی را پذیرفته اند. البته اگر بود تاکنون آشکار می شد. یکی از این علماء را که توانسته قانع کند، اگر واقعاً عالم است، به ما نشان دهد. یک احتمال که شاید احتمال نزدیکتر باشد، باقی مانده و آن اینکه: وی قانع شده باشد. همچنان که خود وی این نکته را در یکی از نامه های خود که خواستار توزیع و نشر آن شد، اعلام کرد. حال از او می پرسیم: چرا حال برگشته و رأی مخالف را مطرح و با حرارت و اصرار تمام از آن دفاع می کند؟!

انکار زدن زهرا، تبرئه ستمگران

می گوید: نفی زدن زهرا علیهاالسلام و سقط جنین، و شکستن پهلو وی، و غیر ذلک به معنای تبرئه احدی از ستمگران به ساحت او نیست. مگر این چه اشکالی دارد؟

می‌گوییم: ما منظورش را درست متوجه نشدیم. معنای صریح نفی زدن زهرا علیهاالسلام تبرئه دیگران از اقدام برای زدن او است. همین‌گونه است نفی سقط جنین، نفی شکستن پهلو، نفی آتش زدن و هجوم آوردن به خانه زهرا علیهاالسلام. اگر کسی که متهم به ده اتهام است، از نه اتهام تبرئه شود، آیا این بدان معنی است که همچنان در همان نه اتهام که از آن تبرئه شده، مجرم است؟! اگر همه‌ی آنان بی‌گناه باشند و هیچ‌یک از این جنایات را در حق زهرا علیهاالسلام

[صفحه 120]

مرتکب نشده باشند مگر تهدید صرف، که درباره‌ی این نیز گفته می‌شود: صوری بود تا ساکنان خانه را بترسانند، و شایسته نیست که جدی گرفته شود خصوصاً که می‌گویند: جایگاه و منزلت زهرا علیهاالسلام مانع از اقدام به ارتکاب هر چیزی در حق او می‌شد. دیگر چیزی باقی نمی‌ماند که مردم بواسطه‌ی آن، مهاجمان را مورد سؤال و مؤاخذه قرار دهند و بلکه ممکن است در آینده گفته شود: آنان به وظیفه‌ی دینی خود عمل کردند و خداوند بواسطه‌ی همین تهدید هم آنان را ثواب خواهد داد. زیرا هدفشان حفظ اصل اسلام و جمع پراکندگی مسلمانان و برحذر داشتن امت از مشکلات و اختلافات خطرناک بود. دقیقاً چنان که سخن برخی را تفسیر کرده اند که در بستر بیماری رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفت: پیغمبر هدیان می‌گوید؛ می‌گویند: موضع صحیح و مترقی همین بود. زیرا اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را می‌نوشت، اختلافات برانگیخته می‌شد و مسلمانان دسته دسته می‌شدند. [86] اینان توجه نکرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم فرمود: هرگز پس از من گمراه نشوید. آیا فراموش کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز امور را درست می‌سنجید و از قبل نتایج کارهای خود را می‌دانست؟!

زدن زهرا برایم مهم نیست و ربطی به عقیده ندارد

او می گوید: زدن زهرا علیهاالسلام، و سقط جنین او، و شکستن پهلوی او یک مسأله تاریخی است و ربطی به عقیده ندارد. لذا نمی خواهد به این مسأله شخصی اهمیت دهد. خواه پهلوی زهرا علیهاالسلام شکسته باشد یا نه. این در دایره ی اهتمامات او قرار نمی گیرد. این تعبیر خود او است.

می گوئیم:

1- اگر این مسأله در دایره توجهات این شخص یا آن دیگری قرار نمی گیرد،

[صفحه 121]

پس چرا از هر طرف به جمع شواهد و ادله می پردازد تا آن را نفی نماید یا حداقل در آن تشکیک کند؟ و چرا آنگاه که طوفانی بر ضد او به پا شد، عقب نشینی کرد و چنانکه خودش می گوید تقیه پیش گرفت؟! و سخنانی سازگار با دیدگاه منتقدان خود بر زبان آورد و سپس بازگشته و از نو با شدت و اصرار فراوان این مسأله را برمی انگیزد و با مبارزه جوییها مقابله می کند و مشکلاتی بوجود می آورد و دیگران را به گونه های مختلف متهم می کند فقط به این جرم که نظری را در این باره پرسیده اند و به علت اینکه نظرش را علناً و با این شکل و در این شرایط زمانی و در این برهه خاص اعلام کرده است، تا چه رسد که به او اعتراض کنند. می گوید: آنان نمی فهمند، غوغا سالارند، دچار عقده ی روانی هستند و بر پایه غرایز حرکت می کنند و... علاوه بر این به گونه ای آنان را متهم می کند که مجازاتش مرگ است تا مردم را در تجاوز به آنان گمراه سازد. آنگاه که آنان را از مزدوران سازمان جاسوسی اسرائیل می خواند. وی همواره آنان را متهم می کند و می کوشد تا شخصیت معنویشان را خدشه

دار سازد.

2- چرا به آنچه بر زهرا علیها السلام گذشته اهمیت نمی دهد؟ چرا شکستن پهلوی زهرا علیها السلام یا سقط جنین وی برایش یکسان است؟

آیا هر قضیه ای که در تاریخ اتفاق افتاده، درست نیست که بدان اهمیت دهیم؟ یا لازم است که در دایره ی توجهات ما قرار نگیرد؟

پس چرا امامان علیهم السلام و پیش از آنان پیغمبر صلی الله علیه و آله به ماجرای زهرا علیها السلام و ماجرای امام حسین علیه السلام و یارانش در کربلا اهمیت دادند؟ و چرا خودش حادثه ای را که سالها پیش اتفاق افتاده و احتمال دارد نوعی ارتباط با وی داشته باشد، همواره یادآوری می کند و آن را از مسائل و قضایای بزرگ

[صفحه 122]

اسلامی برمی شمارد اما به قضایای مشابه آن مثل کشتار مکه، و سقوط هواپیمای ایرانی با سیصد سرنشین بی گناه توسط آمریکاییها اهمیت نمی دهد؟ همانگونه به مسأله ای که شاید از مهمترین قضایا در تاریخ اسلام باشد و ارتباط مستقیم یا غیر مستقیم در همه ی زمینه ها و در عرصه های مختلف آن دارد، یعنی: زدن زهرا علیها السلام و شکستن پهلوی او، اهمیت نمی دهد!

3- کسانی که این جنایات را در حق زهرا علیها السلام مرتکب شدند، مهمترین مقام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی امامت و خلافت را در اختیار گرفتند. شهرستانی می گوید:

«بزرگترین اختلاف بین امت، اختلاف امامت است. زیرا در اسلام، در هیچ زمان، هیچ شمشیری چون شمشیری که به خاطر امامت کشیده شد، به خاطر یک قاعده ی دینی کشیده نشد.» [87].

خضری می گوید: این مسأله (ترک خلافت بدون راه حل مشخص) «سبب بسیاری از حوادثی است که بر مسلمانان وارد شد و باعث انواع دو دستگی ها و جنگهای پی در پی که تقریباً هیچ زمانی از آن خالی نیست، خواه بین او خانواده و خواه بین دو شخص، گردید». [88].

روشن است که: شناسایی کسانی که اهل بیت علیه السلام را از مقامشان دور کردند و آنان را از مراتبی که خداوند برایشان قرار داده، پایین آوردند، و نیز آشکار کردن کارشان، و واضح نمودند میزان جسارتشان بر خداوند و پیغمبر صلی الله علیه و آله امری ضروری و مطلوب هر مسلمان است. زیرا به مهمترین قضیه ی تاریخ اسلام مربوط است.

به عبارت روشن تر، لوازم این حادثه به عقیده ارتباط دارد اگر چه بگویم اصل

[صفحه 123]

حادثه به آن ربطی نداشته باشد. مثلاً وقتی در قرآن می خوانیم که زن لوط صلی الله علیه و آله و سلم مهمانان شوهرش را به قوم خود که در ارتکاب کار زشت با مردان حریص بودند، لو داد؛ تعجب می کنیم و می گوئیم: آیا سزاوار است که قرآن تاریخ قوم لوط را در خصوص این خصلت زشت و پست ثبت کند؟!

آیا احدی می تواند بگوید: من شخصاً به این مسأله بی ارزش که در قرآن آمده، اهمیت نمی دهم؟!

یا قضیه را به گونه ی دیگر می فهمیم و می گوئیم: اگر خداوند سبحان می خواست برای قوم لوط تاریخ نگاری کند، برای سایر ملتها مثل فینیقیها، کلدانیها، آشوریها، رومی ها، ساسانیان و دیگران تاریخ نگاری می کرد و می دیدیم که از بسیاری از سیاستها، شئونات و حوادث بزرگ و خطرناکی که بر آنها گذشته، سخن می گوید. اما

اینگونه نیست. لذا اینکه خداوند به ذکر این مسأله در خصوص قوم لوط بسنده کرده، می‌رساند که خداوند اراده فرموده که از لوازم حادثه نتایجی بگیریم که در بسیاری از زمینه‌ها به عقیده، شریعت یا مفاهیم اخلاقی و حیاتی مربوط است. بدون تردید ما گرایش دوم را در پیش خواهیم گرفت و از همه این لوازم، جوانب و معنایی ای که قرآن اراده کرده با آن زندگی کنیم و در حکایت زن لوط و قومش بدان توجه نماییم؛ بحث خواهیم کرد تا هرچه بیشتر و بیشتر از آن معرفت و شعور، و ایمان و طهارت و صفا کسب کنیم.

در این قضیه معانی حیاتی بسیار مهم می‌بینیم که باید از آن آگاه شویم. این قصه پس از توجه دادن به زشتی عملشان، بیانگر مبارزه طلبی قوی از سوی زن لوط علیه السلام است. زنی که از توانمندیهای علمی و فکری مطلوبی برخوردار نیست به مبارزه طلبی مردی پیامبر می‌رود که از همه قدرتها برخوردار است خصوصاً قدرت مبارزه طلبی در زمینه اقناع. زن لوط علیه السلام در مسأله ای به مبارزه شوهرش می‌رود که

[صفحه 124]

شوهر از انگیزه‌ی لازم برای مقاومت در برابر آن و از طریق دین، عقیده، قداست، اخلاق و شرف انسانی برخوردار است. زیرا مبارزه طلبی با او در مورد مهمانانش بود و در مسأله ای که به شرف، کرامت، دین، اخلاق و رسالت او مربوط می‌شد. قضیه‌ی زهرا علیها السلام و آنچه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او گذشت، نیز یک حادثه تاریخی است که به لحاظ دلالت‌های التزامی اش بسیار مفید است. زیرا فرق است بین اینکه گفته شود که غاصبان خلافت بلافاصله پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، چنان زهرا علیها السلام را زدند که جنینش سقط شد و پهلوی مبارکش شکست، و بین اینکه بعضی می‌گویند: غاصبان خلافت فقط تهدید کردند که

خانه فاطمه علیها السلام را آتش خواهند زد. سپس گفته می شود: آنان به فاطمه علیها السلام احترام می گذاشتند یا لااقل به واسطه ی موقعیت و احترامی که نزد مردم داشت، از بد رفتاری با او می ترسیدند. این بدان معنی است که تهدید آنان صوری بود نه جدی. سپس دیگران مجالی می یابند که بگویند: آنان در مسأله خلافت اجتهاد کردند ولی دچار اشتباه شدند و به خطا رفتند. سپس به منظور آماده سازی مخاطب برای پذیرش اینکه آنان در غصب خلافت مأجورند، می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله بر امامت علی علیه السلام تأکید کرد اما صحابه نص او را به گونه ای دیگر فهمیدند». یعنی مسأله غصب خلافت نه اقدامی عدوانی بود و نه غصب یک حق معلوم، بلکه فقط و فقط فهم بد سخن رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود که آن هم منحصر به متجاوزان و غاصبان نبود بلکه همه ی صحابه آن را به همین نحو فهمیدند. چه در جای دیگر می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر بر (امامت) علی علیه السلام تأکید کرد اما طبیعت سخن او مردم را به شک می اندازد». بنابراین از شما می خواهند که بگویید: الف، سپس بگویید: ب، و همینگونه تا آخر.

[صفحه 125]

گردنه ی صعب العبور

بزرگترین مشکل اینان، زدن زهرا علیها السلام و سقط جنین، و به آتش کشیدن، و وارد شدن به خانه ی او با عنف و خشونت هرچه تمامتر، بدون توجیه قابل قبول و معقول است. اگر علی علیه السلام در مقابلشان ایستاده بود، این گره می توانست با متهم کردن او به متجاوز بودن در مقابل مهاجمان باز شود. آنچه کار اینان را مشکل تر می کند، سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله در حق فاطمه

علیهاالسلام است و اینکه این حوادث بلافاصله پس از رحلت آن حضرت دقیقاً در خانه زهرا علیهاالسلام به شیوه ای غیر قابل دفاع یا توجیه صورت گرفت.

آنچه مرتکب شدند از یک جهت مخالف شرع و دین است و از سوی دیگر مخالف اخلاق انسانی و وفای به عهد با پیامبری که آنان را از ظلمتهای جاهلی به نور آورد و در حالی که در لبه ی پرتگاه جهنم بودند، آنان را از افتادن در آن نجات داد.

از سوی دیگر مخالف عواطف پاک و احساسات انسانی، و وجدان و ضمیر آگاه، و تمام تعبیر عرفیات، سجایا و حتی عادات بشری.

و از کسی که مرتکب این جنایات بزرگ شده خواسته می شود که امام امت باشد، در جای رسول اکرم صلی الله علیه و آله بنشیند و امین دین، انسان، اخلاق، ارزشها، و اموال، و عرض مردم باشد و امنیت، کرامت و عزت آنان را تأمین کند و انسان را بر پایه فضیلت، دین و اخلاق پرورش دهد.

اگر خود این شخص مرتکب اعمالی شود که نشانه عدم صلاحیت وی برای تصدی این مقام باشد، چه کارهایی که از او سرزده در این باره پیامدهای منفی آشکاری داشته است؛ این بدان معنی است که شناخت این حوادث و جنایات عظیم برای همه ی مردمی که برای آن شخص اثری در همه ی واقعیت فکری، سیاسی و

[صفحه 126]

مذهبی خویش معتقدند، و او نقش حساسی در همه ی مفاهیم، امور دینی و ایمانی، و حتی در سطح احساسات و عواطف آنان دارد، به صورت یک ضرورت اجتناب ناپذیر جلوه می کند.

بنابراین، آنچه از این شخص سرزده اموری شخصی که فقط مربوط به خود او باشد، نیست. چه آنچه مرتکب شده یک حالت عارضی یا شهوت سرکش نبوده بلکه نشانگر

روحیات و نیز دیدگاه وی درباره ی تعالیم دین و ارزش رسول اکرم صلی الله علیه و آله نزد او، و خشونت و حقیقت مشاعر و احساسات انسانی و اخلاقیات و ارزشهای او است. مسأله این نیست که او اجتهاد کرده، پس اگر خطا کرد یک اجر می برد و اگر درست، دو پاداش. چنانکه پیروان مکتب خلفا برای ما روایت کرده اند و ما از آنان گرفته ایم و بدون تحقیق آن را تکرار می کنیم. سپس بر پایه ی همین قاعده (!! جنگ عایشه و معاویه با علی علیه السلام را برایمان توجیه می کنند که هر کدام به واسطه جنگ با علی و قتل دهها هزار مؤمن و مسلمان بی گناه، یک پاداش می برند. بالاتر اینکه ادعا کرده اند که عبدالرحمن بن ملجم در قتل علی علیه السلام اجتهاد کرد اما اشتباه کرد. پس به واسطه ی این جنایت یک پاداش می برد. [89] ابوالغادیه قاتل عمار بن یاسر نیز اجتهاد کرد ولی به خطا رفت. پس بواسطه ی قتل عمار یک پاداش دارد. [90].

بنابراین قضیه ی زهرا علیها السلام در زندگانی فکری و ایمانی ما یک قضیه ی اساسی است و با یک امر اساسی اسلام ارتباط تنگاتنگ دارد. پس سزاوار نیست که آن را سبک شماریم یا از اهمیت آن بکاهیم.

[صفحه 127]

اجتهاد و خطا

اولین کسی که مقوله اجتهاد، و خطای در اجتهاد را برای توجیه گناهان دیگران مطرح کرد، تا آنجا که ما می دانیم، خلیفه ی اول بود. آنگاه خلیفه ی دوم به اصرار از او خواهان کیفر خالد بن ولید شد. خالد، مالک بن نویره یکی از صحابه معروف را کشت. چون مالک از به رسمیت شناختن حکومت جدید امتناع ورزید و در همراهی و وفاداری با علی علیه السلام اصرار داشت. او در همان شب قتل مالک با زن وی آمیزش

کرد. دقیقاً در همین مناسبت بود که ابوبکر سخن معروف خود را گفت: «تأول فأخطأ» یا «اجتهد فأخطأ». [91].

سپس روایت کردند که هر کس درست اجتهاد کند دو اجر می برد و هر که اشتباه کند یک اجر. این را عمرو بن عاص، ابوهریره و عمر بن خطاب روایت کرده اند. [92]. این مقوله به مثابه اکسیر و بلکه بالاتر از اکسیری است که خاک را طلا می کند. چه زشت ترین و هولناکترین جنایات را بر اساس همین قاعده (!! توجیه کردند. از جمله: قتل بیگناهان در جنگ جمل و صفین، قتل علی علیه السلام، قتل عمار بن یاسر، لعن علی علیه السلام بر بالای هزاران منبر در هزار ماه، قتل حسین علیه السلام و ذبح فرزندان، و اسارت دختران پیغمبر صلی الله علیه و آله و بردن آنان از شهری به شهری و...

به منظور تعمیم فایده، به یک نسل کامل از مردم نشان اجتهاد اعطا شد [93] تا

[صفحه 128]

همه ی خطاهایش را توجیه کند. در حالی که میان آنان زناکار، شراب خوار، قاتل، سارق و... بودند تا چه رسد به خروج بر امام زمان، و نیز عالم و جاهل در حدی که بلد نبود وضو بگیرد یا زنش را طلاق دهد.

حتی گفته اند: آنچه انجام دادند به اجتهاد بود و عمل به اجتهاد واجب است و در عمل به واجب نمی توان کسی را فاسق خواند. [94].

برخی گفته اند برای صحابه عمل به رأی در مقابل نص جایز است. این از اختصاصات آنان است و دیگران چنین حقی ندارند. [95].

مقولات فراوان دیگری نیز هست که در کتاب الصحيح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله، ج 1 آورده ایم.

کتاب سلیم بن قیس

کسانی هستند که از استشهاد به احادیث کتاب سلیم بن قیس در ماجرای زهرا علیهاالسلام دل خوشی ندارند. می گویند: روایتی غیر از آنچه در این کتاب آمده، بیاورید.

به نظر شما چه سری در اتخاذ این موضع در قبال سلیم بن قیس و کتاب او نهفته است؟! او می گوید: «کتاب سلیم بن قیس - که منبع عمده در این موضوع است - به شهادت شیخ مفید و دیگران قابل اعتماد نیست. علاوه بر این، مطالب چنان در این کتاب به هم خلط شده که بر احدی پوشیده نیست».

[صفحه 129]

می گوئیم:

1- کتاب سلیم بن قیس منبع عمده در نقل ماجرای زهرا علیهاالسلام نیست. چه علاوه بر آنچه در این کتاب آمده، روایات فراوان و بلکه متواتری از معصومین علیهم السلام، و نیز متون تاریخی بسیاری هست که تاریخ نگاران از هر مذهب و عقیده ای، در کتابهای خود آورده اند. ما بخش بزرگی از آن را در همین کتاب خواهیم آورد.

2- کتاب سلیم یکی از نخستین کتابهایی است که قدمای اصحاب نوشته اند و بیانگر اصول و مسلمات مذهب به طور عام است. دانشمندان شیعه آن را پذیرفته و اظهار رضایت کرده اند. ما در این کتاب ارزشمند اثری از این درهم آمیختگی ادعایی نمی بینیم و مدعی نیز حتی یک مورد که بتواند شاهی بر مدعای او باشد، ارائه نداده است مگر همین ادعای موهوم.

شاید ناخشنودی مدعی از آنچه در این کتاب آمده، ناشی از این باشد که مذاق وی با

بسیاری از مطالب این کتاب سازگاری ندارد بلکه این کتاب، بعضی از ایده های مدعی را نقض می کند. ما هیچ توجیهی برای کنار گذاشتن کتاب سلیم از فرهنگ تاریخ و اعتقادی خود نمی بینیم بلکه قدمت تألیف و ارتباط با امیرالمؤمنین علی علیه السلام و شماری از امامان پس از او، باعث شده که بر بسیاری از کتابهای دیگر که دهها سال بعد نوشته شده، برتری داشته باشد.

در تلاش برای تقریب مطلب به گونه ای که با دقت و وضوح بیشتری حقیقت کتاب و میزان اعتبار آن و دلایل شک در صحت آن بیان شود، می گوییم:

کتاب سلیم قابل اعتماد است

آنچه وی درباره ی کتاب سلیم گفته قابل قبول نیست. زیرا:
1- صرف تشکیک در یک کتاب برای ردّ مطالب آن کافی نیست. مگر اینکه به

[صفحه 130]

دلایل تشکیک تصریح شود و شواهد و دلایل کافی برای تشکیک در نسبت کتاب یا وجود خلط و اشتباه در آن یا ساختگی بودن مطالب کتاب ارائه گردد. بدون این نمی توان به تشکیک مدعی توجه کرد. این یک امر بدیهی و آشکار است.

2- اگر به کتاب سلیم مراجعه کنیم چیزی در آن نمی بینیم جز اینکه نویسنده سلیم است و موافق مذهب و الا چیزی در آن نیامده که احتمالاً غلو در شأن امامان باشد حتی به پندار کسانی که ذکر بعضی از معجزات را غلو می دانند. معذک در کافی و دیگر کتابهای شیعه چند برابر روایات کتاب سلیم، آمده و ما راهی برای ردّ آن نداریم.

از امام باقر علیه السلام روایت شده که درباره ی یاران خود فرمود:
«بدترین و منفورترین آنان نزد من کسی است که هرگاه حدیثی شنید که به ما نسبت

داده و از ما روایت می شود، عقلش آنرا درک نکند و قلبش آن را نپذیرد بلکه از آن متنفر باشد و انکار کند و بدانچه می گوید، کفر ورزد. او نمی داند که شاید این حدیث از ناحیه ی ما خارج شده باشد و سندش به ما برسد. پس بدین ترتیب از ولایت ما خارج می شود». [96].

فرمود: «حدیثی را که کسی برای شما می آورد، تکذیب نکنید. شما نمی دانید شاید از حق باشد و بدین ترتیب خداوند را در بالای عرش تکذیب کنید. [97].

3- سخنان علماء درباره ی کتاب سلیم دلالت دارد که این کتاب از اصول متقن و کاملاً معتبر است. در اینجا گوشه ای از دیدگاههای آنان را می آوریم.

[صفحه 131]

نعمانی در کتاب الغیبه [98] پس از آوردن اخبار فراوان از کتاب سلیم می گوید: «کتاب سلیم یکی از اصولی است که اهل علم و حاملان حدیث اهل بیت علیهم السلام آن را روایت کرده اند. این کتاب قدیم ترین اصل است. زیرا همه ی آنچه در این کتاب آمده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام است و از مقداد و سلمان فارسی و ابوذر و کسانی که به راه آنان رفته اند، از آنها که رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام را دیده اند و از آن دو شنیده اند. این کتاب یکی از اصولی است که شیعه بدان مراجعه می کند و مورد اعتماد علمای شیعه است». [99].

علاءه متبحر، شیخ آغابزرگ تهرانی می گوید: «از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هر یک از شیعیان و دوستان ما که کتاب سلیم بن قیس هلالی نزد او نباشد، نه چیزی از امر ما نزد او است و نه چیزی از اسباب ما می داند. این کتاب ابجد شیعه است، و سری از اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله». [100].

«در مختصر البصائر آمده: ابان بن ابی عیاش، کتاب سلیم را در حضور جمعی از بزرگان اصحاب امام سجاد علیه السلام از حمله ابوالطفیل، برای آن حضرت خواند. زین العابدین علیه السلام آن را تأیید کرد و فرمود: این احادیث ماست که همه صحیح است.» [101].

شیخ ابوعمرو کشتی بیان کرده که همین حدیث پس از امام سجاد علیه السلام به عرض امام باقر علیه السلام رسید. اشک از چشمانش جاری شد و فرمود: «سلیم راست گفته است. پس از شهادت جدم حسین، نزد پدرم آمد. من نزد او نشسته بودم. دقیقاً همین حدیث را برای پدرم خواند. پدرم فرمود: راست گفت. پدرم و عمویم حسن

[صفحه 132]

همین حدیث را از امیرالمؤمنین علیه السلام برایم روایت کردند.» [102].
احمد بن حنبل نیز در مسند به این کتاب اشاره کرده است. [103].
ابن الندیم درباره ی آن می گوید: «این اولین کتابی است که از شیعه آشکار شده است.» [104] منظورش این است که کتاب سلیم، اولین کتابی است که امر شیعه در آن آشکار شده است. [105].

بدرالدین سبکی می گوید: «اولین کتاب شیعه، کتاب سلیم است.» [106].
جمع زیادی از قدمای اصحاب از کتاب سلیم نقل کرده اند. از جمله: ثقة الاسلام کلینی در کافی، رئیس المحدثین شیعه، شیخ صدوق در خصال و من لایحضره الفقیه، فرات در تفسیر خود، در کتابهای زیر نیز از کتاب سلیم نقل شده است: عیون المعجزات، الاحتجاج، اثبات الرجعه، الاختصاص، بصائر الدرجات، تفسیر ابن ماهیار، والدر النظیم فی مناقب الائمة اللهمیم.

اینان با اسانید گوناگون که اکثرشان به ابان بن عیاش منتهی می شود، از سلیم روایت

می کنند. سلیم کتاب خود را به گونه ی مناوله به ابان داد. به گونه های دیگر غیر از مناوله نیز از سلیم روایت می کند. [107].

نجاشی، سلیم را در شمار اندک متقدمان سلف صالح شیعه در تصنیف آورده است. [108] شیخ طوسی [109] و ابن شهر آشوب مازندرانی [110] هم به او اشاره کرده اند.

[صفحه 133]

مسعودی می گوید: «قطعیان به امامت، دوازده نفرند که سلیم بن قیس هلالی حصر آنان در عدد دوازده را در کتابش آورده است». [111].

علامه سید بن طاووس می گوید: «در این کتاب روایاتی آمده که به لزوم قدردانی از مؤلف و صحت کتاب گواهی می دهد». [112].

ملا محمد تقی مجلسی می گوید: «دو شیخ اعظم به صحت کتاب سلیم حکم کرده اند. معذک متن کتاب دال بر صحت آن است». [113].

و نیز گفته است: در صحت این کتاب همین بس که مورد اعتماد کلینی و صدوق بوده است. و دلیل صحت این کتاب نزد من، همین است.

محدث متبحر، شیخ حرّ عاملی، کتاب سلیم را از کتب قابل اعتماد خوانده که مؤلفان و دیگران به صحت آن گواهی داده اند و قرائن به ثبوت آن حکم می کند و به تواتر از مؤلفان نقل شده و یا صحت انتساب کتب به آنان دانسته شده است. [114].

برای ملاحظه دیدگاههای علامه سید مصطفی تفرشی، علامه سید هاشم بحرانی، علامه مدقق شیروانی و فاضل متبحر میرحامد حسین صاحب کتاب عبقات الانوار و دیگران به مقدمه ی کتاب سلیم بن قیس، ج 1، صص 109-113 نوشته ی فاضل معاصر شیخ محمدباقر انصاری زنجانی خوئینی مراجعه کنید.

علامه سید محسن امین رحمه الله نیز بدان اعتماد کرده و در کتاب المجالس السنیة از آن نقل نموده است. در پایان می گوید که آن را از مصادر موثق و مصنفات مشهور [115] گرفته است. علامه امین این کتاب را به عنوان تحریری نو از سیره معصومین علیهم السلام

[صفحه 134]

نوشته تا مواردی را که به نظرش مغشوش یا دروغ است از سیره ی آنان بپیراید. [116]

منشأ ایراد به کتاب سلیم

منشأ ایراد به کتاب سلیم دو چیز است:

اول: گفته ی محمد بن ابی بکر به پدرش هنگام مرگ او:

در کتاب سلیم آمده: سلیم با عبدالرحمان بن غنم ملاقات کرد. او گفته معاذ بن جبل و سالم غلام ابو حذیفه و ابو عبیده به هنگام مرگشان را به او گفت. آنان گفته بودند که به هنگام مرگ، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را دیده اند که هر دو، آنان را به جهنم بشارت داده اند. سپس سلیم با محمد بن ابی بکر ملاقات کرد. گفته ابوبکر به هنگام مرگ پدرش همین سخن را از او شنیده است و گفتگوی خود با پدرش را با تمام جزئیات برای سلیم شرح داد. این گفته ها مطالب بسیار ارزشمندی است که از یک کودک دو یا سه ساله انتظار نمی رود بلکه نیاز به آگاهی کامل و معرفت و تدبیر دارد.

سپس به سلیم گفت که نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفته و آنچه از پدرش شنیده و آنچه عبدالله بن عمر از پدر خودش شنیده، همه را به آنان حضرت گفته و حضرت به

او فرموده: آنچه این پنج نفر - معاذ بن جبل، سالم، ابو عبیده، و ابوبکر - گفته اند را کسی برایم نقل کرده که از تو و پسرعمو راستگوتر است. منظور حضرت، رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که قبل از رحلت یا بعد از آن در خواب، این سخنان را به او گفته است. یا شاید منظور امام، فرشته ای باشد که با ائمه علیهم السلام سخن می گوید. پس شهادت محمد بن ابی بکر در مصر، سلیم با امیرالمؤمنین ملاقات کرد و از آن حضرت درباره ی گفته های محمد بن ابی بکر پرسید. حضرت فرمود: «محمد رحمه الله راست گفته است. او شهید و زنده است و روزی می خورد». سپس امام علیه السلام در

[صفحه 135]

تقریر کلام محمد بیان فرمود که اوصیای او همه محدث هستند. [117].
تفصیل گفتگوی محمد و پدرش در کتاب سلیم آمده است. [118].
می گوئیم: علامه متبحر و یگانه دوران، شیخ الاسلام مجلسی رحمه الله می گوید: «این خبر یکی از مسائلی است که سبب قدح کتاب سلیم شد. زیرا محمد - چنانکه در اخبار شیعه و سنی آمده - در حجه الوداع به دنیا آمد. لذا به هنگام مرگ پدرش دو سال و چند ماه سن داشت. پس چگونه می توانست این سخنان را بر زبان آورد و آن حکایات را به یاد؟!»

و شاید از مواردی که نسخه نویسان یا راویان در آن تصحیف کرده اند و گفته اند: این یکی از معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام است که در محمد ظاهر شده است. یکی از فضلا می گوید: در یکی از نسخه های کتاب که به دست من رسیده، دیدم که عبدالله بن عمر، پدرش را به هنگام مرگ موعظه کرد. الحق که نمی توان به واسطه ی چنین چیزی در کتاب معروف بین محدثان که امثال کلینی، و صدوق، و دیگر قداما بدان

اعتماد کرده اند، و بیشتر اخبار آن مطابق روایاتی است که با اسانید صحیح و در اصول معتبر آمده، قدح و اشکال کرد. کمتر کتابی از اصول و مصادر از چنین مطالبی خالی است». [119].

افزون بر بیان علامه مجلسی نکات زیر را بیان می کنیم:

1- شیخ محمد باقر زنجانی می گوید: «صفار، و صدوق، و شیخ مفید، و ابراهیم بن محمد ثقفی پیش از آنان همین حدیث را عیناً با استناد به سلیم از طریق دیگری غیر از کتابش روایت کرده اند». [120].

[صفحه 136]

2- بخشی از این حدیث در کتابهای دیگر آمده مثل: تقریب المعارف از فقیه جلیل القدر شیخ ابوالصلاح حلبی و کتاب امالی و کافیه شیخ مفید مدینه المعاجز از علامه مقدس سیدهاشم بحرانی به نقل از ابن عباس و کعب الاحبار. [121].

داستان سخن گفتن محمد بن ابی بکر با پدرش به هنگام مرگ را عماد طبری در کامل بهایی [122]، غزالی در سرالعالمین، و ابن جوزی در تذکره الخواص [123] آورده اند.

3- آنچه درباره ی سن محمد به هنگام مرگ پدرش گفته اند، کلام نهایی نیست. برخی گفته اند که محمد در این زمان پنج سال- اگر در سال هشتم هجری متولد شده باشد- و یا چهار سال- اگر در حجة الوداع در سال نهم هجری به دنیا آمده باشد- سن داشته است. علاوه بر این، شاید این کودک از نواوغ باشد.

علامه ی مجلسی احتمال داده که این جریان یکی از معجزاتی است که خداوند سبحان برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام آشکار کرده است. [124].

به هر حال وجود یک حدیث معضل در یک کتاب باعث وارد کردن خدشه در همه

کتاب نمی شود. ضمن اینکه احتمال وجود تصحیف یا سهو نویسنده در آن می رود، یعنی اینکه عبدالرحمان ابی بکر باشد نه محمد بن ابی بکر. احتمالات دیگری، نیز در این باره هست. در کتابهای معتبر موارد فراوانی از این قبیل آمده اما از اعتبار آن نکاسته است.

دوم: امامان سیزده نفرند:

در کتاب سلیم روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده: «خداوند یک نظر به ساکنان

[صفحه 137]

زمین کرد: از میان آنان دو مرد برگزید: یکی من که مرا به رسالت مبعوث کرد و دیگری علی بن ابیطالب... خداوند بار دیگر نظری کرد و پس از ما دوازده وصی از اهل بیت من برگزید و آنان را یکی پس از دیگری برگزیدگان امتم قرار داد». [125]. می گوئیم: این نمی تواند سبب ایراد در کتاب سلیم شود. زیرا:

1- احتمال زیاد می رود که واژه ی «فاختار بعدنا اثنی عشر» تصحیف واژه ی «بعدی» باشد خصوصاً که «نا» و «ی» در نوشتن تا حدودی به هم نزدیک است. علامه مجلسی و دیگران گفته اند که در برخی نسخه ها این واژه را «بعدی»، یعنی بدون تصحیف دیده اند. [126] مجلسی احتمال داده که احد عشر (یازده) باشد و نسخه نویسان تصحیف کرده باشند. [127].

آنچه بر این مطلب دلالت دارد اینکه: این حدیث عیناً در جای دیگری از همین کتاب آمده و به جای «بعدنا»، «بعدی» آمده است. [128].

2- طبق بررسی آماری شیخ محمد باقر انصاری در کتاب سلیم غیر از حدیث مورد بحث، در بیست و چهار مورد دیگر به گونه ای صریح و آشکار آمده که امامان دوازده

نفرند. [129].

بنابراین تمسک به این مورد برای اشکال کردن در کل کتاب به این دلیل که امامان را سیزده نفر قرار داده، بی معناست.

اگر همین یک مورد دلیل جعلی بودن کتاب است باید که بیست و چهار مورد دیگر دلیل اصالت و صحت آن باشد. خصوصاً با وجود احتمال قوی در تصحیف

[صفحه 138]

«بعدی» به «بعدنا» چنانکه بدان اشاره کردیم.

3- آیه الله خویی رحمه الله می گوید: «شمول کتاب بر امر باطل در یک یا دو مورد، دلیل بر ساختگی بودن آن نیست. چگونه باید چنین باشد و حال آنکه در بیشتر کتابها حتی کافی که دقیق ترین و متقن ترین کتابهای حدیثی است، بیش از این آمده است».

[130].

علامه مجلسی می گوید: «... این نمی تواند سبب قدح باشد. زیرا کمتر کتابی از چند برابر این تصحیف و تحریف خالی است. مثل این مورد در کافی و دیگر کتابهای معتبر موجود است و از دیدگاه پژوهشگران پنهان نمی ماند». [131].

4- مسعودی (و: 345 ق) می گوید: «قطعیان به امامت، دوازده نفرند که سلیم بن قیس هلالی حصر آنان در عدد دوازده را در کتاب خود آورده است». [132].

شماری از علماء کتاب سلیم را از جمله ی مصادر قدیمی می دانند که بر ائمه ی دوازده گانه تأکید کرده است. [133].

این و آن می رساند که در حدیث مورد بحث تصحیف صورت گرفته است.

5- علامه محقق شیخ محمدتقی شوشتری شماری از موارد مشابه را از کافی بیان کرده است. [134] او می گوید: «این از سوء تعبیر راویان است و گرنه مثل آن در کافی نیز

هست در باب: ما جاء فی النص علی الائمه الاثنی عشر، در خبری از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده: من و دوازده نفر از فرزندانم و تو ای علی! ستونهای زمین هستیم... پس هنگامی که دوازده نفر از فرزندانم از دنیا بروند، زمین ساکنان خود

[صفحه 139]

را فرورد). [135].

در خبر دیگری از آن حضرت صلی الله علیه و آله آمده: «از فرزندانم دوازده نقیب نجیب... آخرشان قائم است». [136].

این هر دو روایت را ابوسعید عصفری در اصل خود با لفظ احد عشر (به جای اثنا عشر) آورده است. [137].

در خبر سوم از جابر انصاری آمده که گفت: «بر فاطمه علیها السلام وارد شدم. لوحی نزد او بود که نام اوصیای از فرزندانش در آن بود. آن را شمارش کردم، دوازده نام بود». [138].

صدوق این روایت را بدون «من ولدها: از فرزندانش» در اکمال الدین، عیون اخبارالرضا، و خصال، آورده است. [139].

در خبر چهارم از امام باقر علیه السلام منقول است: «دوازده امام از آل محمد که همه ی آنان محدث هستند و همه از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام». [140].

صدوق در عیون اخبارالرضا و خصال، این حدیث را چنین آورده: «همه ی آنان محدث هستند و از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام از آنان است». [141].

در خبر پنجم از ابوسعید خدری در پرسشهای یهودی از امامان پس از پیامبر صلی الله

علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام آمده: حضرت به او فرمود: «این امت را دوازده امام

[صفحه 140]

هدایت از ذریه ی پیغمبر او است. آنان از (نسل) من هستند.... اینان دوازده نفر از ذریه ی اویند که با پیامبر در منزل او همراهند». [142].

مضمون این حدیث را نعمانی، بدون قید «من ذریه نبیها: از ذریه ی پیغمبر او» آورده است. [143] این نص کلام علامه شوشتری است که در قاموس الرجال آمده است. [144].

[صفحه 141]

دیدگاه شیخ مفید

اشاره

سرآغاز

استشهاد به اقوال دانشمندان

اجماع در مظلومیت زهرا علیها السلام

گفتار شیخ مفید در الارشاد

آنچه شیخ طوسی گفته، شیخ مفید نمی گوید

کتاب الاختصاص، نوشته ی شیخ مفید

نسخه های کتاب الاختصاص

[صفحه 143]

سر آغاز

کسانی هستند که تلاش دارند در هر آنچه بر زهرا علیها السلام گذشته جز تهدید به آتش زدن خانه او و غصب فدک، ایجاد شک نمایند. حتی از شدت همین تهدید کاسته، آن را یک تهدید صوری می‌دانند یا این ادعا که: «کسانی که خلیفه ی دوم برای تهاجم به خانه ی زهرا علیها السلام آورد، دل‌هایشان مالا مال از محبت زهرا علیها السلام بود، حال چگونه می‌توانیم تصور کنیم که به او هجوم آورند». او می‌گوید: «مردم به زهرا علیها السلام احترام می‌گذاشتند و او را گرامی می‌داشتند. لذا اقدام به کاری بر ضد او، کار سهل و آسانی نبود». یعنی: تهدید به آتش کشیدن خانه اش صوری بود نه جدی. وی می‌افزاید: «سر کرده ی مهاجمان، زهرا علیها السلام را استثنا کرد و از دایره ی تهدید بیرون برد». چه کلمه ی «و اِنْ» را که او در پاسخ کسی که گفت: «فاطمه در خانه است» بر زبان راند، چنین تفسیر کرده:

«منظور از «و اِنْ» این است که ما به فاطمه کاری نداریم بلکه برای دستگیری و بازداشت علی آمده ایم». سپس به آنچه در فصل پیش آوردیم و در فصل‌های دیگر خواهیم آورد، استشهاد کرده است.

آنچه در این فصل می‌خواهیم بدان اشاره کنیم، این است که گفته‌های برخی از بزرگان مذهب و پرچمداران علم و دانش را مؤید گفته‌های خود می‌داند. وی در این باره به دیدگاه چند تن از بزرگان شیعه استشهاد کرده است:

[صفحه 144]

- 1- شیخ مفید رحمه الله.
 - 2- آیه الله شیخ محمد حسین کاشف الغطاء رحمه الله.
 - 3- آیه الله سید عبدالحسین شرف الدین رحمه الله.
- در این فصل، ابتدا سخنان شیخ مفید رحمه الله را می آوریم و سپس توضیح می دهیم که این سخنان در اثبات گفته های وی مفید نیست. این مهم را طی چند مطلب بیان می کنیم.

استشهاد به اقوال دانشمندان

گفتیم که وی در تأیید تشکیکات خود در ماجرای زهرا علیها السلام و بلایا و مصائبی که بر آن حضرت گذشت، به گفته های برخی از بزرگان علمای مذهب مثل مفید، کاشف الغطاء و شرف الدین استشهاد می کند. پیش از ورود به مناقشه ی صحت آنچه به نان نسبت داده، میل داریم یک مسأله مهم را در مورد استشهاد به اقوال علماء به طور کلی تذکر دهیم. پس می گوئیم:

وی در مخالفت های فراوان خود در امور دین که مورد پذیرش و اجماع بزرگان و دانشمندان است، عذر می آورد که فلان عالم اینگونه گفته و فلان عالم آنگونه. وی در اینگونه عذرآوری خویش به مسائل فقه بسنده نمی کند بلکه آن را به عقاید، تاریخ، تفسیر، و دیگر زمینه ها نیز می کشاند. گاهی اوقات نیاز پیدا می کند که پیش از اعلان عقاید خود با مقدمات گوناگون چنان زمینه سازی کند که از زشتی و شگفتی آن بکاهد. سپس در مناسبت های پی در پی اظهار می دارد که هنوز سرگرم بررسی موضوع است و در همین زمان به گونه ای اشاره می کند که منتظر نتایج مطلوب است. آنگاه که هیچ یک از فقها را موافق گفته های خود ندید به اعتبار احتیاط و جوبی به نقیض گفته اش پناه می برد و با این اقدام، به موافقت خود با فتوا در آینده

اشاره بلکه در مسیر رسیدن به آن جهت گیری می کند. مثلاً قول به اینکه احوط حرمت ریش تراشیدن است، را گامی در راه رسیدن به فتوای حلیت و قابل استشهاد برای آن می داند. پس ملاحظه می کنید که می گوید: فلان عالم و فقیه معروف نزد توده ی مردم، اولین کسی است که چنین گفته است. هنگامی که به کتابها و دانشنامه های فقهی مراجعه می کنید، می بینید که چنین نیست بلکه پیش از فقیه معروف، شمار زیادی از فقها چنان دیدگاهی داشته اند. مثلاً در مناسبتهای زیاد بارها و بارها گفته می شود که مرجع بزرگ تقلید، آیه الله سید محسن حکیم رحمه الله اولین کسی است که در خلاف با اجماع به طهارت اهل کتاب فتوا داده است.

هدف این است که خلاف اجماعهای خود را توجیه کنند. در حالی که ابن ابی عقیل، ابی جنید، شیخ مفید در یکی از گفته هایش، و شاید شیخ طوسی که همه از بزرگان فقهای قدیم امامیه اند، پیش از آیه الله حکیم رحمه الله به طهارت اهل کتاب فتوا داده اند.

مثال دیگر: وقتی از همین شخص سؤال می شود که به چه دلیل بازی با آلات قمار را حلال اعلام کرده است، می بینیم که به آرای امام خمینی رحمه الله استشهاد می کند که با حلال کردن شطرنج که از آلات قمار است، با اجماع مخالفت کرده است. در حالی که امام خمینی رحمه الله شطرنج قمار را حلال نکرده بلکه فرموده اند: «بازی با شطرنج، اگر از قمار بودن خارج شده باشد، جایز است». این یک قضیه ی تعلیقیه شرطیه است که صدق آن مستلزم صدق طرفین آن نیست.

به علاوه واضح است که تعلیق فتوای جواز به یک شرط، به معنای مخالفت با فتوای به حرمت بدون همان شرط، نیست.

هنگامی که فتوای شاذ وی به گونه ای قابل توجه زیاد می شود، می بینیم که آن را

چنین توجیه می کند که فلان عالم به این فتوا داده و فلان عالم به آن، و همینطور.

[صفحه 146]

ما نمی دانیم که چرا همواره در خصوص مسائلی که دیدگاه شاذ دارند ولی این شخص با آن موافق است، حق با آنان است اما در فتاوی دیگر که با افکار این شخص مخالف است، هم آنان اشتباه می کنند و هم مشهور تا چه رسد به اینکه آنان فتوایی داشته باشند که با فتوای مشهور مخالف باشد و این آقا هم با آنان موافق نباشد. علاوه بر این جمع شدن فتاوی شاذ فراوان نزد یک شخص واحد موجب می شود که وی از دایره ی مذهب فقهی آنان خارج شود. البته هیچ فقیهی پیدا نمی شود که برخی از فتاوی او موافق شاذ بسیار اندکی باشد که نه زبانی می زند و نه او را از دایره ی مذهب فقهی اش خارج می کند. اینک پس از این مقدمه به موضوع اصلی که در این فصل مورد بحث ماست، می پردازیم:

اجماع در مظلومیت زهرا

برخی می گویند: بین عالمان مذهب اجماع وجود دارد که زهرا علیهاالسلام مظلوم واقع شد و کتک خورد و بلکه جنینش سقط شد. در مقابل کسی هست که در این اجماع ایجاد شک می کند و گفتار شیخ الطائفه طوسی در تلخیص الشافی او را قانع نمی کند که تأکید کرده بین شیعه اختلافی وجود ندارد که فاطمه علیهاالسلام را زدند و جنینش را سقط کردند. روایت ماجرای زهرا علیهاالسلام به صورت بسیار گسترده در کتابهای شیعه و به صورت مستفیض از طریق دیگران، نیز او را قانع نمی سازد. روایات شیعه از ائمه معصومین علیه السلام درباره ی مظلومیت زهرا علیهاالسلام آنقدر

زیاد و متنوع است که می توان متواتر دانست. در اینجا ابتدا سخن شیخ طوسی و علامه ی کاشف الغطاء و به دنبال آن، مناقشه وی را در این باره می آوریم.

[صفحه 147]

1- شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی (و: 460ه) شاگرد شیخ مفید و سید مرتضی می گوید: «و آنچه انکار کرده اند، زدن فاطمه علیهاالسلام است. در حالی که روایت شده که فاطمه علیهاالسلام را، تازیانه زدند.»

مشهور است و در میان شیعه در این باره اختلافی وجود ندارد که: عمر به شکم او زد چنان که بچه اش را سقط کرد. جنین سقط شده، محسن نامیده شد. روایت این جریان نزد آنان مشهور است. همینگونه مشهور است که وقتی عده ای به فاطمه علیهاالسلام پناه آوردند و از بیعت با خلیفه سرپیچی کردند، دار و دسته حکومت خواستند که خانه را به روی زهرا علیهاالسلام آتش زنند.

هیچ کس نمی تواند روایت این ماجرا را انکار کند. زیرا روایت وارده از طریق اهل سنت، بوسیله بلاذری و دیگران را بیان کردیم روایت شیعه مستفیض است و در آن اختلافی ندارند». [145].

2- علامه شیخ محمد حسین کاشف الغطاء می گوید: «کتابهای شیعه از صدر اسلام، و قرن اوّل، مثل کتاب سلیم بن قیس، پس از آن تا قرن یازدهم و بعد از آن، بلکه تا امروز همه ی کتابهای شیعه که به احوال امامان، و پدرشان: آیت کبری، و مادرشان: صدیقه ی زهرا علیهاالسلام پرداخته و همه ی کسانی که در شرح زندگانی و احوال آنان کتاب نوشته اند، تقریباً یا تحقیقاً در ذکر مصائب بضعه ی طاهره، اجماع دارند که پس از رحلت پدرش: مصطفی، ستمگران به صورتش زدند و بر گونه اش سیلی چنان که چشمانش سرخ شد و گوشواره اش شکست و به در فشرده شد، پهلویش شکست و

فرزندش را سقط کرد و هنگامی که از دنیا رفت، نشانه های تازیانه همچون بازوبند بر روی بازویش باقی بود.

سپس شاعران اهل بیت علیه السلام این قضایا و مصائب را دستمایه ی خود قرار دادند و

[صفحه 148]

در اشعار، و مرثیه های خود به نظم کشیدند و آن را از مسلمات گرفتند. از جمله: کمیت و سید حمیری و دعبل خزاعی و نمیری و سلامی و دیک الجن و پیش و پس از آنان، تا عصر حاضر...» [146].

3- مقدسی می گوید: «و محسن و او همان است که به زعم شیعه، فاطمه علیها السلام آن را در اثر ضربت عمر سقط کرد.» [147].

4- ابن ابی الحدید معتزلی شافعی روایت زدن زهرا علیها السلام و سقط محسن را به شیعه نسبت داده و گفته فقط شیعه آن را نقل کرده اند. [148].

5- علامه مظفر می گوید: «در ثبوت قصد به آتش کشیدن خانه فاطمه علیها السلام روایت جمعی و حتی از علمای آنان کافی است خصوصاً که نزد شیعه متواتر است.»

[149] بنابراین مقدسی و ابن ابی الحدید معتزلی شافعی روایت مظلومیت زهرا علیها السلام و اعتقاد بدان را به طایفه ی شیعه نسبت می دهند نه به جمهور شیعه یا به مشهور در میان طایفه ی شیعه، و این اشاره به اجماع مورد نظر شیخ طوسی رحمه الله و کاشف الغطاء رحمه الله است.

برخی می کوشند با استناد به سه چیز در این اجماع ایجاد شک نمایند:

1- شیخ مفید بدین اجماع ملتزم نیست بلکه در کتاب ارشاد سخنی دارد که این اجماع را نقض می کند.

2- شیخ محمد حسین کاشف الغطاء به مفاد اجماع ملتزم نیست.

3- سید عبدالحسین شرف الدین نیز به مفاد اجماع ملتزم نیست. ما در این فصل و فصل بعدی سخن اینان را می آوریم و با ذکر موارد مهم به

[صفحه 149]

اختصار به نقد و بررسی آن می پردازیم.

گفتار شیخ مفید در الارشاد

برخی می گویند: شیخ مفید گفته: «در میان شیعه کسانی می گویند فاطمه علیها السلام پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله یک فرزند پسر سقط کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله او را- در شکم مادر- محسن نامیده بود. بنا به عقیده ی این طایفه، فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام، بیست و هشت نفرند. خدا به حقیقت امر آگاه تر است.» [150].

سید محسن امین در اعیان الشیعه، و مجلسی در بحار الانوار، و دیگران این سخن شیخ مفید را نقل کرده اند.

اگر شیخ طوسی نقل می کند که شیعه اتفاق دارد که عمر به شکم فاطمه زد و فاطمه در اثر آن ضربه فرزندش محسن را سقط کرد، و روایت این جریان نزد شیعه مشهور است [151]؛ در مقابل شیخ مفید که معاصر شیخ طوسی استاد او است، با او مخالفت می کند و سخنش «می رساند که از اساس سقط محسن را قبول ندارد».

پاسخ:

1- عبارت مذکور بر مخالفت شیخ مفید با شیخ طوسی در این موضوع، دلالت ندارد. زیرا واژه ی «شیعه» در زمان شیخ مفید بر شماری از فرقه ها اطلاق می شد مثل: زیدیه، اسماعیلیه، امامیه و دیگران و حتی معتزله که در بغداد حاکم بودند و اجازه دادند که

مراسم عاشورا به شیوه معروف و متداول که تا روزگار ما ادامه دارد، انجام شود. در حالی که دشمنان، امامیه را رافضیه می خواندند.

نوبختی در کتاب فرق الشیعه، اشعری در المقالات والفرق، شیخ مفید در

[صفحه 150]

الفصول المختاره، و دیگران از فرقه های مختلف شیعه سخن گفته اند. طالبان تفصیل در این باره به این کتابها و دیگر منابع فرق و مذاهب مراجعه کنند. علامه خواجویی مازندرانی ادعای اطلاق لفظ شیعه بر معتقدان به امامت علی علیه السلام، هر چند به امامت دیگر امامان معتقد نباشد، را رد کرده می گوید: «این گفته وی غریب است و بر قلت تتبع و عدم تأمل و مطالعه ی او دلالت دارد. بسیاری از اخبار دلالت دارد که بر زیدیه و واقفیه و همراهان آنان شیعه اطلاق شده است.» [152].

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «عمر بن یزید فضائل شیعه را لکه دار کرد... پس از ما، شیعیانی می آیند که از ناصبیان بدترند عرض کردم: فدایت شوم، مگر شما را دوست ندارند و از دشمنانتان بیزاری نمی جویند؟ فرمود: چرا...» [153]. بنابراین مفید نمی خواهد حدیث سقط محسن را به شیعه به معنای عام نسبت دهد بلکه فقط به شیعه امامیه نسبت می دهد. شاید به کار بردن لفظ «طایفه»، اشاره داشته باشد که طایفه ای از شیعه آن را روایت می کنند نه همه ی طوایفی که شیعه نامیده می شوند. جالب توجه است که شیخ مفید رحمه الله نگفت: «بعضی از شیعیان حدیثی روایت می کنند...» بلکه گفت: «در میان شیعه کسانی می گویند: فاطمه علیها السلام پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله یک فرزند پسر سقط کرد...». او به یک یا چند حدیث اشاره نکرده یا به جمع قائلان شیعه از حیث قلت و کثرت اشاره ننموده است بلکه اشاره دارد که آنقدر هستند که وصف «طایفه» در مورد آنان صحیح باشد. آنجا که گفت: «بنابراین

عقیده ی این طایفه...»

شیخ طوسی رحمه الله ملقب به «شیخ الطائفه» است. یعنی: طایفه امامیه نه مطلق شیعه.

[صفحه 151]

2- عصر شیخ مفید فوق العاده حساس و از سخت ترین عصرها در تاریخ تشیع است. زیرا همه ساله در روز غدیر خم، و عاشورا که شیعیان به گرامیداشت این ایام و برپایی مجالس جشن، و سوگواری می پرداختند، حنبلیهای متعصب بغداد که نمی توانستند شاهد برپایی چنین محافلی باشند، به مجالس و دسته جات شیعیان حمله می کردند، و در نتیجه مصائب، بلایا و کشتارهای فجیع روی می داد. ما این عصر را در فصل اول کتاب خود: صراع الحریه فی عصر المفید [154]، توضیح داده ایم. یک سال خانه های شیعه در محله ی کرخ بغداد را به آتش کشیدند که در اثر آن هجده هزار نفر، و به اعتقاد ابن خلدون، بیست هزار نفر و از جمله زنان و کودکان، کشته شدند.

شیخ مفید رحمه الله می خواست با مسائل در نهایت حکمت و دقت برخورد کند. لذا در ارشاد که از نوشته های او آخر زندگی او است، کوشید یک کتاب تاریخی برخوردار از دقت و امانت علمی ارائه دهد که همه آن را قبول داشته باشند و بتوانند از آن استفاده کنند. او می خواست در این کتاب حوادث را بدون تفصیل و به دور از اختلافات و تعصبات مذهبی بیان می کند تا یک کتاب همگانی باشد. به همین منظور مسائل حساس و تفرقه برانگیز را به صورت نمایان، ذکر نکرد تا آنجا که از جزئیات سقیفه مربوط به بیعت با ابوبکر هیچ نمی گوید. [155] به نظر می رسد که این کار شیخ مفید در چارچوب سیاستهای متوازن و متعادل وی انجام شده که شرایط را در اتخاذ آن مورد ملاحظه قرار می داد و با آن واقعگرایانه، هدفدار، و با

مسئولیت و آگاهی برخوردار می‌کرد.

اما کتاب شیخ طوسی رحمه الله دفاع از شیعه امامیه است و شیخ طوسی آن را با نام

[صفحه 152]

تلخیص الشافی، خلاصه کرده است بنابراین شیخ طوسی همانند سید مرتضی کتابش را به عنوان یک امامی در دفاع از مذهب و اثبات صحّت و درستی آن نوشته است. او می‌خواهد در این کتاب به جایی برسد که حدفاصل بین مذهب امامیه و دیگران را روشن سازد. در حالی که شیخ مفید رحمه الله در کتاب الارشاد تلاش می‌کند از این حدود درگذرد تا یک کتاب تاریخی برای همگان باشد که بتواند بدان مراجعه و بدون اشکال و اتهام از آن استفاده کنند.

اگر از میان فرقه‌های شیعه، فقط امامیه در این مسأله اجماع دارند نه سایر فرقه‌ها مثل اسماعیلیه و زیدیه و... در این صورت از شیخ مفید رحمه الله پذیرفته نخواهد بود که این اجماع امامیه را به سایر طوایف و فرقه‌ها نیز نسبت دهد.

شیخ مفید از یک جهت از دامن زدن به مسائلی که تعصبات مذهبی را برمی‌انگیزد، دوری می‌کند و از سوی دیگر در اینجا به صورت پنهان و زیرکانه به یک امر حسّاس اشاره می‌کند. چه وجود جنینی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله محسن نامیده بود، اثبات کرده و خواننده را آزاد گذاشته تا خود درباره‌ی نقش و سرنوشت این جنین تحقیق کند.

3- اما اینکه شیخ مفید رحمه الله در این مسأله با شیخ طوسی رحمه الله مخالف است، در پاسخ به پرسش بعدی خواهیم دید که نه تنها با او مخالف نیست بلکه کاملاً با او موافق است. لذا در اینجا بدان نمی‌پردازیم.

4- شیخ طوسی شاگرد شیخ مفید بود. در آن زمان شیخ مفید مرد اوّل شیعه بود.

بنابراین معقول نیست که شیخ طوسی با این جزم، قاطعیت و وضوح مدعی اجماع شیعه شود در حالی که شیخ مفید، استاد وی و بزرگترین شخصیت شیعه در این مسأله مخالف باشد؟!

حداقل بر او لازم بود که بیان کند، استادش با این اجماع مخالف است بلکه آن

[صفحه 153]

را ردّ می کند و اصلاً چنین اجماعی را از اساس نمی پذیرد. آیا شیخ طوسی می تواند مثبت اجماعی باشد که استادش آن را با صراحت ردّ و تکذیب می کند و می گوید: فقط گروهی از شیعه چنین عقیده ای دارند و بدون تحقیق ادعای اجماع کرده است؟! پاسخ این پرسشها منفی است و هیچ یک را نمی توان پذیرفت. این می رساند که منظور شیخ مفید را ارشاد همان است که بیان کردیم و نه چیزی که معارض و ناقض اجماعی باشد که شیخ طوسی از آن سخن می گوید.

آنچه شیخ طوسی گفته، شیخ مفید نمی گوید

برخی می گویند: «اگر شیخ طوسی اتفاق شیعه در زدن و سقط جنین زهرا علیهاالسلام را نقل کرده، در مقابل شیخ مفید، آن مردم شیعی که در احتجاج با مخالفان مذهبی محکم بود و معاصر شیخ طوسی، هرگز چیزی درباره شکستن پهلوی زهرا علیهاالسلام و آنچه در این باره گفته می شود، در کتابهایش نیاورده مگر در اختصاص که در انتساب آن به وی شک داریم».

او می گوید: «مواردی که در کتابهای مفید از زهرا علیهاالسلام ذکر می شود به میان آمده، تتبع کردم، یک حدیث درباره شکستن پهلوی و سقط جنین او و... ندیدم. من نمی دانم که تتبع ام دقیق بوده یا نه؟»

پاسخ:

پیش از هر چیز میل داریم که یک نکته را مورد ملاحظه قرار دهیم و آن اینکه: این شخص در اینجا در تصریح به شکستن پهلو زهرا علیهاالسلام اصرار دارد، در حالی که نقض کلام شیخ طوسی با کلام شیخ مفید در عبارت اول وی دلالت دارد که وی در صدد انکار سخنان شیخ طوسی درباره ی زدن زهرا علیهاالسلام و سقط محسن است. در

[صفحه 154]

حالی که شیخ طوسی در تقریر اجماع و بیان تضافر روایات در این باره، سخنی از شکستن پهلو نگفت. پس چرا شکستن پهلو را در این مورد وارد بحث کرده است؟! حال پس از این ملاحظه می گوئیم: شیخ مفید، مظلومیت زهرا علیهاالسلام و بسیاری از وقایعی که بر او گذشت را در کتابهای خود آورده است. در خصوص مناقشه گفته های این شخص در این باره می گوئیم:

1- ما مقصود وی را از این عبارت نفهمیدیم که در عطف به شکستن پهلو زهرا علیهاالسلام آورده: «و آنچه در این باره گفته می شود». آیا منظور زدن زهرا علیهاالسلام است؟ یا سقط جنین او است؟ یا آتش زدن خانه ی او است. تا آنجا که آتش به چوب در افتاده؟! نمی دانیم منظورش کدام است.

2- عدم ذکر ماجرای زهرا علیهاالسلام توسط مفید- به فرض که آن را پذیریم- دلیل بر انکار آن نیست. زیرا سکوت و عدم ذکر چیزی دلیل بر انکار آن از اساس، نمی باشد.

بلکه برعکس، بیان کردیم اینکه شیخ طوسی شاگرد مفید، اجماع را تقریر می کند و آن را از مسلمات می گیرد، دلالت دارد که استادش در رأس قائلان و مدافعان از این

اجماع بوده است. در غیر این صورت بیان این مسأله با این جزم، و قاطعیت و وضوح تمام توسط شیخ طوسی درست نبود. چه یکی از استادانش که احدی از موافقان و مخالفان در تبخّر وی در این قضایا تردید ندارد، مخالف اجماع است و آن را از اساس انکار می کند.

اما اگر این استاد - شیخ مفید - بیان کند که افراد اندکی چنین اعتقادی دارند، در این صورت ادعای اجماع مشکل تر می شود. زیرا در این حالت ادعای اجماع توسط شیخ طوسی، یکی از مصادیق بارز دروغ و افترای بر مشایخ و بزرگان مذهب خواهد بود و شیخ طوسی اجلّ از آن است که چنین توهمی در حقّ او روا باشد.

3- هنگامی که مفید می خواهد شیعه را مخاطب خود سازد و برایشان کتابی

[صفحه 155]

بنویسد، نمی تواند از آشکارگویی و تصریح به تفصیل ماجرای صدیقه زهرا علیهاالسلام کوتاهی و سستی کند.

در کتاب اختصاص از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: ابوبکر نوشته ای در ردّ فدک برای زهرا علیهاالسلام نوشت. زهرا در حالی که نوشته را در دست داشت، از نزد ابوبکر بیرون آمد. عمر در راه به او رسید. گفت: دختر محمد! این نوشته چیست که در دست توست؟ فرمود: نوشته ای است که ابوبکر در ردّ فدک برایم نوشته است. گفت: بده به من. زهرا علیهاالسلام حاضر نشد نوشته را به او بدهد. عمر لگدی به زهرا علیهاالسلام که فرزند پسری به نام محسن در شکم داشت، کوبید. در اثر این ضربه، زهرا علیهاالسلام محسن را سقط کرد. سپس عمر، او را سیلی زد. گویی هم اکنون به گوشواره های گوشش می نگریم که در اثر آن سیلی شکست. سپس نوشته را برداشت و پاره کرد. زهرا علیهاالسلام به خانه رفت و

هفتاد و پنج روز در اثر ضربتی که عمر به او زد، مریض بود تا اینکه از دنیا رفت». [156].

در همین کتاب، روایت دیگری آورده که می گوید: خلیفه ی دوم، لگدی به در خانه کوبید و آن را شکست. او لگدی به زهرا علیهاالسلام زد. فاطمه علیهاالسلام در اثر این ضربه، فرزندش محسن را سقط کرد. [157].

در حدیث دیگری در همین کتاب آمده: امام صادق علیه السلام فرمود: «و قاتل امیر المؤمنین و قاتل فاطمه و قاتل المحسن و قاتل الحسن والحسین». [158].
درباره ی صحت انتساب کتاب الاختصاص به شیخ مفید، در مباحث بعدی در پاسخ به سؤالی سخن خواهیم گفت. که تشکیک در صحت انتساب این کتاب به

[صفحه 156]

شیخ مفید بی مورد، مردود و نامعقول است. چنین بدست می آید که مفید این کتاب را از کتاب الاختصاص ابن عمران گزینش کرده است. بنابراین، انتخاب این حدیث از میان سایر روایات، نشانگر آن است که شیخ مفید مزیتی در آن دیده که باعث شده آن را بر اخبار دیگر ترجیح دهد.

4- شیخ مفید رحمه الله از ماجرای زهرا علیهاالسلام در چندین مورد از کتابهای دیگرش سخن گفته است. ملاحظه کنید:

الف: گنجی شافعی به نقل از شیخ مفید رحمه الله: «او بر گفته های جمهور افزوده که فاطمه علیهاالسلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله پسری سقط کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را محسن نامیده بود. این مطلب نزد هیچ یک از ناقلان جز ابن قتیبه وجود ندارد». [159].

بنابراین گنجی، اعتقاد به سقط محسن را دقیقاً به شیخ مفید رحمه الله نسبت می دهد

مگر اینکه منظورش اشاره به بیان مفید در ارشاد باشد. معذک احتمال قوی می دهیم که به مطلب اختصاص اشاره کرده است. ما به گنجی می گوئیم: یک مراجعه ساده به متون منقول از اهل نقل آشکار می سازد که بسیاری از ناقلان غیر از ابن قتیبه هم این مطلب را نقل کرده اند. ان شاء الله در برخی از فصول این کتاب بخش بزرگی از این متون را ذکر خواهیم کرد.

ب: شیخ مفید در مقنعه - یک کتاب در فقه شیعه - و در کتاب مزار، زیارت صدیقه طاهره علیها السلام را آورده است. این زیارت تصریح دارد که آن حضرت شهیده است: «السلام علیک ایتها البتول الشهیده الطاهره» [160].

آیا شهادت او جز تازیانه هایی که از اینان خورد، علت دیگری دارد؟ آیا در اثر یک بیماری به شهادت رسید یا به سبب یک حادثه مثل سقوط از بام خانه یا اینکه

[صفحه 157]

به وسیله یک ناشناس ترور شد؟! !!

در بخش متون، روایاتی را که شیخ مفید رحمه الله آورده در جای خود خواهیم آورد. ج: مفید، تلاش دار و دسته حکومت برای به آتش کشیدن خانه زهرا علیها السلام را در کتاب امالی، از جعابی، از عباس بن مغیره، از احمد بن منصور رمادی، از سعید بن عفیر، از ابن لهیعه، از خالد بن یزید، از ابو هلال، از مروان بن عثمان روایت کرده که گفت: «هنگامی که مردم با ابوبکر بیعت کردند، علی علیه السلام و زبیر و مقداد وارد خانه فاطمه علیها السلام شدند و از بیرون آمدن خودداری کردند. عمر بن خطاب گفت: خانه را بر رویشان به آتش زنید. زبیر شمشیر به دست بیرون آمد...

علی علیه السلام به سوی عالیه بیرون رفت. ثابت قیس بن شماس در راه به او رسید، گفت: تو را چه شده یا ابالحسن؟! فرمود: می خواستند خانه ام را به رویم آتش زنند و

ابوبکر بالای منبر بود و مردم با او بیعت می کردند ولی از این اقدام جلوگیری و به آن اعتراض نکرد...»

ثابت گفت: دست از تو بر نمی دارم تا در راه تو کشته شوم. با هم به راه افتادند و به مدینه برگشتند. فاطمه علیها السلام را دیدند که در کنار در خانه اش ایستاده هیچ یک از آنان در خانه اش نبود و می گفت: «هرگز مردمی بدتر از شما ندیدم، جنازه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را در برابرمان رها کردید و کارتتان را تمام نمودید و ما را امیرتان نکردید، با ما کردید آنچه کردید و برایمان حقی قائل نشدید...» [161].

این حدیث به تلاش آنان برای وارد شدن به خانه زهرا علیها السلام و تعدی به اهل آن، تصریح دارد. چه حضرت علیه السلام فرمود: «ابوبکر بالای منبر بود، و مردم با او بیعت می کردند ولی از این اقدام جلوگیری و به آن اعتراض نکرد...» باید هجومی در کار باشد تا نیاز به جلوگیری داشته باشد و تعدی ای که نیاز به اعتراض.

[صفحه 158]

این عبارت «می خواستند... آتش زنند» نیز می رساند که آنان از این جهت تلاش کردند و مثلاً هیزم آوردند. خصوصاً جمله ای که حضرت درباره ی ابوبکر فرمود که «از اقدام جلوگیری و به آن اعتراض نکرد». یعنی: آنان را از اقدام برای آتش زدن خانه بازداشت. بنابراین مسأله فقط تهدید زبانی نبوده است. مؤید این مطلب واژه ی «ارادوا: می خواستند» است و الا می فرمود: «هددوا: تهدید کردند».

این روایت همچنین تصریح دارد خانه ای که مورد هجوم قرار دادند، در داخل مسجد و در مقابل منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داشت. جایی که ابوبکر پس از بازگشت از سقیفه بالای آن نشسته بود و یارانش مردم را برای بیعت با او مجبور می کردند. پس در مقابل چشمان او ماجرای خانه ی فاطمه علیها السلام اتفاق افتاد و او نه

آنان را از این اقدام وقیحانه بازداشت و نه به کارشان اعتراض کرد. واضح است که قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ی فاطمه علیها السلام بود نه در خانه ی عایشه - چنانکه در جای خود تحقیق کرده ایم [162] - آنان نه حرمت قبر آن حضرت را مراعات کردند، نه حرمت مسجد، نه حرمت خانه زهرا، و نه حرمت شخص زهرا علیها السلام را.

د: مفید رحمه الله در کتاب الجمل می گوید:

«هنگامی که عده ای از بنی هاشم و دیگران در گریز از ابوبکر و اظهار مخالفت با او در خانه ی فاطمه علیها السلام جمع شدند، عمر بن خطاب، قنذ را فرستاد و گفت: آنان را از خانه بیرون کن. اگر بیرون نرفتند، هیزمها را در کنار در جمع کن و به آنان اعلام نما که اگر برای بیعت بیرون نیایند، خانه را بر رویشان آتش خواهم زد. سپس خودش با گروهی از جمله مغیره بن شعبه ثقفی، و سالم غلام ابو حدیفه، به راه افتادند تا به در خانه ی علی علیه السلام رسیدند. عمر ندا داد: فاطمه دختر رسول خدا! کسانی را که به خانه ات پناهنده شده اند بیرون کن تا بیعت کنند و در

[صفحه 159]

آنچه مسلمانان وارد شده اند، داخل شوند و آلا به خدا سوگند آنان را به آتش می کشم. این حدیث مشهور است.» [163]. سخن شیخ مفید رحمه الله در ارشاد را پیش از این آوردیم. در اینجا دلیلی بر تکرار آن نمی بینیم.

کتاب الاختصاص نوشته ی شیخ مفید

آوردیم که برخی در اینکه کتاب الاختصاص از شیخ مفید رحمه الله است، ایجاد شک کرده اند تا این را دستاویزی برای رد اعتماد به روایات آن درباره مظالم زهرا علیها السلام قرار دهند و انتساب این کتاب را به شیخ مفید رحمه الله رد نمایند. می‌گوییم: ما در آنچه درباره کتاب اختصاص شیخ مفید بیان شده، به دقت اندیشیدیم اما هیچ کدام را برای ایراد شک و شبهه در صحت انتساب کتاب به این عالم جلیل القدر صالح نیافتیم. در اینجا به اختصار به برخی از آنچه در این باره مطرح شده پاسخ می‌دهیم:

- 1- در این کتاب روایات فراوانی آمده که اینگونه آغاز می‌شود: حدیثی جعفر بن الحسین المؤمن. لذا برخی گمان کرده اند که این کتاب از جعفر است. پاسخ: در این کتاب روایات بسیاری آمده که با نام این مرد شروع نمی‌شود با اسم افراد دیگری آغاز می‌شود یا اسامی دیگر با او عطف افزوده می‌گردد. لذا این مسأله موجب نمی‌شود که کتاب را به این مرد نسبت دهیم.
- 2- صاحبان کتابهای فهرست مثل نجاشی در رجال، طوسی در فهرست و ابن شهر آشوب در معالم العلماء، این کتاب را در شمار تألیفات شیخ مفید نیاورده اند. پاسخ: همه ی اینها، همه ی تألیفات شیخ مفید را یکی نیاورده اند بلکه هر کدام

[صفحه 160]

- بخشی از کتابهای او را نام برده اند و کتاب اختصاص از جمله کتابهایی است که از آن نام نبرده اند. خواهیم گفت که چرا این کتاب را در شمار تألیفات او ذکر نکرده اند.
- 3- نسخه های خطی این کتاب مشوش است. مثلاً خطبه کتاب در یک نسخه را در نسخه دیگری پس از چند صفحه می‌بینید.
- پاسخ: ممکن است صحافی برخی نسخه ها به هم خورده باشد و آنگونه که برایشان

ممکن بوده، آن را منظم کرده باشند.

4- می گوید: «قال محمد بن النعمان» به نظر شما چه کسی این را گفته است؟! پاسخ: این گفته ی شخص مؤلف است. چنانکه عادت مؤلفان قدیم است که در ابتدای عبارت از خود اینگونه یاد می کنند. بنابراین گفته دیگران نیست که از مفید نقل کرده باشند.

احتمال اینکه این عبارت را برخی برای توضیح نوشته باشند، سپس نسخه نویسان اشتباهاً در اصل کتاب وارد کرده باشند، احتمال ضعیفی است و نیاز به اثبات دارد. اگر علت اینکه فقط شیخ مفید را انتخاب کرده این بوده که در این کتاب نام بعضی از مشایخ مفید آمده، باید دانست که همانگونه که اینان مشایخ مفید بوده اند، مشایخ دیگران هم بوده اند ولی آنان را انتخاب نکرده است.

با این حال در کتاب نام کسانی آمده که سه برابر اینان می شوند و معلوم نشده که از مشایخ مفید بوده اند. پس چرا از این شمار اندک مشایخ، استفاده کرده که کتاب از مفید است ولی به آن دسته از مشایخ که باقی مانده و به لحاظ عدد از اینان بیشترند، توجه نکرده است؟!

5- این کتاب به یک کشکول روایی که بیشتر احادیث آن درباره ی فضائل اهل بیت علیه السلام است، شبیه تر است. ترتیب کتاب بر اساس یک شیوه ی منطقی منسجم

[صفحه 161]

نیست در حالی که شیخ مفید به دقت و نوآوری ممتاز است.

پاسخ: این عیب کتاب نیست. چه هدف برخی مؤلفان نوشتن کتابهای کشکول، روایی و غیر آن، است و شیخ مفید رحمه الله کتاب امالی را نوشته که یک کتاب کشکول حدیث است. از سوی دیگر، همانگونه که واضح است، لازم نیست دقت و نوآوری

شیخ مفید در کتابهای حدیثی او نمایان شود. با صرف نظر از این حقیقت که کتاب الاختصاص گزینش و انتخاب شیخ مفید از کتاب الاختصاص ابن عمران است.

6- در این کتاب مباحثی آمده که با آرای شیخ مفید در کتابهای دیگرش سازگاری ندارد. از سوی دیگر چارچوب کلی کتاب دلالت ندارد که تألیف یک متکلم عقل گرا همچون شیخ مفید باشد. بلکه به تألیف یک محدث همچون شیخ صدوق نزدیکتر است.

پاسخ این گفته از پاسخ قبلی دانسته می شود. چه ممکن است هدف نویسنده حفظ برخی از احادیث در ضمن یک مجموعه کَشکول مانند باشد. چنانکه در مورد کتابهای امالی که یکی از آنها تألیف شیخ مفید است، چنین می باشد. به علاوه ممکن است مفید پیش از آنکه در عقاید و فقه و غیره امام و سرآمد دوران شود، این احادیث را جمع کرده باشد.

چه بسا هدف وی از جمع آوری این احادیث، تألیف یک کتاب مستقل و منظم به صورت فنی که در دسترس مردم و مورد اعتماد آنان باشد، نبوده است.

گذشته از این، دیدگاه کلامی و عقیدتی فرد مانع نمی شود که معارض آن را همچون آرای موافق، بیاورد. این یکی از ویژگی های ممتاز عالم است که در مباحث کلامی به قواعد بحث کلامی، ملتزم باشد و در مباحث حدیثی و به عنوان یک محدث به ضوابط و اصول مربوط به نقل، پژوهش و گزینش حدیث... به همین

[صفحه 162]

عَلت می بینیم که برخی از محدثان به رغم قبول و پذیرش بخش خاصی از اخبار، خصوصاً در زمینه های فقهی، اخبار متعارض را در کتابهای خود می آورند. این مطلب

با مراجعه به کتب کلینی، صدوق و دیگران روشن می شود. از سوی دیگر دیده ایم که برخی از مؤلفان، کتابهای خود را برخوردار از چند صفت می نویسند. مثلاً فقیه به عنوان یک محدث چنان که شیخ طوسی کتاب نهاییه را که متون اخبار است، نوشت. ممکن است فیلسوف به زبان عرفا کتاب بنویسد مثل خواجه نصیرالدین طوسی در بعضی از رسائلش، ممکن است متکلم به زبان فیلسوف بنویسد مثل فخر رازی و یا صوفی به زبان فیلسوف مثل غزالی. غیر اینان، فراوانند. از سوی دیگر، برخی از آراء در گذر زمان عوض می شود خصوصاً اگر صاحب رأی از عالمانی باشد که از جوشش فکری برخوردارند و در راه تکامل شعور، اندیشه و معرفت خود گام برمی دارند. میزان توجه مؤلف نیز به جهاتی که در تألیف خود مورد ملاحظه قرار می دهد، در زمانهای مختلف، فرق می کند. از این گذشته، خواهیم گفت که این کتاب گزینش مفید از کتابی دیگر است.

7- وجود خلل یا احیاناً عدم وضوح در ارجاع برخی از ضمائر یا وجود فاصله ی زیاد بین ضمیر و مرجع آن.

به این ایراد پاسخ داده شد که این فقط منحصر به اختصاص مفید نیست بلکه در بسیاری از کتابها از جمله کافی، تهذیب الاحکام، و وسائل الشیعه نیز این ایراد به چشم می خورد.

این مسأله علل مختلفی دارد. از جمله ی مؤلف روایتی پیدا می کند. آن را در جایی از کتابش قرار می دهد. سپس به ضرورت تجدید نظر در انسجام و هماهنگی مفروض، توجه نمی کند که مبادا بین ضمیر و مرجع آن در دو روایت، حدیث سوم

8- مؤلف گاهی اوقات از کتابها نقل کرده مثل کتابهای شیخ صدوق و بصائر الدرجات و گاهی اوقات از مشایخ. حال اگر به مشایخ مذکور که مؤلف از آنان نقل کرده، دقت کنیم، می بینیم که پنج نفر از مشایخ مفیدند و شانزده نفر دیگر هستند که مفید در غیر این کتاب اصلاً از آنان روایت نکرده است. از سوی دیگر شیخ مفید، مشایخ دیگری دارد که از جایگاه ویژه ای برخوردارند مثل: جعابی، احمد بن محمد بن ولید و صیرفی و دیگران ولی در این کتاب حتی یک روایت از آنان نقل نکرده است.

پاسخ:

1- ظاهراً مؤلف کتاب، ابن عمران است و مفید، مطالبی را که پسندیده، از آن انتخاب و گزینش کرده است. بنابراین مشایخ کتاب، مشایخ ابن عمران هستند نه مشایخ مفید. در تأیید این نکته، مطالبی خواهد آمد.

2- ممکن است مؤلف پیش از اینکه مشایخ زیادی پیدا کند، کتاب را نوشته باشد. شاید همه یا برخی از روایات را از کتابهایی که در دسترس او بوده، انتخاب کرده و در این باره هیچ اشکالی بر او وارد نیست.

3- اینکه می گوید: برخی از کسانی که مؤلف از آنان در این کتاب روایت نقل کرده، ندیده ایم که مفید از آنان در سایر کتابهایش روایت کرده باشد؛ نمی تواند دلیلی بر نفی کتاب از او باشد. زیرا ممکن است از یک نفر از مشایخش در اینجا چیزی نقل کند که مشایخ دیگرش چیزی از آن برایش نقل نکرده اند و یا از شیوخ جدیدی استفاده کند و از آنان روایت نقل نماید. سپس آنان را رها کرده ملتزم مشایخ دیگری شود. این کار علل و اسبابی دارد که بر حسب شرایط و اوضاع و احوال و اغراض افراد در گذر زمان فرق می کند...

آیا در میان عالمان حدیث کسی هست که شرط کند باید راوی در همه ی کتابهایش از فرد فرد مشایخ خود که در طول تاریخ زندگانی علمی دراز خود از آنان استفاده کرده، روایت نقل کند؟!

نسخه های کتاب الاختصاص

از کتاب الاختصاص چند نسخه وجود دارد:

1- نسخه نوشته شده از روی نسخه شیخ حر عاملی [164] که آن را بدون هیچ گونه

ابهامی به شیخ مفید نسبت داده است. چه بر روی آن نوشته شده:

«کتاب الاختصاص للشیخ المفید محمد بن النعمان، منتخب من الاختصاص لاحمد بن

الحسین بن عمران.»

در آخر این نسخه نوشته شده:

«تم کتاب الاختصاص للشیخ المفید قدس سره.»

بر روی نسخه شیخ حر عاملی، مالکیت شیخ حر در سال 1087 ه نوشته شده است اما تاریخ کتابت آن معلوم نیست. این نسخه در کتابخانه آیه الله حکیم رحمه الله در نجف اشرف نگهداری می شود.

2- نسخه کتابخانه سپهسالار که تاریخ آن 1118 ه است. ناسخ یادآوری کرده که این

کتاب، مختصر کتاب الاختصاص احمد بن حسین بن عمران است.

این عبارت با عبارت روی نسخه شیخ حر عاملی تفاوت ندارد. زیرا مقصود این است

که اصل کتاب الاختصاص از احمد بن حسین بن عمران است. و این منافات ندارد که

مختصرش از شیخ مفید باشد.

3- نسخه قدیم موجود در کتابخانه آسان قدس رضوی مشهد که تاریخ کتابت

[صفحه 165]

آن سال 1055 ه است. در این نسخه پس از چند صفحه آمده:
 «کتاب مستخرج من کتاب الاختصاص تصنیف ابی علی احمد بن الحسین بن احمد بن
 عمران رحمه الله».

این عبارت نیز با نوشته روی نسخه ی شیخ حر عاملی فرق ندارد. زیرا همانگونه که
 گفتیم کتاب الاختصاص از ابن عمران است و تلخیص آن از شیخ مفید.
 به نظر می رسد که اوراق این نسخه جابه جاست. این جابه جایی اسباب مختلفی دارد.
 بنابراین مانعی ندارد که الاختصاص چاپ شده بر اساس دو نسخه اول را به شیخ مفید
 نسبت دهیم به این اعتبار که وی آن را از کتاب ابن عمران گزینش کرده است.
 ممکن است همین اختصار موجب شده که آن را در شمار تألیفات شیخ مفید ذکر
 نکنند. زیرا خودش آنرا ننوشته. بلکه از کتاب شخص دیگری گزینش و تلخیص کرده
 است... این بر میزان اهتمام شیخ مفید به این کتاب دلالت دارد تا آنجا که به گزینش
 آثار نفیس و استخراج اخبار ثمین آن می پردازد.
 گواه مطلب اینکه کتاب الفصول المختاره که گزینش سید مرتضی از کتاب «العیون
 والمحاسن» شیخ مفید است، در شمار تألیفات سید مرتضی نیامده است بلکه همچنان به
 شیخ مفید نسبت داده می شود و یکی از تألیفات او به حساب می آید.

[صفحه 167]

دیدگاه کاشف الغطاء و شرف الدین

اشاره

گفتار کاشف الغطاء
 استدلال کاشف الغطاء
 دیدگاه سید عبدالحسین شرف الدین
 شاهد و دلیل

[صفحه 169]

گفتار کاشف الغطاء

برخی به پاسخ عالم سرشناس آیه‌الله شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء - که وی او را از اندیشمندان توصیف می‌کند - به پرسشی درباره‌ی این موضوع استدلال کرده می‌گوید: کلام کاشف الغطاء عدم صحت آنچه را درباره‌ی شکستن پهلو ی زهرا علیها السلام در اثر ضربت مهاجمان گفته می‌شود، ثابت می‌کند. همچنان که آنچه درباره‌ی ورود آنان به خانه‌ی زهرا علیها السلام و زدن او، و حوادث پیش و پس از آن گفته می‌شود، را نفی می‌نماید.

استدلال کاشف الغطاء

اشاره

1- من این قوم را تبرئه نمی‌کنم اما زدن زن در آن زمان عیب بود چنان که اگر کسی زنی را می‌زد، این کار برای خود او و نسلش یک ننگ به شمار می‌رفت. در نهج البلاغه از امام علی علیه السلام آمده:

«... زنان را با زدن برمی‌انگیزانید هر چند آبروی شما را بریزند یا امیرانتان را دشنام گویند که توان زنان اندک است و جانشان ناتوان و خردشان دستخوش نقصان. آنگاه که زنان در شرک به سر می‌برند مأمور بودیم دست از آنها بازداریم و در جاهلیت اگر

مردی با سنگ یا چوبدستی بر زنی حمله می کرد او و فرزندان را

[صفحه 170]

که از پس او می آیند، بدین کار سرزنش می کردند». [165].

2- «اما قضیه ی زهرا علیها السلام و سیلی زدن بر صورت مبارکش چیزی است که بعید می دانم که عقل و وجدان و احساسات من آنرا بپذیرد. نه از این جهت که این قوم از ارتکاب چنین جسارت عظیمی ابا و پروایی داشتند بلکه از این لحاظ که سجایای عربی و آداب و رسوم جاهلی که...» [166].

3- اگر آنان مرتکب چنین اقدام ناشایست و ناروایی می شدند، کسانی از صحابه مانع می شدند و آنان را از این کار باز می داشتند.

4- زهرا علیها السلام در هیچ یک از خطبه ها و سخنرانیهای خود مثل خطبه ای که در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و در حضور مهاجران و انصار ایراد فرمود و در تظلم از قوم بدر رفتاری آنان، نه بیان نمود که او را زده اند یا فرزندش را سقط کرده اند و نه بدان اشاره کرده است در حالی که: «فاطمه علیها السلام خشمگین و به شدت متأثر بود».

زهرا علیها السلام به علی علیه السلام گفت: که فلانی «نحله ی پدرم و دستمایه ی معیشتی فرزندانم را به زور و ستم ربود»، اما نفرمود: او یا دوستش مرا زد. همینگونه هنگامی که برای زنان مهاجرین و انصار صحبت کرد، کلامش را اینگونه آغاز کرد: «به خدا سوگند در حالی صبح کردم که دنیایان را رها کردم و از مردانتان دلی مالا مال از نفرت دارم...». و از چیزی جز غضب فدک و غضب خلافت شکایت نکرد. در حالی که زدن و سیلی و شکستن پهلویش و فروریختن میخ در سینه اش - اگر صحیح باشد - از غضب فدک عظیم تر است.

همچنین هنگامی که ابوبکر و عمر از علی علیه السلام اجازه گرفتند و بر فاطمه

علیها السلام وارد شدند، تا رضایت او را به دست آورند، از آنچه گفته می شود بر او گذشته،

[صفحه 171]

چیزی به آندو نگفت.

علی امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در هیچ یک از خطبه ها و سخنان خود به آن اشاره نکرد. در حالی که پس از به خاکسپاری فاطمه علیها السلام دلتنگیها و اندوههای علی علیه السلام به جوشش آمد و به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: السلام علیک یا رسول الله، عنی و عن ابنتک النازلۃ فی جوارک...

در حالی که موقعیت ایجاب می کرد اگر چیزی بر دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله گذشته، بگوید. زیرا این یک حجت قوی علیه آنان بود و موجب برانگیختن احساسات و عواطف از همه جهات بر ضد آنان. [167].

مرحوم کاشف الغطاء، این کار را فقط از قنفذ وردی می داند و بس.

این گفته های کاشف الغطاء بود که برخی که در صدد ایجاد شک و برانگیختن غبار تردید پیرامون این قضیه هستند، آن را دستاویز خود قرار داده و تکرار می کنند. در پاسخ می گوئیم:

سخنان کاشف الغطاء که برخی برای ایجاد شک و تردید درباره ی ماجرای زهرا علیها السلام از آن استفاده کرده اند، متضمن نکاتی چند است که در پی بدان اشاره می کنیم.

کاشف الغطاء منکر ماجرا نیست

به رغم آنکه معتقدیم کاشف الغطاء منکر حوادث و بلا یایی که بر زهرا علیها السلام گذشت، نیست، چند نکته را بیان می کنیم:

الف: هر چند مرحوم کاشف الغطاء عالم مبرز بود اما از افتادن در خطا و اشتباه مصون نیست خصوصاً در مسأله ای که نیاز به تتبع بیشتر آثار و متون و

[صفحه 172]

مراجعه به مصادر و منابع آن دارد. او به هنگام بیان دیدگاه خود درباره ی هجوم به خانه ی زهرا علیها السلام و زدن و سقط جنین او دلیل مورد استناد خود را بیان کرده است. بنابراین این عمده همین دلیل است و باید آن را مورد ملاحظه و نقد و بررسی قرار دهیم. چه بسا که این دلیل درست نباشد.

امامی بودن کاشف الغطاء موجب نمی شود که آرا و افکار، و استدلالهای وی مورد نقد علمی و واقعگرایانه قرار نگیرد.

ب: شاید مخاطب کاشف الغطاء در این سخنان، کسانی بوده اند که مهاجمان را مقدس و معیار حق و میزان صدق می دانند. لذا خواسته بدون برانگیختن عواطف و احساسات و عصبیتها حقیقت امر را به آنان تفهیم نماید. به همین جهت می بینیم که انجام چنین کاری را بعید می شمارد. سپس مسئولیت کار را به گردن فردی می اندازد که نه نسبت به او حساسیتی دارند و نه از قداست چندانی نزدشان برخوردار است، او قنفذ عدوی است.

مؤید این معنی این است که مرحوم کاشف الغطاء این مطلب را در پاسخ یک پرسش بیان کرد. ممکن است در پاسخ، حال سؤال کننده و یا جوّ عمومی حاکم را مراعات کرده و نخواستہ با طرح مطالبی و تحریک احساسات باعث برهم خوردن اوضاع و ایجاد آشوب در میان مردم شود خصوصاً که می دانیم کاشف الغطاء گامهای بزرگی

در راه وحدت مسلمانان برداشت.

ج: همین عالم جلیل القدر، آنجا که دلیلی بر مدارا و مماشات نمی بیند و عواطف مخاطبانش با بیان حقایق جریحه دار نمی شود، دیدگاه حقیقی خود را به صراحت بیان می کند و سقط محسن و آتش زدن در خانه ی فاطمه علیهاالسلام را با صدای بلند و آشکارا سرزنش می کند:

و فی الطفوف سقوط السبط منجداً
من سقط محسن خلف الباب منهجه

[صفحه 173]

و بالخيام ضرام النار من حطب
بیاب دار ابنه الهادی تأججه [168].

شخص کاشف الغطاء بیان می کند که امامیه در این باره اجماع دارند. پیش از این بخشی از سخنان او را آوردیم. در اینجا آن را به طور کامل می آوریم:

«کتابهای شیعه از صدر اسلام و قرن اول، مثل کتاب سلیم بن قیس و پس از آن تا قرن یازدهم و بعد از آن و بلکه تا امروزه همه ی کتابهای شیعه که به احوال امامان و پدرشان: آیت کبری و مادرشان: صدیقه زهرا علیهاالسلام پرداخته و همه ی کسانی که در شرح زندگانی و احوال آنان کتاب نوشته اند، تقریباً یا تحقیقاً یا در ذکر مصائب بضعه ی طاهره، اجماع دارند که پس از رحلت پدرش: مصطفی، ستمگران به صورتش

زدند و بر گونه اش سیلی چنان که چشمانش سرخ شد و گوشواره اش شکست و به در فشرده شد پهلویش شکست و فرزندش را سقط کرد و هنگامی که از دنیا رفت، نشانه های تازیانه همچون بازوبند بر روی بازویش باقی بود.

سپس شاعران اهل بیت علیهم السلام این قضایا و مصائب را دستمایه ی خود قرار دادند و در اشعار و مرثیه های خود، به نظم کشیدند و از مسلمات گرفتند. از جمله کمیت و سید حمیری و دعبل خزاعی و نمیری و سلامی و دیک الجن و پیش و پس از آنان تا عصر حاضر.

بزرگان شعرای شیعه در قرن سیزدهم و چهاردهم - که ما در آن هستیم - بر وسعت آن افزودند. مثل خطی و کعبی و کوازین و آل سید مهدی و دیگران که تعدادشان فراوان است و غیر قابل شمارش.

عقل می تواند همه ی این فجایع را، هر چند در غایت زشتی و هولناکی است و از موجبات وحشت و دهشت، تجویز کند، و اذهان و وجدان آن را جایز بداند و افکار بپذیرد و هضم کند، خصوصاً که این قوم چنان در قضیه ی خلافت و غضب

[صفحه 174]

این منصب الهی از صاحب بر حقش فرورفتند که از این عظیم تر و هولناکتر است». [169].

زدن زنان

آنچه کاشف الغطاء در توجیه زشت دانستن زدن زنان، در فرهنگ عرب بیان کرده نمی تواند این مسأله را توجیه کند. زیرا:

الف: سخن امیرالمؤمنین علی علیه السلام در سرزنش زدن زنان بدین معنی نیست که

هرگاه انگیزه ای قوی تر در ارتکاب هولناکترین جنایات و هتک بزرگترین حرمتها وجود داشته باشد، زدن زنان بوسیله ی آنان محال خواهد بود. خصوصاً اگر این انگیزه، شهوت حکومت و سلطنت باشد و بویژه آنگاه که حکومت بتواند پس از تحکیم پایه های خود، با اعمال قدرت و هیبت و با استفاده از مال و مقام و آنگاه که مردم از ترس یا طمع بدان گردن نهند و سپس با استفاده از تقدس و احترامی که خلیفه بر پایه ی تدین و ایمان نزد توده ی مردم دارد، این ننگ و سرزنش را از دامن خود پاک کند.

از سوی دیگر: از قدیم زنده به گور کردن دختران ننگ و عار بوده و هست؟! از قدیم قتل فرزند و برادر برای رسیدن به دنیا ننگ و عار بوده و هست؟! در حالی که خیزران، آنچنان که می گویند فرزندش را به خاطر پادشاهی کشت؛ مأمون نیز برای رسیدن به خلافت برادرش امین را کشت! معروف است که می گویند: پادشاهی عقیم است و رحم ندارد. [170]. اگر اینان مقید بودند که کار زشتی از آنان سر نزنند، در جایی که پیغمبر علیه السلام

[صفحه 175]

می شنید، به او نمی گفتند: پیغمبر هذیان می گوید. در حالی که می بایست مانع دینی او موانع عادات، و رسوم قویتر باشد. به علاوه اطلاق چنین سخن زشتی در حق پیغمبر صلی الله علیه و آله انگیزه بیشتری برای به همراه داشتن ننگ و عار ابدی دارد. چه این از زدن یک زن یا محاصره ی خانه اش، یا گفتن سخنان زشت و رکیک به او، عظیم تر است. خلاصه کلام اینکه اگر کسی از ننگ و عار و سرزنش دیگران پروایی دارد باید که در همه شئون و احوال زندگی اش از آن پروا داشته باشد نه اینکه در یک جا از آن بترسد

و در جای دیگر بدان اعتنایی نکند. چنان که به ساحت مقدس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جسارت و بی حرمتی کردند. این برای ما روشن و قابل قبول نیست. جسارت فرد در یک مورد ما را بر آن می دارد که در تکذیب آنچه در موارد دیگر به او نسبت داده می شود، شک کنیم. پس چگونه خواهد بود آنجا که جسارت او با دلایل قاطع و براهین ساطع ثابت شده باشد؟! آیا این تهدید دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله ننگ و عار نیست؟ آیا فقط سیلی زدن زهرا علیها السلام ننگ و عار است و بس؟! ب: این شخص که به گفتار کاشف الغطاء استدلال می کند، خودش در صحت نصوص وارده در نهج البلاغه، و سایر کتابها که به نوعی ضعف در شخصیت زن اشاره دارد، علامتهای سؤال بزرگ می گذارد. این متن نهج البلاغه که وی بدان استشهاد کرده، از ضعف زنان سخن می گوید: «فانهنَّ ضعیفات القوی، والانفس، والعقول». خود وی چندین بار در صحت همین متن شک کرده است. حال چگونه است که در اینجا به چیزی استدلال می کند که در جای دیگر اجمال و تفصیل آن را رد کرده است؟! است؟!]

[صفحه 176]

ج: دختران رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در کربلا تازیانه زدند. آنگاه که کینه های سیاه، چشم دشمنان را کور کرد و از اندیشه در عواقب آن، از ننگ دنیا و خشم خدای جبار در دنیا و آخرت بازشان داشت. شواهد تاریخی فراوانی در دست هست که تأکید می کند: هرگاه انگیزه ای قویتر از انگیزه ی دفع عار یافته اند، از ارتکاب هرگونه جنایت و پذیرش این عار پروایی نداشته

اند. از این شواهد به ذکر موارد زیر بسنده می کنیم:

- 1- یکی از آنان، دخترش را زنده به گور می کرد که مبادا از غذای او بخورد، در حالی که خداوند متعال می فرماید: «و اذا المؤمنة سئلت، بأی ذنب قتلت». [171].
- 2- همین گوینده بیان کرده که ابن زیاد (لع) بر آن شد که خانم زینب را بزند، چه آن بانو سخنانی خطاب به عبیدالله گفت که حمیت او را برانگیخت. عمرو بن حریش دخالت کرد و با این سخن مانع او شد که: او زن است و زن را به واسطه ی گفته هایش مؤاخذه نمی کنند. [172].
- 3- استدلال کننده به کلام کاشف الغطاء گفته است: زینب و دیگر دختران خاندان وحی با تازیانه مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. [173].
در این باره به کتابها، تألیفات و خطبه هایش مراجعه کنید.
- 4- سمیه مادر عمار در مکه زیر شکنجه های فرعون قریش، ابوجهل (لع) جان داد و نخستین شهید زن در اسلام شد. [174].
- 5- شخص عمر، کنیز یکی از بنی موئل را شکنجه کرد. آنقدر او را زد تا اینکه

[صفحه 177]

- خودش خسته شد. به کنیزك گفت: من از تو معذرت می خواهم که تو را رها نکردم مگر اینکه خسته شدم. [175] همو امّ شریک را شکنجه کرد. پس چرا نترسید که ارتکاب این کار باعث ننگ و عار برای او خواهد شد؟!
- 6- کتابهای تاریخ و حدیث می گوید: هنگامی که عثمان بن مظعون مرد، زنان گریه می کردند. عمر با تازیانه آنان را می زد. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستش را گرفت و فرمود: آرام باش عمر، بگذار گریه کنند... [176].
 - 7- عمر، زنانی را که در مرگ ابوبکر گریه می کردند، زد. ابن ابی الحدید می گوید:

«اولین کسی که عمر با تازیانه اش او را زد، ام فروه دختر ابی قحافه بود. هنگامی که ابوبکر مرد، زنان و از جمله خواهرش ام فروه، در مرگ او نوحه گری کردند. عمر بارها آنان را از این کار بازداشت اما آنان نوحه گری را از سر گرفتند. پس ام فروه را از میانشان بیرون آورد و او را با تازیانه اش زد. زنان فرار کردند و پراکنده شدند». [177]

دیگران نیز این قصه را نقل کرده اند. [178].

8- هنگامی که خالد بن ولید مرد، زنانی در خانه میمونه گرد آمدند و در فراقش گریه می کردند. عمر آمد... او زنان را با تازیانه می زد. در این هنگام روبند یکی از زنان افتاد. گفتند: یا امیرالمؤمنین! روبندش. گفت: رهایش کنید که او را حرمتی نباشد... [179].

9- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خون هبار بن اسود را به خاطر برخورد وی با زینب، مباح فرمود. این مسأله معروف و مشهور است.

[صفحه 178]

د: چرا وجدان اینان نمی پذیرد که عمر، زهرا علیهاالسلام را زده باشد با این تعلیل که زدن زهرا علیهاالسلام موجب سرزنش و ننگ و عار او می شود اما وجدانشان می پذیرد که ننگ و عار و سرزنش این اقدام وقیح، گریبانگیر قنفذ باشد؟ چه همانگونه که عمر عرب است و از سرزنش می ترسد، قنفذ هم عرب است و از سرزنش پروا دارد؛ همانگونه که عمر از قبیله ی بنی عدی است، قنفذ هم از بنی عدی است. پس چرا استثنا؟!

اما محقق شوشتری [180] بیان کرده که قنفذ از بنی تیم است نه از بنی عدی. ولی منظور آن است که قنفذ عدوی الولاء است یعنی غلام آنان بود. به هر حال، خواه قنفذ عدوی باشد و خواه تیمی، اگر زدن زن از نظر عرب قبیح است، پس باید انسان عرب

نژاد آن را زشت بداند و آن را از سوی هر کس که باشد، تقبیح کند. بلکه هر گاه یک غلام، زن عرب را بزند، مردم عرب، بر اساس مفاهیم خود، با حساسیت بیشتر با آن مقابله و به شدت رد خواهد کرد.

ه: از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود: آنان اموال قنفذ را مصادره نکردند، چنانکه در مورد سایر والیان خود کردند. به این ترتیب از ضربتی که به زهرا علیها السلام زد، قدردانی کردند. [181].

بنابراین تقدیر آنان از قنفذ به واسطه ی زدن زنی که زهرا علیها السلام نام دارد و سرور زنان جهان است، ننگ و سرزنش دیگری است که پرده از مقاصد پنهان آنان برمی دارد روشن است که آنان نه از این ننگ و سرزنش پروایی دارند و نه از خشم و غضب خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله بواسطه ی خشم و غضب زهرا علیها السلام. چه انگیزه ای قویتر از آن

[صفحه 179]

دارند. خصوصاً که این انگیزه تحقق شهوتی در سطح حکومت بر جهان اسلام و رسیدن به مقام جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد که نزد مردم از قداست و اهمیت زایدالوصفی برخوردار است.

از سوی دیگر ادعای بعضی را نیز باطل می کند که مدعی اند: این قوم، به زهرا علیها السلام احترام می گذاشتند و او را محترم می دانستند و در راه کسب رضایت و خشنودی او تلاش می کردند و...

خواهیم گفت که تلاش این دو نفر برای بدست آوردن رضایت زهرا علیها السلام یک مانور سیاسی شکست خورده و مردود بود.

پذیرش مردم

در خصوص این گفته استدلال کننده که مردم اجازه نمی دادند کسی متعرض زهرا علیهاالسلام شود و او را مورد اذیت و آزار قرار دهد و با او بدرفتاری نماید این کار نمی توانست از سوی مردم پذیرفته شود، می گوییم:

الف: اگر صحیح باشد که اقدام به هرگونه بدرفتاری با زهرا علیهاالسلام با مخالفت مردمی روبرو خواهد شد باید دانست که تلاش برای به آتش کشیدن خانه و جمع آوری هیزم، در مقابل دیدگان مردم انجام گرفت. آنگونه که در بعضی از متون آمده، خیابانهای مدینه مملو از مردمی شده بود که برای نظاره این اقدام وقیحانه جمع شده بودند. پس چرا یک نفر از آنان دخالت نکرد و دار و دسته حکومت را از این کار بازداشت؟!

ب: چرا آنگاه که دوّمی به پیغمبر صلی الله علیه و آله که از آنان قلم و کاغذ خواست تا چیزی برایشان بنویسد که هرگز پس از او گمراه نشوند، گفت: پیغمبر هذیان می گوید احدی به او اعتراض نکرد یا او را سرزنش نمود یا بد نگفت یا حتی خودش را در

[صفحه 180]

مقابل او، عبوس نشان نداد؟!

ج: اگر بپذیریم که مردم اجازه ی چنین کاری را به آنان نمی دادند، آیا در توان و وسع مردم بود که با حاکمان جدید که زندگانی سیاسی خود را با عنف و زور آغاز کردند، و دولیشان را به زور شمشیر تشکیل دادند، مخالفت کنند؟! مگر مردم مغلوب آنان نبودند؟!

احتجاج زهرا

در خصوص احتجاج زهرا علیهاالسلام به جنایاتی که در حق او مرتکب شدند، چند نکته را بیان می‌کنیم:

الف: تلازم عدم احتجاج با عدم وقوع حادثه، درست نیست. زیرا حادثه ای اتفاق می‌افتد اما علت یا عللی مانع احتجاج بدان می‌شود. به عبارت دیگر، هنگامی که اتفاق رخ می‌دهد و مردم شاهد عینی آن هستند و بلکه خودشان عامل وقوع آن بوده‌اند، دیگر نه نیازی به بیان آن هست نه فایده ای دارد. خصوصاً برای کسی که خودش مرتکب این جنایات شده است مگر اینکه ضرورت دیگری ایجاب کند مثل اینکه او را ملزم به انجام آن کرده باشند و مانند این...

ب: بیان کردیم که اگر زهرا علیهاالسلام این قضیه را محور اصلی اعتراضات خویش به غاصبان خلافت می‌کرد: دچار محذور دیگری می‌شد یعنی: تضييع قضیه ی محوری بزرگ خلافت زیرا غاصبان خلافت می‌توانستند به راحتی برای مردم تصویر کنند که نزاع آنان با زهرا علیهاالسلام یک نزاع شخصی و در خصوص امور بسیار کوچک است و نه نزاع درباره ی اینکه چه کسی به خلافت سزاوارتر است یا درباره ی مصلحت امت؟!

و آنگاه که نزاع شخصی شد بر زهرا علیهاالسلام فرض است که وقتی بدکاران به حضورش رسیدند و از او درخواست عفو کردند، آنان را مورد عفو و رأفت خویش

[صفحه 181]

قرار دهد. زیرا عفو گذشت در مسائل شخصی از واجبات اخلاق انسانی و اسلامی است. خداوند فرمود:

(خُذْ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ، وَاعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ). [182].
 (وَلْيَغْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ). [183].
 (فاصفح الصّفح الجمیل). [184].

تبدیل این نزاع به نزاع در مسائل شخصی بزرگترین هدیه ای بود که زهرا علیها السلام تقدیم آنان می کرد، در حالی که مسأله امامت و خلافت یک مسأله شخصی نیست و از سوی دیگر نه حق را به صاحب حق برگردانده اند و نه کاری کرده اند که نشانگر حسن نیت آنان در متابعت از حق باشد.

بنابراین حق زهرا علیها السلام است که آنان را مورد عفو و گذشت خود قرار دهد یا کوتاه بیاید و اظهار قبول و رضایت نماید.

ج: هم زهرا علیها السلام از این وقایع یاد کرده و هم علی امیرالمؤمنین علیه السلام. روایات و متون مربوط به این جریان را در بخش مربوط خواهیم آورد. در اینجا به برخی از متون اشاره می کنیم.

دیلمی روایت کرده که فاطمه علیها السلام فرمود: «هیزم زیادی در کنار خانه مان جمع کردند و آتش آوردند که در و ما را با هم بسوزانند. من در پشت لنگه در ایستادم و آنان را به خدا و پدرم سوگند دادم که دست از ما بردارند و بروند. پس عمر تازیانه را از دست قنفذ - غلام ابوبکر - گرفت و با آن به بازوی من زد. تازیانه همچون بازوبند به دور بازویم حلقه زد. عمر بالگد به در کوبید. و آن را به طرف

[صفحه 182]

من فشار داد. در حالی که آبستن بودم. به صورت افتادم، آتش شعله می کشید و چهره ام را می سوزاند. عمر چنان به صورتم سیلی زد که گوشواره از گوشم افتاد و درد زایمان مرا گرفت. پس محسن را سقط کردم در حالیکه کشته ی بی گناه بود». [185].

علی و بیان ماجرای زهرا

در خصوص بیان ماجرای زهرا علیهاالسلام توسط علی علیه السلام چند نکته را بیان می کنیم:

1- صدوق به سند خود از علی علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «روزی که من و فاطمه، و حسن، و حسین نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم. آن حضرت رو به ما کرد و گریست. گفتم: یا رسول الله! گریه ی شما برای چیست؟ فرمود: از کتک خوردن تو، و سیلی خوردن فاطمه گریه می کنم.» [186].

2- در حدیث آمده که «علی بن ابی طالب علیه السلام به سوی عالیه بیرون رفت. ثابت بن قیس بن شماس در راه او رسید، گفت: یا ابالحسن! تو را چه شده؟ فرمود: می خواستند خانه ام را به رویم آتش زنند. ابوبکر بالای منبر بود و مردم با او بیعت می کردند ولی نه آنان را از این اقدام وقیحانه بازداشت و نه به کارشان اعتراض کرد.» [187].

بنابراین علی علیه السلام به شیوه ی بیان حادثه از عملکرد آنان در قبال خود شکوه و اظهار ناخشنودی می کند، نه به شیوه ی احتجاج، به گونه ای که مسأله آتش زدن محور مناقشه و فیصله دادن درگیری باشد. بلکه همواره احتجاجات در خصوص احقاق حق در مسأله مهمتر و قضیه ی بزرگ امت اسلامی، یعنی کودتای خلافت (که به تعبیر

[صفحه 183]

استدلال کننده، به همه ی جهان اسلام مربوط می شود) نشانه می رود. روایت دیگری نیز در این باره هست که در بخش دوم، بخش متون و آثار خواهیم آورد. ان شاء الله.

نبود دلایل احتجاج

در خصوص سخن برخی که می گویند: به چه سبب علی علیه السلام از این حادثه در احتجاجات خود استفاده نکرد، در حالی که حجّتی قوی و مهم علیه آنان بود، و موجب برانگیختن عواطف و احساسات از همه جهات - به تعبیر مستدل - می شد؟! می گوییم:

1- این مسأله بر مردم پوشیده نبود که علی علیه السلام یادآوری نماید یا به آنان خبر دهد. ضرورت ندارد که در احتجاج به مضمون یک قضیه به همه وقایع آن استدلال شود خصوصاً اگر واضح و آشکار باشد.

2- موقعیت زمانی تحریک عواطف را بر نمی تافت بلکه نیاز به مدارا، و تسکین عواطف جوشان مردم داشت تا به سیلی خروشان و خانه برانداز تبدیل نشود و در نتیجه ناخواسته با مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله که او را به سکوت فرمان داده بود، نیفتد. علاوه بر این رویارویی مسلحانه با آنان نیز نمی بایست در دستور کار علی علیه السلام قرار گیرد. زیرا موجب تضعیف دین و فراهم کردن مقدمات برای اقدامات تخریبی مرتدان می شد. چنان که علی علیه السلام در نهج البلاغه و جاهای دیگر بدان تصریح فرموده است.

3- آوردیم که علی علیه السلام هنگامی از این وقایع سخن گفت که مانعی وجود نداشت اما به شیوه ی آرام که خلافت را به اختلاف در یک امر شخصی که قابل

[صفحه 184]

عذرخواهی، و عفو گذشت است، تبدیل نکند.

4- مخالفت آنان با امر خدا و رسول برای یادآوری سزاوارتر و مهمتر بود. زیرا همین

معیار و میزان حق و باطل است، اما جراحات شخصی و دردهای روحی قابل التیام است و می توان گره آن را با کلمات شیرین، و خضوع ظاهری با اظهار ندامت و پشیمانی جنایتکاران به گونه ای که برای مردم روشن شود که دلیلی بر اصرار در محکوم کردن و نابودی آنان نیست؛ باز کرد. آنچه وی درباره ی تلاش آن دو تن برای بدست آوردن رضایت و خشنودی زهرا علیهاالسلام پیش از رحلت او بیان کرد، بهترین دلیل بر این مطلب است.

در جای دیگر این مسأله را توضیح خواهیم داد.

عدم تذکر ماجرا به ابوبکر

این استدلال کننده به کلام کاشف الغطاء می پرسد: چرا هنگامی که ابوبکر و عمر برای جلب رضایت زهرا علیهاالسلام به خانه اش آمدند، آن حضرت ماجرای زدن و سقط جنین خود را برایشان یادآوری نکرد؟
در پاسخ می گوئیم:

- 1- زهرا علیهاالسلام غصب فدک و غصب خلافت را هم به آنان یادآوری نکرد. در حالی که همین شخص غصب خلافت را از هر جنایتی بزرگتر می داند.
- 2- بیان این مسأله برای آن دو، می بایست غرض و انگیزه ای داشته باشد. در آن زمان هدف زهرا علیه السلام مطرح کردن خودش نبود بلکه می خواست با اقرار گرفتن از آن دو به آنچه از پدرش شنیده اند، اقامه حجت کند. لذا حاضر نشد پیش از این اقرار با آنان سخن گوید. سپس موضعی کوبنده و همیشگی در محکومیت آنان در گذر اعصار و قرون برای خود ثبت کرد و به آنان اجازه طرح هیچ قضیه ی دیگری نداد.

از سوی دیگر این جلسه، جلسه حساب و عتاب و یا شمارش جنایت آنان در قبال زهرا علیهاالسلام نبود. زیرا این کار فایده نداشت. ممکن بود عذر آورند که کار نادرست و لغزشی بود که شرایط متلاطم و اوضاع ناآرام حاکم بر جامعه تحمیل کرد. اما زهرا علیهاالسلام به آنان فرصت نداد و این از حکمت بالغه و صواب رأی آن حضرت بود. به همین لحاظ می بینیم که به طرح اجمالی قضایا بسنده و از بیان تفصیلی آن خودداری می کند. او می گوید: خدایا! گواه باش که این دو مرا اذیت کردند...

دیدگاه سید عبدالحسین شرف الدین

این گوینده از عالم سرشناس آیه الله سید عبدالحسین شرف الدین نقل می کند که گفت: آنچه نزد ما ثابت شده این است که هیزم آوردند تا در خانه زهرا علیهاالسلام را آتش بزنند. گفتند: فاطمه در خانه است. گفت: «وَإِنْ: اگر چه...».

وی در تأیید این مطلب می افزاید: شرف الدین نه در النص والاجتهاد و نه در المراجعات، چیزی از وقایعی که می گویند، بیان نکرده است. به این کتابها مراجعه کنید تا خود ملاحظه کنید!!

در پاسخ می گوئیم:

1- سید عبدالحسین شرف الدین در تألیفات خود در صدد بیان تفصیلی ماجرای زهرا علیهاالسلام و تعیین دقیق آنچه نزد او ثابت شده، نبوده است. اگر او در صدد برمی آمد که با این شیوه بحث کند به هدفی که در ورای این تألیفات جستجو می کرد، ضربه می زد. خداوند متعال فرمود: (ادع الی سبیل ربک بالحکمۃ و الموعظۃ الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن). [188].

رعایت احساسات و عواطف و مکدر نساختن اذهان و افکار مردم از این قبیل

است مگر اینکه جای بحث و تعیین دقیق مواضع به صورت کاملاً جزئی باشد حتی در امور بسیار حساس، آنجا که خوف تباهی حق هست و حتی در مواضع حساس سو خطرناک نیاز به جراحی وجود دارد. اما وضع در مورد شرف الدین در موضوعاتی که مطرح کرد، و مباحثاتی که انجام داد، از این قبیل نبود. به همین لحاظ می بینیم که این مسأله را به صورت گذرا مطرح می کند:

«آیا عمل به مقتضیات ترس از شمشیر و سوخت با آتش، ایمان به عقد بیعت و مصداق اجماع مورد نظر پیامبر صلی الله علیه و آله است، آنجا که فرمود: اَمّت من بر اشتباه، اجماع نمی کنند؟!». [189].

در جای دیگر می گوید: «هنوز پیغمبر صلی الله علیه و آله را دفن نکرده بودند که اولیا و دوستان او، خود را بر سر دوراهی دیدند، بیعت با حاکمان جدید یا آتش زدن خانه به رویشان»، چنانکه شاعر نیل، حافظ ابراهیم در قصیده ای رسا گفته است:

و قوله لعلی، قالها عمر

اکرم بسامعها اعظم بملقیها

حرقه دارک لا ابقی علیک بها

ان لم تبایع و بنت المصطفی فیها

ما کان غیر ابی حفص بقائلها

امام فارس عدنان و حامیها [190].

سپس در پاورقی دو کتاب خود: المراجعات والنص والاجتهاد گفته: «تهدید علی به

آتش زدن خانه از سوی آنان به تواتر قطعی ثابت شده است». [191]. سپس در پاورقی همین دو کتاب مصادر و منابع فراوانی را ذکر کرده که از زدن فاطمه علیهاالسلام و سقط جنین او و مسائل دیگر این ماجرا سخن گفته اند. هر کس به این منابع مراجعه کند، درخواهد یافت که مرحوم شرف الدین کار پسندیده ای کرده که

[صفحه 187]

خواننده را درگیر این مسائل ننموده است. چه اگر خواننده را درگیر این مباحث می کرد، می دیدیم که چگونه خواننده با عصبیت و انفعال به دنبال گذرگاهها، گریزگاهها و تاویلات و توجیهاست و همین مانع گسترش شمول اندیشه وی به طور خودکار و طبیعی می شد.

اما اگر هدف شرف الدین این نبود می بایست به ذکر مصادر و منابعی که از تهدید به آتش زدن خانه سخن می گوید، بسنده کند و سایر مسائل را نادیده بگیرد... خلاصه اینکه مناقشه، محاوره و احتجاج، احساس مبارزه طلبی با شخص در یافته ها و پذیرفته های ذهنی او را در خود پنهان دارد. همین امر او را ناخودآگاه به دفاع از دو چیز وامی دارد: خودش، و اندیشه اش.

اگر غیر از طرفین محاوره، شنونده ای حضور داشته باشد، او اندیشه بدون مبارزه طلبی را خواهد گرفت و پیش از آنان، تسلیم خواهد شد و حق را خواهد پذیرفت. زیرا نه حساسیتی دارد و نه در ورای فهم و ارزیابی محاوره، با مشکلی روبه رو است و نه از او خواسته می شود که از چیزی دست بردارد و نه احساس تقصیر نماید یا خود را به واسطه ی قلت تحقیق، یا عدم دقت و مانند این سرزنش و ملامت کند. سید شرف الدین علاقه شدیدی داشت که طرف محاوره اش را دچار تنگنا نکند و او را به این انتخاب مشکل وادار نسازد.

2- آنچه به طور شفاهی از شرف الدین نقل می شود، قابل اعتماد نیست. زیرا ممکن است وی در صدد نفی ثبوت وقایع و اتفاقات دیگر این ماجرا جز تهدید به آتش زدن نبوده بلکه می خواسته بر ثبوت این شق تأکید نماید و از ما عدای آن سوکت کند. چه در این سوکت مصلحتی مورد ملاحظه قرار داده که به نظر ما همان مصلحتی است که او را از ورود به جزئیات و تفصیلات این قضیه در کتابهایش بازداشته است.

[صفحه 188]

شاهد و بلکه دلیل آنچه می گوئیم، چنین است

- 1- این مسأله را نه شرف الدین در کتابهایش نوشته و نه احدی از علمای دیگر از او نقل کرده است. پس چرا فقط این گوینده به این راز خطیر که یک قضیه ی بسیار حساسی است، اختصاص یافته است. در حالی که وی در آن زمان یک جوان تازه به تکلیف رسیده و در آغاز عمر خویش بوده است.
- چه اگر این مطلب را در اوایل دهه ی پنجاه میلادی به او گفته باشد، می بایست در آن هنگام حدود 17 سال سن داشته باشد مگر اینکه بگوید: در اواسط دهه ی پنجاه یعنی در سال 1955 م این مطلب را به او گفته است، اما غریب است که خود وی می گوید عمرش در آن زمان 23 یا 24 سال بود. در حالی که می دانیم در سال 1935 م بدنی آمده است و حتی در سال وفات شرف الدین یعنی: 1957 م به این سن نرسیده بود.
- 2- روایتی که شرف الدین تحت عنوان: «آنچه نزد ما ثابت شده... گفتند فاطمه در خانه است. گفت: اگر چه...» آورده در کتاب الامامه والسیاسه آمده اما ابن قتیبه سندی برای آن ذکر نمی کند. روایات فراوان دیگری جز این هست که از تداول و نقل بیشتر، سند صحیح تر، و شمار افزون تر برخوردار است. به گونه ای که دهها روایت می شود، و از طرق و اسانید فراوان و متنوع روایت شده است. حال چگونه شرف الدین همان روایت

را نزد خود ثابت شده می خواند و سایر روایات و نصوص فراوان و دارای سند را که بالغ بر دهها روایت می شود، رها می کند تا گفته شود این روایات نزد او ثابت نشده است؟!]

چرا روایات تهدید به آتش زدن ثابت است اما روایات مربوط به زدن و سقط جنین زهرا علیهاالسلام ثابت نیست در حالی که روایات تهدید نه از این روایات بیشتر است

[صفحه 189]

و نه از آن صحیح تر؟!]

شماری از این روایات بیان می دارد که همه ی جنایات در حق زهرا علیهاالسلام انجام شده است. این روایات را در بخش دوم خواهیم آورد.

3- مقصود شرف الدین از «ما» در «عندنا» چیست؟! آیا منظورش شیعه است یا فقط خودش؟!]

اگر شق اول باشد، درست نیست. چه سخنان شیخ طوسی و کاشف الغطاء را ملاحظه کردید. همچنان که تتبع سخنان علمای مذهب در تألیفاتشان- که ما گوشه ای از آن را در بخش دوم خواهیم آورد- نشان می دهد که سخن شیخ طوسی در تلخیص الشافی به حقیقت و آنچه نقل شده قابل قبول تر و شایسته تر است.

و اگر شق دوم باشد، اگر حجم منابعی که در دسترس او بوده را در نظر بگیریم، ممکن است درست باشد چنانکه از پاورقیهای کتبش بدست می آید منابع او نسبت به منابعی که امروزه در دسترس مردم است، بسیار اندک بوده است.

علاوه بر این باید از منابع و مصادری یاد کرد که در آن زمان جزء مخطوطات و غیر قابل دسترس بوده ولی بعدها تحقیق و نشر شده و شرف الدین نتوانسته اند از هیچ یک استفاده کند. این، ما را بر آن می دارد که بعید بدانیم که او به عنوان یک دانشمند متبع

و محقق، به همین اندازه که به او نسبت داده می شود، بسنده کرده باشد در حالی که از وی توقع می رود که در هر موضوع همه ی منابع و مصادر آن را ببیند و در صدور حکم - اگر در واقع حکمی کرده باشد - تعجیل نکند.

4- عدم ثبوت این مسأله نزد شرف الدین بدین معنی نیست که اصلاً قابل اثبات نباشد. چه پژوهشگر می تواند نصوص این قضیه را بررسی کند و شواهد و قرائن آن را به اندازه ای که برای عالم منصف کفایت کند، جمع نماید.

شاید شرف الدین گرفتاریهای بزرگ و فراوان دیگری داشته که او را از

[صفحه 190]

پژوهش و تتبع در بسیاری از قضایای نیازمند تتبع که در دایره ی تلاشها و اهتمامات او نبوده، بازداشته است. حتماً اگر چنین نباشد، همانند دیگران، بر شرف الدین نیز اشکال علمی وارد است. زیرا قضایای علمی و دینی تابع دلیل و برهان است مگر آنجا که شخص معصوم، آن را بیان می کند.

5- ما نمی دانیم چگونگی پرسشی را که از شرف الدین شد، ترسیم کنیم. چه این سؤال است که جهت و دامنه ی پاسخ را معین می کند.

ممکن است سؤال این باشد: آیا خانه ی زهرا علیهاالسلام را آتش زدند؟!

پاسخ این سؤال چنین است: آنچه نزد ما ثابت شده تهدید به آتش زدن است نه آتش زدن. اما درباره ی سقط چنین سؤال نشده که پاسخ داده شود. یعنی این پاسخ فقط می خواهد آتش زدن را نفی و تهدید را اثبات کند و بس اما از سقط جنین و زدن زهرا علیهاالسلام و دیگر وقایع ساکت است، نه نفی می کند و نه اثبات. مثل اینکه بگوید: زید بلند قامت است. این بدان معنی نیست که گندمگون یا عالم نیست.

شاید پرسش این باشد: آیا زهرا علیهاالسلام را زدند و فرزندش سقط شد؟!

و پاسخ این: آنچه ثابت شده تهدید به آتش زدن است...

در اینجا پاسخ جز تهدید همه چیز را نفی می کند. و این چیزی است که گوینده از شرف الدین نقل می کند.

بنابراین و با توجه به عدم احراز چگونگی پرسش مطرح شده، ما نمی توانیم به شرف الدین نسبت دهیم که در ماجرای زهرا علیهاالسلام جز تهدید به آتش زدن، همه چیز را نفی کرده است.

6- ناقل این سخن خطیر، در زمان پرسش و پاسخ جوان بوده و بسا که بیش از 17 سال سن نداشته است، - چنانکه گذشت- و هنوز شیوه های علمی دقیق را نه تجربه کرده بود و نه عادتش شده بود. شاید در فهم شیوه علمی دچار اشتباه شده یا

[صفحه 191]

کلمه ای را جابه جا کرده و در نتیجه معنی عوض شده، خصوصاً که از مسأله ای سخن می گوید که به تصریح خود وی در نامه ی مورخ 1414 هـ حدود 45 سال پیش اتفاق افتاده است.

علاوه بر این احتمال دارد که عین پاسخ شرف الدین را فراموش کرده باشد شاهد اینکه پرسش از وقوع آتش زدن یا تهدید بدان بوده- چنانکه در احتمال دوم آمد- این است که شخص شرف الدین- چنانکه گذشت- اشاره کرده که ترس از شمشیر یا آتش زدن خانه وجود داشته است. با اینکه در پاسخ سؤال کننده به شمشیر اشاره نکرده است.

گفته وی که اخیراً به روایتی در بحارالانوار دست یافته... دلالت دارد که وی از زمان رحلت شرف الدین در صدد تحقیق و پژوهش درباره ی این مسأله نبوده است. چه معقول نیست که بیش از چهل سال سرگرم تحقیق درباره ی مسأله ای باشد که دهها

روایت از معصومین و دهها و بلکه صدها نص از دیگران، بر آن دلالت دارد... سپس در طول این مدت چهل ساله فقط و فقط یک روایت پیدا کرده باشد!

شواهد و دلایل دیگر

شخص شرف الدین رحمه الله بیان کرده که علی علیه السلام را به زور بیرون آورند و خانه ی فاطمه علیها السلام را گشودند. [192] سپس از تهاجم آنان به خانه ی فاطمه علیها السلام سخن می گوید و تصریح دارد که آنان، عده ی زیادی بودند که ابوبکر برای یاری عمر و خالد فرستاد و مردم نیز برای تماشا جمع شده بودند. خیابانهای مدینه از مردان پر شده بود.

فاطمه علیها السلام با اقدام عمر، فریاد کشید و شیون کرد و عده ی زیادی از زنان بنی هاشم و دیگران با او بودند. فاطمه علیها السلام به سوی در حجره اش بیرون آمد و فریاد

[صفحه 192]

کشید: ابوبکر! چه زود بر اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله یورش آوردید... [193].

شرف الدین رحمه الله حدیث ابوالاسود را نقل کرده که می گوید: عمر و یارانش به خانه فاطمه علیها السلام یورش بردند، فاطمه فریاد می کشید و آنان را سوگند می داد. [194].

بنابراین شرف الدین همه ی ماجرا را بیان می کند و اسامی شرکت کنندگان در یورش به خانه ی زهرا علیها السلام را فاش می گوید ترساندن از شمشیر را یاد می کند و آن را از مسلمات می گیرد و در قبال آن هیچ گونه احتیاط نمی کند.

پس چگونه برخی می گویند: «شرف الدین، نه در مراجعات و نه در النص والاجتهاد،

چیزی از وقایعی که می گویند، بیان نکرده است. مراجعه کنید تا ملاحظه کنید» ما مراجعه کردیم و خلاف آنچه او می گوید، ملاحظه کردیم. شاید شرف الدین رحمه الله به این ناقل همان مطلب النص والاجتهاد والمراجعات را گفته باشد که تهدید به آتش زدن با تواتر قطعی ثابت شده است. و این عبارت با عبارت منقول اختلاف دارد: آنچه نزد ما ثابت شده، تهدید به آتش زدن است. آنچه در این قسمت بیان کردیم مؤید عبارت اول است و آن را تقویت می کند و عبارت دوم را تضعیف و سست. ذکر منابع در پاورقی یک صفحه و از جمله منابعی که به همه ی وقایع اتفاتیّه و از جمله به زدن زهرا علیها السلام و سقط جنین او، اشاره (و بلکه تصریح) کرده، نشانگر تمایل شرف الدین به اطلاع پیدا کردن مراجعه کنندگان از آن است.

[صفحه 193]

محبت و احترام

اشاره

سرآغاز

نقاط بحث

خصومت علی علیه السلام و احترام زهرا علیها السلام

احترام زهرا علیها السلام نزد صحابه

علی علیه السلام متمرّد است!

درخواست گذشت

رضایت زهرا علیها السلام از شیخین

حیله های ناموفق

قبر فاطمه علیها السلام

شجاعت جاحظ

[صفحه 195]

سر آغاز

وی اقدام کودتاجیان در یورش بردن به خانه فاطمه علیها السلام را بعید می داند و معتقد است که موقعیت و جایگاه زهرا علیها السلام آنان را از اقدام به چنین کاری منع می کرد...

او تلاش می کند تا به کمک اموری چند که یا ادعای صرف بدون دلیل است یا غیر صلاح برای استدلال بر آنچه مورد نظر وی است، بر این موقعیت زهرا علیها السلام استدلال نماید.

با این حال بعید نمی داند که به منظور تأثیر روانی ساکنان خانه آنان را به آتش زدن خانه تهدید کرده باشند تا به خواسته اینان تن دردهند. او تأکید می کند که هدف آنان فقط بازداشت و توقیف علی امیرالمؤمنین علیه السلام بود و به زهرا علیها السلام و دیگران کاری نداشتند.

ما در این فصل از این سخنان استدلال کننده سخن خواهیم گفت. وی این دلایل را در توجیه شک خود که به نفی صریح این وقایع نمی رسد، کافی می داند. البته او تلاش می کند تا آنجا که ممکن است دلایل و شواهدی بر نفی کامل آن دست و پا کند و به صرف شک و تردید، قناعت نکند. در این فصل شواهد و دلایل او را می آوریم و وجه عدم صلاحیت هر یک را برای استدلال یا استشهاد بیان می داریم.

[صفحه 196]

نقاط بحث

پیش از ورود به تفصیل بحث اشاره می کنیم که پیرامون نقاط زیر بحث خواهیم کرد:

- 1- خصومت با یک شخص مانع نمی شود که دشمنانش بنا به دلیل یا دلایلی به همسرش احترام گذارند و او را گرمی بدارند.
- 2- اینکه علی علیه السلام فاطمه علیها السلام را برای یاری طلبیدن از انصار، به در خانه های آنان می برد، بر موقعیت و احترام فاطمه علیها السلام در جامعه اسلامی دلالت دارد.
- 3- کسانی که عمر به خانه زهرا علیها السلام آورد، هنگامی که تهدید کرد خانه را با ساکنانش آتش خواهد زد، به او اعتراض کردند که فاطمه در خانه است؟! گفت: اگر چه فاطمه در خانه باشد. این بر چند مسأله دلالت دارد:
 - الف: زهرا علیها السلام در جامعه، موقعیت ممتازی داشت که نمی توان آن را نادیده گرفت.
 - ب: دلای کسانی که عمر با خود آورد، مالا مال از محبت زهرا علیها السلام بود. حال چگونه می توانیم تصور کنیم که همین افراد به او یورش برند.
 - ج: آنان حتی، اگر فاطمه علیها السلام را دوست نداشتند و به او احترام نمی گذاشتند، فقط برای سرکوبی معارضه، و بازداشت علی آمده بودند و به زهرا علیها السلام حتی اگر در خانه، بود، کاری نداشتند. مقصود عمر دقیقاً همین مطلب بود که گفت: اگر چه فاطمه در خانه باشد.
 - د: چند خبر هست که از احترام زهرا علیها السلام نزد مردم سخن می گوید. حال چگونه اینان جرأت می کردند به حریم او تجاوز نمایند؟!
 - ه: آمدن ابوبکر و عمر به خانه ی فاطمه و درخواست مسامحه و گذشت، بر جایگاه عظیم وی در جامعه ی اسلامی خصوصاً نزد بزرگان صحابه دلالت دارد.

و: زهرا علیها السلام از شیخین راضی شد. آنگاه که ابوبکر و عمر، برای کسب رضایت و خشنودی از فاطمه علیها السلام نزدش آمدند.
 ز: به حضور پذیرفتن ابوبکر و عمر از سوی زهرا بر نادرستی حدیثی دلالت دارد که می گوید: «برای زن بهتر است که نه او مردان را ببیند و نه مردان او را».

خصومت علی و احترام زهرا

برخی می گویند: خصومت مهاجمان با علی علیه السلام مانع از این نبود که زهرا علیها السلام را دوست بدارند و به او احترام گذارند. زیرا ممکن است نامزدی در انتخابات، رقیب نامزد دیگر باشد و برای شکست دادن و از میدان بیرون راندن او تلاش کند. اما این خصومت مانع از آن نمی شود که به دلیل یا دلایلی به همسر رقیبش احترام بگذارد و او را گرامی بدارد.

پاسخ: ما بر این مقوله چندین ملاحظه داریم:

1- مسأله علی علیه السلام با این قوم متجاوز به او و خانواده اش، و غاصبان حق او و مخالفان امر خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ شباهتی به رقابت دو نامزد انتخاباتی ندارد که اگر نگوییم در دلالتها و اشارتهای خود از کودتای نظامی واضح تر و ژرفتر است، لااقل همانند این کودتاهاست.

2- احترام زن رقیب به حدس و گمان و غیبگویی نیست بلکه در عمل و موضعگیری و اقدامات واقعی مشخص می شود. در حالی که اقدامات خشن و شکننده ای از این قوم در حق همسر فردی که این استدلال کننده او را رقیب انتخاباتی می خوانده دیده ایم. اقداماتی که از وجود ذره ای رحمت و شفقت در دلهای آنان حکایت نمی کند. خواننده ارجمند می تواند توصیف این ماجرا را در نصوص مختلف که اگر بگوییم

متواتر است، غلو نکرده ایم، خواهد خواند.

[صفحه 198]

3- حتی اگر بپذیریم که مهاجمان به زهرا علیهاالسلام احترام می گذاشتند یا حتی او را دوست داشتند، باید دانست که احترام و محبت هم آنگاه که زهرا علیهاالسلام در مقابلشان بایستد و آمال و آرزوهایشان را تهدید کند و عامل اصلی شکست برنامه های خطرناک آنان باشد، مانع نمی شود که دوستی با او را به دشمنی بدل کنند و با قساوت و خشونت هر چه تمام با او رفتار نمایند.

حتی اگر چنین اقدامی از سوی برادران و فرزندانسان صورت گیرد، باز با همین خشونت و عنف با آنان مقابله خواهند کرد. زیرا حبّ ریاست و سلطنت، آنان را در تنگنای سرنوشت سازی قرار می دهد. این تنگنا آنان را به یکسره کردن امور با تمام قدرت وادار می سازد. پس این مسأله برایشان از نادیده گرفتن آن احترام مهمتر، ارزشمندتر و خطرتر است.

ما می دانیم که هر کس فردی را دوست دارد یا به او احترام می گذارد، معمولاً او را بیشتر از خود دوست ندارد. لذا هرگاه بین این دو محبت تعارض پیش آید، محبت خود را فدای محبت دوست نمی کند. هرگز دستبند را بیشتر از دستش دوست ندارد، ابداً دستش را برای حفظ دستبند قطع نمی کند بلکه هزار دستبند را هر چه گرانقیمت باشد، می شکند تا دستش سالم بماند.

جایگاه زهرا نزد انصار و مهاجمان

بعضی مدعی اند: مهاجمان به خانه زهرا علیهاالسلام او را دوست داشتند و به او احترام می گذاشتند. علاوه بر این، کسانی که عمر با خودش آورد، دلهایشان مالا مال از محبت

زهرای علیها السلام بود. حال چگونه می توانیم تصور کنیم که همین افراد به او هجوم و یورش برند؟!

سپس استدلال کرده که علی علیه السلام - چنانکه در بحار الانوار و بسیاری از منابع

[صفحه 199]

دیگر آمده - زهرای علیها السلام را در خانه ها انصار و مهاجرین دور می داد تا از حق علی دفاع کند. بنابراین فاطمه علیها السلام می خواست از موقعیت و احترام خود برای کسب نصرت و یاری آنان استفاده کند. حال چگونه احدی جرأت می کند که به هجوم برد؟

ظاهراً این سخن را از فضل بن روزبهان گرفته که در ردّ علامه حلی رحمه الله گفته است: «امرای انصار و بزرگان صحابه، مسلمانان فرمانبردار و دوستدار رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. آیا به نظر تو ساکت نشستند و در این باره با ابوبکر صحبت نکردند؟ و دیگر اینکه به آتش کشیدن اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله نه جایز است و نه پسندیده...» [195].

پاسخ:

1- در این زمان سه گروه در مدینه بودند:

الف: گروهی که هیچ مانع و رادعی، نه دین و اخلاق، و نه احساسات و عواطف انسانی آنان را از آزار و اذیت اهل بیت علیهم السلام حتی به آتش کشیدن خانه ها به روی آنان و پناهندگانشان، باز نمی داشت.

ب: گروهی که اندکی محبت و احترام قلبی نسبت به این گروه مظلوم که با مصائب بزرگی روبه رو بود؛ داشتند اما عافیت طلب بودند و آمادگی نداشتند در راه آنان و بلکه در راه حق و دین که آنان را به جهاد با ستمگران می خواند؛ قربانی شوند.

عوامل محبت، احترام، دین، مظلومیت و انسانیت در تحریک این گروه برای اتخاذ یک موضع کوبنده در قبال گروه مهاجم که آمده اند تا علی علیه السلام را به زور و اجبار به بیعت وادار سازند، هیچ سودی ندارد. علی و زهرا علیهما السلام کوشیدند تا این گروه را به جنبش و تحرک وادارند اما موفق نشدند... و بدین ترتیب وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله تباه شد.

[صفحه 200]

ج: گروهی اندکی که در کنار زهرا علیها السلام ایستادند و آماده بودند تا در راه احقاق حق و ابطال باطل، آنجا که اقدام و مبادرت مفید است، گرانبهاترین و نفیس ترین چیز خود- جان- را فدا کنند: ابوذر، سلمان، مقداد، و عمار...

بدین ترتیب واضح است که دلیلی نداریم که اثبات کند مهاجمان، همان گروه دوستداران و محبان زهرا علیها السلام بودند و نه دو گروه دوم و سوم. بلکه در اعمال و افعال، و اقدامات آنان دلالتی آشکار وجود دارد که اینان همان عده اند که نه تنها به زهرا علیها السلام احترام نمی گذاردند بلکه با او دشمنی می ورزیدند و از به آتش کشیدن او و پناهندگان به حریم او هیچ پروایی نداشتند اتفاقاً همین کار را کردند، آنگاه که او را زدند و فرزندش را سقط کردند و پاره ی تن پیامبر صلی الله علیه و آله در اثر آن به شهادت رسید البته می کوشیدند که در یک اقدام سیاسی و مدارا با مردم، در سایر احوال این بغض و کینه را آشکار نسازند تا موجب گرایش بیشتر مردم به آل علی علیه السلام و درک مظلومیت او و خاندانش و حقانیت راهش نشود.

خلاصه اینکه استدلال به جایگاه و احترام زهرا علیها السلام نزد گروه دوم که عافیت طلب است و از مبارزه گریزان، به اینکه زهرا علیها السلام در دلهای گروه مهاجمان که از یورش و تهاجم، آزار و اذیت او هیچ پروایی ندارند، جایگاه و احترام خاصی دارد،

بی معنی است.

2- اگر مهاجمان دوستدار و محب زهرا علیهاالسلام بودند و به او احترام می گذاشتند، دیگر نیازی نبود که علی علیه السلام فاطمه علیهاالسلام را در میان خانه های مهاجران و انصار بگرداند تا به نصرت و یاریشان دست یابد و آنان را برای دفاع از حق خود قانع سازد. بلکه کافی بود که زهرا علیهاالسلام با مهاجمان مقابله کند و با استفاده از نفوذ و جایگاه خود آنان را قانع سازد که بدون بدست آوردن نتیجه ای که مخالف میل زهرا علیهاالسلام یا موجب خشم او باشد، برگردند و دیگران را هم که با خود آورده بودند، برگردانند.

[صفحه 201]

جدای از این، اگر همه ی آنان محب و دوستدار زهرا علیهاالسلام بودند، آیا از باقی انصار کمک می طلبیدند که به دوستدارانش هجوم برند و با آنان بجنگند؟! آیا ممکن است که زهرا علیهاالسلام موجب عداوت و دشمنی بین محبان خود شوند، سپس بایستد و راضی و شادمان نظاره گر این دو گروه باشد.؟!

3- اگر این مردم محب و دوستدار زهرا علیهاالسلام بودند، پس چرا وقتی از دنیا رفت از آنان و کسی که آنان را آورده بود، رویگردان بود؟! و چرا وصیت کرد که ابوبکر و عمر، و احدی از ستمگران در حق او، در تشییع جنازه اش حضور نداشته باشند و به همین علت، شبانه دفن شد؟! و هنوز قبرش از همه پنهان است، در حالی که یگانه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سرور زنان جهان از اولین و آخرین است؟! پس چگونه در قبال محبتشان، جفا می کند، و در حالی که خداوند آنان را به محبت و خشود کردن زهرا علیهاالسلام فرمان می دهد، او بر آنان جفا می کند و خشم می گیرد؟!

که گفت: فاطمه در خانه است؟

می گوید: کسانی که وقتی عمر تهدید کرد خانه را آتش خواهد زد، به او اعتراض کردند، همان کسانی بودند که با او برای یورش به خانه زهرا علیهاالسلام آمده بودند. آنها به عمر گفتند: فاطمه در خانه است. گفت: اگر چه فاطمه در خانه باشد. این اعتراض دلالت دارد که زهرا علیهاالسلام محبوب آنان است و به او احترام می گذارند و او را گرامی می دارند. این اعتراض بدین معنی است که دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه است، چگونه بر او وارد شویم و موجبات ترس و وحشت او را فراهم آوریم؟!

گذشت که وی می گوید: مهاجمانی که عمر با خود آورد، دلهایشان مالا مال از

[صفحه 202]

محبت زهرا علیهاالسلام بود، حال چگونه می توانیم تصور کنیم که به او یورش برند؟ پیش از پاسخ دو نکته را که وی گفته، متذکر می شویم:

1- معترضان به عمر همان کسانی بودند که با خود آورده بود تا به کمک آنان به اهل بیت وحی علیهم السلام هجوم برد.

2- اعتراض آنان بر جایگاه و موقعیت زهرا علیهاالسلام در نزدشان دلالت دارد. در پاسخ به این نکته می گوئیم:

1- چه کسی گفته که معترضان به عمر همان مهاجمان بودند؟ و به چه دلیل؟! خانه ی فاطمه علیهاالسلام در مسجد پیغمبر بود و مردم به مسجد رفت و آمد می کردند و در بیشتر اوقات در آنجا حضور داشتند. هنگامی که مهاجمان به خانه زهرا علیهاالسلام یورش بردند، «مردم جمع شدند تا نظاره کنند، و خیابانهای مدینه از مردان پر شد».

[196] پس چرا معترض، از همین نظاره گران یا یکی از مؤمنان پاکیزه حاضر در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله نباشد؟! این به ظاهر حال مناسبتر می آید. زیرا ظاهر حال مهاجمان نشان می دهد که آنان برای فاطمه علیها السلام و کسانی که در خانه بودند و مسجد و قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله که در خانه ی فاطمه علیها السلام بود، هیچ ارزشی قائل نبودند.

2- اگر بپذیریم که یکی از مهاجمان اعتراضی کرده ولی روشن است که دلالت نمی کند که آنان به زهرا علیها السلام احترام می گذاشتند و یا از او تجلیل می کردند. شاید عامل این اعتراض، خوف از عواقب چنین اقدام خطرناکی بوده است. اگر مردم دشمنی آنان با علی علیه السلام را بپذیرند به این اعتبار که او قطب حساس جبهه ی مخالف و مانع اساسی تحقق آمال و آرزوهای آنان در رسیدن به سلطنت و حکومت است و این علی بود که پدران، فرزندان و برادرانشان را در راه خدا کشت، اما زهرا علیها السلام اینگونه نیست. بنابراین تجاوز و دشمنی با او و آتش زدن خانه اش، در حالی که

[صفحه 203]

یگانه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و در تمام جهان اسلام معروف، چیزی نیست که بتوان برای مردم توجیه کرد چه بسا اگر مردم بفهمند که زهرا علیها السلام در نتیجه این اقدامات خشونت آمیز حاکمان جدید کشته شده، وضعیت به ضرر آنان عوض خواهد شد.

3- مهاجمان چنان زهرا علیها السلام را زدند که فرزندش را سقط کرد اما احدی نه از مهاجمان و نه از دیگران، کوچکترین اعتراضی نکرد. آیا اگر از عمر می ترسیدند، از قنفذ، یا مغیره بن شعبه و امثال این دو هم می ترسیدند؟!

4- اگر مهاجمان تا این اندازه به زهرا علیها السلام احترام می گذاشتند، سبب ایستادگی

وی در مقابل آنان، و نشستن علی علیه السلام و بنی هاشم در خانه اش روشن می شود. زیرا در این صورت مانع رسیدن مهاجمان به علی، و بازداشت او - به تعبیر و برحسب معیارهای این استدلال کننده - خواهد شد. حال می توان فهمید که چرا زهرا علیها السلام شخصاً در را باز می کند و نه علی علیه السلام یا یکی از حاضران در خانه. ای کاش این اقدام زهرا علیها السلام می توانست مهاجمان را از شکستن در و ورود بدون اجازه به خانه ی فاطمه علیها السلام بازدارد. البته در حفظ حق و حقیقت، از دستبرد و تباهی و نیز روشن کردن باطن کودتاچیان نقش مؤثری داشت.

5- تاریخ و سیاست کسانی که عمر برای یورش به خانه زهرا علیها السلام با خود آورده دلالت ندارد که آنان زهرا علیها السلام را دوست داشتند البته این در صورتی است که موردی پیدا نکنیم که برعکس آن دلالت کند. تاریخ نام شماری از مهاجمین را برای ما ثبت کرده است:

ابوبکر، عمر، قنفذ، ابو عبیده بن جراح، سالم غلام ابو حذیفه، مغیره بن شعبه، خالد بن ولید، عثمان، أسید بن حُضیر، معاذ بن جبل، عبدالرحمن بن عوف، عبدالرحمان بن ابی بکر، محمد بن مسلمه - او شمشیر زبیر را شکست - زید بن اسلم،

[صفحه 204]

عیاش بن ربیع، و دیگران [197] که در بخش دوم، نام گروهی از آنان را خواهیم آورد.

احترام زهرا نزد صحابه

می گوید: زهرا علیها السلام از موقعیت ممتازی نزد همه مسلمانان برخوردار بود. بنابراین تعرض و تجاوز به او با این شیوه ی زشت موجب تحریک افکار عمومی بر ضد

مهاجمان می شد.

اخباری که از رفتار مودت آمیز و محترمانه مردم با او سخن می گوید، بر این موقعیت رفیع زهرا علیهاالسلام دلالت دارد. همین موجب می شود که در مقابل آنچه درباره ی تعدی و تجاوز بر ضد او گفته می شود، علامتهای سؤال زیادی قرار گیرد و درستی آن را زیر سؤال برد.

پاسخ:

1- پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به او و همگان از موقعیت ممتازتری نزد مسلمانان بهره مند بود اما این منزلت برخی را از بیان آن جمله معروف و مشهور در ساحت مقدس آن حضرت بازداشت که گفت: پیغمبر هذیان می گوید. [198].
گوینده ی این جمله سر کرده ی مهاجمان بود. ما نه شنیده ایم و نه خوانده ایم که احدی از حاضران یا غایبان به او اعتراض یا در برابرش اظهار نفرت و انزجار کرده باشد.

گروهی از صحابه فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله را که دستور داده بود در سپاه اسامه

[صفحه 205]

شرکت کنند، اطاعت نکردند و به رغم اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله متخلفان از سپاه اسامه را لعنت کرده بود، سپاه او را تجهیز نکردند. [199].
همچنان که در شب عقبه در راه آن حضرت کمین کردند و کوشیدند با رم دادن شتر پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بکشند؛ و به همسرش اتهام ناروا زدند و مسائل فراوان دیگر که از آنان در قبال پیغمبر صلی الله علیه و آله و عترت طاهرین او سر زد. قتل امام حسین علیه السلام و اسارت خانواده اش جنایت بزرگ دیگری بود که از ورود به خانه زهرا علیهاالسلام و زدن او کمتر نیست. قاتلان کربلا فرزندان مهاجمان مدینه بودند.

همچنان که نقشه ترور علی علیه السلام را طرح کردند تا هنگامی که در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز می خواند، او را به دست خالد بن ولید بکشند اما ابوبکر، پیش از سلام به صدا درآمد و گفت: خالد آنچه به او دستور داده ام، انجام ندهد. [200]. ابوحنیفه با استناد به همین قضیه، سخن گفتن در نماز، پیش از سلام را جایز دانسته. [201] سفیان ثوری نیز با استناد به همین قضیه، فتوا داده که هر که بعد از تشهد و قبل از سلام حدثی از او سرزند، نمازش صحیح است. [202].

2- نوعی احترام در شرایط عادی که عاملی برای ترس و گریز از آن نیست،

[صفحه 206]

آشکار می شود اما در شرایطی که وضع به گونه دیگری است، مردم چنانکه امام حسین علیه السلام فرمود، بنده ی دنیایند و دین لقلقه ی زبانشان است. پس آنگاه که به بلا آزموده شوند دینداران کم باشند. [203].

بنابراین احترام در ایام گشایش، به معنی نصرت به هنگام بلا و آنگاه که مصالح مردم در معرض تهدید قرار گیرد، نمی باشد. این نکته برای همگان معلوم است.

3- روایت شیخ طوسی از ابوالعباس بن عقده از محمد بن مفضل از حسن بن علی و شاء، از عبدالکریم بن عمر و خثعمی از عبدالله بن ابی یعفر و معلی بن خنیس، از ابی الصامت، از امام صادق علیه السلام که فرمود: «بزرگترین گناهان کبیره هفت تاست... اما قذف زنان شوهردار، فاطمه را بر بالای منبرشان قذف کردند...» [204] بر نادرستی آنچه از احترام و گرامیداشت همگانی زهرا علیها السلام گفته می شود، دلالت دارد. این روایت به صراحت بیان می کند که شماری از مردم به گونه ی غیر قابل تصویری نسبت به آن حضرت جسارت می کردند.

علی متمرّد است!

برخی سخنی مطرح می کنند که مفاد آن چنین است:

1- کسانی که در خانه فاطمه علیهاالسلام جمع شده بودند: علی و بنی هاشم، معارضان حکومت بودند. طبیعت امور اقتضا می کند که هرگاه گروهی معارض گرد هم آیند که از نظام خلافت سرپیچی کنند و تمرّد پیش گیرند، حاکمان به مقابله برخیزند و آنان را به تسلیم وادار سازند. بنابراین آمدن آنان به خانه زهرا علیهاالسلام برای دستگیری

[صفحه 207]

علی علیه السلام و در نتیجه ختم معارضه بود.

2- هدف مهاجمان، بازداشت علی علیه السلام بود و به فاطمه علیهاالسلام کاری نداشتند. چه افکار عمومی جامعه اجازه تعرض به او را نمی داد. بنابراین گفته عمر در پاسخ کسی که گفت: فاطمه در خانه است؛ گفت: اگر چه فاطمه در خانه باشد، یک سخن طبیعی است و بدین معنی که ما کاری نداریم بلکه می خواهیم با دستگیری علی، معارضه را سرکوب کنیم. زهرا علیهاالسلام در خانه باشد، ما به او کاری نداریم بلکه هدف ما فقط دستگیری علی است.

پاسخ:

1- ما توصیف علی علیه السلام به متمرّد را خیلی غریب می دانیم. همانگونه که وصف او و همراهانش از بنی هاشم و دیگران را به «معارضان حکومت» شگفت می دانیم. مگر کی حکومت و سلطنت غاصبان خلافت استقرار پیدا کرده که دیگران معارض بشمار آیند؟! چه یورش به خانه فاطمه علیهاالسلام بلافاصله پس از بازگشت ابوبکر از سقیفه به مسجد بود که برای بیعت بر روی منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله نشست. دقیقاً در

همین لحظه تهاجم آغاز شد. حتی پس از به دست گیری سر رشته ی امور توسط حاکمان جدید و مسلط شدن آنان بر اوضاع، آیا پسندیده و صحیح است که صاحب حق شرعی را که متجاوزان به منظور ربودن حق و منصب الهی و چیره شدن بر او قهر و غلبه و حيله و مکر و با تمام وسائل و ابزارهای نامشروع او را مورد یورش ناجوانمردانه خود قرار داده اند، معارض و متمرّد توصیف کنیم که می بایست سرکوب شود؟! آیا این همه انجام شده که غاصب متجاوز مشروعیت داشته باشد؟!

2- آیا اگر همه ی آنچه گذشت، صحیح باشد، آیا گفته ی عمر بدین معنی است که ما به فاطمه کاری نداریم. ما می خواهیم فقط علی را دستگیر کنیم؟ آیا گفته ی او بدان

[صفحه 208]

معنی است که ما فاطمه را از آتش نجات خواهیم داد و آتش را فقط به سوی علی هدایت خواهیم کرد؟ و بدینگونه نزد مهاجمان محترم و گرامی است و حرمت پدرش، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مورد او مراعات کرده اند؟

3- آیا وجود افکار عمومی بدین معنی است که آنان را از آتش زدن فاطمه باز خواهد داشت؟! اگر افکار عمومی اجازه می دهد که علی را آتش زنند پس چرا اجازه ندهد که فاطمه و حسن و حسین علیهما السلام را که یار و یاور اویند، با او آتش زنند؟! اگر سخنان پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره ی فاطمه علیها السلام آنان را از هرگونه اقدام ناشایست در حق وی باز می دارد، پس چرا سخنان پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره ی علی علیه السلام مانع آنان نمی شود؟ این کدام افکار عمومی است که اجازه می دهد علی علیه السلام را مورد تجاوز قرار دهند و دستگیر کنند؟!

اگر افکار عمومی وجود دارد، پس چرا آنان را از این سخن وقیحانه باز نداشت که به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: پیغمبر هذیان می گوید؟! و چرا مجازات نشد؟!

یا لا اقل چرا سرزنش و ملامت نشد؟!

ما در جایی ندیده ایم که آنان در برابر گوینده، چهره‌ی خود را درهم کشیده باشند این حداقل چیزی است که از آنان در آن حالت انتظار می‌رود مگر اینکه وی منکر این سخن عمر در حق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد! چرا افکار عمومی مانع از زدن زهرا علیها السلام و سقط جنین او نمی‌شود؟! و چرا این افکار عمومی مورد ادعا از قتل امام حسین علیه السلام و یاران پاکبخته اش، این ستارگان زمین، فرزندان بنی عبدالمطلب و برگزیدگان مؤمنان و مخلصان و سپس اسارت دختران و ذریه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و گرداندن آنان در شهرها و در مقابل دیدگان مردم، جلوگیری نکرد؟! و چرا؟! و چرا!؟!

4- واضح است که کلمه‌ی «وَأَنَّ» حرف وصل است و عبارت قبل را به عبارت بعد وصل می‌کند. یعنی: و ان كان في البيت فاطمه؛ اگر چه فاطمه در خانه باشد، من

[صفحه 209]

خانه را با ساکنانش به آتش خواهم کشید. این کلمه بدین معنی نیست که ما به فاطمه کاری نداریم بلکه آمده ایم که علی را دستگیر کنیم. نه هیچ یک از قواعد زبان عربی این معنی را تقویت می‌کند و نه وجه مقبولی در علوم بلاغت و سایر علوم برایش وجود دارد.

اما کلمه‌ی «بِمَنْ فِيهِ: با ساکنانش»: واژه‌ی مَنْ که در مورد عقلا به کار می‌رود، تأکید دارد که وی خانه و انسانهای ساکن در آن و از جمله فاطمه، حسن و حسین، و علی علیه السلام را به آتش خواهد کشید.

اگر ببیندیشیم که این تفسیر درست است، و آنان به فاطمه کاری نداشتند، آیا به دیگر ساکنان خانه، از بنی هاشم و زبیر و عباس که به گفته‌ی وی، آنان نیز در خانه بودند،

کار داشتند یا نه؟!

آیا در زبان عربی واژه ی «بِمَنْ فیه»، فقط برای علی علیه السلام وضع شده و حسن و حسین علیهما السلام و فضه و زبیر و بنی هاشم و فاطمه و عباس و... از شمول آن بیرون اند؟! اگر به فاطمه علیها السلام کاری ندارد، پس چرا از او نمی خواهد که خانه ای را که هیزم آورده تا آن را با ساکنانش آتش بزند، ترک کند؟ بلکه به جای این، در پاسخ: فاطمه در خانه است، گفت: اگر چه فاطمه در خانه باشد؟!

درخواست گذشت، دلیل بر منزلت زهرا

وی با طرح سؤالی می گوید: آیا درخواست شیخین از زهرا علیها السلام برای گذشت، دلالت ندارد که فاطمه علیها السلام در جامعه ی اسلامی و در میان بزرگان و صحابه از منزلت خاص خود بهره مند بود؟!

پاسخ:

1- همین درخواست گذشت دلالت دارد که آنان، فاطمه علیها السلام را به گونه ای

[صفحه 210]

- اذیت کردند و به خشم آوردند که ولو به ظاهر از او درخواست عفو گذشت کردند.
- 2- بدون تردید، زهرا علیها السلام در جامعه ی اسلامی منزلت خود را داشت. همین منزلت زهرا علیها السلام بود که آنان را وادار کرد تا تلاشی را برای گذر از کینه جویی، و از بین بردن آثار و عواقب منفی ناشی از اقدامات و جنایات خود در قبال زهرا علیها السلام، در حال و آینده، آغاز کنند.
- 3- آنان پس از درخواست رضایت از زهرا، احترامی انجام ندادند که بر حسن نیت آنان دلالت کند بلکه همه دلائل بیانگر آن است که این کار را فقط و فقط برای

تبلیغات انجام دادند. لذا نه فدک را به فاطمه علیها السلام برگرداندند و نه گامهای عملی برای از بین بردن آثار تجاوز زشت برداشتند و نه از تصمیم اکید خویش در غصب حقّ علی علیه السلام برگشتند و نه در قبال جنایات که به طور علنی مرتکب شدند، در برابر صحابه کوچکترین اعترافی به اشتباه کردند.

4- منزلت زهرا علیها السلام مانع نمی شد که او را با ضرب و شتم و... مورد تعدّی و تجاوز قرار ندهند. چنانکه پدرش که در دل‌های مردم عظیم تر، و مقدس تر از او بود، وقتی که منافع و مصالح و بلندپروازیه‌های آنان اقتضا کرد این عظمت، و تقدّس، و منزلت مانع نشد که خشن‌ترین سخنان زشت را به آن حضرت نگویند. آنگاه که یکی از همین مهاجمان در حادثه‌ای که به مصیبت روز پنجشنبه معروف شده، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله را که در بستر بیماری بود، با سخنانش از نوشتن وصیت به امامت علی علیه السلام بازداشت. او گفت: همانا پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله هذیان می گوید. یا گفت: درد بر او غلبه کرده است. [205].

[صفحه 211]

پیش از این و در موسم حج [206] آنگاه که پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: امامان پس از من دوازده نفرند، چنان داد و فریاد و غوغا به راه انداختند که کسی سخن حضرت را نشنید. پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله به دنبال آن فرمود: «همه آنان از قریش هستند». [207] این هنگامی

[صفحه 212]

بود که احساس کردند که پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله می خواهد به امامت و خلافت

علی علیه السلام پس از خود تأکید کند.

همچنان که منزلت و عظمت و قداست پیغمبر صلی الله علیه و آله مانع از مخالفت با فرمان اکید وی در خصوص پیوستن به سپاه اسامه نشد. در حالی که به آنان فرمود: خداوند لعنت کند کسی را که از پیوستن به سپاه اسامه تخلف کند. [208]. همانگونه که این قداست و عظمت، آنان را از تلاش برای ترور پیغمبر صلی الله علیه و آله بازداشت چه در عقبه در راه حضرت کمین کردند و کوشیدند با رم دادن شترش، او را بکشند. [209].

5- مگر زهرا علیها السلام از کدام منزلت نزد آنان برخوردار بود که وقتی برای رضایت طلبیدن از او آمدند، ابوبکر چون با واکنش زهرا علیها السلام روبه رو شد، به گریه افتاد. عمر به او گفت: آیا برای خشم زنی اینگونه جزع می کنی؟!

6- نمی توان حوادث تاریخ را بر اساس یک عامل مثل نیروی انسانی، یا اخلاقی، یا دینی، یا مصلحتی، یا اقتصادی، یا عقلی و مانند آن، ارزیابی کرد و سنجید. هر چند هر یک از این عوامل در وقوع حادثه و تعیین انگیزه ها و آثار نوعی تأثیر داشته است اما هیچ کدام به تنهایی برای سنجش کافی نیست.

اگر این سخن درست باشد باید قتل حسین علیه السلام توسط یزید و ادعای خدایی فرعون، تکذیب شود. زیرا نه با دین سازگار است و نه با اخلاق و نه عقل می پذیرد و نه وجدان.

حقیقت این است که گاهی اوقات همه ی عوامل مذکور، در پیدایش حوادث دخالت دارد. گاهی اوقات نیز عامل اصلی، جنون شهوات است. و چه بسا که

[صفحه 213]

حادثه ای نتیجه ی حماقت، یا تحریک عواطف و احساسات یا بیماریها و عقده های

روانی، یا آمال و بلندپروازیهای درست و نادرست باشد. ممکن است برخی از این عوامل با هم موجب پیدایش یک حادثه شوند. بنابراین تعظیم و احترام زهرا علیهاالسلام مثلاً آنان را از از غصب فدک بازداشت. چه سیاست، یا مصلحت یا شهوت حکمرانی، یا شهوت اقتصادی آنان موجب شد که به هر طریق شده، آن را غصب کنند. همه ی ما می دانیم که هرگاه فرزند با پدرش بر سر حکومت به نزاع پردازد، محبت و عطف پدری مانع از قتل او نمی شود. موارد فراوانی از حاکمان شنیده ایم که می گویند: پادشاهی عقیم است و رحم ندارد. [210] گاهی اوقات یکی از آنان فرزندش را به علت خاص و یا ایستادگی در مقابل بلندپروازیهها و شهوات پدر، ضربتی کاری زده است.

گفته می شود که یکی از زنان عصر عباسی فرزندش را به خاطر پادشاهی کشت. مأمون نیز برادرش امین را به قتل رساند. بدین ترتیب روشن می شود که برخی از عوامل و انگیزه ها قویتر است و برخی تأثیر عوامل دیگر را خنثی می کند.

رضایت زهرا از شیخین

او می افزاید: مسأله در همان زمان خاتمه یافت چه هنگامی که ابوبکر و عمر به خدمت فاطمه علیهاالسلام رسیدند و از او رضایت خواستند، حضرت از آنان راضی شد.

[صفحه 214]

می گوئیم:

1- درست است که رضایت زهرا علیهاالسلام آرامش خاطر طرفداران جریانی است که فاطمه علیهاالسلام را مورد یورش بی رحمانه خود قرار داد و باعث آزار و اذیت او شد.

زیرا اینان علاقه ی شدیدی دارند که آن دسته مهاجم در زمره ی کسانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را اذیت کردند و به خشم آوردند و در نتیجه آشکارا خداوند سبحان را اذیت کردند و به خشم آوردند، مطرح نشوند. برخی از اینان در روایتی که این قضیه را بیان می کند، به نفع همین مهاجمان دست برده و روایت کرده اند که فاطمه علیها السلام از آنان راضی شد. [211] این در روایت شعبی آمده است. روایت شعبی، یک روایت موقوف است. زیرا وی زمان حادثه را درک نکرده است. گروهی دیگر سکوت کرده اند و چیزی از رضایت و عدم رضایت زهرا علیها السلام نگفته اند. [212].

شگفت تر از همه ادعای کسانی است که می گویند: ابوبکر [213] و علی بر جنازه ی زهرا علیها السلام نماز خواندند.

اما دانشمندان همکیش آنان، همین روایت را به گونه ی صحیح آن روایت و به افزوده آنان توجه نکرده اند، بلکه گفته اند: هنگامی که ابوبکر و عمر آمدند تا از فاطمه علیها السلام رضایت بخواهند، فاطمه علیها السلام به آنان اجازه نداد تا اینکه به علی علیه السلام متوسل شدند. علی علیه السلام با فاطمه علیها السلام صحبت کرد اما فاطمه علیها السلام اجازه نداد. بلکه

[صفحه 215]

گفت: خانه، خانه ی تو است. یعنی: تو آزادی که بر حسب آنچه شرایط حاکم بر تو تحمیل می کند، هر که را می خواهی وارد خانه کنی اما خودش موضع و دیدگاه خود را حفظ کرد و هیچکس، و هیچ چیز نتوانست موضع دیگری بر او تحمیل کند. هنگامی که بر او وارد شدند، با آنان سخن نگفت بلکه با علی سخن گفت و از آنان اقرار گرفت. آنان اقرار کردند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند که فرمود:

«رضایت فاطمه، رضایت من است و خشم فاطمه، خشم من. پس هر که فاطمه، دخترم را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر که فاطمه را خشنود سازد، مرا خشنود کرده و هر که فاطمه را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است».

پس فاطمه علیها السلام به آنان گفت: «من خداوند، و فرشتگان او را شاهد می گیرم که شما دو نفر، مرا به خشم آوردید و مرا خشنود نساختید و اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کنم، از شما به او شکایت خواهم کرد».[214].

و هنگامی که ابوبکر بواسطه این سخن گریست، عمر او را توییح کرد و گفت: برای خشم زنی اینگونه جزع می کنی... [215].

بر حسب متن سلیم بن قیس:

علی علیه السلام نمازهای پنجگانه را در مسجد می خواند. هرگاه نماز می گذارد، ابوبکر و عمر به او می گفتند: دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه است؟ تا اینکه بیماری زهرا علیها السلام سخت شد، آن دو جویای حال او شدند و گفتند: بین ما و او وقایعی گذشته که می دانی، اگر مصلحت می بینی از او برایمان اجازه بگیر تا از او معذرت خواهی کنیم.

[صفحه 216]

علی علیه السلام گفت: این با خود شماست.

آنان آمدند تا در کنار در خانه فاطمه علیها السلام نشستند. علی علیه السلام بر فاطمه علیها السلام وارد شد و گفت: ای زن آزاده! فلانی و فلانی در کنار در نشسته اند، می خواهند بر تو سلام کنند، نظر تو چیست؟ فاطمه علیها السلام گفت: خانه، خانه ی تو است، و زن آزاده، همسر تو. هر چه می خواهی انجام ده. علی گفت: مقنعه ات را محکم کن. فاطمه علیها السلام مقنعه اش را محکم و رویش را به طرف دیوار کرد. آن

دو وارد شدند و سلام کردند و گفتند: از ما راضی شو، که خدا از تو راضی باشد. فاطمه علیها السلام گفت: چه چیز شما را به این کار واداشت! گفتند: به گناهمان اعتراف می کنیم و امیدواریم که ما را عفو فرمایی و کینه را از دلت بیرون کنی. فاطمه علیها السلام گفت: اگر راست می گوئید، از آنچه از شما می پرسم، پاسخ دهید. بدانید که من چیزی از شما نمی پرسم مگر اینکه می دانم که شما از آن آگاه هستید. اگر راست گفتید، می دانم که در آمدنتان صادق هستید. گفتند: از آنچه می خواهی بپرس. فاطمه علیها السلام گفت: شما را به خدا سوگند می دهم آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدید که گفت: فاطمه پاره ی تن من است. هر که او را اذیت کند، مرا اذیت کرده است؟ گفتند: بلی، شنیدیم. فاطمه علیها السلام دستانش را به سوی آسمان برد و گفت: پروردگارا! این دو تن، مرا اذیت کردند. من از این دو به تو و فرستاده ات شکایت می کنم. نه، به خدای سوگند ابداً از شما راضی نمی شوم تا پدرم رسول خدا را ملاقات کنم و از آنچه با من کردید، به او خبر دهم، تا او درباره ی شما حکم کند. گفت: در این هنگام ابوبکر، خواهان مرگ و هلاکت شد و ناله ی شدیدی به راه انداخت. عمر گفت: ای خلیفه ی رسول خدا!! از سخن زنی ناله می کنی؟ [216]. ما نمی دانیم که چرا این مرد همان روایت را انتخاب کرده که غیر شیعه روایت

[صفحه 217]

کرده اند زحمت مقایسه بین دو روایت را به خود نداده که هیچ، حتی به روایت دیگر اصلاً اشاره نکرده است. در حالی که طرفداران مهاجمان که در صدد توجیه جنایات آنان هستند، در این روایت دست برده اند، به گونه ای که آثار این تصرف خائنانه کاملاً آشکار است. بلی، آن روایت تحریف شده را پذیرفته و این روایت صحیح و صریح را ترک کرده است.

2- عفو و گذشت از کسی است که از گناهان خود توبه نصوح کرده باشد و توبه یعنی بازگرداندن حق به صاحبش و تصحیح اشتباه و ترمیم خرابی. آیا توبه غاصبی که به همه چیز دست انداخته و می گوید: مرا عفو کنید و از من خشنود باشید و بدانید که هیچ چیز به هیچ یک از شما پس نخواهم داد، پذیرفته است؟! چنین اعتداری دل انسان را بیشتر به درد می آورد. زیرا عذر بدتر از گناه است. پس چگونه و چرا و بر چه اساس فاطمه علیهاالسلام آنان را عفو نماید، در حالی که به اندازه ی یک بند انگشت از جنایاتی که در حق او مرتکب شدند، برنگشته اند؟ آنان نه فدک را به زهرا علیهاالسلام پس دادند و نه آنچه از ارث پدرش غصب کردند و نه چیز دیگری. مگر اینکه در حق زهرا علیهاالسلام گمان رود که در این ادعای خود اشتباه کرده است!

همچنان که به جنایت خود در حق خداوند و امت، یعنی غصب خلافت از صاحب حقیقی آن، اعتراف نکردند و هیچکس برای قصاص جنایتکارانی که زهرا علیهاالسلام را چنان زدند که جنینش را سقط کرد، اعلام آمادگی نکرد. بلکه کسانی که این جنایت را انجام دادند، ارکان حکومت و اعوان و انصار حاکم بودند. همان حاکمی که آمده معذرت بخواهد اما شمشیرهایش همچنان برای زدن گردن معترضان و شاکیان تیز است.

بنابراین توبه ای در کار نبود بلکه تلاشی بود برای تغییر چهره، تقویت امور و کسب قدرت بیشتر برای حفظ خلافت غاصبانه خود.

[صفحه 218]

اگر واقعیت خلاف این بود و صادقانه درخواست گذشت داشتند، پس چه چیز مانع شد که ابوبکر، قنفذ یا مغیره بن شعبه یا عمر یا دیگر کسانی که حرمت خانه فاطمه علیهاالسلام را شکستند، کیفر نمایند؟! اگر نمی توانست مجازات کند لااقل باید توبیخ

می کرد یا چهره اش را از این کرده شان درهم می کشید یا به گونه ای نارضایتی خود را از این اقدام ناروا بیان می کرد. اما نه تنها هیچ کدام را انجام نداد، و به همین بسنده نکرد بلکه هرچه بیشتر جانب آنان را گرفت و از آنان حمایت کرد. من نمی دانم مناصب، امتیازات و اموالی که به فلانی و فلانی داد جبران جنایاتی بود که در حق زهرا علیها السلام مرتکب شدند یا نه؟! اموال قنفذ را که در کارگزاری آنان بدست آورده بود، به او بخشیدند. آنگونه که از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده، این جبران زحماتی بود که وی در راه آنان کشید.

من نمی دانم اگر زهرا علیها السلام اراده می کرد آنچه غصب کرده اند، از آنان بگیرد، آیا دوباره او را می زدند یا علناً به قتل محکوم می کردند؟! 3- اگر زهرا علیها السلام از آنان راضی شد پس چرا وصیت کرد که شبانه دفن شود و بر جنازه اش حاضر نشوند؟ علی علیه السلام وصیت زهرا علیها السلام را به دقت اجرا کرد و قبرش را پنهان نمود خشم مهاجمان به جوش آمد و تلاش کردند تا قبری را که علی علیه السلام برای به اشتباه انداختن آنان، کنده بود، نبش کنند اما علی علیه السلام قدرتمندانه و کوبنده در مقابل آنان ایستاد. وقتی با مخالفت قوی علی علیه السلام روبه رو شدند، برگشتند. [217].

[صفحه 219]

سلطه که قوی و قدرتمند است، می توان از زبان فاطمه علیها السلام شایع کند که پس از خشم، از ما راضی شده است و احدی جرأت نکند ادعای حکومت را تکذیب کند. این شایعه در آینده نزد همگان پذیرفته خواهد شد. اما زهرا علیها السلام با وصیت خود- که او را شبانه دفن کنند، و آنان که بر او ستم کرده اند، بر جنازه اش حاضر نشوند-

فرصت تزویر حقیقت را از آنان گرفت. چه با این وصیت، یک دلیل قاطع و برهان ساطع، در غالب یک شاهد تاریخی زنده، بر خشم ابدی خود از آنان تقدیم داشت. ناشناخته ماندن قبر زهرا علیها السلام در طول نسلها و قرنهای، در حالی که سرور زنان عالم و یگانه دختر خاتم پیامبران و سید رسولان بود، شاهد دیگری بر خشم و نفرت زهرا علیها السلام از آنان است.

4- معقول و مقبول است که شاید هدف از تلاش برای کسب رضایت زهرا علیها السلام اظهار این امر بوده که از مشکل شخصی است و همانگونه که آغاز شد، خاتمه یافت. هم اکنون زهرا از ما خشنود است و هیچگونه مشکلی با او نداریم. چنانکه سخن این شخص استدلال کننده نیز به همین نکته اشاره دارد.

در این ماجرا با فاطمه علیها السلام بد رفتاری شد و او را زدند. تلاشی صورت گرفته که این اقدام ناجوانمردانه و بد رفتاری و قیحانه را چنین تفسیر کند که صرفاً شتابزدگی یا خروش خشم گزنده ای بود که مرتکبان را از اعتدال خارج کرد.

آیا سبب پیدایش این خشم شخص زهرا علیها السلام بود؟ با چه چیز؟ با اقداماتش؟ یا با کلمات و سخنانش؟ یا با فریادهای بلندش؟ یا با هر چیز دیگری؟ آنان از معرفی مسئول پیدایش این خشم چشم پوشی خواهند کرد.

متجاوزان به خویشتن بازگشتند و توبه کردند، حال بر زهرا علیها السلام است که عفو کند و از تقصیرشان بگذرد. این توصیه ی اخلاق اسلامی است و آیات قرآنی بر آن تأکید دارد و زهرا علیها السلام به عنوان زن پرهیزگار پاکیزه ی معصوم از همه ی مردم در التزام به

این یعنی: زهرا علیها السلام به متجاوزان و غاصبان خلافت، و غارتگران میراث پدرش سند مشروعیت داد. فقط یک چیز باقی می ماند و آن اینکه: به هنگام رویارویی در زدن زهرا علیها السلام قدری شتابزدگی به خرج دادند که البته در این کار معذورند. چه به سبب حالت متلاطم و هیجان حاکم خیلی سریع انجام شد و چه بسا خودش عامل این کار بود! و اشتباه کرد که در مقابلشان ایستاد. علی هم اشتباه کرد که کودتاچیان حاکم را به رسمیت نشناخت و با حاکم جدید بیعت نکرد و قدمی در جهت یاری آنان برنداشت. و بدین ترتیب اعاده اعتبار می شود. این نهایت آرزوها و بلکه گرانباترین آرزویشان بود.

اما زهرا علیها السلام آنگاه که آنان را حتی از ورود به خانه اش رد می کند و توبه شان را نمی پذیرد و اصرار دارد که از آنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت خواهد کرد و سپس وصیت می کند که شبانه دفن شود، بر جنازه اش حاضر نشوند و قبرش مخفی بماند، در حقیقت نقشه شیخین را نقش بر آب کرده است. تاریخ به رغم تزویر و تحریفی که در آن صورت گرفته، گوشه هایی از حقیقت را برای ما ثبت کرده است. از جمله: فاطمه علیها السلام از دنیا رفت در حالی که از آنان رویگردان بود. علی علیه السلام او را شبانه دفن کرد و آنان را خبر نکرد. این چیزی است که در کتابهای معتبر و موثق گروه بزرگی از مسلمانان آمده است. [218].

[صفحه 221]

از امام رضا علیه السلام درباره ی شیخین سؤال شد. فرمود: ما یک مادر نیکوکار داشتیم که وقتی از دنیا رفت، از آنان خشمگین بود. ما راضی نمی شویم تا او از آنان راضی شود. [219].

از عبدالله بن حسن نیز به همین تقریب نقل شده است. [220].

بدین ترتیب روشن می شود که زهرا علیها السلام آن زن مطهره ی معصوم که خداوند از خشنودی او خشنود می شود و از خشم او خشم می گیرد، با این موضع آگاهانه اش به همگان در تمام تاریخ فهمانید که:

این قضیه یک مسأله شخصی نبود بلکه قضیه ی اسلام و دین، و تجاوز به حریم خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و حق و انسانیت و اسلام مجسم در او بود. زیرا هدف از تجاوز به حریم زهرا علیها السلام منع وی از دفاع از امامت است. امامت قوام دین است و یک تصمیم الهی قاطع و حق امت مسلمان و حق همه انسانها. زهرا علیها السلام پس از آنکه از آن دو اقرار صریح گرفت که تعدی و تجاوز نسبت به او، تجاوز به ساحت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و در نتیجه تجاوز و جسارت به حریم ملکوتی پروردگار است و او حق ندارد که چنین متجاوزی را مورد عفو و گذشت خود قرار دهد، و با بیان این جمله که از اینان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت خواهد کرد، آنان را از این حقیقت آگاه کرد؛ آری، زهرا علیها السلام پس از این، آن موضع کوبنده خود را اتخاذ کرد.

[صفحه 222]

سپس برای آنکه به مردم گفته نشود که زهرا علیها السلام پس از آن به خویشان بازگشت، و یا با فلانی پیغام داد که: از آنان راضی شده است، وصیت کرد که شبانه دفن شود.

همچنین ادعا می شود و بلکه واقعاً در عمل انجام شده که: دفن شبانه سنت است.

[221] بنابراین برای تداوم خشم زهرا علیها السلام از غاصبان و متجاوزان دفن شبانه کافی نیست. لذا وصیت کرد که بر جنازه اش حاضر نشوند، و بر پیکرش نماز نگزارند، و قبرش پنهان بماند. کوشیدند چند قبر را نبش کنند تا به جنازه اش دست یابند و بر او

نماز گزارند، اما علی علیه السلام جلوگیری کرد. [222].
در بعضی از منابع آمده: «فاطمه علیها السلام از علی علیه السلام به خدا و رسولش پیمان گرفت که جز ام سلمه و ام ایمن و فضّه و حسنین، و سلمان و عمار و مقداد و ابوذر و حذیفه کسی بر جنازه اش حاضر نشود». [223].

[صفحه 223]

علی علیه السلام بر او نماز گزارد [224] و پنج تکبیر گفت [225] ... پندار برخی که گمان می برند ابوبکر بر جنازه زهرا علیها السلام حاضر شد و بر او نماز گزارد [226]، درست نیست. او نه بر زهرا علیها السلام نماز گزارد و نه بر پیکر رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که جنازه پیغمبر صلی الله علیه و آله سه روز روی زمین بود. [227].

بیعت با خلیفه پس از دفن پیغمبر صلی الله علیه و آله انجام شد. [228].
اما مخفی ماندن قبر فاطمه علیها السلام تا امروز و عدم قدرت احدی بر شناخت دقیق آن، برهانی درخشان بر رویگردانی زهرا علیها السلام از آنان است. تمام شواهد تاریخی صحیح و معتبر بر کذب پندار تحریف کنندگان تاریخ و دشمنان حق، تأکید دارد.
بدین ترتیب روشن می شود که زهرا علیها السلام حتی مرگ، و تشییع جنازه اش را وسیله ی جهاد و مبارزه در راه خدا، و برای خدا، و دین، و در راه توضیح حقایق برای نسلها قرار داد. نتایج این مبارزه از همان لحظه های اول آشکار شد. روایت شده به محض انتشار خبر دفن زهرا علیها السلام «مردم ناله و فریاد سر دادند و همدیگر را سرزنش کردند. کسی گفت: پیامبرتان فقط یک دختر در میان شما گذشت، این دختر می میرد و دفن می شود ولی احدی از شما نه در وفات، و دفنش حاضر است و نه در نماز بر جنازه اش. و هیچکدام قبرش را نمی شناسید تا آن را زیارت کنید؟! [229].

[صفحه 224]

فتونی می گوید: «اگر در آنچه بیان کردیم به دقت بیندیش - بگذر از شواهدی که بیان نکردیم، و شواهدی که به زودی بیان خواهیم کرد - خواهی دید که اصل اذیت فاطمه علیهاالسلام توسط آن دو مرد و پیروانشان، به گونه ای که وقتی از دنیا رفت از آنان به شدت خشمگین بود، قابل انکار نیست، بلکه چنان است که موجب یقین حق جویان می شود که مانند سایر متواترات، انکار آن زورگویی و تعصب آشکار است». [230].

حیله های ناموفق

غریب است که می بینیم برخی می کوشند از حقیقت رویگردانی زهرا علیهاالسلام از کسانی که به او ستم کردند، تا لحظه ی مرگ، به گونه ای رهایی یابند. لذا می گویند: معنی اینکه فاطمه علیهاالسلام از ابوبکر روی گرداند و تا مرگ با او سخن نگفت، بدین معنی است که: «درباره ی این مسأله (مال) با او صحبت نکرد. یعنی نه درخواستی از او کرد و نه محتاج به ملاقات با او شد. هرگز روایت نشده که آن دو به هم رسیدند و فاطمه علیهاالسلام به ابوبکر سلام نکرد و با او سخن نگفت». زیرا فاطمه گرفتار بیماری خود بود. [231].

سپس اینگونه تقریر می کنند که زهرا علیهاالسلام پرهیزگارتر و خویشتر از آن است که چنین عملی از او سرزند. [232].

می گوئیم: همین افراد گفته اند که شیخین با زهرا علیهاالسلام ملاقات کردند و آنگاه که زهرا علیهاالسلام مریض شد، آمدند از او رضایت بطلبند، فاطمه علیهاالسلام با آنان سخن گفت و از

[صفحه 225]

آنان راضی شد. چنانکه اینان می پندارند. [233].
 همچنان که شاشی نیز در ردّ آنان گفته: اینک می گویند: غَضَبْتُ دِلَالَتِ دَارِدِ كِه فَاطْمَه
 عَلِيهَاالسلام به کلی از سخن گفتن امتناع ورزید و این معنای صریح رویگردانی (هجری)
 است. [234].

قبر فاطمه کجاست؟

ائمه علیهم السلام جای قبر فاطمه علیهاالسلام را به شیعیان خود نشان ندادند در حالی
 که امام صادق علیه السلام قبر امیرالمؤمنین علیه السلام را آشکار کرد. همینگونه سایر
 امامان علیهم السلام نیز جای قبرشان را به شیعیان خود نشان دادند مگر قبر زهرا
 علیهاالسلام که شیعیان حاضر در تشیع و تدفین فاطمه علیهاالسلام مثل: عمار و ابوذر و
 سلمان و عباس و عقیل و دیگران نیز در وفاداری با زهرا علیهاالسلام و به واسطه ی
 محبتی که به او داشتند، قبر او را به احدی نشان ندادند. ابن ابی قریعه (متوفای 367 ه)
 می گوید:

و لَأَيِّ حَالٍ لُحِّدَتْ

بِاللَّيْلِ فَاطِمَةُ الشَّرِيفَةُ

و لَمَّا حَمَتْ شَيْخِيكُمْ

عَنْ وَطِيءٍ حَجَرْتَهَا الْمَنِيْفَةَ

أَوْه لِبْنْتِ مُحَمَّدٍ

ماتت بغصتها أسيفه [235].

سید محسن امین رحمه الله می گوید:

و لأى حال فى الدجى دفنت

ولأى حال الحدت سرأ

دفنت و لم يحضر جنازتها

احد ولا عرفوا لها قبرأ [236].

از آنچه بیان کردیم، دانستید که ادعای این شخص که قبر زهرا علیها السلام هم اکنون

[صفحه 226]

معلوم شده، ادعای بی دلیلی است. ای کاش وی ما را به این قبر که به زعم او هم اکنون معلوم است، راهنمایی می کرد و دلایل خود را که هرگونه عذری را برایش برطرف کرده و هرگونه شبهه ای را باطل نموده، بیان می فرمود: قطعاً سپاسگزار او بودیم. و ما یقین داریم که قادر به چنین کاری نیست.

شجاعت جاحظ

چقدر فاصله است بین این مرد که به رغم تکذیب همه ی شواهد روایی، واقعی و تاریخی، حدیثی را برمی گزیند که نشانه های تحریف و تزویر در راضی شدن زهرا علیها السلام از آن دو نفر، به هنگام حضورشان در خانه ی فاطمه علیها السلام و

درخواست رضایت از او، در آن نمایان است، و مردی که به انحراف از علی علیه السلام معروف و مشهور است، و در کاستن از فضائل حضرت و تأیید دشمنانش اهتمام می ورزد، یعنی: نویسنده و ادیب مشهور، عمرو بن بحر جاحظ که در رساله ی معروف «العباسیه» خود- بنا به نقل شیخ طوسی علیه السلام- می گوید:

«هنگامی که ابوبکر میراث زهرا را به او نداد، و از حقش کاست، و بر او ستم روا داشت، و در کارش اشکال تراشی کرد، و فاطمه شکست را به عیان دید، و از بازپس گیری حقش مأیوس شد و ضعف و سستی، و کمی یاور را لمس کرد، گفت: به خدای سوگند، علیه تو به درگاه خداوند نفرین خواهم کرد. ابوبکر گفت: به خدای سوگند، به درگاه خداوند برای تو دعا خواهیم کرد. فاطمه گفت: به خدای سوگند، هرگز با تو سخن نخواهم گفت. ابوبکر گفت: به خدای سوگند، هرگز او تو روی نخواهم گرداند. اگر عدم اعتراض ابوبکر از سوی آنان دلیل بر درستی منع حق زهرا

[صفحه 227]

باشد، عدم اعتراض فاطمه علیها السلام نیز دلیل بر درستی خواسته ی او است. کمترین وظیفه ی آنان در این مسأله این بود که آنچه فاطمه نمی داند به او بگویند و آنچه فراموش کرده، یادآوری نمایند و او را از اشتباه بازدارند و منزلتش را به جای تحقیر، بالا برند، اگرچه بگویند که با شما سخن نخواهم گفت، یا بر عادلّی ستم روا دارد و یا ارتباطی را قطع کند. حال که می بینید به هیچ یک از دو خصم اعتراض نکردند، پس امور با همدیگر مساوی شدند و اسباب برابر شد و رجوع به اصل حکم خداوند درباره ی ارث، برای ما و شما سزاوارتر است و بر ما و شما واجب تر. سپس گفت: اگر بگویند: چگونه گمان می رود که ابوبکر به زهرا علیها السلام ظلم و تعدی کرد، در حالی که هرچه فاطمه علیها السلام شدیدتر با او سخن گفت، او با نرمش و رقت بیشتری

سخن گفت، آنجا که فاطمه علیهاالسلام گفت: به خدای سوگند، هرگز با تو سخن نخواهم گفت؛ ابوبکر گفت: به خدای سوگند، هرگز از تو روی نخواهم گرداند. و آنگاه که فاطمه علیهاالسلام گفت: به خدای سوگند علیه تو نفرین خواهم کرد، او گفت: به خدای سوگند، به درگاه خداوند برای تو دعا خواهم کرد. [237].

ابوبکر این سخن خشن و کلام شدید را در دارالخلافة و در حضور قریش و صحابه از فاطمه علیهاالسلام تحمل می کند، در حالی که خلافت به ابهت و پیراستگی و رفعت و هیبت محتاج است. این مانع ابوبکر نشد که بگوید: احدی در حال فقر از تو برای من عزیزتر نیست و احدی به هنگام بی نیازی از تو برای من دوست داشتنی تر، اما از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: ما پیامبران ارث نمی گذاریم، آنچه از ما بماند، صدقه

[صفحه 228]

است.

به آنان گفته شود: این دلیل برائت از ظلم و سلامت از جور نیست. گاهی اوقات مکر ظالم نیرنگ مکار - کار فردی زیرک باشد و به خصومت معتاد - به جایی می رسد که سخن مظلومانه بگوید و خواری عدالتخواه، خمیدگی دوستانه و محبت حق به جانب، ظاهر سازد...» [238].

بدین ترتیب روشن می شود که زهرا علیهاالسلام نه ابوبکر را امام می دانست و نه برایش ولایت قائل بود. چه در حالی از دنیا رفت که از او و دوستش خشمگین بود و با آنان سخن نمی گفت، و هر دو را از حضور در تشییع جنازه اش و بلکه از شناخت قبرش، منع کرد.

قابل قبول نیست که زهرای معصومه مطهره به حکم آیه تطهیر که خداوند و رسول به

خشم او، خشمگین می شوند، بر پایه ی حدیث شریف به مرگ جاهلی مرده باشد. در این حدیث آمده: «هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، یا در گردنش بیعتی نباشد، به مرگ جاهلی مرده است». [239].

[صفحه 229]

علامه محقق خواجهی مازندرانی می گوید: «بدان که مسلمانان با اختلاف مذاهب خود، بر صحت روایت منقول از پیغمبر صلی الله علیه و آله اتفاق نظر دارند که می گوید: هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است». [240]. بنابراین، گفته برخی افراد که می گویند: این حدیث غیر قابل نقد نیست، قابل اعتنا نمی باشد. از این سخن لازم می آید که یا فاطمه علیها السلام مخالف روایت پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل کرده یا امامی دیگر از غیر از ابوبکر داشته است. نظر شما چیست؟ آیا گمان می رود، کسی غیر از علی علیه السلام است؟! آیا کسی گمان می برد که زهرا علیها السلام وقتی از دنیا رفت و بیعت ابوبکر بر گردن او نبود به مرگ جاهلی مرده است؟!»

ملاقات زهرا با مردان و مسأله حجاب

به مناسبت بحث می گوئیم: این اشکال کننده در بطلان حدیثی که می گوید: «برای زن بهتر است که نه او مرد را ببیند و نه مرد او را». [241] استدلال کرده که زهرا علیها السلام- که این حدیث هم از او است- در اثنای بحران که بین او و مهاجمان به خانه اش و غاصبان فدک، پیش آمد، با مردان ملاقت می کرد و با آنان سخن می گفت. وقتی که ابوبکر و عمر به خانه ی فاطمه علیها السلام آمدند تا از او رضایت بطلبند، با

[صفحه 230]

آنان ملاقات کرد و به شکل طبیعی سخن گفت. زهرا علیها السلام همراه زنان در جنگهای پیغمبر صلی الله علیه و آله شرکت می کرد تا به امور جنگ پردازد. از سوی دیگر، پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز زنان را به حضور می پذیرفت. اگر صحیح باشد که برای زن بهتر است که مردان را نبیند، سزاوارتر بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله بین خود و زنانی که به حضورش می رسیدند، پرده ای بکشد و به آنان بگوید که از پشت پرده با من سخن گوید.

پاسخ:

1- این حدیث هر چند ضعیف السند است، اما استدلال وی در تکذیب آن، درست نیست. زیرا ملاقات زهرا علیها السلام با مردان در ایام بحران با ابوبکر و عمر، بدان معنی نیست که صورتش را برای مردان بیگانه باز کرده، ممکن است از پشت پرده یا به گونه ای با مردان سخن گفته که صورتش را ندیده اند.

منظور از اینکه زن مردان را نبیند و مردان زن را، این است که هر یک، حجم و شکل طرف دیگر را نبیند.

از سوی دیگر برخی احتمال داده اند که منظور از این حدیث، مرجوح بودن اختلاط زن و مرد است.

همچنانکه بیرون رفتن زهرا علیها السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله در غزوات، موجب نمی شود که مردان چهره یا جمال او را ببینند. علاوه بر این دلیلی نداریم که بیان کند فاطمه علیها السلام شخصاً به امور جنگ می پرداخت. لذا بیرون رفتن وی بدین نحو، بر ادعای مورد نظر دلالت نمی کند.

در خصوص پذیرش زنان از سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز همینگونه است و لازم

نبود که پیغمبر صلی الله علیه و آله میان خود و زنان مراجعه کننده مانع یا پرده ای بکشد و به آنان فرمان دهد که از پشت پرده با او سخن گویند. فقط همین کافی بود که زنان خود را با

[صفحه 231]

و سائل پوششی موجود، پوشانند و با حجاب کامل با آن حضرت سخن گویند. چه سخن گفتن با یک شخص مستلزم آن نیست که زن مرتکب منهیات مثل آرایش و خودنمایی و خضوع در گفتار شود.

2- به تصریح روایات، فاطمه علیها السلام به هنگام ایراد خطبه اش در میان گروهی از انصار و مهاجرین و دیگران، از پشت پارچه ای آویخته سخن می گفت. [242].

3- ثبوت رجحان ندیدن زن و مرد یکدیگر را به حدیث مذکور منحصر نیست. بلکه احادیث و متون دیگری نیز این مسأله را اثبات می کند.

چند نمونه را ذکر می کنیم:

1- محمد بن یعقوب، از چند تن از علمای شیعه، از احمد بن ابی عبدالله، که گفت: ابن ام مکتوم اجازه خواست که بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شود. و عایشه و حفصه نزد پیامبر بودند. پیامبر به آندو فرمود: برخیزید، و به داخل خانه بروید. گفتند: یا رسول الله! او کور است و ما را نمی بیند. فرمود: درست است که او کور است اما شما که او را می بینید؟! [243].

2- ام سلمه گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم. میمونه هم بود. ابن ام مکتوم آمد. این جریان پس از امر به حجاب بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: حجاب پوشید. گفتند: یا رسول الله! مگر نه اینکه او کور است و ما را نمی بیند؟ فرمود: درست است که او کور است اما شما که او را می بینید؟! [244].

[صفحه 232]

از غرایب، استدلال این شخص به این روایت است. او استدلال می کند که ورود ابن ام مکتوم بر پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که در خلوت همسرانش بود، به تعبیر وی بیانگر وحدت حال پیغمبر صلی الله علیه و آله و او است. یعنی با هم ندار بودند. وی سپس بر پایه ی این استدلال، نزول سوره ی عبس درباره ی پیغمبر صلی الله علیه و آله را درست می داند. ما در کتاب الصحيح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله به بطلان این گفته اشاره کرده ایم. [245].

اگر ابن ام مکتوم با یک یا دو بار ورود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله این وحدت حال را برای ما به همراه آورده، پس شایسته است که این وحدت حال بین پیغمبر صلی الله علیه و آله و- اگر نگوییم همه- بسیاری از کسانی که در زندگانی حضرت او را ملاقات کرده اند، تحقق یافته باشد!

3- الجعفریات: عبدالله به ما خبر داد که محمد به ما خبر داد که موسی مرا حدیث کرد و گفت: پدرم از پدرش، از جدش جعفر بن محمد از پدرش علیه السلام حدیث کرد که گفت:

«کوری از فاطمه علیها السلام اجازه ی ورود خواست. فاطمه علیها السلام خود را از او پوشید. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چرا خود را از او پوشیدی، او که تو را نمی بیند؟»

فاطمه علیها السلام گفت: یا رسول الله! اگر او مرا نمی بیند، من که او را می بینم. او بو را می فهمد.

فرمود: گواهی می دهم که تو پاره ی تن منی.»

در دعائم الاسلام از امام باقر علیه السلام و در نوادر راوندی از امام موسی کاظم علیه

السلام مثل این روایت آمده است. [246].

[صفحه 233]

4- با سند قبلی از جعفر بن محمد، از پدرش علیه السلام که فرمود؟: «علی علیه السلام با اندوهی شدید بر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد. فاطمه علیها السلام علت را جویا شد. علی علیه السلام به او خبر داد که پیغمبر صلی الله علیه و آله از آنان پرسیده زن چه وقت به خدایش نزدیکتر است؟ ولی ما پاسخ آن را ندانستیم. فاطمه علیها السلام گفت: برگرد و به او بگو که وقتی زن به خدا نزدیکتر است که در اندرون خانه اش باشد.

علی علیه السلام به راه افتاد و به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد. پیغمبر فرمود، علی! پاسخ از کجاست؟ آیا از پیش خودت گفتی؟ علی علیه السلام گفت که فاطمه علیها السلام به او خبر داده است. فرمود: راست گفت. فاطمه علیها السلام پاره ی تن من است».

این دو روایت را فضل الله راوندی در نوادر به اسناد خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده است. [247].

[صفحه 235]

چرا فاطمه در را باز کرد؟

اشاره

غیرت و مردانگی علی علیه السلام
زن پرده نشین، در را باز نمی کند

اگر فضه پاسخ می داد
 ترس مسلحان
 زدن زهرا علیها السلام یک مسأله شخصی
 فدک یک مسأله سیاسی
 وظیفه ی حاضران، نجات زهرا علیها السلام

[صفحه 237]

موضوعات فصل

- در این فصل مناقشاتی در موضوعات زیر خواهیم خواند:
- 1- غیرت و مردانگی علی علیه السلام اجازه نمی دهد که زهرا علیها السلام در را برای مهاجمان باز کند.
 - 2- شجاعت علی علیه السلام اجازه نمی دهد که زهرا علیها السلام به واسطه ی باز کردن در برای مهاجمان، با خطر مواجه شود.
 - 3- زهرا علیها السلام یک زن پرده نشین (مخدره) است. پس چگونه با مردان روبه رو می شود؟
 - 4- چرا در را حسنین، یا فضّه یا علی علیه السلام، یا زبیر یا یکی از بنی هاشم که در خانه بودند، باز نکردند؟
 - 5- متحصنان در خانه فاطمه علیها السلام مسلح بودند، پس چرا از رویارویی می ترسیدند؟
 - 6- زهرا علیها السلام امانت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، چگونه علی علیه السلام او را در معرض خطر قرار داد؟!
 - 7- زدن زهرا علیها السلام یک مسأله شخصی است و ربطی به خلافت ندارد. پیغمبر

صلی اللہ علیہ و آلہ نیز علی علیہ السلام را سفارش نکرد که از خود، و از همسرش در مسائل شخصی دفاع نکند بلکه او را وصیت کرد که به خاطر خلافت که یک قضیه ی عمومی متعلق به

[صفحه 238]

همه ی مسلمانان است، معرکه ای به وجود نیاورد.

8- چگونه حاضران آنچه را بر زهرا علیها السلام می گذشت، را می شنیدند اما او را نجات ندادند؟!

این موضوعاتی است که در این فصل مطرح خواهیم کرد. به خدا توکل می کنیم و از او یاری و راستی مسئلت می کنیم.

غیرت و مردانگی علی

بعضی معتقدند که جلوس علی علیه السلام در خانه و اجازه به زهرا علیها السلام برای باز کردن در، با غیرت و مردانگی او منافات دارد؟ آیا ممکن است چنین عملی از علی علیه السلام سرزند؟! در پاسخ می گوئیم:

1- بدون تردید علی علیه السلام پیشوای غیرتمندان عالم، و صاحب دلاوری و غیرتمندی است. حسین علیه السلام نیز مانند پدرش پیشوای غیور مردان جهان است... امام حسین علیه السلام زنانش و از جمله خواهرش عقیله ی بنی هاشم، زینب را همراه خود برد تا با مصائب و بلاها و سختیها و مشکلات روبه رو شوند. زیرا خداوند سبحان اراده فرمود که آنان را در اسارت ببیند. دشمنانی که از ارتکاب زشت ترین جنایات حتی قتل اوصیاء پیغمبران و سربریدن کودکان و اسارت دختران پیغمبر صلی اللہ علیہ و

آله پروایی نداشتند، آنان را از شهری به شهر دیگر بردند و افراد دور و نزدیک، خویش و بیگانه به چهره هایشان نگریستند. اگر زینب حوراء به عبیدالله بن زیاد گفت: خشنودی خداوند، خشنودی ما اهل بیت است علی علیه السلام از دخترش زینب سزاوارتر است که آنچه خداوند را خشنود می سازد، او را خشنود سازد. بدیهی است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام می خواهد این دین قوی و راسخ به

[صفحه 239]

حیات خود ادامه دهد اگر چه روحش بهای حیات دین باشد و آمادگی دارد که هرگونه آزار و اذیتی را در این راه تحمل کند.

همچنان که بردن زینب و زنان دیگر به کربلا با علم به اسارت آنان هیچ منافاتی با غیرت حسین علیه السلام منافاتی ندارد، پاسخ زهرا علیها السلام به مهاجمان نیز با مردانگی و غیرت علی علیه السلام منافاتی ندارد.

2- هرگاه لازم می شد رسول اکرم صلی الله علیه و آله به زنان خود و ام ایمن می فرمود که به کسی که در می زد، پاسخ دهند. [248] آیا از رسول اکرم صلی الله علیه و آله غیورتری هست؟!

3- این مهاجمان بودند که تجاوز کردند و مرتکب کارهای خلاف شرع و دیانت، و غیرت و مردانگی و حتی عرف جاهلی شدند. اما علی علیه السلام، هیچ یک از کارهای خلاف از او سر نزد بلکه آن حضرت به تکلیف خود عمل کرد. زهرا علیها السلام هم به تکلیف خود عمل کرد. خلاف و تعدی از جانب مهاجمان بود.

شجاعت علی کجاست؟

فضل بن روزبهان درباره ی حدیث آتش زدن خانه فاطمه علیها السلام می گوید: «اگر این حدیث صحیح باشد، بر عجز و ناتوانی علی دلالت دارد. حاشا و کلا! نهایت عجز مرد این است که خود و خانواده اش و همسرش در خانه اش بسوزند ولی او قادر به دفع آن نباشد...» [249].

برخی این معنی را گرفته و فرموده اند:

[صفحه 240]

جایز به نظر نمی رسد که با بودن علی علیه السلام در خانه، زهرا علیها السلام در را باز کند و به مهاجمان پاسخ دهد. وی تلاش دارد عواطف و احساسات مردم را تحریک کند. چه می افزاید: آیا احدی از شما می پذیرد که همسر یا مادر یا خواهرش مورد تهاجم قرار گیرد و او در خانه نشسته باشد و بگوید: لا حول و لا قوه الا بالله! مردم در این باره به او چه خواهند گفت؟! آیا او را قهرمان خواهند نامید یا ترسوی بزدل؟! پس چگونه به علی علیه السلام چیزی نسبت می دهید که به خود نمی پسندید؟! او با تأکید بر این دیدگاه می گوید: در دبی مجلس سوگواری زهرا علیها السلام منعقد بود. مداح این قضیه را خواند. یکی از اهل سنت که در مجلس حاضر بود به مرد شیعی گفت: شما می گوید: علی قهرمان شجاعی است. او که پشت قهرمانان را به خاک مالید، چگونه از همسرش، امانت رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع نکرد؟! می گوئیم:

- 1- این سخن جدیدی نیست. علمای شیعه و زیدیه بدان پاسخ داده اند. ابن حمزه زیدی می گوید: «او (علی) با همه ی شجاعتش، از مراعات امر امت، و طلب استقامت دین و ترک آنچه موجب پراکندگی است، کوتاهی نکرد». [250].
- 2- ابن حمزه در ردّ کسی می گوید: «او را از مغلوب شدن ملامتی نباشد. زیرا غلبه نه

دلیل حق است و نه باطل و نه جبن، او به نص صریح امام معصوم است، بر اساس عصیبت کار نمی کند بلکه بر پایه ی فرمان، انجام وظیفه می کند، و به صبر فرمان داده شده است. بنابراین در امثال امر خداوند سبحان و فرمان رسولش، صبر پیشه کرد؛ نه به واسطه ی خشم پیش رفت و نه به خاطر ترس عقب نشست». [251].

3- در تاریخ علی علیه السلام با این قوم، تنها زدن زهرا علیها السلام نیست، بلکه در روایات

[صفحه 241]

آمده که شخص علی علیه السلام را نیز زده اند. اما نه ابوبکر و عمر، بلکه کسی که به لحاظ شأن و اثر از این دو کمتر است: عثمان بن عفان. زبیر بن بکار در کتابش روایت کرده: علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: «عثمان کسی به دنبال من فرستاد. صورتم را با لباس پوشاندم و به نزدش آمدم. بر او وارد شدم، روی تختش نشسته بود و با چوبی در دست، و در مقابلش مالی فراوان: دو پشته از طلا و نقره. گفت: مال تو، آنقدر بردار که شکمت را پر کنی. تو مرا کشتی!

گفتم: صله ی رحم کردی! اگر این مال را به ارث بردی یا کسی به تو بخشیده یا از تجارتی بدست آورده ای، من یکی از دو مرد هستم: یا برمی دارم و تشکر می کنم، و یا افزون تر می خواهم و برای بدست آوردن آن تلاش می کنم. و اگر از مال خداوند است و حق مسلمین و یتیم و در راه مانده، در آن؛ نه تو حق داری که به من ببخشی و نه من حق دارم که بردارم.

گفت: سرپیچی کردی. به خدا سوگند که سرپیچی کردی. سپس برخاست و به طرفم آمد و مرا با چوب زد. به خدا قسم که دستش را برنگرداندم تا اینکه کارش را کرد. پس صورتم را با لباس پوشاندم و به خانه ام برگشتم و گفتم: خداوند بین من و تو

شاهد است که تو را به معروف امر نمودم و از منکر نهی کردم». [252].
 از این بالاتر، آن حضرت به قتل نیز تهدید شد. از این مسأله پیش از این در موضوع:
 «احترام زهرا علیها السلام نزد صحابه»، سخن گفتم.
 در کافی به سند صحیح از امام صادق علیه السلام روایت شد: هنگامی که عمر ام کلثوم
 را از علی علیه السلام خواستگاری کرد، و علی گفت: کوچک است؛ عمر به عباس
 گفت: از برادرزاده ات، دخترش را خواستگاری کردم، او مرا رد کرد. به خدا قسم،

[صفحه 242]

زمزم را ببندم، و برای شما مکرمتی نگذارم مگر اینکه نابود سازم، و دو شاهد بر او اقامه
 کنم که شهادت دهند علی سرقت کرده، و آنگاه دستش را قطع کنم.
 عباس نزد علی آمد و به او خبر داد و درخواست کرد که موافقت کند. علی علیه السلام
 موافقت کرد». [253].

این روایت دلالت می کند تا چه اندازه به علی علیه السلام جسارت می کردند.
 4- بدون تردید احدی از ما نمی پذیرد که همسر، یا مادر، و یا خواهرش مورد تهاجم
 قرار گیرد و او در خانه نشسته باشد و بگوید: لاحول و لاقوه الا بالله. اگر چنین کند
 قطعاً مردم خواهند گفت: او ترسو است. ما هم همین را خواهیم گفت.
 اما هرگاه مهاجمان بخواهند ما را به معرکه ای بکشند یا احساسات ما را تحریک کنند
 تا متشنج شویم و واکنش نشان دهیم، بدون اینکه به نتایج کارهایمان توجه کنیم، اگر به
 خواسته ی مهاجمان پاسخ مثبت دهیم و اهدافشان را محقق سازیم؛ همه، ما را سرزنش
 خواهند کرد.

این گروه مهاجم، همین را از علی علیه السلام می خواستند، و اگر علی علیه السلام به
 آنان پاسخ مثبت می داد، فرصت شناخت از بین می رفت و به آنان فرصت می داد که

همه ی بر گهای برنده، و همه امکانات تحریف و تغییر حقیقت را بدست گیرند. این مطلب را به زودی توضیح خواهیم داد.

شجاعت علی علیه السلام در اینجا صبر بر اذیت و بی توجهی به تحریکاتی است که بر ضد او به راه انداخته اند. علی علیه السلام کسی است که همه چیز را در راه حفظ دین قربانی می کند و این را مسئولیت و تکلیف شرعی خود می داند. او کسی نبود که در راه رسیدن به هیچ چیز از دینش کوتاه بیاید.

5- فرض می کنیم که آنچه این شخص در خصوص احترام و ارزش زهرا علیها السلام

[صفحه 243]

نزد اینان گفته، درست است، پس چرا فرض نکنیم که هدف از اینکه زهرا علیها السلام جواب داد و در را به روی آنان باز کرد، استفاده از همین موقعیت و منزلت او برای دفع آنان از ساده ترین و آسان ترین راهها بود؟! آیا به نظر شما موقعیت و منزلت زهرا علیها السلام نزد آنان جلوی تهاجم و اذیت و آزارشان را گرفت؟!

زن پرده نشین در را باز نمی کند

وی می گوید: زهرا علیها السلام یک مخدره (پرده نشین) بود. پس چگونه برای باز کردن در رفت. زنی که نه مردان را می بیند و نه با احدی از آنان روبه رو می شود، چگونه چنین کاری انجام می دهد؟!

پاسخ:

1- آیا اگر مخدره مورد تهاجم قرار گیرد نباید از خود، یا از فرزندان و همسرش، یا از شرف، و دین، و رسالتش دفاع کند؟

2- مگر زینب مخدره نبود؟ پس چرا امام حسین علیه السلام او را با خود به کربلا برد تا

با اسارت، و مصائب، و با مردان روبه رو شود، و در کوفه و شام در مقابل طاغوتها و جباران عصر خود خطبه بخواند؟!

- 3- آیا پرده نشینی زن مانع از پاسخگویی از پشت در است؟ یا اینگونه پاسخ دادن، او را به مردم نمایان خواهد کرد تا آنچه که رؤیت آن برای بیگانگان جایز نیست، ببینند؟!
- 4- اگر زهرا علیها السلام از پشت در جواب داده، این بدان معنی نیست که با آنان روبه رو شده است. پس آنگاه که در را شکستند و فاطمه علیها السلام برای حفظ حجاب در پشت آن پنهان شد، و او را بین در و دیوار فشردند، آیا او مسئول این کار است؟!
- مؤید این مطلب اینکه در برخی از متون آمده: فاطمه علیها السلام دستانش را از پشت

[صفحه 244]

در دراز کرد. آنان با تازیانه به دستان او زدند. [254].

- 5- مگر همین مخدره، به اقرار شخص سؤال کننده، در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله برای مردم خطبه نخواند و صدایش را همگان نشیدند؟!
- آیا پرده نشینی زن مانع از آن می شود که هرگاه دفاع از عدالت و حقیقت منحصر به او باشد، به پا خیزد و در صورت لزوم فریاد مظلومیت سر دهد؟!
- اگر شنیدن صدای زن توسط مردان بیگانه را تحریم کرده باشند، مگر نه این است که فقها صورت دفاع از حق را استثنا کرده اند؟!

چگونه جایز است که در مسجد برای مردم خطبه بخواند اما جایز نیست که از پشت در جواب بدهد؟! آیا مخدره بودن زهرا علیها السلام مانع می شود که هرگاه دفاع از امامت و بیان حقیقت برای نسلی منحصر به او باشد، بدین امر خطیر قیام کند؟! آیا مخدره بودن زهرا علیها السلام مانع می شود که در مقابل ظالمان و غاصبان بایستد تا حقیقت آنان را برای مردم روشن و نیات واقعی و جسارتشان را به ساحت خداوند و رسول

آشکار سازد، و به همگان در طول نسلها نمایان سازد که اینان آمادگی دارند که زنان و بلکه مقدس ترین زن: سرور زنان جهانیان و یگانه دختر رسول عظیم الشان اسلام را بلافاصله پس از رحلت او، مورد تعرض قرار دهند؟

آیا بیانی رساتر از این هست؟ آیا بدون این می توان مظلوم را از ظالم و مهاجم را از مدافع تشخیص داد؟! چه کسی تضمین می کند کسی که به زهرا علیها السلام و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله اهانت می کند تا آنجا که گفت: پیغمبر هذیان می گوید؛ به تحریف و تزویر حقایق پردازد؟!!

6- همین شخص معترض، منکر صحت حدیث است که می گوید: برای زن بهتر است که نه مردان او را ببینند و نه او مردان را. و در صحت انکار خود به خطبه ی

[صفحه 245]

زهرا علیها السلام در مسجد و بیرون رفتن با زنان در جنگها و غزوات، و سخنان او با ابوبکر و عمر، هنگامی که برای رضایت طلبیدن بر او وارد شدند، استناد می کند. این به چه معناست که در اینجا بدان استدلال می کند و آنجا آن را انکار؟!!

چرا زبیر، یا فضا در را باز نکرد؟

از سخنان عجیب و غریب او است که می گوید: همه راویان می گویند که وقتی پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مهاجمان آمدند تا علی علیه السلام را برای بیعت با ابوبکر بیرون برند، به تنهایی در خانه نبود، بلکه همه ی بنی هاشم، و فضا و زبیر با او بودند. پس چرا کسی غیر از زهرا علیها السلام در را باز نکرد؟!!

پاسخ:

ادعای «بودن همه ی بنی هاشم در داخل خانه زهرا علیها السلام به هنگام حادثه» معلوم

نیست. زیرا:

1- نظام- آنگونه که از وی نقل می شود- تصریح کرده که عمر «فریاد می زد: خانه زهرا علیهاالسلام را با ساکنانش به آتش کشید»؛ و در خانه غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کسی نبود. [255].

اینکه می گوید: در خانه کسی نبود، خواه سخن نظام باشد یا از گفتار مؤلف، در آنچه ما در صدد بیان آن هستیم، یعنی نفی وجود فضّه و زبیر در خانه، کافی است.

2- اگر بپذیریم که گاهی اوقات افراد دیگری هم در خانه زهرا علیهاالسلام بوده اند، باید دانست که یورش به خانه زهرا علیهاالسلام چند بار صورت گرفته است. این به صراحت از سیاق حدیث منقول در الامامه والسیاسة ابن قتیبه بدست می آید.

[صفحه 246]

شماری از روایات دیگر نیز خصوصاً با جمع و مقایسه، و ملاحظه ی خصوصیات حوادث بر این مطلب دلالت دارد. اگر در هجوم اول افرادی در خانه ی زهرا علیهاالسلام حضور دارند، لازم نیست که در هجوم دوم یا یورشهای بعدی هم در خانه باشند. چه دلیلی داریم که در همه ی تهاجمات در خانه ی زهرا علیهاالسلام بوده اند؟

3- روایتی در دست نیست که بگوید: همه ی بنی هاشم در خانه ی زهرا علیهاالسلام بودند. بلی آنان می گویند: بنی هاشم از بیعت امتناع ورزیدند. شاید امر بر گوینده اشتباه شده و گمان برده که آنان در خانه ی علی علیه السلام نشستند و حاضر به بیعت نشدند و به معنای قعدوا توجه نکرده است. چه قعدوا در اینجا به معنی امتناع ورزیدن است نه جلوس در خانه ی علی علیه السلام یا دیگران.

4- برخی روایات تصریح دارد که علاوه بر علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام زبیر [256] هم در خانه بود. اما از دیگران نام نبرده است. برخی از روایات به وجود

شمار یا جمعی از بنی هاشم و نه همه ی آنان، اشاره دارد. [257].
این روایات، اگر چه به دلیل عدم تعارض بین مثبتات، با هم متعارض نیست ولی -
خصوصاً روایت اخیر- بودن همه ی بنی هاشم در خانه ی فاطمه علیهاالسلام را نفی می
کند.

5- خانه ی زهرا علیهاالسلام کوچک بود و گنجایش همه ی و بلکه نیمی از بنی هاشم
را نداشت. خصوصاً که پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن خانه دفن شد و می بایست
حرمت او را مراعات کرد.

6- چنانکه از پاسخ به پرسش بعدی به دست خواهد آمد، کسی که علی، و فضّه، و
حسن، و حسین علیهم السلام را از باز کردن در منع کرد، زیبر و سایر بنی هاشم را از
این کار بازداشت.

[صفحه 247]

اگر علی پاسخ می داد

وی گمان می برد که می بایست علی علیه السلام یا فضه یا دیگری در را باز می کرد.
اقدام زهرا علیهاالسلام برای باز کردن در قابل توجیه نیست.

پاسخ: دو مسأله است که باید از آن صحبت کنیم:

1- آیا علی علیه السلام یا هر کس دیگر می توانست در را باز کند؟!

2- چرا می بایست فقط زهرا علیهاالسلام این کار را انجام دهد؟!

پاسخ به این دو پرسش با هم تداخل دارد. به همین لحاظ به گونه زیر بدان پرداختیم.

1- پیغمبر صلی الله علیه و آله برخی از زنانش را می فرمود که در را برای مراجعان باز
کنند، چنانکه پیش از این آوردیم. بنابراین اقدام زهرا علیهاالسلام برای باز کردن در،
اشکال مبنایی ندارد.

2- واضح است که باز کردن در توسط علی علیه السلام یا حداقل پاسخ وی به آنان از پشت در از دو حال خارج نیست:

یا به دستور آنان با ابوبکر بیعت می کند که در این صورت کاری شبیه به پذیرش مشروعیت کارهای آنان انجام داده است در حالی که هرگونه دلالتی بر حقانیت آنان را از اساس مردود می داند.

یا فقط به مهاجمان پاسخ می دهد و از پذیرش خواسته ی آنان امتناع می ورزد. این کار مهاجمان را به مجادله، و تلاش برای تأثیرگذاری بر او با بیان کلمات درشت و خشن، یا نرم و ملایم، و حتی بیرون بردن علی علیه السلام برای بیعت، وامی داشت.

این اقدام علی علیه السلام به آنان فرصت قلب حقایق و تشویه امور، و ادعای آنچه خوشایندشان بود، می داد، به گونه ای که علی علیه السلام را بشکنند و حقیقت را برای

[صفحه 248]

مردم وارونه جلوه دهند. خصوصاً که حاکم و مسطند و دنیاخواهان به سویشان گردن فراز می کنند و چاپلوسان خود را به آنان نزدیک.

آنان به مردم خواهند گفت که ما برای تعزیت و احوال پرسی آمدیم اما علی علیه السلام بر ما حسادت ورزید و روی خود حساب کرد و با اعتماد به مواضع و قدرت خویش و نزدیکی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و شجاعت خود، و همسری دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدری حسن و حسین، با کلمات گزنده و نیش دار، با ما به عنف مقابله کرد. پس او متجاوز است و ما قربانی؛ او حسود و کینه توز، و مهاجم و مغرور است و در امری که انصرافش را از آن اعلام کرده، طمع دارد. چه هنگامی که علی علیه السلام مشغول تجهیز رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، در میان مردم شایعه کردند که او خلافت را نمی خواهد. گفته ی منذر بن ارقم در سقیفه به هنگامی که کفه

ابوبکر از سعد بن عبادہ سنگین تر شد و انصار با هم اختلاف کردند، بر این مطلب دلالت دارد. منذر گفت: «در میان ایشان مردی است که اگر این امر را خواستار می شد، هیچکس با او به نزاع بر نمی خاست. مقصود او، علی بن ابی طالب بود.» [258]. در نامه ای که گفته می شود عمر بن خطاب به معاویه نوشته، درباره ی ابوبکر می گوید: «و مردم را برای بیعت و همراهی او آوردم تا او و هر که حاضر به بیعت نمی شد، را بترسانم هر که گفت: علی بن ابی طالب چه کرد؟ می گفتم: آن را از عهده اش برداشت و به عهده ی مسلمانان گذاشت تا مبادا بین آنان اختلاف افتد، و خود خانه نشین شد.» [259].

آری، آنان به مردم خواهند گفت: حال که علی علیه السلام از خلافت انصراف داده و از سوی دیگر می بایست کارها را در دست گرفت و سامان داد، تا فتنه و آشوب بوجود

[صفحه 249]

نیاید، ما به منظور حفظ اسلام، و وحدت امت، و کرامت مردم و انتظام امور زندگی آنان، به این کار اقدام کردیم. ما خیرخواه مردم، و در پی قرب خداوند هستیم و چیزی جز این نمی خواهیم. هنگامی که علی با ما به عنف رفتار کرد، راهی در برابرمان نماند جز اینکه به منظور سرکوبی فتنه و حفظ دین و امت، او را بازداشت کنیم. چه کسی می تواند ادعایشان را تکذیب کند، در حالی که حاکم و بر امور مسلط هستند و معمولاً حاکمان تازیانه و شمشیر دارند و در کنارش اموال و مناصب. آنان می تواند مطامح و خواسته ها را برآورده سازند. و صدای تبلیغات آنها بلندتر بوده است. زیرا با شمشیرهای مال و مقام، و جبروت، و طمع ورزیها، و خواسته های نفسانی، شمشیر می زنند. علی الخصوص که بسیاری از مردم با علی علیه السلام و پناهندگان، و

منسوبان او بغض و کینه دارند. بر حاکمان جدید لازم است که از این کینه ها نیز در جهت تثبیت خلافت، و تقویت سلطنت خویش استفاده کنند.

هنگامی که فاطمه علیها السلام پاسخ داد، پاسخ او، اقدام غیر منتظره ای بود که فرصتی را که فراهم دیده بودند، از آنان گرفت. لذا با عنف و قدرت، و انفعال و شتابزدگی با او برخورد کردند. آنگاه که به هجوم خشونت آمیز برخاسته از خشم و کینه مبادرت کردند، و هجومی که هیچ دلیلی ندارد جز اصرار و پافشاری در گرفتن قدرتمندانه خلافت حتی اگر به قیمت قتل «محسن» و هتک حرمت خانه زهرا علیها السلام و تعدی به او با ضربات مرگبار تمام شود. در حالی که فاطمه علیها السلام نه زن طماع و حسودی است و نه به خود مغرور و نه کینه توز و نه فتنه انگیز. او آمده تا ببیند چه کسی در می زند. او در صدد بیان کلمات زشت و حساب شده نبود. بلکه دلیلی ندارد که بدون مقدمه چنین موضعی اتخاذ کند.

او در فراق پدرش، بزرگترین پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که آنان را از ظلمات به نور آورده،

[صفحه 250]

عزادار و یگانه دختر او، و انسان ممتاز، و سرور زنان عالم از اولین و آخرین، و کسی است که خداوند از خشنودی او، خشنود می شود و به خشم او، خشم می گیرد.

اگر آنان از ابتدا، با کلمات ملایم و پیراسته سخن می گفتند و او را اینگونه تسلیت می دادند: دختر رسول خدا! حال شما چطور است؟ خدمت رسیدیم که از حال شما جو یا شویم و از سلامت شما مطمئن، و در فراق رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما تسلیت عرض کنیم؛ آیا اجازه می فرمایید که شما را زیارت کنیم و از علی علیه السلام احوالپرسی نماییم و با او همدلی و همدمی کنیم؛ به نظر شما زهرا علیها السلام جز با

اخلاق پسندیده و کلمات پاکیزه، و خوشامد گوئی و خیرمقدم با آنان مواجه می شد؟! سپس او یا علی علیه السلام با حکمت و درایت و به دور از فضای عنف و قهر، و به کارگیری شمشیر و تازیانه، در خصوص تلاش آنان در غصب خلافت از آنان بازخواست و احتجاج می کرد.

لیکن حقیقت این است که آنان در بیعت گرفتن از علی علیه السلام خیلی عجله داشتند. چه می دانستند که به زودی دروغ آنچه به مردم گفته اند، معلوم خواهد شد و همه خواهند دانست که علی علیه السلام از خلافت انصراف نداده است. حال به مردم چه پاسخ خواهند داد که: شما دیروز در غدیر خم با علی علیه السلام بیعت کردید، و سپس به ما گفتید: علی علیه السلام از خلافت استعفا داده است ولی اینک خلاف ادعای شما ظاهر شده است. لذا به سرعت سراغ علی علیه السلام رفتند تا به زور خشونت و وحشت از او بیعت گیرند و بدین وسیله از طرح هرگونه سؤال و احتجاج مشکل و رسواکننده خود پیشگیری کنند. همچنان که با این فضای سرشار از خشونت و وحشت می توانند علی علیه السلام را متمرّد و شورشی، و قانون شکن معرفی نمایند. موضع زهرا علیها السلام برایشان غیر منتظره و ناگهانی بود و توان اتخاذ یک تصمیم درست و اقدام مناسب را از آنان سلب کرد و برنامه شان را برهم زد و موجب

[صفحه 251]

رسوایی، و نیز برملا شدن نیات و رؤیاهای آنان شد. لذا با خشونت، شتابزدگی، و حقد و کینه با او برخورد کردند.

پس کجا رفت آن تقوای ادعایی؟ و چه شد آن خیرخواهی خیالی؟! مردم حقیقت را فهمیدند و دانستند که چرا این همه از سرکوبی فتنه، و اقامه شریعت و احکام دین سخن می گویند؟!

برخورد آنان با زهرا علیهاالسلام قدرت صحنه سازی را از آنان گرفت. باز کردن در توسط زهرا علیهاالسلام ضربه ی کوبنده ای بود که همه توطئه ها و نقشه های شیطانی آنان را نقش بر آب کرد و توان هرگونه تحریف و تزویر حقایق و وقایع را از آنان گرفت.

چگونه می توان نسلها را از تزویر تبلیغاتی حاکمانی که با همه ی نیروها و امکانات مادی و حکومتی خود انجام می دهند، ایمن ساخت؟!

مأمون برادرش امین را کشت. سپس با تبلیغات وانمود کرد که امین، انسانی حقیر و پست و جاهل و احمق و بلکه عقب مانده ذهنی بود و هنوز پژوهشگران درباره ی امین، همین عقیده را دارند که مأمون در میان مردم شایعه کرد. در حالی که حقیقت کاملاً برعکس است لیکن گناه او این بود که شکست خورد و کشته شد.

اگر ما معیارهایی داریم که به ما امکان می دهد که بسیاری از حقایق را در آنچه به پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و دیگران نسبت داده می شود، کشف کنیم زیرا قرآن و رسول اکرم صلی الله علیه و آله را معیار و میزان می دانیم؛ اما دیگران که به اسلام و قرآن معتقد نیستند در کشف حقیقت از طریق مطالعه شواهد تاریخی موجود، مشکلات فراوانی دارند.

زیرا هنگامی که پژوهشگر غیر مسلمان می خواند: انسانی هست که پیغمبر صلی الله علیه و آله با صدای بلند نام او را می برد و می گوید: او پس از من ولی شماست، و مردم

[صفحه 252]

خصوصاً انصار [260] با صدای بلند از او نام می برند و در سقیفه می گویند: جز با علی [261] بیعت نمی کنیم و او عالم شجاع و مجاهد قوی و صاحب مواضع بزرگ و

فداکاریهای عظیم و داماد و بزرگ شده پیغمبر صلی الله علیه و آله و پسر عمو، و حبیب او است.

و در مقابل می خواند: رقیبان علی علیه السلام غیبت او را از صحنه مغنم شمردند و خلافت را به خود اختصاص دادند، و آنگاه به خانه اش آمدند تا به خلافت غاصبانه ی آنان اعتراف کند و تسلیم شود و آن را به رسمیت بشناسد، و تابع خواسته های آنان باشد...

سپس بار سوم: مطالبی دالّ بر شایعاتی در خصوص کناره گیری صاحب بر حق خلافت و عدم مراجعه او برای مطالبه ی آن به دلایل خاص و عام، می خواند.
قاضی نورالله شوشتری می گوید:

«برخی از منحرفان از علی علیه السلام در دل مردم انداخته اند که علی علیه السلام به سبب شدت مصیبت پیغمبر صلی الله علیه و آله از تصدّی منصب خلافت خودداری کرده و در خانه اش به اندوه و ماتم نشسته است. خزیمه بن ثابت انصاری نزد قومش آمد و آنچه درباره ی علی علیه السلام شنیده بود، بر ایشان گفت و بیان کرد که باید کسی عهده دار این امر (خلافت) شود ولی جز او قرشی شایسته خلافت وجود ندارد. انصار ترسیدند که مبادا مصیبت بر آنان شدید شود، و یک قرشی درشتخوی و بداخلاق خلافت را به دست گیرد و انتقام خونهای جاهلی، و کینه های بدر را از آنان بگیرد. لذا متوجه سعد بن عباده، بزرگ انصار شدند و در سقیفه حضور یافتند و به او التماس کردند تا خلافت

[صفحه 253]

را قبول کند. سعد به خاطر جایگاه علی علیه السلام و اینکه او از جانب خداوند و رسول منصوب به خلافت است، از پذیرش آن خودداری کرد. پس چون قریش - که

در انتظار فرصت بودند- این را شنیدند، واقعیت را به گونه ی دیگری جلوه دادند و در بیعت ابوبکر شتاب ورزیدند». [262].

این پژوهشگر برای بار چهارم می خواند: این مرد از کرده ی خود در کناره گیری از خلافت، پشیمان شد، و از نو حس طمع ورزی در او بیدار شد. لذا هنگامی که به نزدش آمدند، درخواستشان را رد کرد و به تکذیب آنان پرداخت و آن را اعلام کرد؛ و بلکه با دشنام و ناسزا، و سخنان زشت و ناپسند، و گزنده و نیش دار، با آنان برخورد کرد، و بلکه آنان را بواسطه ی این خیانت بزرگ و جنایت عظیم به شدت توبیخ و سرزنش کرد.

سپس می خواند: آنان نیز در مقابل، زشتی را با زشتی، و عنف و خشونت را با خشونت و عنف پاسخ دادند و در نتیجه کارها سخت شد و به درگیری، خشونت و جدایی انجامید.

وی این را خواهد پذیرفت و تصدیق خواهد کرد و در برابرش تصویری کامل و هماهنگ خواهد دید و با خود خواهد گفت: پادشاهی عقیم است. چون جاه و مقام، و مال و مناصب، و کرامت و قداست دارد و همه دوست دارند به حکومتی برسند که همه ی این امتیازات را داشته باشد. آنگاه در اثبات این مطلب به احتجاجات و براهین متوسل خواهد شد و به جمع شواهد و دلایل خواهد پرداخت و چه بسا در این راه به ظلم و تعدی و تزویر حقایق دچار خواهد شد.

بنابراین، هرگاه پادشاهی یا سلطنتی بر او عرضه شود که دو گروه با هم بر سر آن نزاع داشته باشند و هر کدام در چنین شرایطی می گوید: من مظلوم هستم و مورد

[صفحه 254]

تهاجم واقع شده ام و دیگری ظالم و مهاجم؛ نخواهد توانست به حقیقت برسد. زیرا

همچنان که گفتیم وی معیارهای کافی برای روشن شدن حق، و تشخیص آن از باطل در اختیار ندارد.

یکی از خاورشناسان در بیان این حقیقت مهم می گوید: مظلومیت امام حسین علیه السلام را درک نکرده مگر از کشته شدن طفل شیرخوارش. این سخن درستی است. زیرا نه کلیدی دارد که به کمک آن بتواند وارد شخصیت امام حسین علیه السلام شود و نه معیاری که در قضیه ی امام حسین علیه السلام حق را از باطل به او بشناساند مگر معیار عاطفی و انسانی ولی ما قرآن، و گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله، و الگوها، و ارزشها و حقایقی داریم که همه چیز را بر اساس آن می سنجیم و حق را از طریق آن می شناسیم.

بدین ترتیب روشن می شود که اگر علی علیه السلام پاسخ می داد، حق نزد بسیاری از مردم تباه می شد و این همان چیزی است که علی علیه السلام حاضر نیست در هیچ شرایطی از آن کوتاه بیاید. از سوی دیگر مهاجمان هرچه می خواستند از قبیل اشغال خانه و... انجام می دادند و با بدخواهی هرچه بیشتر و کینه توزی هرچه خشن تر، و با عنف و پرده دری هرچه افزون تر، خانواده علی علیه السلام را مورد تهاجم قرار می دادند، و مردم به بزرگترین بلا گرفتار می شدند. چه یگانه روزنه ساخت حق از آنان خصوصاً آنها که از فضای مدینه دور بودند، تا چه رسد به نسلهای بعدی تا امروز، گرفته می شد. آیا با توجه به رواج شایعات و اباطیل در آن روزگار، شناخت محق از مبطل، و طمّاع متغلب غاصب مهاجم از ستمدیده و مقهور که حقش را ربوده اند و به او دروغ بسته اند، امکان پذیر می شد؟!

بلی، اگر علی علیه السلام به مهاجمان پاسخ می داد قطعاً حق و حقیقت تباه و نابود می شد. و شاید امروز هیچ یک و یا بگو: بسیاری از ما نه شیعه علی علیه السلام بودیم و نه حق و صداقت او را می شناختیم و با اسلام عزیز حدیث دیگری داشتیم. علی علیه

السلام

[صفحه 255]

امام همگان است و مسئول ایمن سازی نسلها در قبال تزویر و گمراهی خصوصاً در مورد عقاید، بنابراین باید به آنان فرصت دهد تا این تزویر را در هر زمان و از سوی هر کس که باشد، کشف کنند.

اگر فضا پاسخ می داد

حتی اگر فضاه پاسخ می داد، وضع با آنچه گفتیم فرق نمی کرد. زیرا پاسخ وی مردم را از حرص و ولع اینان در رسیدن به خلافت، و اصرار و ابرام آنان در بودن حق از صاحب حقیقی آن، آگاه نمی کرد. از سوی دیگر به راحتی می توانستند او را چنان از سر راه خود بردارند که هیچ نقشی در روشن شدن صورت مسأله، و شناخت حقیقت نداشته باشد. چه ممکن بود او را متهم کنند که با آنان برخورد غیر اخلاقی و بی ادبانه داشته است.

فضاه نه از مقام رفیع زهرا علیها السلام بهره مند بود و نه پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره اش گفته بود: خداوند از خشم او خشم می گیرد. اما زهرا علیها السلام آن زن معصوم و مطهره به نص قرآن است که خداوند به خشم او خشم می گیرد و از خشنودی او خشنود می شود.

بنابراین اگر زهرا علیها السلام نبود، نشانه های دین محو می شد و کینه توزان و منافقانی که در کمین اسلام عزیز نشسته اند، گرانباترین و شیرین ترین منویات و آرزوهای خود را عملی می کردند. پس زهرا علیها السلام با آن گامهای اندک خود به سوی در، حق علی علیه السلام، و امامت - و نه فقط خلافت - را از تزویر و نابودی حفظ کرد. او به مردم و حتی غیر مسلمانان، چه آنان که در آن روزگار زندگی می کردند و چه آنان

که پس از آن آمدند و می آیند، امکان داد که خود، حقیقت را کشف کنند. توجه دقیق در تاریخ به ما نشان می دهد که هر یک از امامان در حفظ اسلام نقش اساسی داشته اند. به گونه ای که اگر هر کدام نبودند، دین به کلی تباه می شد.

[صفحه 256]

بنابراین اگر نبود تبلیغ امامت در روز غدیر، و صلح امام حسن علیه السلام و شهادت امام حسین علیه السلام، و بدون شگفتی: این موضعگیری زهرا علیها السلام که به موجب آن مورد اذیت و آزار، و کتک و سقط جنین، قرار گرفت؛ از اسلام جز مظاهر و اسامی، و اشکال و آداب و مراسم تو خالی، چیزی باقی نبود.

شاهد و مثال

در اینجا دو شاهد در زمینه ی مسئولیت پیغمبر و امام در ایمن سازی امت از اینکه طعمه ی تزویر قرار گیرد، بیان می کنیم:

1- پیغمبر صلی الله علیه و آله به رغم آنکه در مناسبتها و مواضع فراوان خصوصاً در غدیر خم که از مردم برای علی علیه السلام بیعت گرفت. بر امامت تأکید کرده بود در بستر مرگ از آنان کاغذ و دوات خواست تا چیزی بر ایشان بنویسد که هرگز پس از او گمراه نشوند. اراده پیغمبر صلی الله علیه و آله این بود که امت را از دچار شدن به تزویر تبلیغاتی دشمنان ایمن سازد تا کسی نگوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله از نظرش برگشت و شرایط جدیدی بوجود آمده که باید علی علیه السلام از این امر دور شود. این اقدام پیغمبر صلی الله علیه و آله از آنچه در دل برخی از آنان نهفته بود، پرده برداشت، آنگاه که در بیخ گوش پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته شد: پیغمبر هذیان می گوید، یا چیز دیگری شبیه این. دیگر مجالی بری این تعلیل باقی نماند که صحابه

پیغمبر صلی الله علیه و آله پرهیزگاران مخلصی هستند که ضمن رعایت احترام او در جهت تنفیذ و اجرای فرامین و جلب رضایت او تلاش می کنند. چه گفته ی آنان که پیغمبر هدیایان می گوید، میزان جسارت آنان بر ساحت مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله را بر ملا ساخت. حال که مطامع و مصالح دنیوی، آنان را به این جسارت وامی دارد تا با بزرگترین پیغمبر خدا با این شیوه گستاخانه برخورد کنند، آیا در راه تحقق اهداف خود از زدن زنان، و نابود ساختن حقیقت، پروا خواهند کرد؟!]

[صفحه 257]

2- حسین علیه السلام زنان و کودکان را با خود به کربلا برد تا حاکمان جنایتکار مدعی نشوند که دزدان، حسین را کشتند یا در صحرا گم شد و از تشنگی مرد چنانکه برای راهنمایان مسلم بن عقیل پیش آمد؛ یا درندگان او را دریده اند و مانند این.. سپس همین مزوران دروغگو جنازه اش را با احترام و شکوه هرچه تمام، و با اظهار حزن و اندوه فراوان تشییع کنند و مردم را فریب دهند و بر راه منحرف جنایت پیشه خود تأکید ورزند.

به همین دلیل امام حسین علیه السلام در روز ترویبه (نهم ذی حجه) از مکه بیرون آمد. در حالی که می بایست در این روز به عرفات برود. می دانیم که حسین علیه السلام یگانه بازمانده ذریه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و اسوه ی دین بود و مردم او را مسئول حفظ و پاسداری دین، و تعلیم احکام آن می دانستند. پس چگونه در روزی که اعمال مناسک حج یعنی: بزرگترین شعار اسلام، شروع می شود، از مکه خارج می شود و آنان را رها می کند؟ و به جای عرفات، به سوی دیگر می رود؟! این حرکت، توجه همگان را به خود جلب خواهد کرد، و سؤالات فراوانی مطرح خواهد نمود.

حسین علیه السلام از مکه به جای دیگری، و از قلب تپنده عالم اسلام که بزرگترین

مکان مقدس مسلمانان را در دامن خود دارد، به سرزمینی می رود که هیچ مکان مقدسی در آن نیست. آن هم در ایام حج نه در ایام عادی سال و دقیقاً در روز اول مناسک حج، در حالی که باید امیر مردم و رهبر، و مرجع آنان باشد و مناسک و احکام حج را به آنان تعلیم دهد.

حسین علیه السلام همان کسی است که دل و دیده ی مردم تمنای دیدن او ولو برای یک بار در عمر دارد، تا چه رسد به این سعادت که با او سخن گوید و در نزدیکی اش جلوس نماید.

حسین علیه السلام به همه ی مردم اعلام می کند که خداوند اراده فرموده که او را کشته

[صفحه 258]

بیند، و درباره ی زنان می گوید: خداوند اراده فرموده که آنان را اسیر بیند. بنابراین جنایتی غیر عادی در کار است، جنایت قتل انسانی بزرگ و در شرایط غیر عادی. جنایتی که بزرگترین انسان روی کرده زمین را هدف خود قرار داده تا در یک جنگ کوبنده کشته شود، جنگی که همه مردان از ذریه ی رسول خدا، و همراهانشان کشته می شوند، و دختران وحی و اهل بیت نبوت به اسارت می روند. بنابراین، باید مردم از خود پرسند که این جنایت کار کیست و مسئولیت و موضع آنان در قبال این واقعه تلخ و خطیر چیست؟ آنان بی صبرانه منتظر خبر این جنایت هولناک خواهند بود.

خروج حسین علیه السلام نه برای رسیدن به دنیا و سلطنت بود، و نه فرار از خطر، و نه برای آسایش و گردش بلکه برای رویارویی با بزرگترین خطر و رویارویی با سلطه جویان.

کسانی که این سخن را از حسین علیه السلام شنیدند و با این حادثه روبه رو شدند، از همه سرزمینهای اسلام آمده بودند و شاید از همه ی شهرها و دهات، و از همه ی محلات و خیابانها؛ آنان خاطراتی را به یاد خواهند آورد در ارتباط با احساسات و عواطف عقایدشان که ضمیرشان را به جنبش آورد و وجدانشان را بیدار کند. آنان از این خاطرات که هنوز نبض زندگانی به دست آن است، چه از آغاز جنبش، آنان را در حالت انتظار و دلهره قرار داد؛ برای دیدارکنندگان خود سخن خواهند گفت.

این، قدرت حاکمیت قهر و ستم را به رغم همه ی تلاشها در تزویر حقیقت ضعیف خواهد کرد و شک و تردیدها و علامتهای سؤال بزرگ همواره با قدرت در برابر این تزویر، هر چند پنهان و زیرکانه صورت گیرد، خواهد ماند. درود خداوند بر حسین، و فرزندان حسین، و یاران حسین.

[صفحه 259]

ترس مسلحان

این استدلال کننده تلاش دیگری کرده تا مگر بتواند به کمک آن، دیدگاه خود را تقویت کند. به نظر وی اقدام زهرا علیهاالسلام برای باز کردن در با توجه به اینکه عده ای در خانه بودند، قابل توجه نیست. او می گوید: «هرگاه کسانی بیایند تا تو را بازداشت نمایند، آیا به همسرت می گویی: در را باز کن یا خودت در را باز می کنی؟» این جماعت آمدند تا علی را بازداشت کنند. پس چرا فاطمه در را باز می کند؟ خصوصاً که ساکنان خانه مسلح بودند. پس نباید از رویارویی با مهاجمان بترسند. زیرا شمشیر کشیده از خانه بیرون آمد، مهاجمان شمشیرش را شکستند.

به نظر می رسد این اشکال را از فضل بن روزبهان گرفته که می گوید:

«بزرگان بنی هاشم، اشراف بنی عبدمناف، و دلیران قریش با علی بودند. آنان در خانه

بودند با شمشیرهای یمانی در دست. اگر کار به آتش زدن ساکنان خانه می رسید، آیا به نظر شما مردانگی و غیرت را کنار می گذاشتند و با شمشیرهای کشیده بیرون نمی آمدند تا کسانی را که قصد آتش زدن آنان را داشتند، بکشند». [263].

پاسخ:

1- من معتقدم که آنچه در پاسخ به پرسش قبل بیان شد برای بیان ضرورت باز کردن در توسط زهرا علیهاالسلام کافی است. چه مسأله فقط منع مهاجمان از دستگیری و بازداشت علی نبود بلکه مقابله ی علی علیه السلام با آنان باعث تضييع حق، و فراهم آمدن فرصت برای تحقق اهداف مهاجمان در تزویر حقیقت و تحریف تاریخ می شد. آشکار شدن ماهیت این قوم و معرفی آنان به عنوان متجاوز و ظالم به مردم

[صفحه 260]

فقط و فقط با اقدام زهرا علیهاالسلام برای باز کردن در و پاسخ به مهاجمان امکان پذیر بود و بس.

قابل ملاحظه اینکه به رغم وضوح این مسأله، برخی واژه هایی به کار می برند که با حقیقت سازگار نیست. مثل: بازداشت علی، به تسلیم واداشتن معارضه، و مقابله با تمرّد و...

گویی به نظر اینان نشستن علی علیه السلام در خانه و پاسخ دادن زهرا علیهاالسلام از ترس بازداشت علی علیه السلام بوده نه براساس برنامه ای که هدف آن نقش برآب کردن توطئه مهاجمان بود و به رغم همه ی مصائبی که علی و فاطمه علیهم السلام در این راه تحمل کردند، به خوبی، موفق شدند.

2- واضح بود که مقابله ی با مهاجمان با عنف و شمشیر، خواسته مهاجمان بود تا حدود زیادی در خدمت و به نفع مصالح آنان؛ چیزی که علی علیه السلام از آن اجتناب می

کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله او را از آن نهی فرموده بود. استدلال کننده، به این امر اقرار کرده می گوید: وصیت برادرش (رسول خدا) او را به عدم به کارگیری زور و شمشیر در امر خلافت، مقید کرده بود. پس چه توقعی از آن حضرت علیه السلام در این کار دارد؟ آیا از او می خواهد که با فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله مخالفت کند و تسلیم دامی شود که برایش کار گذاشته اند و در نتیجه فرصت شناخت حق را از امت بگیرد؟!

3- عدم پاسخ به دعوت به عنف بدان معنی نیست که احتیاطات لازم در دفاع از خود را در صورت بروز هرگونه اذیت و آزار از سوی مهاجمان، به کار نگیرند. نخواستن خلافت به زور شمشیر چیزی است و دفاع از خویش آنجا که اقداماتی برای ریختن خون در کار است، چیزی دیگر. آنچه زیر انجام داد، هنگامی بود که علی علیه السلام را گرفتند. زیر نمی توانست

[صفحه 261]

تحمل کند که علی را دستگیر کنند. لذا کوشید تا با حمله به مهاجمان، علی علیه السلام را خلاص سازد. خالد سنگ بزرگی به سوی او پرت کرد که به پشت زیر اصابت کرد و شمشیر را از دستش انداخت. عمر شمشیر را برداشت و آن را به تخته سنگی زد تا شکست. [264].

متن دیگری درباره ی آمدن عمر با جماعتی، می گوید: زیر با شمشیر کشیده به سوی عمر بیرون آمد، پایش گیر کرد و به زمین خورد و شمشیر از دستش افتاد. به او هجوم بردند و او را گرفتند. [265].

چرا علی از امانت رسول خدا دفاع نکرد؟!

برخی می گویند: اگر زهرا علیها السلام امانت رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد علی علیه السلام بود، پس چرا علی علیه السلام از او دفاع نکرد؟ مگر حفظ امانت واجب نیست؟!

پاسخ:

1- پاسخ قبل در اینجا نیز کافی است. دین خداوند بزرگترین امانت از جانب خدا و رسول نزد علی علیه السلام بود و می بایست این امانت را حفظ کند. به علاوه امانت رسول- زهرا علیها السلام- نیز لحظه ای در دفاع از این امانت الهی، با جان و آنچه در توان داشت، کوتاهی نکرد.

2- علی علیه السلام اقدامی که با حفظ امانت منافات داشته باشد، انجام نداد. زهرا علیها السلام به وظیفه و تکلیف خود عمل کرد. این مهاجمان بودند که با حکم خدا مخالفت کردند و امانت رسول خدا صلی الله علیه و آله را مورد تعدی و تجاوز قرار دادند. بنابراین تکلیف حفظ امانت قبل از همه متوجه آنان است. اما این گفته که اجازه ی علی علیه السلام به

[صفحه 262]

فاطمه علیها السلام برای مقابله با تهاجم به تنهایی، تفریط علی علیه السلام در حفظ امانت است؛ نه تنها درست نیست بلکه سخنی سخیف به شمار می آید. زیرا تکلیف فاطمه علیها السلام این بود که از امامت دفاع کند که به همین تکلیف عمل کرد. تکلیف علی علیه السلام این بود که نه به آنان مشروعیت بخشد و نه دستاویزی که بتوانند با کمک آن برنامه و نقشه خود را پیاده کنند، و فرصت تشخیص حق از باطل را برای مردم حفظ کند. سپس نه به مهاجمان فرصت دهد که به زهرا علیها السلام تعدی نمایند و نه این امکان را فراهم سازد که صحنه سازی کنند و از زشتی جنایتی که

مرتکب شده اند بکاهند و آن را با سیاست و زیرکی به مردم تحمیل کنند. تکلیف مهاجمان این بود که حق را جایگاهش برگردانند و خویشان را در معرض خشم زهرا علیهاالسلام و از آنجا در معرض خشم خدا و رسول قرار ندهند. علی و زهرا علیهم السلام به بهترین وجه به تکلیف خود عمل کردند و امکان اقدام بهتر از آن وجود نداشت.

نمی توان کسی را که تکلیف شرعی خود عمل می کند، به کوتاهی در حفظ امانت و مخالفت با حکم شرعی متهم کرد بلکه تفریط از سوی دیگران صورت گرفته است.

زدن زهرا یک مسأله شخصی؟

این گوینده در ادامه اعتراضات خود، می گوید:
اگر شما بگویید: علی علیه السلام به واسطه ی وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله از زهرا علیهاالسلام دفاع نکرد. چه «وصیتی از برادرش او را مقید کرده بود».
ما می گوئیم: پیغمبر صلی الله علیه و آله به او سفارش کرده بود که برای رسیدن به خلافت معرکه ای به وجود نیاورد ولی به او نگفته بود که از همسرت دفاع نکن. از سوی

[صفحه 263]

دیگر زدن زهرا علیهاالسلام ارتباطی به خلافت ندارد. چه یک مسأله شخصی است. همچنان که شخص زهرا علیهاالسلام نیز ارتباطی به خلافت ندارد. مسأله خلافت به همه ی جامعه ی اسلامی تعلق دارد.

پاسخ: پیش از پاسخ به این گفته: به بیان یک ملاحظه می پردازیم: مسأله زهرا علیهاالسلام با این مردم، مسأله امامت و سپس خلافت است. زیرا اینان خود را به مقام

امامت مردم منصوب می نمایند و امامت یک مقام الهی است که آن را برای کسانی غیر از اینان قرار داده است. خلافت یکی از شئون امامت است. دلیل ما تلاش آنان برای اختصاص دادن حق تشریح به خویشان است. از این بالاتر، هنگامی که یکی از آنان به واسطه ی یکی از تشریحات خود مورد بازخواست قرار گرفت، گفت: من همکار محمد هستم. [266] ما درباره ی این مسأله مطالبی در کتاب: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن علیه السلام بیان کرده ایم. به آنجا مراجعه نمایید.

اینک در پاسخ وی می گوئیم:

1- این مردم به منظور اجبار امیرالمؤمنین علیه السلام برای بیعت با آنان به خانه فاطمه علیها السلام آمدند تا بدین وسیله خلافت آنان تثبیت شود و بهره مندی آنان از خلافت بدون حضور علی علیه السلام مورد تأکید قرار گیرد. اما زهرا علیها السلام و همینگونه علی علیه السلام می خواهند آنان را از وقوع همین امر بازدارند. لذا می خواستند زهرا علیها السلام را از سر راه خود دور کنند تا بتوانند علی علیه السلام را به بیعت وادار سازند.

این معرکه ایست که دشمنان علی علیه السلام بر ضد او و به منظور غصب خلافت در آن فرورفته اند و به اعتراضات همین شخص معترض، پیغمبر صلی الله علیه و آله او را سفارش کرده بود که برای خلافت، وارد معرکه ای نشود. [267].

[صفحه 264]

پس این گفته اش یعنی چه، که می گوید: زهرا علیها السلام و زدن او ربطی به خلافت ندارد؟ بلکه حقیقت این است که قضیه ی زهرا علیها السلام و آنچه بر او گذشت به همه جامعه اسلامی مربوط است.

آیا این گوینده گمان می برد که مطالبه ی فدک توسط زهرا علیها السلام برای تأمین

معاش خود او بود؟ در حالی که واضح است که زندگانی زهرا علیها السلام پیش از آن، در همان اوان، و پس از آن کمترین تفاوتی نداشت. او با اموال فدک نه کاخی برای خود ساخت و نه خود را با طلا و نقره آراست، نه فرش خانه اش نو شد، و نه اشیای فاخر و قیمتی جمع کرد، و نه پولی برای آینده پس انداز کرد، و نه باغ و مستغلات خرید، و نه مرکبهای زیبا چنانکه دیگران کرده اند و می کنند. زهرا علیها السلام غله ی فدک را در راه خدا، و بین فقرا و مساکین به مصرف می رساند.

فدک، یک مسأله سیاسی

دلیل ما بر سیاسی بودن مسأله فدک، محاوره ی امام کاظم علیه السلام با هارون الرشید است. هارون به امام کاظم علیه السلام می گفت: یا ابالحسن! فدک را بگیر تا آن را به تو برگردانم. امام کاظم علیه السلام از آن سرپیچی می کرد. تا اینکه هارون بر این مطلب پافشاری کرد. امام فرمود: من فدک را جز با حدود آن تحویل نمی گیرم. حدود آن کدام است.

[صفحه 265]

یا امیرالمؤمنین! اگر حدود آن را تعیین کنم، آن را بر نمی گردانی. به حق جدّت که برمی گردانم. حدّ اول عدن است. چهره هارون تغییر کرد و گفت: عجب! حدّ دوم، سمرقند.

رنگ رخسار هارون تیره تر شد.

حد سوم آفریقا.

چهره ی هارون سیاه شد و گفت: عجب!

حد چهارم ساحل دریا در امتداد خزر و ارمنستان.

بنابراین چیزی برای ما باقی نماند. پس بفرما در جای من بنشین!

امام کاظم علیه السلام فرمود: به تو گفتم که اگر حدود فدک را تعیین کنم، آن را

برنمی گردانی.

در این موقع بود که هارون تصمیم گرفت امام را به شهادت رساند و یحیی بن خالد این

مأموریت را بر عهده گرفت... [268].

شگفتا! زهرا علیها السلام همان عابده ی زاهده که شب با شوهرش علی علیه السلام

روی پوستی می خوابید که روز، شتر را روی آن علف، می دادند [269] باقی ماند.

به همین دلیل ما با این گفته موافق نیستیم که زهرا علیها السلام با کلامی که متضمن

نوعی جسارت به علی علیه السلام و سرزنش او بود، آن حضرت را مخاطب ساخت

مگر اینکه روایت معنای دیگری داشته باشد که فهم ما بدان نمی رسد یا قرینه ای داشته

[صفحه 266]

که به ما نرسیده است، یا مردم درست روایت نکرده اند. ما با وجود چنین احتمالی به خود جرأت نمی دهیم که آن را قاطعانه رد کنیم. چنانکه از کلام برخی اینگونه فهمیده می شود.

مهم این است که ما نمی توانیم تصور کنیم که زهرا علیها السلام به این شیوه ی شخصی

دنیاگرایانه اندیشیده باشد. در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به جای یک

خادم، تسبیحی به او یاد داد که تا روز قیامت به صورت تشریح جاودانه ماند و به نام

خود او: تسبیح زهرا علیها السلام معروف شد.

خشونت خطاب در این کلام می رساند که او علی علیه السلام را در همه ی مواقف و مواضع مصیب نمی دانست. در حالی که زهرا علیها السلام بهتر از همه ی مردم می داند که علی علیه السلام با حق است و حق با او، هر جا که بچرخد، با او می چرخد، و اگر علی علیه السلام جز این عمل می کرد، نشانه های دین از بین می رفت.

حال که این حقیقت برای همه ی پژوهشگران تاریخ اسلام روشن است، یک سؤال مطرح می شود: چگونه ما پس از هزار و چهارصد سال این مطلب را می فهمیم اما زهرا آن زن معصوم عالم و سرور زنان عالم که قله ی شعور دینی، عقیدتی، اجتماعی، و سیاسی بود، نتوانست آن را بفهمد؟!

موضع زهرا علیها السلام در زندگی و پس از وفات او برای همگان بیانگر علم فراوان، و درستی و ژرفای اندیشه و دقت زیاد در تصرفات و مواضع مؤثر او است. خلاصه امر اینکه:

1- زهرا علیها السلام نه زدن خود را یک مسأله شخصی می داند و نه مسأله فدک را؛ و نه پاسخ او به مهاجمان از پشت در یک کار شخصی، بلکه دفاع از امامت و خلافت بود که مهاجمان در پی غضب آن بودند ولی زهرا علیها السلام می کوشید از تحقق این غضب جلوگیری نماید و سپس از تبعات منفی آن خلاصی و رهایی یابد.

[صفحه 267]

2- اقدام به ارتکاب این جنایت در حق زهرا علیها السلام و بیان آن جمله بی ادبانه درباره ی پیغمبر در بستر بیماری که پیغمبر هذیان می گوید، و انجام کارهای دیگر به منظور دست یافتن به خطرترین و حساس ترین موقعیت و منصب که بیشترین ارتباط را با همه ی جهان اسلام دارد، و می رساند که مرتکب چنین اعمالی شایستگی و لیاقت

مقامی را که در پی آن است، ندارد و به ما می فهماند که او نه الگوی برتر و حاکم اسلامی است و نه مواقف و تصرفات او انعکاس دیدگاه اسلامی دقیق در همه مسائل. بنابراین مسأله زهرا علیهاالسلام مهمترین و خطیرترین مسائل و بیش از هر چیز به همه ی جهان اسلام مربوط است، و یک مسأله شخصی نبوده و نخواهد بود بلکه شخصی دانستن مسأله زهرا علیهاالسلام جز کوچک کردن شأن آن و تحریف و تزویر حقیقت نیست.

3- آنچه به این مطلب اشاره دارد اینکه: خداوند سبحان زهرا علیهاالسلام را معیار تشخیص حق از باطل و صواب از خطا قرار داده است. زیرا رسول خدا علیهاالسلام به گونه صریح مقرر فرموده که خداوند به خشم فاطمه علیهاالسلام خشم می گیرد و از خشنودی او، خشنود می شود و هر که او را اذیت کند، پیغمبر را اذیت کرده و هر که پیغمبر را اذیت کند، خداوند سبحان را اذیت کرده است.

بنابراین، نوع ارتباط انسان با زهرا علیهاالسلام، نوع ارتباط او را با خدا و رسول و همه ی ارزشها و الگوها تعیین می کند و براساس آن، انسان بین آنچه باید بگیرد و آنچه باید واگذارد، تمایز قائل می شود، و بر همین اساس موضع می گیرد، و نوع ارتباط خود را با افراد معین می کند.

وظیفه ی حاضران، نجات زهرا

او می گوید: اگر بپذیریم که بلی، وظیفه ی زهرا علیهاالسلام بود که به مهاجمان پاسخ

[صفحه 268]

دهد؛ لیکن چگونه ساکنان خانه مثل علی، زبیر و دیگر افراد بنی هاشم می شنیدند که چه بر زهرا علیهاالسلام می گذشت اما او را نجات نمی دادند و بلکه نشسته بودند و می

گفتند: لاجول و لاقوّه الا بالله؟!

می گوئیم:

1- از کجا برای وی ثابت شده که آنان زهرا علیهاالسلام را نجات ندادند؟! چه نجات دادن او به معنی گشودن معرکه مسلحانه و آغاز جنگ نیست.

2- نصی در دست داریم که می گوید: وقتی علی علیه السلام را گرفتند، این فاطمه علیهاالسلام بود که او را نجات داد. لذا او را زدند. این نص می گوید: «فاطمه، در کنار در، بین شوهرش و مهاجمان حائل شد. قنفذ با تازیانه او را زد...» این روایت در ادامه شکستن پهلوئی زهرا علیهاالسلام و سقط جنین او را بیان کرده است. [270].

3- اگر نجات زهرا علیهاالسلام موجب مشکل شدن مسأله به میزانی خواهد شد که پیغمبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را از ورود بدان نهی فرموده چه در این صورت خطر نابودی دین هست؛ چنین نجات دادنی معصیت فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، و خیانت به دین و تفریط عظیم در مصلحت امت خواهد بود، خصوصاً اگر فرصت را برای مهاجمان در نابود ساختن امکان مردم برای شناخت حق، فراهم سازد.

وظیفه ی علی و فاطمه علیهم السلام- به یک اندازه- بود که حق شناخت حقیقت را برای امت و همه ی نسلها حفظ نمایند و فرصت مسخ حقایق را از دیگران بگیرند. این همان کاری است که علی علیه السلام به عنوان امام معصوم انجام داد.

4- نصی داریم که می گوید: علی علیه السلام برای نجات زهرا علیهاالسلام اقدام کرد ولی مهاجمان فرار نمودند و با او مقابله نکردند. نص مروی از عمر بیان می دارد که عمر لگدی به در کوفت و موجب سقط جنین فاطمه علیهاالسلام شد: عمر وارد شد و از

روی

روبندها به گونه های زهرا علیها السلام زد. «علی بیرون آمد. وقتی احساس کردم که می آید، به بیرون از خانه فرار نمودم. و به خالد و قنفذ، و همراهانشان گفتم: از خطری عظیم نجات پیدا کردم».

در روایت دیگری آمده: «جنایت بزرگی مرتکب شدم که بر خود ایمن نیستم این علی است که از خانه بیرون زده، و من و شما با هم تاب مقاومت در برابر او را نداریم. علی بیرون آمد. فاطمه دستانش را به سر برد تا آن را نمایان سازد و از آنچه بر او وارد شده به درگاه خداوند استغاثه کند...» [271].

متون دیگری از مصادر و منابع دیگر در بخش دوم خواهد آمد.

[صفحه 271]

از اینجا و آنجا

اشاره

آیا خانه های مدینه در داشت؟

مهاجمان وارد خانه نشدند...

از من روایت نکن

من نمی گویم، علی می گوید

سماع روایت زدن زهرا علیها السلام

طعن نظام

تحریف کتاب المعارف

نفی، نیازمند دلیل

مصادره ی موقوف

سقط محسن، یک پیشامد طبیعی
 آیا گریه ی زهرا علیها السلام جزع بود؟
 بیت الاحزان
 بیت الاحزان به زیان نه به سود
 نهی از نوحه گری به باطل
 منع از گریه ی بر میت
 تورات و منع گریه بر مرده

[صفحه 273]

آیا خانه های مدینه، در داشت؟

کسی از یک استاد تاریخ در دانشگاه دمشق [272] نقل می کند که خانه های مدینه در عهد رسول صلی الله علیه و آله و پس از آن نیز درهای لنگه دار چوبی نداشت بلکه فقط پرده هایی بود که از درها آویزان می شد.
 وی می گوید: من با این استاد مناقشه کردم ولی او دلیل دارد. او می گوید: پس چگونه زهرا علیها السلام بین در و دیوار فشرده شد؟! و چگونه آتش در چوب در شعله ور گردید؟!
 این ناقل در تأیید صحت این گفته به دو مطلب استدلال کرده است:

1- پیغمبر صلی الله علیه و آله در بازگشت از یکی از سفرهایش به خانه فاطمه علیها السلام آمد. پرده ای بر در خانه دید که علی علیه السلام به فاطمه علیها السلام اهدا کرده بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله از در خانه برگشت. فاطمه علیها السلام دانست که چرا پدرش برگشته است. پرده را به حسن و حسین داد تا به پدرش بدهند که پیغمبر صلی الله علیه و آله با آن هر کار که می خواهد بکند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: پدرش به فدایش.

این دلالت دارد که ورودی خانه های مدینه فقط پرده داشت.

2- در داستان زنای مغیره بن شعبه می گویند: شاهدان هنگامی دیدند زنا می کند که

باد پرده ی در خانه را بالا زد نه اینکه وارد خانه شده و او را در حال این عمل

[صفحه 274]

زشت دیده باشند. این دلالت دارد که درها فقط پرده داشت نه درهای لنگه دار چوبی.

پاسخ:

1- وی ادعای اینکه خانه های مدینه در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله در

نداشت، را به استاد تاریخ دانشگاه دمشق حواله می دهد و می گوید که با او مناقشه

کرده اما او در اثبات گفته اش دلیل دارد.

ما به وی می گوئیم: آیا دلیلش را رد کردی یا پذیرفتی؟!

اگر رد کردی به چه طریق و چگونه؟ و اگر پذیرفتی، چنان که ظاهر استدلال بیان می

کند، پس چرا اعلام نمی کنی و به دیگری حواله می دهی؟!

2- شاید ادعای اینکه خانه های مدینه در چوبی نداشت، یک مزاح باشد که منظور

گوینده صرفاً یک بازی و شوخی دوستانه با برادران یک دل و آرام کردن فضای

موجود پس از مدتی کدورت و ناراحتی بوده است. این مزاح ما را بر آن داشت تا دهها

و بلکه صدها متن جمع آوری کنیم که دلالت دارد در عهد رسول خدا صلی الله علیه و

آله و دوره های پس از آن، ورودی خانه های مدینه درهای لنگه دار قابل باز و بسته

شدن، و قابل شکستن و سوختن داشت و به وقت لزوم قفل می کردند و مراجعان در

می زدند.

این درها قفل و کلید، و حلقه هایی داشته که با آن در می زدند. گاهی این درها از

چوب عرعر، و ساج بود، چنانکه در خانه ی عایشه از آن بود، و گاهی از شاخ و برگ خرما، و گاهی از نوعی چوب دیگر. گاهی اوقات، بر این درها پرده می زند. موارد فراوان دیگری نیز هست که مجالی برای شمارش و حصر آن نداریم تا چه رسد به اینکه در اینجا نام ببریم. بنابراین چاره ای نداریم جز اینکه خواننده ی گرامی را به بحثی که در بخش سوم

[صفحه 275]

تحت نام: «درهای خانه های مدینه در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله» خواهیم آورد، ارجاع دهیم تا در آنجا خواسته اش را در متون فراوانی که از کتب و منابع بی شمار خصوصاً از بحارالانوار، و شماری از منابع آن، و از صحاح سته، و مسند احمد، و دیگر کتب حدیثی اهل سنت آورده ایم، پیدا کند.

3- استدلال به حدیثی که می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در بازگشت از سفری بر در خانه ی فاطمه علیها السلام پرده ای دید، از آن تعجب نکرد [273]، در دلالت بر مطلوب کافی نیست. چه درها عموماً هم لنگه های چوبی داشت و هم پرده که وقتی در باز می شد، پرده آویزان می ماند. روایات زیر بدین مطلب اشاره دارد:

1- ابوذر از رسول خدا صلی الله علیه و آله: «اگر مردی از در بدون پرده، گذر کرد و به داخل خانه نظر کرد، گناهی بر او نیست، گناه بر اهل خانه است». [274].

2- در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده: «پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داد که هر که در خانه است جز علی بیرون رود. فاطمه در آن موقع بین در و پرده بود...».

[275].

3- علی علیه السلام: «مکروه است که مرد در خانه ای بخوابد که نه در دارد و نه پرده». [276].

4- پیغمبر صلی الله علیه و آله: «آیا از شما کسی هست که وقتی بر اهلش وارد شود، در را

[صفحه 276]

ببندد، و پرده را بیندازد و خود را با ستر الهی بپوشاند...» [277].

5- از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ی مردی سؤال شد که زنی را سه بار طلاق داده است. سپس مرد دیگری با آن زن ازدواج کرده، و در را بسته و پرده را انداخت، و قبل از آمیزش، او را طلاق داده است. آیا برای شوهر اولش حلال است؟! فرمود: تا از شیرینی آن زن بچشد.

به همین معنا، روایت دیگری هم هست. [278].

6- عایشه گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله دری بین خود و مردم باز کرد یا پرده ای برداشت...» [279].

4- استدلال به قصه مغیره بن شعبه نیز نادرست است، زیرا:

1- طبری و مورخان دیگر بیان کرده اند که:

«خانه ابوبکره در مقابل خانه مغیره بن شعبه قرار داشت. بین آندو، راهی بود و هر کدام در یک آبشخور در مقابل هم. چند نفر نزد ابوبکره بودند و در آبشخورش با هم صحبت می کردند. بادی وزید و در را باز کرد. ابوبکره برخاست تا آن را ببندد. مغیره را دید. باد در اطاقی را که در آبشخور مغیره بود، باز کرده بود؛ او را دید که در میان دو پای زنی است. ابوبکره به مردان گفت: برخیزید و بنگرید. آنان برخاستند و نگر بستند. سپس گفت: شاهد باشید...» [280].

[صفحه 277]

2- علاوه بر این، آوردیم که وجود پرده منافاتی ندارد که خانه ها، درهایی با لنگه های چوبی داشته باشد. احتمالاً که مغیره پرده را انداخته و در را باز گذاشته است و خداوند او را به واسطه ی باد رسوا کرده است.

مهاجمان وارد خانه نشدند پس چگونه زهرا را زدند؟

اشاره

وی می گوید: برخی از روایات می گوید: مهاجمان وارد خانه زهرا علیهاالسلام نشدند. پس چگونه این گفته صحیح است که آنان زهرا علیهاالسلام را زدند و جنینش را سقط کردند و مانند آن؟!

پاسخ:

1- بلا یایی که بر زهرا علیهاالسلام وارد شد نیاز به ورود به خانه نداشت. زهرا علیهاالسلام بین در و دیوار فشرده شد. سپس مهاجمان بدون اینکه وارد خانه شوند، او را زدند. این صریح روایاتی است که از این حادثه سخن گفته اند. این در صورتی است که منظور وی از ورود، همان معنایی باشد که به ذهن می رسد. ولی اگر عذر آورد که منظورم هجوم است، در این صورت این گفته خلیفه ی اول که: دوست داشتم خانه ی فاطمه را نمی گشودم؛ و متون بسیار دیگر که بر ورود آنان به خانه دلالت دارد، آن را رد می کند.

2- چرا وی به روایت عدم ورود به خانه بسنده کرده در حالی که روایت تصریح نکرده که آنان وارد خانه نشدند بلکه ساکت است و به بیان گوشه ای از ماجرا بسنده کرده است.

اگر به فرض، صراحت یک روایات نامعلوم را به عدم ورود به خانه بپذیریم، در این صورت این روایت با روایات فراوان دیگر که هم سند آن صحیح تر است و هم شمار

آن افزون تر، و می گوید: مهاجمان وارد خانه ی زهرا علیهاالسلام شدند و حرمت او و

[صفحه 278]

خانه اش را هتک کردند؛ تعارض دارد.

3- زدن زهرا علیهاالسلام و سقط جنین او یک امر عادی نیست بلکه یک حادثه وحشتناک است که هیچ مسلمان درست ایمانی نمی تواند آن را بپذیرد. و اگر ترس از شمشیر و تازیانه نبود، فریاد اعتراض سر می دادند و به آنان پشت می کردند. نه به مصلحت حاکمان است و نه به مصلحت دوستداران و محبانان که مردم این واقعه را برای هم نقل کنند و از جزئیات آن آگاه شود. لذا به خود و دیگران اجازه نمی دادند که آن را نقل کنند و زبان به زبان بگردد بلکه دیده ایم برخی نقل این قضیه را جرم می دادند که کیفرهایی برای ناقل آن در پی دارد. از شواهد این امر به موارد زیر اشاره می کنیم:

از من روایت نکن

ابن ابی الحدید معتزلی می گوید که وقتی داستان ترساندن زینب به وسیله ی هبار بن اسود را برای استادش ابوجعفر نقیب بیان کرده، ابوجعفر گفت:

«اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله خون هبار را مباح کرد، بدین جرم که او زینب را ترساند و زینب بچه اش را سقط کرد؛ ظاهر حال بیانگر آن است که اگر رسول خدا علیه السلام زنده بود، خون کسی که فاطمه را به وحشت انداخت چنانکه بچه اش سقط شد، مباح می کرد.

گفتم: این گفته ی گروهی از مردم را که: فاطمه وحشت کرد، پس محسن را سقط

نمود؛ از شما روایت کنم؟!!

ابوجعفر گفت: نه ثبوت آن را از من روایت کن و نه بطلان آن را. چه من در این مورد توقف کرده ام. از نظر من اخبار در این باره متعارض

[صفحه 279]

است». [281].

هنگامی که ابن ابی الحدید این سؤال حساس را از ابوجعفر نقیب می پرسد، او به سرعت از موضع خود عقب نشینی می کند، در حالی که در ابتدای کار، حکم خود را در این باره به صورت قطعی بیان کرد. شاید علت عقب گرد وی این بوده که دیده شیوع این مسأله از زبان او مشکلاتی را برایش به همراه خواهد داشت.

من نمی گویم، علی می گوید

شبهه این حادثه مورد دیگری ذکر می کنند که از حساسیت ویژه ای برخوردار است. گفته می شود که یکی دیگر از استادان ابن ابی الحدید با همین شیوه و در برخورد با خود وی از عقیده اش برگشت تا خود را از افتادن در مشکلات ناخواسته، دور سازد. ابن ابی الحدید می گوید: استادش سخن علی علیه السلام را برایش بیان کرد که در مرضی که منجر به فوت پیغمبر شد، عایشه بود که پدرش را مأمور اقامه ی نماز برای مردم کرد. به استادم گفتم به نظر شما، عایشه پدرش را برای نماز تعیین کرد نه رسول خدا؟! گفت: من این را نمی گویم، لیکن علی چنین می گفت، و تکلیف من غیر از تکلیف او است، او حاضر بود و من نه. من به اخباری که به من رسیده احتجاج می کنم. این اخبار حاکی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را برای نماز تعیین کرد. اما علی به آنچه که خود می دانست. [282].

[صفحه 280]

سماع روایت «زدن فاطمه» مایه ی بی اعتباری؟

درباره ی احمد بن محمد بن سری بن ابی دارم محدث گفته اند: «او در تمام زندگی اش در راه راست گام برمی داشت اما در آخر عمر، بیشتر روایاتی که در حضورش خوانده می شد، درباره ی مثالب (معایب) بود. روزی مردی برایش خواند: عمر لگدی به فاطمه علیهاالسلام زد. فاطمه در اثر آن محسن را سقط کرد». [283].

بنابراین قرائت این قضیه و عرضه این روایت نزد او، وی را از راه راست که در همه ی زندگی ملازم آن بود بیرون کرد و همین موجب طعن و جرح و در نتیجه سقوط وی از درجه اعتبار شد.

طعن نظام

آنان روایت ماجرای فاطمه علیهاالسلام را از مهمترین طعنهای وارد بر نظام می دانند که یکی از بزرگان شیوخ معتزله است. شهرستانی درباره او می گوید:

«او بر دروغ خود افزوده می گوید: عمر در روز بیعت ابوبکر، چنان به شکم فاطمه زد که بچه اش را سقط کرد. او فریاد می کشید: خانه اش را با ساکنانش آتش زنید و کسی جز علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام در خانه نبود». [284].

بغدادی گفته ی نظام درباره ی عمر را یکی از ضلالتهای او می داند. نظام گفته که: «عمر فاطمه را زد و میراث عترت را از او منع کرد».

[صفحه 281]

تحریف کتاب المعارف

اینان به خاطر قضیه ی سقط محسن از تحریف کتابها هم پروا ندارند. بر حسب آنچه ابن شهر آشوب (متوفای 588 ه) برای ما بیان کرده، کتاب المعارف ابن قتیبه را تحریف کرده اند:

«در معارف ابن قتیبه آمده: محسن در اثر ضربه قنفذ عدوی سقط شد». [285].

گنجی شافعی (متوفای 685 ه) درباره ی شیخ مفید می گوید:

«و بر جمهور افزوده می گوید: فاطمه علیها السلام پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله فرزند پسری سقط کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را محسن نامیده بود. این چیزی است که نزد هیچ یک از اهل نقل جز ابن قتیبه وجود ندارد». [286].
به قرینه سخن ابن شهر آشوب، ظاهراً مقصود وی این است که ابن قتیبه آن را درالمعارف نقل کرده نه در الامامة والسیاسة. اما آنچه درالمعارف چاپ سال 1353 ه. ص 92 آمده چنین است:

«اما محسن بن علی، در کوچکی مرد».

در سایر چاپهایی که امروز از معارف ابن قتیبه متداول است، همین عبارت آمده است.

چرا این تحریف، و چرا خیانت به تاریخ و حقیقت؟! نظر شما چیست؟!

تعارض روایت قنفذ با اجماع شیخ طوسی:

وی می گوید: «شیخ طوسی، اجماع شیعه بر عبارت نظام را نقل می کند که عمر لگدی به شکم فاطمه زد و در اثر آن فرزندش را سقط کرد. در حالی که

[صفحه 282]

روایتی در دلائل الامامه و منابع دیگر آمده که می گوید: قنفذ او را زد».

وی با این عبارت می خواهد بگوید: این منقولات با هم تناقض دارد. پس از درجه ی اعتبار می افتد.

پاسخ:

1- شیعه بر نقل اول اجماع دارند اما اقدام قنفذ را نیز انکار نمی کنند. روایت دلائل الامامه و منابع دیگر که بخش زیادی از آن خواهد آمد، مشارکت قنفذ را در این جنایت اثبات می کند. همچنان که مغیره هم در زدن زهرا علیهاالسلام شرکت داشت و آن حضرت در اثر ضربت وی مجروح شد. این نیز در بخش دوم- بخش متون و آثار- خواهد آمد. بنابراین مانعی وجود ندارد که همه در این جنایت شرکت داشته و موجب سقط فرزندش محسن شده باشند. پس نسبت دادن این مسأله به همه، با هم و به تک تک آنان صحیح است. این نسبت دادن بدان معنی نیست که هر کدام علت جداگانه و مستقلی در سقط محسن بودند.

2- همانگونه که خواهید دید، نصوص توضیح می دهد که یورش به خانه فاطمه علیهاالسلام چند بار صورت گرفته، چنانکه بیعت با ابوبکر هم بارها تکرار شده است. [287].

یکی از یورشها- تلاش برای آتش زدن خانه- هنگامی انجام شده که به نوشته شیخ مفید در امالی، ابوبکر بالای منبر بود و با او بیعت می کردند و او شاهد ماجرا بود ولی نه آنان را از این اقدام وقیحانه بازداشت و نه اعتراضی کرد. گاهی اوقات در شماری از روایات، چندین یورش را به صورت صریح می بینیم این مقتضای جمع بین روایات با ملاحظه خصوصیات افراد، و اقداماتی که هر یورش را از دیگری متمایز می سازد؛ است.

[صفحه 283]

بلکه برخی از روایات تأکید دارد که شخص ابوبکر فرمان حمله صادر می کرد. این هجوم پیش از تهدید به آتش زدن و جمع هیزم بود. سپس آتش به صورت جزئی شعله

ور شد. سپس در شکسته شد و صدیقه ی طاهره از سوی چند تن از مهاجمان مورد ضرب و شتم قرار گرفت، به زمین افتاد و آن مرد دیگر نیز لگدی به شکمش زد. این هجوم شعله ور شد. سپس در شکسته شد و صدیقه ی طاهره از سوی چند تن از مهاجمان مورد ضرب و شتم قرار گرفت، به زمین افتاد و آن مرد دیگر نیز لگدی به شکمش زد.

این جریان در بخش متون خواهد آمد. سند برخی از روایات سقط محسن، صحیح است. شخص معترض، به صحت روایت طبری در دلائل الامامه اعتراف کرده است. روایات اهل بیت علیهم السلام در مجموع متواتر است و هر گاه نصوص و روایات دیگر بدان افزوده شود، از حد تواتر می گذرد.

در عین حال، ذکر قضیه ای این چنین توسط غیر شیعه قابل توجه است. خصوصاً که وی علاقمند است مرتکبان این جنایت را به کلی تبرئه کند. این مسأله در سخنان بسیاری از بزرگان اهل سنت مثل: جوینی، گنجی، مسعودی، نظام، ابوجعفر نقیب استاد ابن ابی الحدید، احمد بن محمد بن سرّی و دیگران آمده است. سخنان اینان را در بخش متون و آثار خواهیم آورد. ابن حمزه زیدی در پاسخ به اعتراض برخی در خصوص تناقض روایات، تصریح کرده که چندین بار به خانه ی زهرا علیها السلام یورش بردند: یکی از روایات می گوید: علی در خانه اش نشست و حاضر به بیعت نشد. طلحه و زبیر هم به او پیوستند و از خانه بیرون نیامدند تا اینکه عمر آمد و خواست

[صفحه 284]

خانه را بر رویشان آتش بزنند.

روایت دیگر می گوید: ابوبکر برای نماز به مسجد رفت. به خالد بن ولید گفت که در

کنار علی نماز گزارد. سپس هنگامی که ابوبکر سلام نماز را آغاز می کند، او را بکشد. روایت سوم می گوید: علی را در حالی که طنابی بر گردن او انداخته بودند، آوردند. پس به اکراه بیعت کرد.

ابن حمزه اینگونه پاسخ داده: «این در اوقات مختلف بود و لذا بین روایات نه تناقضی است و نه همدیگر را دفع می کنند». [288].

یعنی تلاش برای آتش زدن خانه در یک زمان و در یک یورش جداگانه از یورشی بوده که علی را طناب به گردن برای بیعت بیرون آوردند...

با بودن علی، انگیزه ای برای یورش به زهرا نیست

وی می گوید: اگر به فرض بپذیریم که مهاجمان وارد خانه شدند، چرا فقط به زهرا علیهاالسلام یورش می برند و او را می زنند و علی را رها می کنند؟ در حالی که قرار بود به علی که با بنی هاشم در غرفه اش نشسته بود، هجوم برند. چه خانه ده کیلومتر نیست بلکه فقط ده متر مساحت دارد.

پاسخ:

- 1- پیش از این گفتیم که خود وی می گوید: همه ی بنی هاشم با علی در خانه بودند. پس چگونه یک حجره ی کوچک ده متری گنجایش همه آنان را داشته است؟!
- 2- آنان پس از فراغت از یورش به زهرا علیهاالسلام در کنار در، وارد خانه شدند. چه زهرا علیهاالسلام نتوانست جلوی آنان را بگیرد.

[صفحه 285]

3- به نظر می رسد که وی معتقد است که خانه ی زهرا علیهاالسلام از چندین غرفه، یا حداقل از یک حیاط و یک غرفه تشکیل می شد... چگونه این نظر را اثبات کرده و

روایات مورد استناد وی کدام است؟!

4- یورش به زهرا علیهاالسلام بدین جهت نبود که منظورشان شخص آن حضرت بود بلکه به این علت او را مورد تهاجم قرار دادند که مانع از رسیدن آنان به علی علیه السلام شد. روایات به این نکته تصریح کرده و بیان می دارد که زهرا علیهاالسلام کوشید آنان را از باز کردن در بازدارد یا در کنار در با آنان برخورد کرد.

ما در اینجا به نمونه هایی از هر دو دسته روایات اشاره می کنیم:

از متونی که به قرار گرفتن زهرا علیهاالسلام بین علی علیه السلام و آنان تصریح دارد، به نمونه های زیر توجه می دهیم:

1- فیض کاشانی می گوید: «فاطمه بین آنان و شوهرش حائل شد و گفت: به خدا

سوگند، نمی گذارم که پسر عمویم را به ستم بکشید»... [289].

2- مجلسی می گوید: «هنگامی که علی علیه السلام را بیرون آوردند فاطمه علیهاالسلام

بین شوهرش و مهاجمان در کنار در خانه حائل شد. قنفذ با تازیانه چنان به بازوی زهرا

علیهاالسلام زد که همچون بازوبند به دور بازویش حلقه زد و او را هل داد در نتیجه

یک دنده از پهلویش شکست و جنینی را ساقط کرد». [290].

3- علی علیه السلام: سبب بخشودگی قنفذ از غرامت به عمر، ضربه تازیانه ای بود که

وی به فاطمه زد. آنگاه که آمد تا بین علی و مهاجمان حائل شود. هنگامی که فاطمه

علیهاالسلام از دنیا رفت، اثر تازیانه همچون حلقه ی بازوبند بر بازوی او باقی مانده

[صفحه 286]

بود. [291].

از متونی که تصریح دارد که فاطمه علیهاالسلام تلاش کرد تا آنان را از باز کردن در

بازدارد، به موارد زیر اشاره می کنیم:

1- روایت بلاذری و دیگران که می گوید: عمر آتش آورد. فاطمه علیها السلام در کنار در به او برخورد. به او گفت: پسر خطاب! آیا می خواهی در خانه ام را به رویم آتش بزنی؟! گفت: بلی، و این بهترین کار برای تقویت دین پدرت می باشد. [292].

2- روایت مفضل می گوید:... و بیرون آمدن فاطمه علیها السلام و مخاطب قرار دادن آنها از پشت در... و داخل کردن قنفذ - لعنه الله - دستش را برای باز کردن در... این روایت می گوید: عمر با پایش به در زد و در به شکم فاطمه علیها السلام اصابت کرد... [293].

3- در کتاب سلیم بن قیس: «به در خانه ی علی رسید. فاطمه پشت در نشسته بود.. عمر آمد و در را زد و ندا داد: پسر ابی طالب! در را باز کن. فاطمه علیها السلام گفت: عمر! با ما چه کار کردی؟ چرا ما را به حال خودمان رها نمی کنی؟

گفت: در را باز کن و الا آن را به رویتان آتش می زنیم... سپس در را آتش زد. عمر در را به داخل راند. فاطمه علیها السلام به طرفش آمد و فریاد کشید: پدر!...» [294].

4- عمر: «لگدی به در زدم. فاطمه شکمش را به در چسبانیده بود و مانع آن می شد... در را به داخل راندم و وارد شدم. فاطمه به گونه ای به طرفم آمد که جلوی

[صفحه 287]

چشمانم را گرفت...» [295].

5- عمر: «چون به جلوی در رسیدیم، فاطمه به محض دیدن آنان، در را به رویشان بست و شك نداشت که کسی بدون اجازه اش بر او وارد نخواهد شد. عمر لگدی به در کوبید و آن را - که از چوب خرما بود - شکست. سپس وارد شدند.» [296].

6- زهرا علیها السلام: «و آتش آوردند که خانه و ما را آتش زنند. پس به پشت در تکیه دادم و آنان را به خداوند قسم...» [297].

7- عمر: «فاطمه با دستهایش در را گرفته بود تا مرا از باز کردن آن بازدارد. پس دوباره تلاش کردم. اما نتوانستم. پس با تازیانه به دستهایش زدم. چنانکه دردش گرفت... لگدی به در کوبیدم. فاطمه شکمش را به در چسبانده بود تا آن را نگه دارد... در راه به داخل راندم و وارد شدم. فاطمه به گونه ای به طرفم آمد که جلوی چشمانم را گرفت. یک سیلی از روی رو بند به گونه هایش زدم، گوشواره اش کنده شد و به زمین افتاد. علی بیرون آمد. چون احساس کردم که می آید، به سرعت به بیرون خانه دویدم و به خالد، و قنفذ، و همراهانشان گفتم: از خطر عظیمی نجات یافتم... و عده کثیری جمع کردم، نه برای اینکه شمارشان از علی بیشتر شود، بلکه بدان جهت که قلبم بدان تقویت شود، آمدم و علی را که در محاصره بود، از خانه اش بیرون آوردم...» [298].

از سوی دیگر، برخی از متون اشاره دارد که مهاجمان کوشیدند تا به فاطمه علیها السلام فشار آورند و او را بترسانند تا بین آنان، و علی و همراهانش مانع نشود. حتی از او

[صفحه 288]

می خواستند که آنان در شکستن تصمیم متحصنین در خانه اش، یاری نماید. از آن جمله است:

1- می گویند: هنگامی که مهاجمان به خانه فاطمه آمدند، عمر ندا داد: «ای فاطمه! دختر رسول خدا! کسانی را که به خانه ات پناهنده شده اند، بیرون کن تا بیعت کنند و در آنچه مسلمانان داخل شده اند، داخل شوند و الا- به خدا قسم- خانه به رویشان آتش می زنیم.» [299].

2- در متن دیگری آمده که عمر گفت: «دختر رسول خدا! به خدا قسم، در میان مردم، کسی را از تو و پدرت بیشتر دوست ندارم، ولی به خدا سوگند که این محبت مانع نمی

شود که اگر اینان نزد تو جمع شوند، دستور دهم در خانه را به رویشان آتش زنند». [300].

تعارض روایات

وی از اینکه با این همه تعارض در روایات قضیه زهرا علیهاالسلام روبه رو شده اظهار حیرت می کند و می گوید:

«احادیث مربوط به آتش زدن خانه زهرا علیهاالسلام که در تلخیص الشافی، الاختصاص و امالی مفید آمده بین تهدید بدون آتش زدن - که زیاد است - و آتش زدن با هم تعارض دارد».

در پاسخ گوییم:

[صفحه 289]

در این روایات هیچ گونه تعارضی وجود ندارد. زیرا:

1- احادیث تهدید به آتش زدن، وقوع آن را نفی نمی کند. بلکه در یکی از پاسخهای قبلی بیان کردیم که هرکس به مقتضای غرض سیاسی یا مذهبی خود و یا به اندازه ای که شرایط حاکم اجازه نقل یا اطلاع یافتن از آن را می دهد، روایت نقل می کند. خصوصاً در آن برهه ی شکننده که راوی را به خاطر نقل یک روایت در فضیلت علی علیه السلام هزار تازیانه زدند. [301].

حتی نامگذاری فرزندان به نام علی کافی بود که آن کودک را که علی نام گذاشته اند، بکشند. [302] در کتاب خود، صراع الحریه فی عصر المفید، موارد مهمی نقل کرده ایم که در این زمینه هم می تواند مفید باشد. بدانجا مراجعه کنید.

خلاصه اینکه نقل روایت به سبب اغراض و شرایط حاکم و غیره تفاوت و اختلاف

دارد. همچنان که موضوع منقول بر حسب شرایط، اشخاص و وابستگیها و... به لحاظ قلت و کثرت، و حرارت و برودت متفاوت می شود. یکی تهدید به آتش زدن، دیگری جمع آوری هیزم؛ سو می آوردن پاره ای آتش؛ دیگری آتش گرفتن در یا خانه؛ دیگری شکستن در؛ دیگری ورود به خانه، و گشودن و هتک حرمت آن؛ دیگری فشردن زهرا علیها السلام بین در و دیوار، دیگری زدن به جنین، با به شکم یا به بازوی فاطمه به گونه ای که همچون بازوبند به دور بازویش حلقه زد؛ یا زدن به انگشتان زهرا علیها السلام تا در را رها کند و آنان بتوانند وارد خانه شوند؛ دیگری نیز شکستن پهلویش را.

از سوی دیگر می بینیم: یکی نقل می کند که عمر، زهرا علیها السلام را زد، و آن دیگری

[صفحه 290]

نقل می کند که مغیره بن شعبه او را زد، و سومی قنفذ را می گوید. این روایات همدیگر را نه تکذیب می کنند و نه تداخلی بینشان دیده می شود، بلکه هر کدام مطابق غرض خویش یا به هر دلیل دیگر مثل رعایت شرایط سیاسی یا بواسطه ی موانع مذهبی و... بخشی از ماجرا را نقل می کند.

شیخ محمد حسن مظفر رحمه الله آن را اینگونه تعلیل می کند:

افراد کثیرالاطلاع که می خواهند همه ی وقایع را روایت کنند نمی توانند واقعه را به کلی اهمال کنند لذا برخی از مقدمات آن را روایت می کنند تا از همه ی جهات بدان خلل وارد نمایند و از سوی دیگر می خواهند قضیه کم اهمیت جلوه دهند. چنانکه در داستان بیعت غدیر، و موارد دیگر انجام دادند». [303].

2- تاریخ نگاران و تدوین گران حدیث شرایط روزگار و خصوصاً شرایط سیاسی را

مراعات می کردند. زیرا حاکمان و دیگران علاقمند بودند که هرچه بیشتر از حجم جنایاتی که در حق اهل بیت عصمت و نبوت در مقابل مردم مرتکب شده اند، بکاهند و اگر می توانستند واقعه را از اساس انکار کنند، حتماً انکار می کردند و اظهار می داشتند: مهاجمان، دلهایشان مالا مال از محبت زهرا علیها السلام بود. بکله این تلاشی است که می بینیم برخی مبذول می دارند تا از روابط مودت آمیز زهرا علیها السلام و مهاجمان سخن گویند، و آنچه از ایجاد هرگونه سوء تفاهم در این زمینه گفته می شود را انکار نمایند. به گفته های ابن کثیر حنبلی در البدایه والنهایه و کتابهای دیگران مراجعه کنید. شاید آنچه اخیراً از برخی افراد در خصوص شدت محبت آنان نسبت به زهرا علیها السلام شنیده ایم، از همین کتابها گرفته شده باشد.

روشن شده که نقل حقیقت ماجرای زهرا علیها السلام عاملی قوی و کوبنده در خود

[صفحه 291]

دارد که فهم و شعور تاریخ، و ارزشیابی حوادث می تواند بسیار مؤثر واقع شود و متصدیان خطیرترین منصب و مقام اسلامی را تحت تأثیر قرار دهد. همچنان که تأثیراتی در تحریک عواطف و احساسات و ارتباطات عاطفی و دینی این گروه یا آن گروه بر جای گذارد. بنابراین اجازه ی نقل این قضیه و سهل انگاری در آن برای بسیاری از مردم انتخاب برتر، نمونه و شایسته نیست.

3- وقوع آتش زدن توسط شیعه اهل بیت علیهم السلام از طرقی روایت شده که برخی از آنها صحیح و معتبر است. بنابراین دلیلی برای کاستن از اهمیت این روایات توسط این مقوله ی (روایات تهدید به آتش زدن فراوان است، سایر روایات معتبر نیست، نداریم).

بخشی از نصوص و متون دال بر وقوع آتش زدن را در بخش مربوط به متون و آثار

خواهیم آورد.

4- نقل روایت وقوع آتش زدن بوسیله ی کسانی که دور کردن و بلکه تبرئه افراد محبوبشان- در صورت امکان- از فضای این حادثه وحشتناک برایشان مهم است؛ ما رابه صحت روایات منقول از طرق شیعه هرچه مطمئن تر می کند.

5- در یکی از فصول گذشته درباره ی کتب شیخ مفید رحمه الله و نیز چگونگی تألیف الارشاد سخن گفتیم. در آنجا آوردیم که برنامه مفید در این کتاب، پرهیز از امور حساس و تحریک کننده بود. لذا از ورود به جزئیات و تفصیل ماجرای سقیفه خودداری کرده است. همچنان که در کتاب صراع الحریه فی عصر المفید گفته ایم، دوره ی مفید از حساسیت بالایی برخوردار بود. امالی کتابی است با هدف محدود، و جهت گیری مشخص. مفید در این کتاب در صدد بیان حوادث تاریخی به صورتی فراگیر، و هماهنگ و منسجم نبوده است.

مفید در الاختصاص تفصیل مهم و اساسی آورده که این شخص معترض یا

[صفحه 292]

آن را انکار می کند یا تلاش دارد در آن تشکیک نماید.

علاوه بر این دانستید که شیخ مفید در دو کتاب المزار، والمقنعه، زیارت زهرا علیهاالسلام را آورده است. در این زیارتنامه آمده:

السلام علیک ایتها الصدیقه الشهیده، السلام علیک ایتها البتول الشهیده.

6- اگر منظور این است که کسانی که به آتش زدن خانه فاطمه علیهاالسلام مباشرت کردند، می خواستند آتش همه ی خانه را با کسانی که در آن بودند، بسوزاند ولی این خواسته ی آنان تحقق نیافت، پس صحیح است که گفته شود: اراده کردند که آتش

بزنند، یا برای آتش زدن خانه همت کردند و الفاظی شبیه این. بنابراین متون مذکور با متونی که می گوید: در آن آتش انداختند و مانند این اختلاف ندارد.

نفی، نیازمند دلیل

وی می گوید: من قضیه ی شکستن پهلوی زهرا علیهاالسلام را نفی نمی کنم اما می گویم: قانع نشدم.

همانگونه که اثبات نیاز به دلیل دارد، نفی نیز محتاج دلیل است. وی در ادامه دلایل عدم اقناع خود را بیان کرده است.

ما در این کتاب همه ی این اسباب و عوامل را بیان و عدم صحت استناد بدان را اثبات کردیم. در اینجا چند مطلب را به آنچه پیش از این گفته ایم، می افزاییم:

1- از باب جدل می پذیریم که او به صحت روایت شکستن پهلوی زهرا علیهاالسلام قانع نشده است اما از او می پرسیم: آیا در خصوص سایر وقایع این ماجرا مثل: زدن، و سقط جنین، و تهدید به آتش زدن خانه با ساکنانش، فرزندان و همسر زهرا علیهاالسلام و سپس شعله ور ساختن آتش به قصد سوزاندن خانه، قانع شده است یا نه؟ اگر به همه ی این وقایع شده و فقط شکستن پهلوی زهرا علیهاالسلام نزد وی مشکوک

[صفحه 293]

است، اشکالی ندارد. زیرا سیر امور برای اثبات لوازمی که اقدام مهاجمان در شکستن پهلوی زهرا علیهاالسلام آن را اثبات می کند، کافی است خصوصاً متونی که تأکید دارد فاطمه علیهاالسلام صدیقه ی شهیده از دنیا رفت.

2- اگر یک نفر از مردم در خصوص یک قضیه قانع نشود، مشکلی نیست لیکن مشکل این است که این شخص که اظهار می کند در ثبوت این حادثه، قانع نشده، تلاش می

کند که مردم را به عدم آن قانع سازد و هرچه را دلیل و شاهد می داند، از این طرف و آن طرف جمع می کند تا این عدم ثبوت را اثبات نماید و همه ی این کارها تحت شعار و پوشش قانع نشدن انجام می دهد.

فردی درباره ی صیادی که پرنده ای را ذبح می کرد، و در چشمانش بواسطه ی بیماری، اشک می آمد، به دوستش گفت: به این صیاد بنگر. چقدر دل نازک است! او بواسطه ی رأفت و رحمت به حال پرنده ای می گرید که آن را ذبح می کند. دوستش به او گفت: به اشک چشمانش نگاه کن به کار دستانش نظاره کن.

حال چگونه گفته ی این شخص ما را قانع می کند که گفت: من شکستن پهلوی زهرا علیهاالسلام را نفی نمی کنم؛ ولی هزار و یک دلیل - البته به گمان خودش - در اثبات همین نفی و اثبات آنچه قضیه را از اساس نفی می کند، ارائه می دهد؟!

3- وظیفه عالم، حل مشکلاتی است که مردم در زندگی فکری و فرهنگی خویش خصوصاً در زمینه ی تخصص عالم با آن مواجه می شوند. بنابراین باید تصمیمش را بگیرد یا به سوی اثبات بر اساس دلیل گام بردارد یا به طرف نفی به کمک دلیل - خصوصاً اگر خودش معتقد باشد که نفی نیز محتاج دلیل است - و یا دوری از پاسخ دادن تا اینکه فکرش را بکند و تصمیمش را بگیرد.

او حق ندارد مطالب مشکوکی را که نمی تواند مورد مطالعه و بررسی قرار دهد یا در آن به یقین نرسیده یا خودش برای رسیدن به این یقین تلاش نکرده، به خورد

[صفحه 294]

مردم بدهد. و الا چگونه این سخن را از او بپذیریم که می گوید: در اوایل دهه ی پنجاه میلادی در اثنای مطالعه ی این موضوع از شرف الدین پرسیدم. سپس در سال 1414 ه می گوید: اخیراً به نصی در بحارالانوار دست یافته ام که می گوید... آیا مطالعه وی

بیش از چهل سال طول کشیده تا اینکه اخیراً توانسته به این یا آن نص دست یابد؟! آیا می توان این را مطالعه و بررسی نماید در حالی که فقط به کتاب بحارالانوار آن هم در سالهای اخیر مراجعه کرده و به رغم نصوص بسیار فراوانی که در این کتاب آمده، جز همین یک نص، به چیزی دست نیافته است؟! اگر این نص به اظهار خودش، مشکل او را حل کرده پس چرا دوباره به تشکیک و طرح پرسش روی آورده است؟! 4- اگر کسی که این پرسش را مطرح می کند یک انسان عادی بی سواد بود که نه فارغ التحصیل دانشگاه است و نه در مراکز علمی دینی تحصیل کرده، در این حالت معذور است و وظیفه عالم عارف است که مشکل یا مشکلات او را حل کند و به پرسش یا پرسشهای او پاسخ دهد. اما اگر او خود عالم و عهده دار پاسخگویی به پرسشهای دینی مردم است، باید بداند که مردم از عدم پاسخگویی وی می فهمند که به مضمون سؤال و همه ی لوازم و آثار آن ملتزم است.

مصادره ی موقوف

می بینیم که برخی از افراد، هرگاه در موضع تعدی به زهرا علیهاالسلام و شکستن پهلو ی او پرسشی از آنان می شود، به جای پاسخ، از سؤال کننده که یک انسان عادی است، می پرسند: آیا شکستن پهلو ی زهرا علیهاالسلام نزد شما ثابت شده است؟ به چه دلیل؟

می گوییم:

[صفحه 295]

1- برای کسی که خود را اهل علم می داند و مسئول هدایت مردم، زیننده نیست که از میان مردم یک انسان عادی را مخاطب خود سازد و این سؤال را از او بپرسد مگر اینکه

منظورش ایجاد شبهه در ذهن وی باشد تا راه سیطره بر او را هموار سازد و از آسان‌ترین راه بتواند او را تسلیم کند.

2- متون مثبتی ماجرای زهرا علیها السلام فراوان است و کتابهایی که در قرون سابق نوشته شده، پی در پی چاپ می‌شود و نسخه‌های خطی در گوشه و کنار جهان پیدا می‌شود و روایات و متون بیشتری در تأیید و تأکید این قضیه می‌یابیم.

ما نمی‌خواهیم برای پذیرش روایات مربوط به شکستن پهلوی زهرا علیها السلام و مجروح شدن، و شهادت آن حضرت، به این شخص زیاد اصرار کنیم، هر چند فراوان و متنوع است. با این حال نمونه‌هایی از آن را تقدیم خواننده می‌کنیم:

1- طبرسی: «فاطمه علیها السلام بین شوهرش و مهاجمان قرار گرفت. قنفذ او را با تازیانه زد... ابوبکر به دنبال قنفذ فرستاد که زهرا علیها السلام را بزند. قنفذ زهرا علیها السلام را وادار کرد که به لنگه در خانه اش پناه برد. قنفذ آن را به درون راند. یکی از دنده‌های پهلوی زهرا علیها السلام شکست و فرزندش را سقط کرد». [304].

طبرسی در مقدمه‌ی کتاب الاحتجاج که این حدیث را در آن آورده، می‌گوید: «در اکثر موارد، اسناد اخبار را نمی‌آوریم، زیرا یا مورد اجماع است و یا موافق مدلول عقل و یا در سیره‌ها و کتابها بین مخالف و موافق مشهور، مگر روایاتی که از ابومحمد حسن عسکری علیه السلام آورده ام». [305].

2- سید بن طاووس رحمه الله نص زیارتی را آورده که در آن آمده: «الممنوعه ارثها،

[صفحه 296]

المكسورة ضلعها، المظلوم بعلمها، والمقتول ولدها». [306].

3- کلینی از محمد بن یحیی، از عمر کی بن علی، از علی بن جعفر، از برادرش، از ابوالحسن علیه السلام که فرمود: «همانا فاطمه صدیقه شهیده است. بدانید که دختران

پیامبران حیض نمی شوند». [307].

4- صدوق از علی بن احمد بن موسی الدقاق، از محمد بن ابی عبداللّه کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از نوفلی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از سعید بن جبیر، از ابن عباس که گفت: «رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نشسته بود که حسن علیه السلام آمد... اما دخترم فاطمه... هرگاه او را می بینم، آنچه را که پس از من با او خواهند کرد، به یاد می آورم، او را می بینم که مذلت وارد خانه ی او شده و حرمتش شکسته، و حقش غصب شده و ارثش منع، و پهلویش شکسته و فرزندش سقط شده است...».

[308].

این را دیلمی [309] و جوینی [310] هم روایت کرده اند.

5- سلیم بن قیس هلالی: «قنفذ- لعنه اللّه- فاطمه علیها السلام را وادار کرد که به پشت در پناه برد و آن را به داخل راند. در نتیجه پهلوی زهرا علیها السلام شکست و فرزندش را سقط کرد، و همواره بستری بود تا اینکه در اثر همان ضربه به شهادت رسید». [311]

6- ابن شهر آشوب: ابن قتیبہ می گوید: فاطمه علیها السلام محسن را به سبب ضربه قنفذ عدوی سقط کرد.

7- سید حمیری رحمه اللّه سرود:

[صفحه 297]

ضربت و اهتضمت من حقها
و اذیقت بعده طعم السلع

قطع الله یدی ضاربها
و ید الراضی بذاک المتبع [312].

شعر سید حمیری بر شیوع این مسأله در عهد امام صادق علیه السلام دلالت دارد، به گونه ای که شعر آن را در اشعار خود آورده و مرتکبان این جنایت را نفرین و سرزنش کرده اند.

8- امام حسن علیه السلام بیان فرموده که مغیره بن شعبه به گونه ای زهرا علیها السلام را زد که زخمی شد.

9- شیعیان در عهد صدوق رحمه الله اصرار داشتند که زیارتنامه ای را بخوانند که در آن آمده: «السلام علیک ایتها الصدیقه الشهیده».

در این کتاب متونی در این باره و نیز متونی دال بر شهادت زهرا علیها السلام خواهیم آورد.

3- اگر شکستن پهلو ی زهرا علیها السلام ثابت نشود، این به معنی نفی کلی این قضیه نیست و نمی توان مداحان را از ذکر آن منع کرد. خصوصاً که مورخان و محدثان آن را روایت کرده اند.

4- آیا باید برای هر قضیه ی تاریخی یک سند صحیح وجود داشته باشد؟! مگر چند واقعه ی تاریخی اینگونه ثابت شده است؟! آیا ثبوت هر حادثه ی تاریخی موقوف به وجود یک سند صحیح مطابق اصطلاحی رجالی است؟!

چرا در خصوص این قضیه سند صحیح می خواهد اما خود او می گوید:
در اثبات قضایا به سند صحیح محتاج نمی باشیم. فقط وثوق به صدور آن کافی است.
وی در صحت یک روایت، نبود انگیزه ی دروغ را هر چند در کتابهای غیر شیعه امامی باشد، کافی می داند. در حالی

که تلاش می کند شبهاتی پیرامون روایات اهل بیت علی علیه السلام طرح نماید. وی در انجام این هدف، همواره بر وجود روایات دروغ و جعلی تأکید می کند. بدون اینکه به تلاشهای علما در تشخیص روایات صحیح و معتبر از روایات جعلی اشاره نماید. خلاصه اینکه: با ملاحظه آنچه بیان کردیم مادامی که قرائنی وجود دارد مبنی بر اینکه زهرا علیها السلام را مورد هجوم قرار دادند زدند و فرزندش را سقط کردند؛ و متون تصریح دارد که فاطمه علیها السلام شهیده از دنیا رفت؛ نمی توان این قضیه را تکذیب کرد تصریح متون به شهادت زهرا علیها السلام، شکستن پهلوی او را یک امر معقول و قابل قبول می سازد. حال چگونه است که روایت آن در کتب شیعه و سنی آمده، و شعراً خصوصاً شاعران متقدم بدان اشاره کرده اند.

5- اگر فرض کنیم که شکستن پهلوی زهرا علیها السلام به اثبات نرسیده است، حال از او می پرسیم: چرا این مطلب را دستاویزی برای تشکیک در ثبوت زدن زهرا علیها السلام و سقط جنین و هتک حرمت خانه اش قرار داده در حالی که این قضیه مورد اجماع طایفه شیعه ی امامی است و روایات آنان در این باره مستفیض و بلکه متواتر است و بسیاری از مورخان و محدثان سایر فرق اسلامی آن را روایت کرده اند؟! یا اینکه مطالعه و بررسی واقعگرایانه اقتضا می کند که بر یک مسأله خاص که وی گمان می برد ضعیف ترین نقطه است، تأکید کند. وی می خواهد با تشکیک در این امر راه را برای تشکیک در سایر موارد به شیوه ی اطلاق حکم کلی، و بحث از عمومات و مبهمات هموار کند چه مردم به جزئیات توجه نمی کنند. و بدین ترتیب بتواند اصول ثابت و قطعی و قضیه ی مورد اجماع علمای شیعه که بطور متواتر و مستفیض روایت شده از اساس باطل کند. و همچنین علماء غیر شیعه آنرا روایت کرده اند که ثبوت این قضیه به دلیل شامل شدن بر ملامت و سرزنش والیان

[صفحه 299]

محبوبشان، چندان خوشایندشان نیست.

سقط محسن به واسطه ی یک پیشامد طبیعی

وی جسارت را به حدی رسانده که می گوید: احتمالاً سقط محسن در یک پیشامد طبیعی صورت گرفته نه در نتیجه تعدی و تجاوز؟!!

پاسخ:

متون فراوان و بلکه متواتر دلالت دارد که محسن به سبب تعدی به زهرا علیهاالسلام سقط شده است. به نقل شیخ طوسی رحمه الله علمای شیعه بر این مطلب اجماع دارند.

بسیاری از پیروان مهاجمان که حتی توهم انتساب این قضیه به مهاجمان محبوبشان، چندان برایشان خوشایند نیست، این قضیه را روایت و بدان اشاره کرده اند. با این حال ما نمی دانیم چرا وی اصرار دارد که مهاجمان را از این جنایت تبرئه کند و چگونه به خودمان اجازه می دهیم که کاسه ی داغ تر از آش باشیم؟

آیا با توجه به گفته ی خود وی نفی هم محتاج دلیل است چنانکه اثبات به دلیل نیاز دارد، این اصرار در تبرئه مهاجمان توجیه علمی دارد؟!!

آیا با اینکه دلیل قاطعی بر اثبات این قضیه داریم، باید آن را رد کنیم و بر نفی بدون دلیل اصرار ورزیم؟!!

قابل توجه اینکه شخص دیگری، اصل وجود فرزندی به نام محسن را انکار کرده است؟

یکی دیگر سکوت کرده و نه به نفی اشاره کرده و نه به اثبات. گویا می خواهد با این سکوت خویش بگوید که اصلاً طفلی به این نام منسوب به زهرا علیهاالسلام وجود

ندارد.

یکی دیگر که دیده انکار این مسأله غیر ممکن است و از سوی دیگر نتوانسته

[صفحه 300]

به جنایتی که در حق او و مادرش مرتکب شده اند، اعتراف نماید؛ خود را با این ادعا از آن خلاص کرده که: «در کوچکی مرد». بنابراین به انکار سقط تصریح نکرده اما با همین ادعا به این انکار اشاره کرده است.

گروه چهارم از این طفل، و اینکه سقط شد؛ یاد کرده اما از بیان حقیقت ماجرا سکوت کرده است.

گروه دیگری به این واقعیت تلخ تصریح کرده و آن را توضیح داده اند. در بخش متون و آثار بخشی از اقوال این گروه را آورده ایم.

به مصلحت کسانی که به زهرا علیهاالسلام ظلم کردند، و او را آزار دادند و زدند و فرزندش را سقط کردند؛ نبود که این قضیه پخش شود. زیرا این کار چهره ی آنان را مخدوش خواهد کرد و حتی در درازمدت موقعیتشان را به خطر خواهد انداخت. لذا به تحریف حقیقت و تزویر تاریخ، و تحمیل سلطه ی خشن و کوبنده بر تبلیغات، و بستن دهانها با هر وسیله ی ممکن رو آوردند. در نتیجه چیزی به ما نرسید مگر به قدری که از چنگالهای شوم آنان پنهان ماند و فداییان حقیقی مذهب که با گرانبهاترین و بافضیلت ترین کالای خود، یعنی جان، با خداوند سبحان معامله کردند، با فداکاری و جانفشانی به ما رساندند. دقیقاً چنانکه به رغم همه جنایتها، دردها، مصیبتها و خونهایی که در این راه بر زمین ریخت، بخشی انبوه و بلکه دریایی سرشار از فضائل و مناقب، و مواضع و جهاد علی علیه السلام و حتی حدیث غدیر و حدیث ثقلین و حدیث سفینه و حدیث منزلت از چنگال کرکسهای وحشی و کینه توزان پنهان ماند تا با پیکری مجروح،

رنجور و آغشته به خون ما برسد و با صداقت و ژرف نگری، حقیقت لطف و عنایت الهی به امت اسلامی، نسلها و دین، حق را برای ما مجسم سازد. هر دعوتی که حاکمان جور به جنگ رفتند و در مقابل آن ایستادند، به

[صفحه 301]

زودی متلاشی شد و از بین رفت مگر دعوت حق که به رغم گذشت صدها سال از جنگهای سخت و شکننده، و به رغم مقابله و مبارزه طلبی با حاکمان ستمگر در اساس حاکمیت، و مشروعیت آنان - چه اعتقاد به امام یعنی ردّ مشروعیت، و اتهام حاکمان به ظلم و غصب، و محاربه با تعالیم خدا و رسول - همچنان با حفظ اصالت خود تداوم یافته است. مهمترین دلیل بر آنچه گفتیم، و نیز توطئه حاکمان ستمگر در توجیه، تزویر و ارتکاب جنایات وحشتناک، و از سوی دیگر لطف و عنایت الهی در حفظ حق و حقیقت، مسائل مربوط به مقام علی علیه السلام و مظلومیت زهرا علیها السلام است که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را به عنوان معیار حق و باطل معرفی فرمود. همین موجب شد که نقش فاطمه علیها السلام پس از رحلت پدرش، مؤثر، فعال، قاطع و قوی باشد و به وسیله ی آن صحیح از سقیم، و تحریف شده و باطل، از سلیم و قویم باز شناخته شود.

آیا گریه ی زهرا جزع بود؟

وی می گوید: قابل تصور نیست که مردم مدینه از گریه ی زهرا علیها السلام - زنی که قضا و قدر الهی را با آغوش باز می پذیرد - آنگونه که مداحان در سوگواری او می خوانند، آسایش خود را از دست بدهند [313]، اگر چه متوفی، فردی در سطح رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد.

پاسخ: ما تصور نمی کنیم که گریه ی زهرا علیها السلام در فراق پدرش، آسایش مردم

را به هم زد و موجب اعتراض آنان شد، بلکه آنچه آنان را ناراحت کرد و به واکنش

[صفحه 302]

و داشت، چیزی است که وجود زهرا علیها السلام در کنار قبر پدرش با حالتی از حزن و اندوه، و دلتنگی و دل شکستگی برمی انگیخت: مظلومیت زهرا علیها السلام که بلافاصله پس از درگذشت پدرش به سراغ او آمد. چه نمایانگر حالت تحریک مداوم مردم پاک نهاد، و مخلص با ایمان و در نتیجه نابودی خطی بود که از انجام هیچ عملی در راه رسیدن به خواسته هایش فروگذار نکرد. گریه ی زهرا علیها السلام در فراق شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله به اندازه ی گریه ی آن بانو در تجسم سرنوشت غمباری که به مجرد وفات پیغمبر، اسلام و اسوه هایش را در خود فروبرد، نبود. بنابراین گریه ی زهرا علیها السلام، جزع از مصیبت و بزرگ شمردن فقدان شخص نیست که با پذیرش قضا و قدر الهی منافات داشته باشد. مگر اینکه وی تسلیم قضا و قدر بودن، و سکوت در قبال ظلم را پذیرش قضا و قدر الهی بداند.

بیت الاحزان

برخی نیازی به بیت الاحزان نمی بینند تا فاطمه علیها السلام در آن گریه کند. وی تصوّر نمی کند که فاطمه علیها السلام چنان در فراق پدرش گریه کند که آسایش مردم مدینه به هم بخورد و از او بخواهند که ساکت باشد. زیرا این بدان معنی است که زهرا علیها السلام با صدای بلند در راهها فریاد می زد؟! او این فریاد و برهم زدن آسایش مردم با مقام و منزلت زهرا علیها السلام نمی سازد. در پاسخ می گوئیم:

1- روایتی است که مرحوم مجلسی در بحار الانوار [314] آورده و آن را ضعیف خوانده است. زیرا آن را در یک منبع معتبر پیدا نکرده است. این روایت که از فضّه

است می گوید: فاطمه علیها السلام در شب دوم وفات پدر از خانه بیرون رفت، گریست و مردم نیز با او گریستند. هنگامی که مردم مدینه گریه ی زهرا علیها السلام را دیدند از علی علیه السلام

[صفحه 303]

درخواست کردند که یا شب گریه کند یا روز. لذا علی علیه السلام بیت الاحزان را در بقیع برای او ساخت.

پیش از این به منابع دیگری در این باره اشاره کردیم.

روشن است که روایت فضّه، همچنان که مرحوم مجلسی بیان کرده، قابل اعتماد نیست: هم از لحاظ سند، و هم از لحاظ مضمون. هر که به این حدیث مراجعه کند، این مطلب را درمی یابد.

اما بیت الاحزان، تا این زمان باقی مانده و آن موضع معروف به مسجد فاطمه در جهت گنبد مقبره ی حسن و عباس است. ابن جبیر بدان اشاره کرده و می گوید: «به دنبال قبه ی عباسیه خانه ی فاطمه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به بیت الاحزان (خانه ی اندوه) معروف است و گویند: همین خانه است که آن بانو در سوگ رحلت پدرش در آن مأوا گرفت و دیری ملازم آن خانه شد و به اندوه نشست». [315].

2- گریه ی فاطمه علیها السلام در شب بیشتر آسایش مردم را به هم می زد. زیرا آنان در روز برای انجام کارهای روزانه در مزارع، و رسیدگی به حیوانات و رفع احتیاجات خویش پراکنده می شدند. پس سزاوارتر آن بود که فاطمه علیها السلام شب در بیت الاحزان باشد نه روز.

3- حقیقت این است که گریه ی فاطمه علیها السلام آسایش مردم را برهم نزد بلکه هیئت حاکمه را زجر می داد. چه حاکمان جدید می بایست در مسجد پیغمبر صلی الله

علیه و آله و در کنار منبر شریف آن حضرت، جایی که فقط چند متر از خانه فاطمه علیهاالسلام فاصله داشت، حضور داشته باشند. لذا حاکمان، او را از گریه ی منع کردند. [316].

[صفحه 304]

مردم گروه گروه به همین مسجد می آمدند و از طلوع فجر تا پاسی از شب برای نماز، و نیز پیگیری حوادث در آن حضور داشتند.

بنابراین مسجد، مرکز شهر مدینه است، شهری نسبتاً کوچک که شاید جمعیتش به چند هزار نفر نرسد. زیرا مکه، شهری که از مدینه خیلی بزرگتر بود و ام القری نامیده می شد، بر حسب آمارهای جنگ احزاب که مکه همه ی امکانات خود را در آن بسیج کرد [317] حداکثر می توانست چهار هزار سپاهی بسیج نماید. همه افراد قادر به حمل سلاح از سن مشرف به تکلیف تا سن پیری می بایست در جنگ شرکت می کردند. اما مدینه در جنگ احزاب توانست حداکثر هزار نفر و بلکه کمتر بسیج نماید. [318].

در سرشماری سال ششم هجری که در مدینه غیر مسلمانان قابل ذکری حضور نداشتند، مسلمانان این شهر هزار و پانصد و یا هزار و ششصد نفر بودند.

در روایت دیگری آمده: ما هزار و ششصد تا هزار و هفتصد نفریم. این هنگامی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: شمار مسلمانان را برایم بنویسد دامامینی می گوید: گفته اند این در سال حدیبیه (سال ششم هجری) بود. [319].

فرض کنیم که جمعیت سرشماری شده همه مرد، و متأهل و دارای فرزند بوده اند. حال به نظر شما کل جمعیت مدینه چند نفر بوده است؟! همه ی مردم مدینه صبح، ظهر و شب برای نماز پشت سر پیغمبر صلی الله علیه و آله به مسجد می آمدند. حتی مردم از مسافت چند میلی خارج مدینه پیاده نماز می آمدند و

[صفحه 305]

گنجایش همه ی آنان را داشت جز اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله در اواخر، آن را توسعه داد.

بنابراین مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله مرکز این شهر کوچک است که خیابانهای آن را کوچه های تنگ و خانه های به هم چسبیده تشکیل می داد. زیرا این مقتضای امنیت مردمی است که به واسطه ی جنگهای داخلی هیچگاه اسلحه خود را بر زمین نمی گذاشتند، نه در شب و نه در روز. [320].

مردم مدینه به دور بخش بزرگی از شهر خندق کنده که مشرکان را در جنگ احزاب از دستیابی به آنان بازداشت. حفر این خندق به رغم عمق و عرض زیادش، فقط شش روز طول کشید.

این همه بر عدم صحّت گفته ابن مردودیه در خصوص ازدواج زهرا علیها السلام دلالت دارد که می گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم مدینه را دعوت کرد، همه آمدند، «بیش از چهار هزار نفر بودند». [321] در حالی که مدینه نصف این رقم نیز جمعیت نداشت.

روایت دیگری نیز که در خصوص همین قضیه صحبت می کند، بر نادرستی این رقم دلالت دارد. بر پایه ی این روایت کسانی که در مراسم عروسی زهرا علیها السلام شرکت کردند، در مجموع سه هزار و سیصد نفر بودند. [322] شاید رقم چهار هزار نفر هم در صدد بیان همین معنی باشد.

بنابراین وقتی در مدینه با این حجم یک انسان عادی بمیرد، شهر حالتی شبیه حالت فوق العاده خواهد داشت. چه مردم برای تسلیت گویی به صاحبان عزا و مصیبت زدگان، و

دور داشتن آنان از فضای حزن و اندوه، گروه گروه خواهند آمد. حال اگر فقید از دست رفته از موقعیت اجتماعی ممتازی برخوردار باشد، این اقبال

[صفحه 306]

خیلی بیشتر خواهد بود. حال چگونه خواهد بود اگر متوفی بزرگترین انسان، و برترین موجود، و گرامی ترین پیغمبر خدا، باشد و همین مردم را از ظلمات جهل و گمراهی به نور هدایت کرده باشد؟ قطعاً شهر منقلب خواهد شد و مردم کارهایشان را تعطیل خواهند کرد و در فضایی سرشار از عاطفه و انتظار و خوف، به سر خواهند برد. مرکز تجمع و قرار، و همه ی تحرکات مسجد خواهد بود: حرکت به سوی جبهه های جنگ، حل مشکلات، استقبال از هیئتهای خارجی، رفتن به مسافرت و ختم آن. بنابراین مسجد پیغمبر، مرکز حکومت، قضاوت و رهبری است و منبرش جایگاه حاکم، در مسافت چند متری از مدفن رسول اکرم صلی الله علیه و آله. در فضای ارتحال پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت و آمد به مسجد مضاعف خواهد شد. هنگامی که مردم به مسجد می آیند، اولین چیزی که شروع می کنند، زیارت قبر پیغمبر است، و سلام بر او و کسانی که در خانه اند، چه آن حضرت در خانه فاطمه علیها السلام دفن شد، و همه ی درها به سوی مسجد بسته شد مگر در خانه ی فاطمه علیها السلام. مردم از فاطمه علیها السلام احوالپرسی خواهند کرد، آنان می دانند که او یگانه دختر پیامبر عظیم الشان است و نه یک زن عادی بلکه سرور زنان جهان از اولین و آخرین، که خداوند از خشنودی او خشنود می شود، و از خشم او خشم می گیرد. او فضای حزن و اندوه حاکم بر این خانه، و شخص زهرا علیها السلام را به یاد آنان خواهد انداخت. زهرا علیها السلام به آنان خواهد گفت که حاکمان و دار و دسته شان چه اعمال زشتی بلافاصله پس از وفات پدرش در حق او مرتکب شده اند. مهاجمانی که بر جنازه حاضر نشدند و در تجهیز

پیکر مطهرش شرکت نکردند، در حالی که او آنان را از ظلمات به نور، و از مرگ به زندگی آورد. علی علیه السلام به آنان فرموده بود: «شما، ای مردم عرب! بدترین آیین را داشتید، و در بدترین سرا زندگی می کردید، و آبتان تیره و ناگوار بود و خوراکتان گلو آزار». [323].

[صفحه 307]

آنان به جای تسلیت و تعزیت، و تکریم و تعظیم زهرا علیها السلام نه تنها با کلمات و سخنان گزنده و دردآور، بلکه گفتار و کردار شکننده به استقبال او رفتند. بنابراین به مصلحت هیئت حاکمه نخواهد بود که مردم همه روزه زهرا علیها السلام را حزین و شکسته ببینند، اگر چه زهرا علیها السلام سکوت کند و نه بگرید، و نه از آنان که به او ظلم کرده اند و حرمتش را هتک، به بدی نام برد.

هر کس به مسجد می آید زهرا علیها السلام را متألّم و رنجور، ناراحت و پریشان می بیند. سپس می رود تا در فاصله ی چند متری خانه زهرا علیها السلام در مجلس خلیفه بنشیند. او در مجلس خلیفه در فکر آزار و اذیت و ماجرای زهرا علیها السلام فرو خواهد رفت و در نهایت وجدانش بیدار خواهد شد.

بنابراین جلوس اندوهگین و مرارت زهرا علیها السلام خواب خوش حاکمان را بر هم خواهد زد و پایه های حکومت آنان را تا حدود زیاد و خطرناکی سست و لرزان خواهد ساخت و موجب خواهد شد که بسیاری از مردم از تقصیر خویش در حق زهرا علیها السلام نادم و پشیمان شوند و به درگاه او عذر تقصیر آورند. زیرا گریه، حزن و اندوه زهرا علیها السلام وجدانها را بیدار، احساسات را تحریک، و انسانها را به هیجان می آورد. چه آنان هم احساسات و عواطف خود را دارند. همین امر از سلطه و نفوذ حاکمان خواهد کاست. زیرا اینان آنگونه که ادعا دارند به نام پدر زهرا علیها السلام و

از طریق تعالیم او بر مردم حکومت می کنند. اگر عمر بن سعد از سخنان زینب حورا لحظاتی پس از آنکه حسین علیه السلام را کشته بود، گریست، پس چگونه خواهند بود کسانی که دلهایشان همچون قلب حرمله، و شمر بن ذی الجوشن، و عمر بن سعد سخت و با قساوت نیست. البته درجات ایمان هر یک از قاتلان شهدای کربلا بر حسب اندیشه، شعور و عمل متفاوت است، و هر چند بنا به هر دلیل به هنگام وقوع این حادثه فجع سخنی بر زبان نیاوردند اما لحظه ی بیداری فرا خواهد رسید و فرصت

[صفحه 308]

خواهند یافت که حقیقت احساسات خویش را بیان کنند. بنابراین لازم بود که زهرا علیها السلام را از این مکان اخراج و او را از برابر چشمان مردم دور سازند؛ مردمی که پس از فروکش کردن حوادث و بازگشت به خویشتن و تفکر در ماجرا و یادآوری سخنان پیامبر علیه السلام در حق زهرا علیها السلام و علی علیه السلام آگاهی و شعورشان بالا خواهد رفت و از تقصیر خویش در قبال خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله پشیمان خواهند شد. پس نه احتیاجی به فریاد زهرا علیها السلام در خیابانهاست و نه برهم زدن آرامش مردم با آن. هیچ بعید نیست که برخی از مردم را وادار کرده باشند که با دستاویز قرار دادن برخی بهانه ها از زهرا علیها السلام بخوانند که از خانه اش بیرون رود. سپس برای همیشه بر خانه اش چیره شدند.

بیت الاحزان، به زیان نه به سود

آیا این بیت الاحزان به مصلحت حاکمان بود؟! آیا توانست برخی از اهداف آنان را که می خواستند یا گمان می برند بزودی متحقق خواهد شد، محقق ساخت؟!!

پاسخ صحیح و واضح به این پرسش منفی است. این مکان در حقیقت بیش از آنچه در انتظار داشتند، وبال حکومت شد. مردم اخراج زهرا علیهاالسلام از خانه اش و منع وی از اظهار حزن و اندوه، و بیان مظلومیتش را به آسانی قبول نمی کردند. زیرا این ظلم و ستم دیگری است با آزار و اذیت شدیدتر، و تأثیر و خطر فزونتر و دلالت صریح تر بر ابعاد ستمی که دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله از آنان متحمل شد.

در توضیح بیشتر این مطلب می گوئیم: مردم خواهند دید که آنچه بر زهرا علیهاالسلام گذشته، همه بلافاصله پس از وفات پدرش بوده است: به جای همدردی و تلاش برای کاستن از اندوه مصیبت وارده زهرا علیهاالسلام که یگانه دختر پدرش، و سرور زنان

[صفحه 309]

عالم، خویشان را در مقابل مصیبتی تلخ تر و سخت تر می بیند و آن اینکه: کسانی که خود را از پیروان دین می دانند و به نبوت پدرش اعتراف دارند و باید او را تعظیم کنند و گرامی و مقدس بدانند، ستمگری و ظلمشان به جایی رسید که نزدیکترین مردم به او یعنی دخترش را که عواطف زنانه خود را دارد، در فشار قرار دادند و او را از اظهار حزن و اندوه در فراق پدرش بازداشتند. چه می ترسیدند که مبادا زهرا علیهاالسلام از ظلمی که بر او روا داشته اند، با صدای بلند سخن گوید.

نهی از نوحه گری به باطل نه از گریه

ابن اسحاق در شرح جنگ احد می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام بازگشت به مدینه از خانه هایی از انصار گذشت. آواز نوحه گرانی را شنید که بر کشتگان خود می گریستند. اشک از چشمان حضرت روان شد. فرمود: اما حمزه را کسی نیست که بر او گریه کند. سعد بن معاذ، و گفته می شود، اسید بن حضیر، زنان

بنی عبدالاشهل را فرمود تا بروند نخست برای حمزه بگیرند و آنگاه برای کشتگان خود گریه کنند. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله صدای گریه ی آنان را که بر در مسجد بودند، شنید، آنان را فرمود که برگردند و هم در آن روز نوحه را حرام کرد. فردا صبح زنان انصار نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: یا رسول الله! به ما رسیده که شما نوحه را حرام کرده اید. این چیزی است که در ماتم اموات خود می خوانیم و تا حدودی راحت می شویم. لطفاً ما را در این کار اجازه دهید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر انجام دادید، به صورتهایتان نزدیک و رویتان را نخراشید و مویه نکنید، و گریبان چاک ندهید. [324] مادر سعد بن معاذ گفت: از آن روز

[صفحه 310]

تاکنون هیچ زنی از ما گریه نکرده مگر اینکه از حمزه شروع کرده است. و در نص دیگری آمده: هنگامی که رقیه وفات کرد، زنان می گریستند. عمر با تازیانه آنان را می زد. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستش را گرفت و فرمود: عمر! رهایشان کن. و به زنان فرمود: «پرهیزید از آواز شیطان... فاطمه در کناره ی قبر می گریست. پیغمبر با لبه ی لباسش اشک چشمانش را پاک می کرد». [325].

منع از گریه بر میت

پیغمبر صلی الله علیه و آله برای حمزه گریست و فرمود: حمزه را کسی نیست که بر او گریه کند. پس از آن برای جعفر گریست و فرمود: باید زنان در فراق مثل جعفر گریه کنند. آن حضرت برای فرزندش ابراهیم گریه کرد و فرمود: اشک از چشم روان است و قلب محزون، و جز آنچه رضای خداوند است، نمی گوئیم. همچنین آن حضرت

برای عثمان بن مظعون و سعد بن معاذ و زید بن حارثه گریست. صحابه نیز گریستند. جابر و بشیر بن عفره هر کدام برای پدر خود گریسته اند. موارد فراوان دیگری که در کتابهای تاریخ و حدیث آمده است. [326].

این همه نه تنها بر عدم ممنوعیت گریه در فراق در گذشتگان دلالت دارد، بلکه

[صفحه 311]

بر مطلوبیت آن و نیز علاقه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله به اینکه اصحاب در مرگ عزیزانشان گریه کنند، دلالت دارد. در مقابل می بینیم عمر بن خطاب هم از گریه بر میت باز می دارد و هم می زند و هر آنچه قریحه اش بخواهد، در راه منع از گریه از گریه بر میت انجام می دهد. روایت نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که مفادش این است که مرده از گریه ی خانواده اش عذاب می شود. [327] وی ام فروه خواهر ابوبکر را نیز هنگامی که در مرگ برادرش می گریست، زد [328] در حالی که می بینیم خود وی در مرگ خالد بن ولید فرمان گریه داد. [329] عایشه برای ابراهیم [330]، ابوهریره برای عثمان، حجاج برای فرزندش [331] و صهیب برای عمر [332] گریستند. آنان به کارهای این افراد احتجاج می کنند. شخص عمر برای نعمان بن مقرن و دیگران [333] گریست. پیامبر صلی الله علیه و آله از تعرض به کسانی که برای اموات خود گریه می کنند، نهی فرمود. [334].

[صفحه 312]

عایشه، عمر و فرزندش عبدالله را در حدیثی که بدان تمسک می کرد، تکذیب کرد و به او نسبت نسیان داد و گفت:

خداوند عمر را رحمت کند، به خدا قسم، رسول خدا نفرمود: خداوند مؤمن را به واسطه ی گریه ی خانواده اش در رثای او، عذاب می کند. لیکن رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: خداوند عذاب کافر را به واسطه ی گریه ی خانواده اش در رثای او بیشتر می کند عایشه گفت: شما را قرآن بس است که می گوید: «و لاتزر وازرۀ وزر اخری». [335].

در متن دیگری عایشه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله از کنار قبر یک زن یهودی گذشت که خانواده اش بر او گریه می کردند، فرمود: اینان برای او گریه می کنند و او در قبرش عذاب می شود. [336].

ابن عباس نیز وی را تکذیب کرد. امامان اهل بیت علیهم السلام نیز او را تکذیب کرده اند... برای اطلاع بیشتر باید به منابع مراجعه کنید. [337].

تورات و منع گریه بر مرده

به نظر می رسد که ممنوعیت گریه بر مرده از اهل کتاب گرفته شده باشد. عمر، در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تلاش می کرد تا از گریه بر مردگان جلوگیری کند و جز در ظاهر امر، به نهی پیغمبر صلی الله علیه و آله توجه نکرد. هنگامی که آن حضرت از دنیا رفت و

[صفحه 313]

محدوری در سر راه خود ندید؛ شرایط سیاسی می طلبد که به آنچه نزد اهل کتاب است، مراجعه کنند. لذا فاطمه علیها السلام را از گریه منع کردند. چنانکه پیش از این درباره سخن گفتیم.

این ممنوعیت موافق تمایلات و انگیزه های دینی و سیاسی به یک اندازه بود. آنچه

دلالت دارد که این عقیده از اهل کتاب گرفته شده عبارت زیر در تورات است:
 «ای پسر! شهوت چشمانت را با یک ضربه از خودت بگیر، نه نوحه کن و نه گریه، و نه اشکت را فروریز، آهسته آه بکش و برای مردگان، مجلس سوگواری برگزار مکن».
 [338].

در اینجا به سخنی از امام شرف الدین رحمه الله اشاره می کنیم که گفت:
 «در اینجا توجه خردمندان را به تحقیق درباره ی سبب دور ساختن زهرا علیها السلام از شهر آنگاه که برای پدرش صلی الله علیه و آله نوحه سرایی می کرد و رفتن او با دو فرزندش و گروهی از زنان به بقیع جلب می کنیم. آنان در بقیع زیر درختچه ای در فراق رسول خدا صلی الله علیه و آله نوحه سرایی می کردند. چون آن درختچه را قطع کردند، علی علیه السلام برای فاطمه علیها السلام خانه ای در بقیع ساخت که برای نوحه سرایی در آن مأوا می گرفت. این خانه همان بیت الاحزان خوانده می شود. این خانه مزار همه ی نسلهای امت بود».[339].

می گویم: احتمال قوی آن است که حدیث: «مرده را به خاطر گریه خانواده اش در رثای او، عذاب می کنند». تحریف حدیثی باشد که از عایشه در مورد زن یهودی آوردیم. علت این کار را، همانگونه که پوشیده نیست، انگیزه های

[صفحه 314]

سیاسی می دانیم. زیرا حکومت می کوشید که فاطمه علیها السلام را از گریه در فراق پدرش بازدارد.

ظاهراً این منع تا زمانی که اوضاع به نفع حاکمیت استقرار یافت، تداوم پیدا کرد. به همین علت عمر به خشم عایشه و منع وی از ورود به خانه اش به هنگام وفات ابوبکر اعتنا نکرد، بلکه وارد خانه شد و ام فروه خواهر ابوبکر را با تازیانه اش زد وی این کار

را به رگم اینکه نوحه سرایی و گریه برای دوستش ابوبکر بود ولی با اینحال به خانه عایشه هجوم آورد و خواهر ابوبکر را زد، در حالی که به عایشه خیلی احترام می گذاشت و عایشه نزد او عزیز و گرامی بود، و از ابوبکر و بستگانش تجلیل می کرد و بیش از اندازه برای خانواده او احترام قائل بود.

آری، این کار را علی رگم آنچه گفتیم انجام داد، چه هنوز مردم منع فاطمه علیهاالسلام از نوحه سرایی و گریه برای پدرش و مصیبت‌های پس از او را فراموش نکرده بودند. فرض می کنیم که گریه ی فاطمه علیهاالسلام فقط برای پدرش بود. چقدر این موضع خشن است. در جفا و خشونت فضای آن روز همین بس که انسان از گریه برای پدرش منع شود. حال چگونه است که این پدر، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، بزرگترین، کامل ترین و بدترین انسان روی زمین باشد؟!

آنگاه که مانع برطرف شد و مدتی مدید و سالهایی عدید از وفات سیده ی زنان، فاطمه زهرا علیهاالسلام گذشت و مردم فراموش کردند یا داشتند فراموش می کردند یا بهتر بگوییم: دیگر به این مسأله اهمیت نمی دادند، این ممنوعیت به دست شخص عمر برداشته شد و او خود برای نعمان بن مقرن که در سال 21 ه وفات کرد، و برای یک پیرمرد دیگر گریست و اجازه داد که برای خالد بن ولید متوفای سال 21 یا 22 ه گریه کنند.

نهی از گریه بر اموات با آنچه در مصادر فراوان آمده متفاوت است: نهی از

[صفحه 315]

خراش دادن صورت، و پاره کردن لباس، و سیلی به صورت خود زدن، و نوحه سرایی به باطل. این غیر از گریستن و هیجان عواطف و احساسات انسانی است.

زیرا موارد اول با خضوع در برابر خداوند سبحان و تسلیم فضای الهی بودن منافات دارد

اما گریه از مقتضیات طبیعت انسانی، و دلیل تعادل سرشت انسان است و چقدر تفاوت است بین این دو.

[صفحه 317]

داستان میخ در

اشاره

داستان میخ در
مؤتمر علماء بغداد در ترازوی نقد
شیوه ی بیانی
اشتباهات دستوری
ملکشاه، جاهل دوستدار علم
خشونت و سبک عقلی
ترور ملکشاه و وزیرش
شرکت کنندگان چه کسانی بودند؟
خلافت یا امامت؟
تناقضات غیر قابل توجیه

[صفحه 319]

داستان میخ در

در کتابی منسوب به شبلی الدوله مقاتل بن عطیه موسوم: به مؤتمر علماء بغداد آمده است:

«... وقتی فاطمه علیها السلام پشت در آمد تا عمر و حزش را برگرداند، عمر فاطمه را بین در و دیوار به شدت فشار داد تا فرزندش سقط شد و میخ در به سینه ی زهرا فرورفت. فاطمه فریاد کشید: پدر! یا رسول الله!...» [340].

فیلسوف محقق آیه الله العظمی شیخ محمد حسین اصفهانی قدس سره می گوید:

و لست ادری خبر المسمار

سل صدرها خزانه الاسرار

من داستان میخ در را نمی دانم، از سینه اش مخزن الاسرار پرس.

ما نمی توانیم این امر را تأیید یا نفی کنیم اما در انتساب این کتاب به شبل الدوله مناقشه داریم و احتمال می دهیم که کسی پس از وی آن را پرداخته باشد اما بدان معنی نیست که معلومات تاریخی که در این کتاب آمده، نادرست است.

بنابراین ممکن است مؤلف کتاب، اطلاعات آن را از منابعی گرفته که به ما نرسیده است. مناقشه ی ما در انتساب این کتاب به شبل الدوله بدان معنی نیست که هرچه در آن آمده نیز محل مناقشه و تردید است. چه در آن اطلاعات صحیح فراوانی آمده که روایت صحیح فراوانی آمده که روایات صحیح و ثابت به صورت

[صفحه 320]

قطعی آن را تأیید می کند. بنابراین باید صحیح و ناصحیح را مطابق معیارها و اصول پژوهش علمی از هم جدا کرد. ما در اینجا مستندات خود را در خصوص تردید در انتساب کتاب بیان می کنیم.

مؤتمر علماء بغداد در ترازوی نقد

مؤلف کتاب «مؤتمر علماء بغداد» بیان کرده که کتاب یا کتابچه‌ی او خلاصه‌ی یک مناظره‌ی دینی است که به گفته‌ی وی بین ده تن از علمای اهل سنت، و ده تن از علمای شیعه به دعوت ملک‌شاه سلجوقی و وزیرش خواجه نظام الملک طوسی و با حضور و مشارکت آن دو در بغداد انجام شده است.

در این مناظره که به مدت سه روز به طول انجامید، مشخص شد که مذهب تشیع حق است. لذا سلطان ملک‌شاه شیعه شد. چنان که وزیرش نظام الملک نیز اعلام کرد که به مذهب تشیع گراییده است. شماری از فرماندهان نظامی و ارکان دولت نیز به آن دو ملحق شدند.

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که آیا این مناظره واقعی است یا فرضی؟! این پرسش در انتظار یک پاسخ صحیح و صریح است.

اگر جایز باشد که در اینجا اظهار نظر کنیم، می‌گوییم: ما به شق دوم تمایل داریم. یعنی: مناظره فرضی. ما در این حکم خود به چند مطلب استناد می‌کنیم که هر چند ممکن است هر کدام به تنهایی دلیل قاطعی نباشد اما در مجموع این جرأت را به ما می‌دهد که واقعی بودن آن را بعید بشماریم و بلکه به فرضی بودن آن اطمینان پیدا کنیم. آری این مناظره فرضی است که مؤلف خواسته در آن یک مذهب معین را پیروز گرداند و ادله‌ی مذهبی مستند به وقایع تاریخی مشهور در کتابهای مسلمانان، و روایات و احادیثی که هم صحت آن و هم درستی استناد بدان

[صفحه 321]

مورد قبول و اعتراف طرفین مخاصمه است را به شیوه‌ای تحریک کننده، و جالب

توجه که اهتمام خواننده را برمی انگیزد و احساسات و عواطف او را در اختیار می گیرد؛ ارائه دهد. مواردی که در نظر خویش بدان استناد کرده ایم، چنین است:

شیوه بیانی

اولین چیزی که نظر خواننده را در این کتاب یا کتابچه جلب می کند، شیوه ی بیانی آن است. چه در موارد زیادی، تعبیری به کار می برد که در آن برهه از زمان متداول نبوده است. ما در اینجا مواردی چند از آن را با ذکر شماره صفحه می آوریم. مشخصات چاپی کتاب بدین شرح است: مؤتمر علماء بغداد، تحقیق و تعلیق: الشیخ محمد جمیل حمود، دارالارشاد الاسلامی، 1415 هـ 1994 م، بیروت، لبنان.

پس می گوئیم:

- 1- واژه ی مؤتمر: سمینار، گردهمایی، کنفرانس در عنوان کتاب و صفحات: 17؛ 25، 26، 28، 37.
- 2- لم یکن رجلاً متعصباً اعمی: مرد متعصب کوری نبود، ص 17.
- 3- کان شاباً منفتحاً: جوان خوشفکری بود، ص 17.
- 4- ألفت فیها کتب و موسوعات: کتابها و دایرةالمعارفها درباره ی آن تألیف شده است، ص 25.
- 5- و نری نحن من خلال المحادثات والمناقشات: ما از خلال مذاکرات و مناقشات می بینیم. صص 26، 32، 34.
- 6- و ان یکون طلب الحق رائد الجميع، ص 37. تا حق جویی همگان را رهبری کند.
- 7- ان الذین یسبون لهم منطقتهم: کسانی که ناسزا می گویند، منطق خود را

دارند، ص 46.

- 8- هذا العمل اللانسانی: این اقدام غیر انسانی، ص 96.
- 9- ان بعض رواة السوء، و بائعی الضمایر: برخی راویان سوء، وجدان فروشان: ص 68.
- 10- و اعتبر ایماناً مثالیاً: ایمان خود را ایمان نمونه خواند، ص 101.
- 11- يتصورهم اناساً طیبین مؤمنین: آنان را انسانهای خوب و مؤمن تصور می کند، ص 111.
- 12- مزق السید العلوی ستار الصمت: سید علی پرده ی سکوت را درید. ص 109.
- 13- ولكن المؤهلات فی علی بن ابی طالب كانت قليلة: اما شایستگیها در علی بن ابی طالب اندک بود. ص 116.
- 14- الواقع: ان مؤهلات الخلافة والامامة كانت متوفرة كاملاً فی علی: در واقع شایستگیهای خلافت و امامت در علی کاملاً موجود بود. ص 116. ر. ک: ص 117.
- 15- واقضى غالب اوقاتی بالصید والشؤون الاداریه: عمده وقت خودم را به صید و امور اداری می گذرانم، ص 153.
- 16- و اخذوا یحیکون المؤامرات ضد الملک و نظام الملک و حملوه تبعه هذا الامر، اذ كان هو العقل المدبر للبلاد حتى امتدت الیه ید ائیمه: به توطئه بر ضد پادشاه، و نظام الملک پرداختند و عواقب این امر را بر عهده او نهادند. زیرا او مغز تدبیر گرای کشور بود تا اینکه دست گناهکاری به او دراز شد، صص 154-155.
- 17- و كان لها نتائج سلبیه: نتایج منفی داشت. و اعطت نتائج سلبیه معکوسه: نتایج منفی معکوس داد، ص 127.
- 18- «ألیست المتعة هی الحل الوحید لهم للخلاص من القوة الجنسیة الطائشة،

و للوقایه من الفسق والمیوعه؟! ألیست المتعه أفضل من الزنا الفاحش، واللواط، العاده السریه» آیا متعه یگانه راه حل برای خلاصی آنان از قوه ی جنسی سرکش و پیشگیری از فسوق و بی بند و باری نیست؟ آیا متعه از زنا ی فاحش، و لواط، و... بهتر نیست؟!، ص 124.

تعبیرهای ریک

در این کتاب عباراتی آمده که زشتی، و ضعف آن نمایان است. مثل:

- 1- رجلاً متعصباً اعمی: مرد متعصب کور، ص 17.
- 2- کانت متوفره کاملاً فی علی: کاملاً در علی موجود بود، ص 116.
- 3- و کان یحب اهل البیت حباً جمّاً کثیراً: بسیار زیاد اهل بیت را دوست می داشت، ص 17.
- 4- ثانیاً: رواتها و اسنادها غیر صحیحه: ثانیاً: روات و اسناد آن نادرست است، ص 76.
- 5- استهزأ به بعض الحاضرین و غمزه: یکی از حاضران او را مسخره کرد و بد گفت، ص 18.
- 6- کان صغیر العمر بینما، ابوبکر کبیر العمر: سن او کوچک بود در حالی که سن ابوبکر بزرگ بود. ص 113.
- 7- قد کنت أنا حاضر المجلس والمحاورة: من در مجلس و مناظره حاضر بودم، ص 156.
- 8- دین التشیع حق لامراء له: بی ریا دین تشیع حق است، ص 156.

[صفحه 324]

اشتباهات دستوری

در این کتاب اشتباهات دستوری چندی آمده است. مثل:

- 1- و انما انتخبه ثلاثه أو اثنين - اثنان، ص 61.
 - 2- ان الرسول يفعل ما لا يفعله حتى الناس العاديين - العاديون، ص 93.
 - 3- حتى يأتي بعض الناس الجهال فيختاروا الاصلح - فيختارون. ص 115.
 - 4- و كان يحضر مجلسه اربعة آلاف تلميذاً - تلميذ. ص 151.
 - 5- الى غيرها من بدعكم أنتم ايها السنه التابعين لعمر - التابعون. ص 149.
- به موارد زیر نیز توجه فرمایید:

- 1- و امره - ای امر ابوبکر خالداً - ان يقتل مالک و قومه، ص 131.
- 2- و وزعت واردها الكثير، مئة و عشرون الف دينار ذهب، علی قول بعض التوارخ فی الناس. ص 145.
- 3- علماً بأن فذک لو بقیت؛ غصباً فذک؛ غصباً ملک فذک؛ و رد فذک علی اولاد فاطمه. صص 144 - 145.

تصحیح اشتباه

مرتکب اشتباهی در یک آیه قرآنی شده، می گوید: انا هدیناه النجدین در حالی که درست آن چنین است: و هدیناه النجدین. ص 89.

«وأخذوا یحیکون المؤمرات» درست آن چنین است: یحوکون.

ملکشاه: جاهل دوستدار علم

وی در توصیف ملکشاه سلجوقی می گوید: ملکشاه جوانی غیر متعصب و

دوستدار علم و عالمان بود، ص 17.

در حالی که این دوستدار علم و عالمان، از این دوستی هیچ سودی نبرد. چه همان گونه که همین کتاب مورد بحث اظهار می کند، ملکشاه از جاهل ترین مردمان به ساده ترین امور و بدیهیات اسلامی و تاریخی بود. گویی در یک جزیره ی زندگی کرده و به تازگی وارد جهان اسلامی شده و حتی از وجود طایفه ای به نام شیعه که نیمی از مسلمانان زیر سلطه ی اویند، خبر ندارد (صص 25-26)، و بلکه معنای واژه شیعه را نمی دانست تا چه رسد به سایر قضایای تاریخی.

نمی دانیم چرا پدرش سلطان آلب ارسلان در پرورش فرزندش و آماده ساختن وی برای منصبی که بر عهده خواهد گرفت، کوتاهی و اهمال کرده است؟ و چرا فاضل ترین، و داناترین، و مشهورترین، و ماهرترین عالمان و متخصصان را برای وی جمع نکرد؟ در حالی که پادشاهان و خلفا به تعلیم فرزندانشان خصوصاً آنهایی را که برای جانشینی خود در منصب اداره ی کشور نامزد می کردند، خیلی اهمیت می دادند.

حماقت و سبک عقلی

می گوید: به رغم اینکه وزیر ملکشاه به او خبر داده بود که «شیعیان تقریباً نیمی از مسلمانان هستند» [341] می خواست تصمیم بگیرد که اگر شیعیان سنی نشوند، همه ی آنان را بکشد اما وزیرش به او گفت: قتل نیمی از مسلمانان ممکن نیست. [342]. حماقت و سبک عقلی بالاتر از این وجود ندارد. پس چگونه داستانهایی درباره ی او نقل می کنند که حاکی از راستی و عدل و بصیرت و عقل او است؟!

[صفحه 326]

ترور ملکشاه و وزیرش

در این کتاب آمده: خواجه نظام الملک به توطئه اهل سنت به قتل رسید. پس از او ملک‌شاه را نیز ترور کردند. اما در تاریخ آمده: خواجه به دست غلامی دیلمی از باطنیان کشته شد. ابن اثیر داستانی نقل می‌کند که به موجب آن، شخص ملک‌شاه برای قتل وزیرش دسیسه چینی کرد اما او، خود در اثر بیماری درگذشت. [343].

پادشاه جز به وزیرش اعتماد ندارد

به رغم آنکه اجتماع کنندگان، بزرگان علمای اهل سنت در بغداد بودند، می‌بینیم که ملک‌شاه درباره‌ی همه چیز از وزیرش می‌پرسد و نظام الملک نیز عادت کرده که چنین پاسخ دهد: مفسران، یا مورخان، یا راویان اینگونه گفته‌اند و مانند این. پس چرا ملک‌شاه به بزرگان علمای اسلام اطمینان نمی‌کند و آنچه را نقل می‌کنند و بینشان متداول است، از آنان نمی‌پذیرد؟

شرکت کنندگان چه کسانی بودند؟

آنچه بر حیرت ما می‌افزاید این است که می‌بینیم به رغم آنکه در آن زمان بغداد از علمای معروف، خواه از شیعه، و خواه از اهل سنت، موج می‌زد؛ ولی این کتاب از هیچ یک از بیست دانشمند شرکت‌کننده در مناظره که به گفته‌ی خود وی بزرگان علمای فریقین در بغداد بودند، نام نمی‌برد. بلی، چهار اسم آمده که مؤلف مدعی است نام عالمان است: حسین بن علی، ملقب به سید علوی، احمد عثمان، سید جمال الدین، شیخ حسن قاسمی.

[صفحه 327]

ما نتوانستیم به اطلاعاتی درباره‌ی صاحبان این نامها، درجات علمی، نقش و نفوذ آنان

در شهرها و بندگان دست یابیم.
 پس چگونه مشاهیر علمای شیعه و سنی در این مناظره حساس و سرنوشت ساز غایب بودند یا بگو: چگونه نام هیچ یک از این مشاهیر اعلام نشده است؟!

یک اشکال دیگر

در این کتاب آمده: وزیر، نظام الملک و نیز عباسی که از طرف اهل سنت مناظره می کرد و همینطور عالمانی که با او بودند؛ سکوت نمودند و از پاسخ به پرسشی درباره ی طلحه و زبیر در قتل عثمان عقب نشینی کردند.
 مؤلف در حاشیه می گوید: «چه گویند؟ آیا حق می گویند؟ آیا شیطان اجازه می دهد که به حق اقرار کنند؟ آیا نفس اماره به سوء در برابر حق و واقعیت تسلیم می شود؟ آیا گمان می کنی اقرار به حق کار سهل و ساده ای است؟!
 هرگز، بسیار مشکل است. چه این کار مستلزم درهم کوبیدن عصبیت جاهلی، و مخالفت با هوای نفس است. در حالی که مردم پیر و هوای نفس و باطل هستند مگر مؤمنان، که شمارشان بس اندک است»! [344].
 می گوئیم: خواننده گرامی را به دقت در موارد زیر دعوت می کنیم:
 1- مؤلف در ابتدای کتاب در وصف خواجه نظام الملک می گوید:
 «مردی حکیم، فاضل، زاهد، از دنیا بریده، قوی الاراده، دوستدار خیر و اهل آنکه همواره در جستجوی حقیقت است». [345].

[صفحه 328]

2- خواجه نظام الملک به همه ی پرسشهای تقریری ملکشاہ پاسخ داد. در حالی که بسیاری از این پرسشها از این سؤال بسیار عادی، خیلی بیشتر وزیر را به دشواری

انداخت زیرا برخی از این پرسشها دقیقاً به خلیفه ی اول و دوم مربوط می شد.

3- نظام الملک برگشت و نزد پادشاه به صحت استدلال علوی اقرار کرد. پس چون ملکشاه از علت سکوت وی در ابتدای امر پرسید، گفت: «زیرا من نمی پسندم که به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله طعن زده شود». [346] در حالی که او خود به هنگام طعن علوی در ایمان عمر، پاسخ مثبت داد و عمر نزد وی از طلحه، و عثمان خیلی بزرگتر است. [347].

خلافت یا امامت؟

ملاحظه می کنیم که این علوی در صحبت خویش از ابوبکر، عمر، و عثمان بین دو مفهوم امامت و خلافت خلط کرده و همانگونه که از امامت صحبت می کند، درباره ی خلافت نیز سخن می گوید: او می گوید: «همه مسلمانان آنان را به خلافت نپذیرفتند بلکه فقط اهل سنت آنان را به خلافت قبول کردند». [348].

این عبارت یعنی سخن از امامت است نه خلافت. زیرا خلافت و حکومت آنان یک حادثه تاریخی است که هیچکس از شیعه و سنی نمی تواند آن را انکار کند. لیکن کلام و جدل در این است که آیا این حکومت مشروعیت داشت یا نه؟ همچنان که سخن درباره ی امامت علی علیه السلام است که حکومت یکی از مظاهر آن می باشد. پس غضب حکومت، تعدی به علی علیه السلام در یکی از شئون امامت او است.

[صفحه 329]

تناقضات غیر قابل توجیه

گاهی اوقات در این کتاب تناقضاتی می بینیم که قابل توجیه نمی باشد. این تناقضات در مورد زیر است:

نفاق انتخاب کنندگان

می بینیم کسانی را که در شورای شش نفری به عثمان پیوستند و با او بیعت کردند، منافق [349] توصیف می کند. سپس در همان صفحه از این سخنش برمی گردد و جمله ای بیان می کند که به عدم نفاق و بلکه به مؤمن متقی بودن آنان اشاره دارد. ملاحظه کنید: آنان «هنگامی که طغیان عثمان، و هتک حرمت اصحاب رسول خدا، و مشورت وی در امور مسلمین با کعب الاحبار، و توزیع اموال مسلمانان در میان بنی مروان را دیدند، از او روگردانند. این سه نفر به تحریک مردم به قتل عثمان پرداختند». منظور وی از سه نفر، طلحه، سعد بن ابی وقاص، و عبدالرحمن بن عوف است. میل داشتیم که به اسبابی که ذکر نموده این را هم اضافه می کرد که آنچه انتظار داشتند که آنان را هم در خلافت شریک نماید، انجام نداد بلکه در همه چیز خویشاوندان خود را برگزید. همه می دانند که طلحه با علی علیه السلام نیز جنگید. زیرا علی علیه السلام به خواسته های طلحه پاسخ مثبت نداد. چنانکه سعد بن ابی وقاص هم بدین سبب در مقابل علی علیه السلام موضع گرفت.

انتخاب کنندگان عثمان که بودند؟

در حالی که می گوید: «عثمان به حکومت نرسید مگر به وصیت عمر و

[صفحه 330]

انتخاب سه تن از منافقین یعنی: طلحه و سعد بن ابی وقاص، و عبدالرحمان بن عوف». [350].

می بینیم که در این سه نفر شک می کند و می گوید: «او را سه یا دو نفر از آنان انتخاب کردند». [351] می دانیم که عمر به خلافت عثمان وصیت نکرد. همچنان که جمله ای در ابتدا گفت، جمله هماهنگ و منسجمی نیست. مگر اینکه منظورش این

باشد که عمر ترکیب شورای شش نفری را به گونه ای انتخاب کرد که حتماً عثمان انتخاب شود. لذا آن را به مثابه وصیت به خلافت وی دانسته است.

مواردی در این کتاب آمده که دقت تاریخی آن را ردّ می کند، از این موارد به بیان نمونه های زیر بسنده می کنیم:

1- درباره ی معاویه می گوید: علی امیرالمؤمنین علیه السلام را «تا چهل سال ناسزا می گفت. ناسزاگویی آن حضرت تا هفتاد سال تداوم یافت». [352].

در خصوص نکته اول می گوئیم: معاویه حدود 23 سال یعنی 17 سال کمتر از رقمی که وی آورده، علی علیه السلام را علنی ناسزا می گفت.

اما نکته ی دوم، باید دانست که بیش از هشتاد سال آن حضرت را ناسزا می گفتند در این باره به کتابهای تاریخ مراجعه کنید.

2- می گوید: «ابوحنیفه، و مالک بن انس، و شافعی و احمد بن حنبل در عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله نبودند بلکه تقریباً دوست سال پس از او آمدند». [353].

در حالی که ابوحنیفه در سال 80 به دنیا آمد و در سال 150 مرد. مالک در سال 93 متولد شد و در سال 179 مرد. شافعی در سال 150 به دنیا آمد و در سال 204 از

[صفحه 331]

دنیا رفت. احمد بن حنبل در سال 164 متولد و در سال 233 درگذشت.

3- می گوید: «عمر، ابوهریره را به خاطر دروغ بستن بر رسول خدا، از نقل حدیث منع کرد لیکن علما به احادیث دروغ او عمل می کنند». [354].

روشن است که سیاست خلیفه ی دوم اقتضا می کرد که از نقل حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله جلوگیری کند. ابوهریره را به همین علت زد. زیرا چنانکه خودش تصریح کرده خیلی از پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیث نقل می کرد. نه اینکه به خاطر دروغ

بستن وی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله چنانکه این مستدل گمان می برد.
 4- جمع قرآن: در این کتاب آمده: «علوی گفت: از بدعتهای شما اهل سنت این است که قرآن را قبول ندارید. دلیل این مطلب اینکه شما می گوید: قرآن را عثمان جمع کرد. آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنچه عثمان انجام داد، جاهل بود؟! [355]

سپس به این گفتار خود ادامه می دهد. هدف وی ابطال جمع آوری قرآن توسط عثمان، و اثبات جمع و تدوین آن در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله است. می گوئیم:

- 1- واضح است که جمع آوری قرآن توسط عثمان به معنی قبول نداشتن قرآن نیست. بنابراین برای اثبات جمله ی دوم، استدلال به جمله ی اول نابجاست.
- 2- عثمان قرآن را جمع نکرد بلکه او مردم را بر یک قرائت گرد آورد. این هنگامی بود که حذیفه بن یمان به او گفت که از اختلاف قرائت مردم می ترسد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز او را در این کار- جمع مردم بر یک قرائت- تأیید فرمود و طبق روایتی گفت: اگر من حاکم بودم، همین کار او را می کردم [356].

[صفحه 332]

شاید منظور این استدلال کننده این باشد که قرآن در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع آوری شد اما در عهد خلیفه ی اول و دوم مصحف رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله را رد کردند. زیرا متضمن تنزیل، و تأویل و اسباب نزول و تفسیر و دیگر مطالبی بود که می توانست بسیاری از افراد مورد حمایت حکام را با مشکل روبرو کند. در حالی که حکومت نمی خواست آنان در تنگنا قرار بگیرند یا حقایق مربوط به آنان در میان مردم شایع شود. لذا آیات قرآن را در یک مصحف جمع کردند و تفسیر و تأویل

و شأن نزول را چنانکه معلوم است از آن برداشتند.

شیوه ی استدلال در مواردی

هرچند معظم استدلالهای کتاب، خوب و صحیح است اما مواردی وجود دارد که استدلال درست نیست. در حالی که می توانست با استفاده از عناصر دقیق تر و مؤثرتر، آن را از مرتبه ای بالا از قوت و صحت برخوردار سازد. مواردی که ما ضعف استدلال آن را ملاحظه کرده ایم به قرار زیر است:

1- سب و لعن

در مواردی بین سب و لعن خلط شده است، آنجا که ادعا کرده که سب صحابی منحرف جایز است اما به چیزی استدلال کرده که جواز لعن را اثبات می کند نه سبّ را. [357].

روشن است که امام علی علیه السلام در صفین، یاران خود را از سب معاویه و یارانش نهی کرد و از آنان درخواست فرمود که به جای ناسزاگویی، اعمال سپاه شام را توصیف کنند.

[صفحه 333]

امام صادق علیه السلام نیز یارانش را فرمود که خود را از ناسزاگویی پیراسته سازند و پرهیزند از اینکه قومی ناسزاگو باشند، تا گفته شود: خداوند جعفر را رحمت کند که اصحابش را چه نیکو تربیت کرد.

اما لعن که معنای آن نفرین شخص است تا خداوند او را از رحمت خویش دور سازد؛ چیزی دیگری است و خداوند گروههای زیادی را در قرآن لعن فرموده است. همچنان که از لعن کردن مؤمنان برخی گروهها را اظهار خشنودی کرده است؛ آنجا که فرمود: اولئك يلعنهم الله و يلعنهم اللاعنون.

شاید علت آن باشد که لعن متضمن اعلان براءت و محکوم کردن انحرافی است که برگزیده اند و هر رفتار عدوانی یا عمل جنایتکارانه ای که مرتکب شده اند. بنابراین هدف از لعن، کاستن ارزش شخص نیست. اما در سبّ این چنین است.

2- شک پیغمبر در نبوت خود

می گوید: «اهل سنت می گویند: رسول خدا در نبوت خود شک داشت». سپس به روایت آنان از حضرت استدلال می کند که گفت: «هیچگاه جبرئیل در آمدن به نزد من کندی نکرد مگر اینکه گمان بردم بر پسر خطاب نازل شده است». استدلال کننده می توانست به آنچه بیان کرده، آیه قرآنی دالّ بر خاتمیت رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله، و حدیث صریح منقول از حضرت را که فرمود: پس از من پیغمبری نیست؛ بیفزاید ای کاش بدان استدلال می کرد. چه بدون آن می توان به استدلال وی پاسخ داد که مانعی از بودن دو پیغمبر با هم نیست. چنانکه موسی و هارون، و برخی دیگر از پیغمبران با هم بوده اند.

[صفحه 334]

3- اهل سنت و تحریف قرآن

می گوید: «اما اهل سنت می گویند: قرآن دچار فزونی و کاستی شده است». [358]. «بلکه مشهور نزد اهل سنت این است که قائل به تحریف قرآن هستید. عباسی گفت: این یک دروغ صریح است. علوی گفت: مگر در کتابهایتان روایت نکرده اید که آیاتی درباره ی غرانیق نازل شد. سپس این آیات نسخ و از قرآن حذف گردید»؟ [359]. می گوئیم:

1- امت مسلمان بر عدم فزونی در قرآن کریم اجماع دارند.

- 2- نسبت دادن عقیده به فزونی و کاستی به اهل سنت یا به مشهور نزد آنان به عنوان یک طائفه، نیز دقیق نیست.
- اگر می گفت: روایاتی در صحاح سته و کتب معتبر اهل سنت آمده که اگر به مضمون آن ملتزم شوند به عقیده ی به تحریف منتهی می شود، در حالی که ادله ی قاطع و براهین ساطع بر عدم وقوع آن دلالت دارد؛ صحیح و بسیار متین بود.
- 3- بسیاری از علمای اهل سنت، روایتی را که از مدح غرانیق: بتهای جاهلی، سخن می گوید، رد کرده اند. البته از ظاهر کلام بخاری بدست می آید که از پذیرش آن ابایی ندارد.
- 4- در حدیث غرانیق نیامده که عبارت: «تلك الغرانیق العلی و ان شفاعتھن لترتجی» آیه ی قرآنی است، و نه در این روایت آمده و نه در روایت دیگری که کسی

[صفحه 335]

مدعی باشد: این عبارت در قرآن بوده سپس نسخ و آنگاه حذف شده است!! بلکه روایت دروغین مدعی است که شیطان این عبارت را به زبان پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ القا کرد. سپس جبرئیل آمد و او را از حقیقت حال باخبر کرد.

4- عبس و تولى

درباره ی آیه ی: عبس و تولى می گوید: «احادیث وارده از اهل بیت پیغمبر که قرآن در خانه های آنان فرود آمده، می گوید: این آیه درباره ی عثمان بن عفان نازل شده است.» [360].

این سخن دقیقی نیست. روایت را قمی در تفسیر خود و طبرسی در مجمع البیان آورده اند. بنابراین احادیثی (به صیغه ی جمع) وجود ندارد، روایت طبرسی از امام صادق علیه السلام به نام عثمان تصریح نکرده بلکه می گوید: این آیه درباره ی مردی از بنی امیه

فروود آمد.

وصف این روایت به صحت که ظاهراً به لحاظ سند صحیح است، تساهل در تعبیر است. البته یادآور می شویم که نبود سندی که براساس مصطلح معروف، به صحت متصف باشد بدان معنی نیست که مضمون روایت باطل و دروغ است. به هر حال، این موضوع را برادر، شیخ رضوان شراره در کتاب جداگانه ای تحت نام: «عَبَس و تولى فى من نزلت» تحقیق کرده است بدانجا مراجعه کنید.

5- ایمان خلفای سه گانه

نویسنده کتاب گمان برده که: «شیعه معتقد است: سه خلیفه ی اول هرچند به زبان و در ظاهر اظهار مسلمانی کردند اما در حقیقت ایمان قلبی و باطنی نداشتند».

[صفحه 336]

سپس برپایه ی همین ایمان ظاهری صحیح می داند که «پیغمبر صلی الله علیه و آله داماد آنان باشد، و آنان داماد پیغمبر». [361].

ما بر این سخن چند ایراد داریم:

1- شیعه - به عنوان یک طایفه - این عقیده را در کتابهای اعتقادی خود ثبت نکرده اند و در پی ریزی مبانی عقیدتی و تبلور مفردات آن، توقف نموده اند.

2- دامادی پیغمبر صلی الله علیه و آله مستند به ایمان دخترانشان بود و ارتباطی به ایمان بلکه اسلام پدر دختر نداشت. زیرا در ازدواج مسلمانان و حتی پیغمبر با دختر مرد غیر مسلمان اشکالی وجود ندارد. پس چگونه است دختر کسی که اظهار اسلام و ایمان کرده است؟!

3- ثابت نشده که عثمان داماد پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد. ما ثابت کرده ایم که عثمان با دو دختری ازدواج کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله آنان را بزرگ کرده

بود نه با دختر خودش. [362].

6- خیانت ابوبکر چگونه ثابت می شود.

در این کتاب بر خیانت ابوبکر به پیغمبر صلی الله علیه و آله ابتدا به این آیه استدلال شده: (لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم). سپس به لعن پیغمبر صلی الله علیه و آله کسانی را که از پیوستن به سپاه اسامه تخلف کردند و ابوبکر یکی از تخلف کنندگان بود. [363].

این استدلال موفق نیست. زیرا آیه ی مبارکه ربطی به خیانت آنان به پیغمبر صلی الله علیه و آله ندارد. بلی بر عدم ایمان کسانی دلالت دارد که به حکم آن حضرت راضی نمی شوند. آنان اظهار قبولی می کنند اما هنگامی که به خلوت می روند به حکم او

[صفحه 337]

ایراد و عیب می گیرند.

همچنان که لعن پیغمبر صلی الله علیه و آله متخلفان را، نه بر خیانت بلکه بر عصیان و مخالفت آنان با فرمان حضرت، و نیز عدم ایمان فرد دلالت دارد. ممکن است مقصود استدلال کننده این باشد که هنگامی که حکم پیغمبر صلی الله علیه و آله را رد کردند و از فرمان او سرپیچی نمودند، این کار را به صورت علنی و آشکار انجام ندادند بلکه به صورت خائنه و با نوعی پیچیدگی و گریز زیرکانه و اظهار خلافت واقع بدست می آید که ایمان، اطاعت و علاقه ی شدیدی که در بستر بیماری حضرت نسبت به او اظهار می داشتند، حقیقی نبوده است.

7- شک عمر در نبوت

با استدلال به سخن عمر در حدیثی که گفت: «مثل امروز هیچگاه، در نبوت محمد شک نکردم». بیان کرده که او همواره در پیغمبری حضرت شک داشته است. [364].

می گوئیم: این سخن عمر، دلالت ندارد که او همواره در نبوت پیغمبر ما شک داشته است بلکه دلالت دارد که خیلی در این باره شک می کرد و بارها چنان شکی به او دست داده اما شک وی در حدیثیه از همه ی شکهایش عمیق تر و شدیدتر بود.

8- امت من بر خطا اجماع نمی کنند، و قتل عثمان

وی در صحت قتل عثمان بن عفان به روایت منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله استدلال کرده که می گوید: امت من بر خطا اجماع نمی کنند. وی همین را دلیل بر عدم ایمان او

[صفحه 338]

می داند. [365].

نیاز به گفتن ندارد که اجماع بر قتل کسی که مرتکب جرمی شده که کیفر آن قتل است، به معنی اجماع بر سلب صفت ایمان از مقتول نیست. زیرا ایمان چیزی است و ارتکاب جرایم موجب قتل چیزی دیگر که ممکن است با هم جمع شوند یا نه. این حدیث شریف بر استحقاق عثمان به مجازات دلالت دارد، نه بر اجماع آنان بر عدم ایمان وی.

عدم ایمان وی به دلایل دیگری ثابت می شود که باید گرد آورد و در آن به دقت اندیشید. به علاوه علی، و بسیاری از همگامان او در قتل عثمان شرکت نداشتند. این مسأله معروف و مشهور است و همانگونه که از امام علی علیه السلام روایت شده قتل عثمان نه او را شاد کرد و نه اندوهگین.

9- حدیث عشره ی مبشره

علوی حدیث عشره مبشره را باطل دانسته و در این باره به چند دلیل استدلال کرده است:

1- طلحه پیغمبر صلی الله علیه و آله را اذیت کرد. آنگاه که گفت پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله با همسرش ازدواج خواهد کرد. پس نازل شد: (و ما کان أن تؤذوا رسول الله. و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدأ). [366].

2- طلحه و زبیر در قتل عثمان خیلی سعی کردند. در حالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: قاتل و مقتول در آتش اند. [367].

[صفحه 339]

می گوئیم:

ما او را در آنچه درباره ی نزول آیه ی قرآن درباره ی طلحه، و اذیت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت، تأیید می کنیم. اما ادعای برخی را که می گویند: طلحه پس از آن جریان توبه کرد و عمل صالح انجام داد، سپس حدیث عشره ی مبشره به بهشت مطرح شد، ردّ می کنیم، زیرا اثبات توبه طلحه خیلی مشکل است.

همچنان که بشارت وی به بهشت با خروج بر امام زمانش علی علیه السلام پس از آن منافات دارد. چه می دانیم که کسی که بر امام زمان خود خروج کند، در آتش است. و همچنین حدیث مذکور با نقض بیعت وی با امیرالمؤمنین علیه السلام تصادم دارد. بلی، ما اگر چه آن را تأیید می کنیم لکن می گوئیم: استدلال به حدیث قاتل و مقتول در آتش اند، در هر موردی صحیح نیست. بنابراین در مورد خروج طلحه بر امام زمانش که امامتش از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله منصوص است، صحیح نیست. اما خروج طلحه بر عثمان، ادعا می شود که قابل توجیه است. زیرا خلافت عثمان مستند به صحت خلافت عمر، و صحت خلافت وی مستند به خلافت ابوبکر است که نامشروع می باشد. زیرا خلافت او به معنی ابطال تدبیر الهی قاطعی است که امامت و خلافت علی علیه السلام را مقرر فرموده است. پس خروج وی بر عثمان یک حکم دارد و

خروج وی بر علی که امامت و خلافت او منصوص است، حکمی دیگر.

10- متعه برای رسیدن به مال

گفته ی او را در این باب خیلی غریب می دانیم که می گوید: «مگر نه این است که زنان با متعه به مقداری مال برای مصرف خود و فرزندان یتیمشان دست می یابند».

[368].

[صفحه 340]

از این سخن این توهم پیش می آید که تشریح متعه برای رسیدن به مال و معامله نوامیس مردم است. در حالی که این امر نامعقول و غیر قابل قبول است. زیرا مهریه در متعه همانند مهریه ازدواج دائم است. متعه همانند ازدواج دائم اهداف بلند و توجیحات واقعگرایانه ای دارد. زیرا یک راه حل شرعی و بهداشتی برای معضلاتی است که انسان با آن مواجه است. در این باره کتاب ما: «الزواج المؤقت فی الاسلام» مراجعه کنید.

11- مرا رها کنید که بهترین شما نیستم

می گوید: «علی علیه السلام از همگان بی نیاز بود. در حالی که دیگران به او محتاج بودند. مگر ابوبکر نگفت: مرا رها کنید که در میان شما، خوب نیستم در حالی که علی در میان شماست».

[369].

آنچه در اینجا نظرمان را جلب می کند، این است:

1- نص متداول نو معروف این است: اقیلونی فلست بخیر کم و علی فیکم. مرا رها کنید که بهترین شما نیستم در حالی که علی در میان شماست. این جمله مفید معنایی است که با معنای این جمله که وی آورده متفاوت است: لقیلونی لست بخیر فیکم.

2- گفته ابوبکر: مرا رها کنید... ربطی به نیاز و استغنا از علی علیه السلام ندارد. زیرا ممکن است داناترین دانشمندان، بهترین مردم نباشد. زیرا بهترین بودن یک چیز است و

نیازمندی و بی نیازی چیزی دیگر.

[صفحه 341]

متون و آثار

اشاره

- فصل اول- مظلومیت زهرا علیهاالسلام در شعر شاعران عرب
- فصل دوم- مظلومیت زهرا علیهاالسلام در احادیث معصومین علیهم السلام
- فصل سوم- مظلومیت زهرا علیهاالسلام در احتجاجات مذهبی
- فصل چهارم- محسن در متون و آثار
- فصل پنجم- حادثه در سخنان محدثان و مورخان

[صفحه 343]

پیشگفتار

وقت آن رسیده که بخشی از متون و آثار را که کتابهای تاریخی و حدیثی از آن پر است، و دلایل فراوانی بر تهاجم حاکمان پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله، به خانه زهرا علیهاالسلام و هتک حرمت دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله، و زدن و اذیت او دارد، تقدیم خوانندگان کنیم.

ظاهراً این اقدامات ناشایست در حق فاطمه علیهاالسلام با تکرار تهاجم حاکمان بر اهل بیت علیهم السلام تکرار شده و در نتیجه محسن در شکم مادر کشته شد و فاطمه به فوز شهادت نایل آمد.

نیازی نمی بینم که نقاط زیر را مورد تأکید قرار دهم:

1- این قضیه را نمی توان به طور کامل و فراگیر استقصا کرد. بنابراین باید به اندازه ای که افراد منصف در ثبوت واقعه تردید نکنند، بسنده نمایم. چه شمار کتابهای حدیثی و تاریخی به هزاران عنوان می رسد و در وسع و توان ما نیست که همه ی این منابع را بررسی کنیم.

2- حتی کسانی که به تصفیه و پاکسازی میراث اسلام از شوائب پرداخته اند و معتقدند که برخی از مسائل به ناحق به پیکره ی معارف و علوم و میراث اسلام چسبیده، این حادثه را یکی از این شوائب ندانسته اند. یکی از آنان علامه ی متبحر سید محسن امین عاملی است که به تعبیر خویش با تکیه بر منابع و مصادر موثق به تہذیب مجالس عزاداری پرداخته است. او که کتاب «سلیم بن قیس» را یکی از همین

[صفحه 344]

منابع موثق می داند، این حوادث را ذکر و تأیید کرده و اشعاری درباره ی آن سروده است. او می گوید:

«وقتی المجالس السنیہ را تألیف کردیم، بحمدا... آن را از شوائب پیراستیم و پوسته را از مغز و خطا را از صواب... جدا کردیم». [370].

«وقتی لواعج الاشجان را نوشتیم، متنی برای خواندن مقتل شد، و مداحان المجالس السنیہ را متن مدّاحی خود قرار دادند. احادیث، خالص و از عیوب پیراسته شد». [371]

لیکن ماجرای زهرا علیهاالسلام در بیشتر کتابهای واجد شرایط مورد نظر علامه ی امین عاملی در تألیف و تہذیب المجالس السنیہ آمده است. این بدان معنی است که علامه ی امین آن را قبول دارد، و قابل مناقشه نمی داند.

3- در بخش متون و آثار چند فصل آورده ایم که می بایست برخی را با هم پیوست کرد. ملاحظه فرمایید:

الف: در فصل اول بخش شایسته ای از سروده های شاعران را آورده ایم.

ب: در فصل دوم حدود چهل روایت صحیح و معتبر آورده ایم که از مصائب زهرا علیهاالسلام پس از وفات پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گوید.

ج: در فصل سوم، متون فراوانی ذکر شده که از محسن سخن می گوید.

د: در فصل چهارم احتجاجات مذهبی علماء کلام در دوره های مختلف به این حادثه را آورده ایم.

ه: در فصل پنجم با عنوان: حادثه در سخنان محدثان و مورخان، نیز دهها متن آورده ایم که بر آزار و اذیت زهرا علیهاالسلام پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله تأکید کرده اند.

[صفحه 345]

هرگاه این متون را به هم ضمیمه کنیم. بخش بزرگی از متون و آثار خواهیم داشت که هرگز ممکن نیست همه ی آنها دروغ و ساختگی باشد و این یعنی: تواتر. اگر بخواهیم خود را قانع کنیم که این متون با این کثرت فراوان، بیهوده و باطل است، در این صورت هرگز نخواهیم توانست به هیچ حقیقت دینی یا تاریخی دیگری قانع شویم یا بهتر بگوییم: خود را از قانع شدن در مورد بسیاری از این حقایق در موضع عجز و ناتوانی خواهیم دید.

4- گاهی نوعی شباهت بین برخی از متون دیده می شود که ممکن است این ابهام را پیش آورد که نویسنده، کتاب را بازنویسی نکرده است. لیکن واقعیت این است که به منظور التفات به وجود اختلاف یا خصوصیت جدیدی در روایت یا کسی که روایت از او نقل شده، کتاب را بازنویسی کرده ایم. چنانکه ملاحظه خواهید کرد این شباهت در

موارد اندکی صورت گرفته که از شمار انگشتان یک دست تجاوز نمی کند.

5- شمار بسیار اندکی از متونی را که برخی از مؤلفان متأخر بیان کرده اند، در کتاب آورده ایم. زیرا خصوصیات در این متون دیدیم که موفق نشدیم در کتابهای متقدمین در پی آن بگردیم. خواننده ی ارجمند این را نیز ملاحظه خواهد فرمود.

6- در پایان متدگر می شویم: اگر کسی گاهی اوقات در فتاوی خود به خبر واحد ممدوح یا موثق یا ضعیف استناد می کند، و از نظرش خبر واحد، مقتضی کذب ندارد، و از مردم در همه ی اقطار جهان می خواهد که طبق فتوای او عمل کنند، آیا معقول است که ثبوت مضمون این بخش عظیم از نصوص و متون را که می توان قرائن فراوانی در تأکید مضمون و تقویت یقین به صدور آن پیدا کرد؛ رد یا در آن تشکیک نماید؟!

به هر حال، آنچه که در این بخش می آید را به آنچه گذشت، ضمیمه می کنیم

[صفحه 346]

و از خواننده ارجمند عذر می خواهیم که به همین اندازه بسنده کرده ایم. هر کس می تواند متون و آثار مفید بیشتری در این باره در کتابها بیابد و به صحت این حادثه ناگوار یقین پیدا کند. آری، تجربه بهترین و رساترین دلیل است. پس به مطالبی که در پی می آید، توجه فرمایید. ما از خداوند استمداد می طلبیم و بر او توکل می کنیم.

[صفحه 347]

مظلومیت زهرا در شعر شاعران عرب

اشاره

شعر یک سند تاریخی

سید حمیری

عبدالله بن عمار برقی

قاضی نعمان

مهیار دیلمی

عدی بن مقرب احسائی

شیخ علی خلیعی حلّی

علاءالدین حلّی

مغامس حلّی

مفلح صیمری

حرّ عاملی

صالح فتونی عاملی

سید حیدر حلّی

سید باقر هندی

علامه سید محمد قزوینی

حافظ ابراهیم شاعر نیل

محقق اصفهانی

کاشف الغطاء

[صفحه 349]

شعر یک سند تاریخی

اشاره

می بینیم که از نخستین قرنهای اسلامی شاعران، ظلم و ستم و مظلومیت و زدن زهرا علیهاالسلام و سقط محسن را در سرودهای خود آورده اند و آن را دلیل انتقادات خویش از عاملان و همدستان این جنایات قرار داده اند. برخی از این شاعران، یا معاصر امامان معصوم علیهم السلام بوده اند یا در دوره ای نزدیک به عصر ائمه علیهم السلام زندگی کرده اند. و این یک سند تاریخی قوی و بلکه در تأکید و ثبوت مضمون خود از روایات ناقلان، محدثان و مورخان قویتر است. ما در اینجا گزیده ای از سروده های شاعران در قرون متمادی تا امروز را می آوریم:

سید حمیری (و 173 ق)

سید حمیری رحمه الله معاصر امام صادق و کاظم علیهماالسلام می گوید:

ضربت و اهتضمت من حقها
و أذیقت بعده طعم السلع

قطع الله یدی ضاربها
و ید الراضی بذاک المتبع

لا عفا الله له عنه، و لا
كف عنه هول يوم المطلاع [372].

فاطمه را زدند و او را از حش محروم کردند. آنگاه طعم زخم و جراحت را نیز چشید. خداوند دست کسی که او را زد و هم دست آن که بدان راضی شد، قطع

نماید، و در روز قیامت نه از او درگذرد و نه هول و وحشت قیامت را از او بدارد.

عبدالله بن عمار برقی (و 245 ق)

و کلاً النار من بیت و من حطب
والمضرمات لمن فیہ یسبان

و لیس فی البیت إلا کل طاهرة
من النساء و صدیق، و سبطان [373].

از خانه او هیزم آتشی را شعله ور ساختند و خانه را به روی ساکنانش آتش زدند و آنان را به باد ناسزا گرفتند. در خانه کسی نبود مگر پاکیزه ی زنان - فاطمه علیها السلام - و صدیق - علی علیه السلام - و سبط پیغمبر صلی الله علیه و آله - حسن و حسین علیهما السلام.

قاضی نعمان (و 363 ق)

قاضی نعمان اسماعیلی مذهب، ارجوزه ای جامع در عقاید دارد که وقایع و اتفاقات پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله را در آن آورده است. او می گوید:

فبايعاه جهرة و قال
بل أنت خير من نراه حالا

وقام منهم أهل قتلى بدر
و غيرها و أهل حقد الأسر

فبايعوا، و هم رؤوس قومهم
فبايع الناس له من يومهم

إلا قليلاً منهم قد علموا
ما كان من نبيهم فاعتصموا

و قصدوا إمامهم علياً
فقال: لستم فاعلين شيئاً

قالوا: بلى نفع، قال: انطلقوا
من فوركم هذا إذن فحلّقوا

رؤوسكم كلكم لتعرفوا
من بينهم بذلكم و انصرفوا

إلى كيما أنصب القتالا
حتى يكون ربنا تعالى

يحكم فينا بيننا بحكمه

ففشلوا لما رأوا من عزمه

[صفحه 351]

و لم يكن يأتيه إلا سبعة
و استحسّن الباقون أخذ البيعة

و كنت قد سميتهم فقالا
لست أرى عليكم قتالا

لأنكم في قلة قليلة
ليس لكم بجمعهم من حيلة

فجلسوا إليه حتى ينظروا
ماذا يرى في أمرهم و يأمر

فجاءهم عمر في جماعة
إذ لم يروا لمن أقام طاعة

حتى أتوا باب البتول فاطمة
و هي لهم قالية مصارمة

فوقفت عن دونه تعذلهم
فكسر الباب لهم أولهم

فاقتحموا حجابها فعولت
فضربوها بينهم فأسقطت

فسمع القول بذاك فابتدر
إليهم الزبير، قالوا، فعثر

فبدر السيف إليهم فكسر
و أطبقوا على الزبير فأسر

فخرج الوصي في باقيهم
إذ لم يروا دفاعهم ينجيهم

فاكتنفوهم و مضوا في ضيق
حتى أتوا بهم الى عتيق

... يا حسرة من ذلك في فؤادي
كالنار يذكي حرها اعتقادي

و قتلهم فاطمة الزهرا

أضرم حر النار في أحشائي

لان في المشهور عند الناس
بأنها ماتت من النفاس

و أمرت أن يدفونها ليلاً
و أن يعمي قبرها لكي لا

يحضرها منهم سوى ابن عمها
و رهطه ثم مضت بغمها

صلى عليها ربها من ماضيئ
و هي عن الامة غير راضيئ

فبايعوا كرهاً له تقيئ
والله قد رخص للبريئ

لأنه الرؤوف بالعباد
في الكفر للكره بلا اعتقاد

... و قد روى في ذاك فيما ثبتا
بأنه قال له لما أتى:

بايع: فقال إن أنا لم افعل
قال: إذن آمرهم أن تقتل

[صفحه 352]

فاشهد الله على استضعافه
و بايع الغاصب في خلافه

خوفاً من القتل، و بايع النفر
له على الكره لخوف من حضر

فإن يكونوا استضعفوا الامينا
فقبله ما استضعفت هارونا

امة موسى اذا ارادوا قتله
فقد ارادت قتل ذاك قبله

و سلکوا سبيلها في الفعل
في الاوصياء مثل حذو النعل

بالنعل والقذة إذ تمثلوا

کمثل ما قال النبی المرسل [374].

آندو با او بیعت کردند و گفتند: تو از نظر ما، در حال حاضر بهترین فرد برای خلافت هستی. کسان کشته های بدر و دیگر غزوه ها و کینه توزان که اسارت (آنان که کینه ی اسارت در جنگهای پیامبر را در دل داشتند) سران قوم خود بودند بیعت کردند پس مردم نیز با او بیعت کردند مگر عده ای اندک که به آنچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله می دانستند، تمسک جستند و به سراغ امام خود، علی علیه السلام رفتند. علی علیه السلام گفت: شما هیچ کار نمی توانید بکنید. گفتند: چرا، کاری از عهده مان ساخته است. فرمود: پس همین الان بپا خیزید و سرهایتان را بتراشید تا بدان از دیگران بازشناخته شوید. آنگاه نزد من بیایید که می خواهیم جنگی بپا کنم تا خداوند متعال بین ما حکم کند. چون عزم و اراده ی علی علیه السلام را دیدند، سست شدند و جز آن هفت نفر، کسی نزد او نیامد. سایر افراد بیعت با ابوبکر را نیکو شمردند. پیش تر آن هفت نفر را نام بردم. علی علیه السلام به آنان گفت: جنگ را بر شما واجب نمی بینم (نمی دانم). زیرا آن اندازه اندک هستید که در مقابل جمع آنان، کاری از شما بر نمی آید. پس نزد علی علیه السلام نشستند تا ببینند درباره شان چه نظری دارد و چه دستوری می دهد. عمر همراه عده ای به سراغ اینان آمد. چه حاضر نشدند از خلیفه اطاعت کنند. عمر و همراهان آمدند تا به در خانه ی فاطمه رسیدند. فاطمه علیها السلام که از آنان بریده بود، پشت در ایستاد

[صفحه 353]

تا آنان را بازدارد اما سرگروهشان در را شکست. مهاجمان وارد خانه فاطمه شدند. فاطمه فریاد برآورد، پس او را چنان زدند که بچه اش را سقط کرد. زیر که صدا را

شنید، به سویشان بیرون آمد. گفتند: پایش لغزید و شمشیرش از دستش افتاد. شمشیر را برداشتند و شکستند، آنگاه ریختند و زیر را اسیر کردند. وصی پیغمبر، همراه باقی مانده ی یارانش بیرون آمد. چه دفاع را بی فایده دید. مهاجمان آنان را محاصره کردند و با فشار به نزد ابوبکر بردند...

از این وقایع، حسرتی در دلم فتاده که همچون آتش، مغزم را می سوزاند. قتل فاطمه زهرا علیهاالسلام توسط آنان آتش به جانم زده است. زیرا نزد مردم مشهور است که فاطمه علیهاالسلام در اثر نفاس مرد و فرمان داد که شب هنگام دفن شود و قبرش مخفی بماند تا کسی جز پسرعمویش علی و یارانش بر جنازه ی زهرا علیهاالسلام حاضر نشود. فاطمه علیهاالسلام با همین اندوه از دنیا رفت. خدایش بر او درود فرستاد اما او از امت ناخشنود بود. علی و یارانش تقیه کرده و به اکراه بیعت کردند. خداوند رؤوف و مهربان به بندگانش اجازه داده که بدون اعتقاد، آنجا که مجبور باشند، ظاهراً کفر پیشه کنند...

در روایات ثابت آمده که چون علی علیه السلام را نزد او آوردند، گفت: بیعت کن. علی فرمود: اگر بیعت نکنم چه می شود؟ گفت: دستور می دهم که تو را بکشند. علی علیه السلام خداوند را گواه گرفت که چگونه در ضعف قرار گرفته است و در ترس از کشته شدن، با غاصب خلافت بیعت کرد. یارانش نیز به اکراه و ترس از حاضران، با ابوبکر بیعت کردند. اگر علی علیه السلام را ضعیف شمردند، باید دانست که پیش از او، امت موسی نیز هارون را ضعیف شمردند و در صدد برآمدند که علی علیه السلام را بکشند، پیش از او، قوم موسی می خواستند هارون را بکشند. اینان نیز در عمل همان راه امت موسی را در برخورد با اوصیا در پیش گرفتند و همانگونه که پیامبر مرسل فرمود، قدم در جای پای آنان گذاشتند...

مهیار دیلمی (و 428 ق)

شاعر بلند آوازه، مهیار دیلمی رحمه الله در قصیده ای گفته است:

کیف لم تقطع ید
مدّ إلیک ابن صهاک

فرحوا یوم أهانوک
بما ساء أباک [375].

چگونه دستی که پسر صهاک به روی تو بلند کرد، قطع نشد؟ روزی که به تو اهانت و بد رفتاری کردند، و موجبات رنجش پدرت را فراهم ساختند، شادمان و مسرور شدند.

علی بن مقرب احسایی (و 629 ق) از ادیبان و سخن سرایان معروف

یا لیت شعری فمن أنوح منهم
و من له ینهل فیض أدمعی

أللوصی حین فی محرابه
عمم بالسیف و لما یرکع

أم للبتول فاطم إذ منعت
عن إرثها الحق بأمر مجمع

و قول من قال لها يا هذه
لقد طلبت باطلاً فارتدعى

أبوك قد قال بأعلى صوته
مصرحاً في مجمع فمجمع

نحن جميع الانبياء لانرى
أبناءنا لإرثنا من موضع

و ما تركناه يكون مغنماً
فارضى بما قال أبوك و اسمعى

قالت فهاتوا نحتى من والدى
خير الانام الشافع المشفع

قالوا فهل عندك من بينه
نسمع معناها جميعاً و نعى

فقال ابنائى و بعلى حيدر
أبوهما أبصر به و أسمع

فأبطلوا إشهدهم و لم يكن
نص الكتاب عندهم بمقنع

[صفحه 355]

و لم تزل مهضومه مظلومه
بردّ دعواها و رضّ الاضلع

أم للذی أودت به جعدتهم
یومئذ بکأس سمّ منفع [376].

ای کاش می دانستم که برای کدامیک نوحه سرایی کنم و در غم چه کسی اشک دیدگانم را روان سازم: آیا برای وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله که در محرابش، پیش از آن که به رکوع رود، شمشیر بر فرق سرش فرود آمد یا برای بتول - فاطمه - که به فرمان آنان از ارثش - که حق مسلم او بود - محروم شد؛ و سخن کسی که به او گفت: ای زن! ادعای باطلی کرده ای، برگردد. پدرت با صدای بلند و در میان گروه، گروه اعلام کرد که ما گروه پیامبران برای فرزندان من ارث نمی گذاریم. آنچه از ما می ماند، غنیمت است (برای تمام مسلمین) است. پس آنچه پدرت گفته بشنو و بدان راضی باش. فاطمه گفت: پس نحله ی پدرم، بهترین بندگان خدا، شفیعی که شفاعت او پذیرفته است، را به من بدهید. گفتند: آیا بینه ای داری که بشنویم و مورد پذیرش ما باشد؟ گفت: دو فرزندم و شوهرم حیدر - علی - در این باره بهترین گواهان هستند. گواهی آنان را نپذیرفتند. نص کتاب هم آنان را قانع نکرد. فاطمه همواره از ردّ خواسته

اش و پهلوی شکسته اش رنجور و شکسته، مظلوم و ستم‌دیده بود. یا برای او - حسن علیه السلام - که جعه کاسه ای سم به او خوراند.

شیخ علی بن عبدالعزیز خلیعی حلی (و 750 ق)

یا ربّ نوزعت میراث والدها
مثلی و من طولبت باحقّ و الإحن

و من تری جرعت فی ولده اغصص
کابن مرجانه الملعون جرّعی

و من تری کذبت قبلی و قد علموا
أنّ الاله من الارجاس طهرنی

[صفحه 356]

و هل لبنت نبیّ أضرمت شعل
کما أطفیف به بیتی لیحرقنی [377].

پروردگارا! کیست که همچون من ارث پدرش از او گرفته شود و اینگونه مورد حقد و کینه قرار گیرد؟ و چه کسی غصه ی پسرش را خورده آنگاه که فرزند مرجانه ملعون

غصه بخورد من داد. و چه کسی را دیده ای که پیش از من تکذیب شده باشد و حال آنکه می دانستند، خداوند مرا از آلودگیها پاکیزه گردانیده است؟ آیا هیچ دختر پیامبری هست که شعله ای آتش در خانه او افتاده باشد، آن چنان که دور تا دور خانه ام را هیزم چیدند و آتش آوردند تا آن را آتش زنند؟

علاءالدین حلی (مقتول 876 ق)

عالم فاضل و ادیب کامل علاءالدین، شیخ علی بن حسین حلی شفهینی معاصر شهید اول که شهید برخی از قصاید او را شرح کرده، می گوید:

و أجمعوا الامر فيما بينهم و غوت
لهم أمانیهم، والجهل، والامل

أن يحرقوا منزل الزهرا فاطمة
فيا له حادث مستصعب جلل

بیت به خسمه جبریل سادسهم
من غیر ما سبب بالنار یشتل [378].

و أخرج المرتضى من عقر منزله
..... الخ

دروغ و جهل و آرزوهای باطل آنان را گمراه کرد و در میان خود تصمیم گرفتند که خانه فاطمه ی زهرا علیهاالسلام را آتش زنند. وای چه حادثه سخت و شگفت انگیزی!

خانه ای با پنج نفر ساکن که ششم آنان جبرئیل است، بدون سبب در آتش شعله می کشد، و مرتضی از درون خانه اش بیرون آورده می شود...

[صفحه 357]

مغاس حلی (اواخر قرن نهم هجری)

والطهر فاطمة زوی میراثها
شرّ الانام و دمعها مسکوب

من بعدما رمت الجنین بضربة
فقضت (بذاک) و حقها مغصوب [379].

بدترین مردمان میراث فاطمه طاهره را که اشک از چشمانش روان بود، ربود. پیش تر در اثر ضربه ای که به او وارد کردند، جنینش را سقط کرد و در حالی از دنیا رفت که حقش را غصب کرده بود.

مفلح صیمری (و 900 ق)

عالم علامه، فقیه بزرگ و ادیب جلیل القدر، شیخ مفلح صیمری در ضمن قصیده ای می گوید:

و قادوا علیاً فی حمائل سیفه
و عمار دقوا ضلعه و تهجموا

علی بیت بنت المصطفی و إمامهم
ینادی ألا فی بیتها النار أضرموا

و تغصب میراث النبی محمد
و توجع ضرباً بالسیاط و تلطم [380].

علی علیه السلام را که حمایل شمشیرش را به گردنش انداخته بودند، کشان کشان بردند. پهلوی عمار را شکستند و به خانه ی دختر مصطفی یورش بردند. جلودارشان فریاد می زد که خانه فاطمه را آتش زنید. میراث پیغمبر صلی الله علیه و آله را از فاطمه غصب کردند و او را با ضرب تازیانه ها رنجور ساختند و به صورتش سیلی زدند.

[صفحه 358]

حر عاملی (و 1104 ق)

فقیه محدث، علامه، شیخ حر عاملی صاحب دانشنامه حدیثی معروف و سائل الشیعه منظومه ای دارد که در آن می گوید:

أولادها خمس حسین والحسن
و زینب من أم کلثوم أسن

و محسن أسقط فی یوم عمر
من فتحه الباب كما قد اشتهر

... سببه قیل: حضور الاجل

و قیل: من ضربه ذاک الرجل

إذ سقطت لوقتها جبینها

و لم تزل تبدی له أنینها [381].

زهرا علیها السلام پنج فرزند دارد: حسن و حسین و زینب که از ام کلثوم بزرگتر است، و محسن که همانگونه که مشهور است روز حمله عمر به خانه زهرا علیها السلام در اثر باز کردن در توسط عمر، سقط شد... گفته اند: فاطمه، به اجل طبیعی مرد. در مقابل دیگران گفته اند: در اثر ضربت آن مرد از دنیا رفت، ضربتی که در اثرش همان لحظه فرزندش را سقط کرد و همواره از درد آن می نالید.

صالح فتونی عاملی (و 1190 ق)

شیخ محمد مهدی فتونی نباطی عاملی، دانشمند، شاعر، و امام فقه و حدیث و تفسیر می گوید:

یا سیدی یا رسول الله قم لتری

فی الآل فوق الذی قد کنت تخبره

هذا علی نفوا عنه خلافته

و أنکر النص فیه منه منکره

قادوه نحو فلان کی بیایعه
بالکره منه و ایدی الجور تفهره

من أجل ذاك قضی بالسيف مضطهداً
شبيره و قضی بالسم شبره

[صفحه 359]

کانه لم یکن صنو النبی و لم
یکن من الرجس باری یطهره

و تلک فاطمه لم یرع حرمتها
من دق ضلعاً لها بالباب یکسره [382].

آقای من، یا رسول الله! برخیز و بین که بر خاندان تو سخت تر از آن می گذرد که تو خبر دادی. این علی است که خلافت را از او ربودند و نص الهی را در موردش انکار کردند. او را کشان کشان نزد فلانی بردند تا به اکراه و زیر فشار دستان ستمگر، با او بیعت کند. به همین منظور، شبیر او - حسین علیه السلام - مظلومانه با شمشیر کشته شد و شبرش - حسن علیه السلام - مسموم به شهادت رسید. گویی که برادر پیغمبر نیست و پروردگارش او را از آلودگی پاکیزه نگردانیده است! و آن فاطمه است که حرمتش را رعایت نکردند، آن کس که وقتی در را شکست، پهلوی فاطمه را با آن شکست.

سید حیدر حلی (و 1304 ق)

شاعر توانا و ادیب سخن سرا، سرآمد شاعران عراق در عصر خود، سید حیدر حلی در
ضمن قصیده ای می گوید:

فلا و صفحک ان القوم ما صفحوا
ولا و حلمک ان القوما حلموا

فحمل أمک قدماً أسقطوا حنقاً
و طفل جدک فی سهم الردی فطموا [383].

نه، قسم به گذشت تو قوم گذشت نکردند و قسم به شکیبائییت شکیبا نبودند. پس جنین
مادرت را پیش تر با خشم و کینه سقط کردند. و طفل جدت را با تیر مرگ از شیر
گرفتند.

[صفحه 360]

سید باقر هندی (و 1329 ق)

لست تدری لم أحرقوا الباب
بالنار أرادوا اطفاء ذاک النور

لست تدری ما صدر فاطم ما
المسمار ما حال ضلعه المكسور

ما سقوط الجنين ما حمرة العين
و ما بال قرطها المنثور

دخلوا الدار و هي حسرى بمرأى
من على ذاك الابى الغيور

و استداروا بغياً على أسدالله
فأضحى يقاد قود البعير

والبتول الزهرا فى إثرهم
تعثر فى ذيل بردها المجرور

بأنين أورى القلوب ضراماً
و حنين أذاب صمّ الصخور

ودعتهم: خلوا ابن عمى علياً
أو لأشكو الى السميع البصير

ما رعوها بل رعوها و مرّوا
بعلى ملبياً كالاسير

... و على يرى و يسمع والسيف

رهيڤ والباع غير قصير

قيده وصيه من اخيه

حملته ما ليس بالمقدور

أفصبراً يا صاحب الامر والخطب

جليل يذيب قلب الصبور

كم مصاب يطول فيه بياني

قد عرى الطهر في الزمان القصير

كيف من بعد حمرة العين منها

يا ابن طه تهني بطرف قرير

فابك و ازفرلها فإن عداها

منعوها من البكاء والزفير

و كأنى به يقول و يبكى

بسلاً نزر و دمع غزير

لا ترانى اتخذت لا و علاها

بعد بيت الاحزان بيت السرور

فمتی یا ابن فاطم تشر الط
غوت والجبث قبل یوم النشور [384].

نمی دانی چرا در را آتش زدند، آنان می خواستند آن نور را خاموش کنند.

[صفحه 361]

نمی دانی سینه ی فاطمه چیست و میخ چه و پهلوی شکسته ی زهرا را چه حال؟! نمی دانی سقط جنین چیست؟ و سرخی چشم او از چه؟ و گوشواره ی شکسته را چه حال؟! در برابر دیدگان علی، آن بلند طبع غیرتمند، وارد خانه شدند، در حالی که فاطمه لباس خانه بر تن داشت. و به ستم شیر خدا را در محاصره گرفتند و او را همچون شتر مهار شده، کشان کشان بردند و زهرای بتول علیهاالسلام به دنبالشان روان، و پایش به بردش که بر روی زمین کشیده می شد گیر می کرد و چنان ناله می کرد که دل را کباب می کرد، و سنگ را آب. فاطمه علیهاالسلام از آنان می خواست که پسر عمویم علی را رها کنید و الا از شما به خدای سمیع و بصیر شکایت می کنم. نه تنها حرمتش را نگه نداشتند بلکه او را ترساندند و علی را همچون اسیر، ریسمان به گردن بردند... علی می دید و می شنید و شمشیرش را تیز و آماده و بازویش قوی و توانا، اما وصیت برادرش - پیغمبر صلی الله علیه و آله - او را باز می داشت و آنچه مقدور کسی نیست، بر او بار می کرد. چه مصیبتی که اگر بخواهم بیان کنم، کلام به درازا می کشد، در زمانی کوتاه بر این پاکیزه فرود آمد. ای پسر طه! چگونه پس از آنکه چشمش را سرخ کردند، به اطراف می نگریست؟ برایش گریه و ناله کن که دشمنانش او را از گریه و ناله هم منع کردند. گویی که می بینم سیل اشک از چشمانش روان است، و می گوید، مرا نبینی

که پس از بیت الاحزان، خانه شادی و سرور برگزینم. ای پسر فاطمه! کی، پیش از
قیامت جبت و طاغوت (آن دو را برای مجازات) زنده خواهی کرد.

فاضل علامه، سید محمد قزوینی حلی نجفی (و 1335 ق)

قال سلیم قلت یا سلمان
هل دخلوا و لم یک استئذان

فقال ای و عزة الجبار
لیس علی الزهراء من خمار

[صفحه 362]

لکنها لا ذت وراء الباب
رعاية للستر والحجاب

فمذ رأوها عصروها عصرة
کادت بروحی أن تموت حسرة

تصیح یا فضة اسدینی
فقد و ربی قتلوا جنینی

فاسقطت بنت الهدی و احزنا
جنینها ذاک المسمی محسنا [385].

سلیم گفت: از سلمان پرسیدم: آیا بدون اجازه وارد خانه فاطمه شدند؟ گفت: آری، به خدا قسم بدون اجازه در حالی که فاطمه پوششی نداشت اما برای حفظ پوشش، پشت در پنهان شد. چون فاطمه را دیدند، چنان او را فشار دادند که نزدیک بود قالب تهی کند. فاطمه علیها السلام فریاد می زد: فضّه! مرا بگیر که به خدایم قسم، فرزندم را در شکم کشتند. فاطمه، فرزندش محسن را سقط کرد.

حافظ ابراهیم «شاعر نیل» (و 1351 ق)

و قوله لعلی قالها عمر
أكرم بسامعها أعظم بملقيها

حرقت دارك لا أبقى عليك بها
أن لم تباع و بنت المصطفى فيها

ما كمان غير أبي حفص يفوه بها
أمام فارس عدنان و حاميا [386].

گفته ای است از عمر به علی، چه بزرگوار است شنونده آن و چه عظیم است گوینده ی آن: اگر بیعت نکنی، خانه ات را آتش می زنم. در حالی که دختر مصطفی، فاطمه

در خانه بود و هیچکس جز ابو حفص نمی توانست این سخن را در برابر سوار عدنان و حافظ آن بر زبان آورد.

آیه الله العظمی علامه مظفر رحمه الله می گوید: «این شاعر گمان برده که این از شجاعت عمر است. نه چنین نیست، او اشتباه می کند و نمی داند که عمر در مواقع

[صفحه 363]

سرنوشت ساز اسلام قدمی برنداشته و دستی در جنگهای فراوان پیامبر صلی الله علیه و آله نداشته است. عمر این سخن را نگفت جز اینکه خود را به واسطه ی وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام مبنی بر اینکه صبر پیشه کند، از او ایمن می دید. اگر علی علیه السلام به سراغش می آمد بی درنگ فراری بیابانها می شد (به کوه و بیابان می زد). [387].

محقق اصفهانی (و 1361 ق)

فیلسوف بزرگ و مرجع دینی و محقق توانا شیخ محمد حسین اصفهانی در ارجوزه «الانوار القدسیه» می گوید:

و ما أصابها من المصاب
مفتاح بابہ حدیث الباب

إن حدیث الباب ذو شجون
بما جنت به ید الخؤون

ايهجم العدا على بيت الهدى
و مهبط الوحي، و منتدى الندى

أيضرم النار بباب دارها
و آية النور على منارها

و بابها باب نبى الرحمة
و باب أبواب نجاه الامه

بل بابها باب العلى الاعلى
فثم وجه الله قد تجلى

ما اكتسبوا بالنار غير العار
و من ورائه عذاب النار

ما أجهل القوم فإن النار لا
تطفىء نور الله جل و علا

لكن كسر الضلع ليس ينجبر
إلا بصمصام عزيز مقتدر

إذ رضت لك الأضلع الزكية
رزية لامثلها رزية

[صفحه 364]

و من نبوع الدم من ثديها
يعرف عظم ما جرى عليها

و جاوزوا الحد بلطم الخدّ
شلت يد الطغيان والتعدى

فاحمرت العين، و عين المعرفة
تذرف بالدمع على تلك الصفة

و لاتزيل حمرة العين سوى
بيض السيوف يوم ينشر اللوا

و للسياط رنة صداها
فى مسمع الدهر فما أشجاها

والاثر الباقي كمثل الدمليج
فى عضد الزهراء أقوى الحجج

و من سواد متنها اسودّ الفضا
يا ساعد الله الامام المرتضى

و وكز نعل السيف فى جنبها
أتى بكل ما أتى عليها

و لست أدرى خبر المسمار
سل صدرها خزائن الاسرار

و فى جنين المجد ما يدمى الحشا
و هل لهم إخفاء أمر قد فشا

والباب والجدار والدماء
شهود صدق ما بها خفاء

لقد جنى الجانى على جنبها
فاندكت الجبال من جنبها

أهكذا يصنع بانبئ النبي
حرصاً على الملك فيا للعجب

أتمنع المكروبة المقروحة
عن البكا خوفاً من الفضيحة

باللّٰه يٰنبغىٰ لها تبكىٰ دمًا
ما دامت الارض و دارت السما

لفقد عزها، أبيتها السامى
و لاهتضامها و ذلّ الحامى

أستباح نحلّة الصديقه
و إرثها من أشرف الخليقه

كيف يردّ قولها بالزور
إذ هو ردّ آيه التّطهير

أؤخذ الدين مو الاعرابى
و يُنبد المنصوص فى الكتاب

[صفحه 365]

فاستلبوا ماملكت يداها
و ارتكبوا الخزيه منتهاها

يا ويلهم قد سألوها البينة
على خلاف السنة المبينة

و ردّهم شهادة الشهود
أكبر شاهد على المقصود

و لم يكن سد الثغور عرضا
بل سد بابها و باب المرتضى

صدوا عن الحق و سدوا بابه
كأنهم قد أمنوا عذابه

أبضعة الطهر العظيم قدرها
تدفن ليلاً و يعفّى قبرها

ما دفنت ليلاً بستر و خفا
إلا لوجدها على أهل الجفا

ما سمع السامع فيما سمعا
مجهولة بالقدر والقبر معا

يا ويلهم من غضب الجبار
بظلمهم ريحانة المختار [388].

آغاز مصیبت‌هایی که بر زهرا علیها السلام وارد شد، حدیث در خانه اش است. این حدیث شاخه و بالهای فراوان دارد. چه خیانتکاران در آن دست برده اند. آیا دشمنان به خانه ی هدایت، و منزلگه وحی، و مقتدای رسالت هجوم می برند؟ آیا در خانه اش را آتش می زنند؟ در حالی که آیه ی نور بر منارش می درخشید و درش، در پیغمبر رحمت، و باب الابواب نجات امت، و بلکه در خدای علیّ اعلیّ است و در آنجا چهره ی خداوند یگانه تجلّی کرده است. از آتش زدن در خانه زهرا علیها السلام جز ننگ و عار، و در ورای آن آتش جهنم چیزی بدست نیاوردند. چقدر این مردم نادان هستند. آنان نمی دانند که آتش، نور خداوند جلّ و علا را خاموش نمی کنند. اما شکستن پهلو جز با شمشیر برآن خداوند عزیز قدرتمند جبران نمی شود. چه شکستن دنده های زهرای پاکیزه، مصیبت بی همتایی است.

[صفحه 366]

از جوشش خون سینه اش، عظمت مصیبت‌هایی که بر او گذشت، دانسته می شود. با زدن سیلی به گونه های زهرا علیها السلام از حدّ خود درگذشتند. خداوند دست طغیان و تجاوز را فلج نماید. چشمان زهرا علیها السلام از آن سیلی، سرخ شد. چشم معرفت از این ماجرا اشک می ریزد. روزی که پرچم حق بالا برود، جز با سفیدی شمشیرها، سرخی چشم از بین نخواهد رفت. فریاد تازیانه ها به شدّت در گوش روزگار می پیچید. اثر تازیانه که همچون بازوبندی بر بازوی زهرا علیها السلام باقی مانده است، قویترین حجّت است. و از سیاه شدن پشت زهرا آسمان سیاه شد خداوند (در این مصیبت) فریادرس علی باشد. و فشار شمشیر در پهلوی فاطمه علیها السلام موجب همه ی رنجها و دردهای او. من خبر میخ را نمی دانم. از سینه ی زهرا علیها السلام پیرس که مخزن

اسرار است.

در سقط جنین فاطمه علیها السلام چیزهایی است که دل را خون می کند. مگر می توانند چیزی را که افشا شده، پنهان کنند؟ در و دیوار، و خونهای ریخته شده، شاهدان راستینی است که اصلاً نمی توان پنهان کرد. جنایتکار بر جنین فاطمه علیها السلام جنایت کرد و کوهها از ناله اش فروریخت.

شگفتا! آیا برای دستیابی به پادشاهی با دختر پیغمبر اینگونه رفتار می شود؟ آیا از ترس رسوایی، فاطمه محزون و مجروح از گریه بازداشته می شود؟ به خدا قسم سزاوار است که تا زمین و آسمان برپاست، فاطمه در فقد پدر و الامقام خود، و ستمی که بر او رفت و حقش را از او ربودند، و نیز خذلان پشتیبان خود خون بگرید. آیا نحله ی فاطمه و ارث او از اشرف مخلوقات - پدرش - از چنگ او ربوده می شود؟ چگونه گفته اش به دروغ رد می شود. این ردّ آیه ی تطهیر است؟ آیا دین

[صفحه 367]

پذیرفته می شود اما منصوص در قرآن رد؟! آنان ملک فاطمه علیها السلام را از او ربودند و نهایت رسوایی را مرتکب شدند. وای بر آنان که برخلاف سنت آشکار از فاطمه بیّنه خواستند. اینکه گواهان فاطمه را رد کردند، خود بزرگترین گواه بر مقصود است. سدّ ثغور هدفشان نبود بلکه می خواستند در زهرا علیها السلام و علی را سد کنند، از حق منحرف شدند و در خانه اش را بستند. گویی از عذاب او ایمن شدند. آیا پاره ی تن پاکیزه ی پیغمبر صلی الله علیه و آله عظیم القدر، شب هنگام دفن می شود و قبرش پنهان می ماند؟ فاطمه شبانه و پنهانی دفن نشد مگر به خاطر رنجش او از جفاکاران. هیچکس نشنیده که هم قدر و منزلت فاطمه ناشناخته باشد و هم قبرش. وای

بر آنان از خشم و غضب خداوند جبار به خاطر ظمی که بر ریحانه ی پیغمبر مختار روا داشتند.

کاشف الغطاء (و 1373 ق)

عالم سرشناس آیت الله شیخ محمد حسین کاشف الغطاء در قصیده ای سروده:

و فی الطفوف سقوط السبط منجدلاً
من سقط محسن خلف الباب منهجه

و بالخيام ضرام النار من حطب
ببَاب دار ابنة الهادی تأججه [389].

در کربلای حسین علیه السلام از اسب بر زمین افتاد، چنانکه محسن پشت در سقط شد. شعله های آتش که در خیمه ی حسین علیه السلام افتاد همان شعله هایی است که در خانه دختر هادی - فاطمه علیها السلام - را در خود فروبرد. اعیان و اعلام دیگری نیز در این زمینه اشعاری سروده اند که می توان بدان استشهاد کرد اما به همین اندازه بسنده می کنیم.

[صفحه 369]

مظلومیت زهرا در احادیث معصومین

اشاره

دو روایت

در کتب مقدس

روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله

روایات امام علی علیه السلام

روایات فاطمه علیها السلام

روایت امام حسن علیه السلام

روایت امام سجاد علیه السلام

روایات امام باقر یا امام صادق علیهما السلام

روایات امام باقر علیه السلام

روایات امام صادق علیه السلام

روایات امام کاظم علیه السلام

روایت امام رضا علیه السلام

روایت امام جواد علیه السلام

روایت امام حسن عسکری علیه السلام

[صفحه 371]

روایات فراوانی از معصومین علیهم السلام به ما رسیده که به مظلومیت زهرا علیها السلام تصریح دارد. این احادیث مربوط است به یورش مهاجمان به خانه فاطمه علیها السلام و قصد به آتش کشیدن و بلکه اقدام عملی برای آتش زدن خانه دختر پیغمبر علیها السلام، زدن و سقط جنین او، و دیگر حوادثی که در این تهاجم اتفاق افتاد. این روایات به تنهایی و بدون ضمیمه کردن روایات دیگران و نوشته های مورخان و عالمان، متواتر است. همانگونه که پیش از این آوردیم، روایات منقول از طریق اهل سنت نیز بسیار

زیاد و بلکه متواتر است.

در اینجا بخش بزرگی از اخبار و روایات مروی از معصومین علیهم السلام را به منظور روشن شدن مسأله می آوریم:

دو روایت در برابر خواننده

شیخ طوسی در امالی به سند خود، از استادش، از پدرش که گفت: محمد بن محمد به ما خبر داد و گفت: ابو عبدالله محمد بن عمران الزیات به من خبر داد و گفت: احمد بن محمد جوهری برایم حدیث کرد و گفت: حسن بن علیل عنزی برایم حدیث کرد و گفت: عبدالکریم بن محمد بن منقر از زیاد بن منذر برایمان حدیث کرد و گفت: شرحبیل از ام الفضل دختر عباس برایمان

[صفحه 372]

حدیث کرد و گفت:

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بستر بیماری از هوش رفت، و دوباره به هوش آمد، ما گریه کردیم. فرمود: چرا گریه می کنید؟ گفتیم: یا رسول الله! برای چند چیز گریه می کنیم. در فراق شما، قطع شدن خبر آسمانی از ما، و برای امت پس از شما فرمود: شما پس از من، مقهور و مستضعف خواهید بود». [390].

در کتب مقدس

ابوبکر شیرازی درباره ی آیاتی که در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده از مقاتل، از عطا، درباره ی آیه ی: (و لقد آتینا موسی الکتاب)، روایت کرده که: در تورات آمده، یا موسی! من برای تو وزیری انتخاب کردم. او برادرت هارون است. چنانکه

برای محمد، ایلیا را برگزیدم. او برادر، وزیر، وصی و خلیفه ی پس از او است. خوشا به حال شما دو برادر، و خوشا به حال آنان دو برادر. ایلیا، پدر دو سبط، حسن و حسین و محسن، فرزند سوّمش است. چنانکه شبر، شیر و مشبر را برای برادرت هارون قرار دادم. [391].

ملاحظه

به رغم اینکه می دانیم روایت اول به گونه ای عام است که نمی توان آن را در شمار روایاتی قلمداد کرد که در صدد بیان آن هستیم، و روایت دوم روایت از

[صفحه 373]

معصومین علیهم السلام نیست؛ با این حال بحث خود را با این دو روایت آغاز کردیم. زیرا می خواهیم:

1- به وجود روایات فراوانی اشاره کنیم که متضمن این معنی است. یعنی: خوار

شمردن و مقهور ساختن اهل بیت علیهم السلام

2- حدیث دوم از یکی از کتب آسمانی است. لذا آن را در شمار روایات این فصل

آوردیم. از سوی دیگر به وجود محسن مظلوم دلالت داد. در حالی که برخی تلاش دارند حتی وجودش را هم منکر شوند.

روایات رسول خدا

1- سلیم بن قیس از عبدالله بن عباس که جابر بن عبدالله هم در کنارش بود، گفت:

پیغمبر پس از یک خطبه ی طولانی به علی گفت:

«به زودی قریش بر ضدّ شما دست به دست هم می دهند و به منظور ظلم و ستم، و

شکست تو با هم متحد می شوند. اگر یارانی پیدا کردی، با آنان جهاد کن و الا دست

نگه دار و خونت را حفظ کن. اما شهادت در پی تو است. خداوند قاتل تو را لعنت کند».

سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله رو به دخترش کرد و گفت: «تو نخستین کس از اهل بیت من هستی که به من ملحق می شوی، و تو سرور زنان اهل بهشتی. به زودی پس از من مورد ظلم و خشم قرار می گیری تا آنجا که تو را می زنند و یکی از دنده های پهلویت را می شکنند. خداوند قاتل تو را لعنت کند...» [392].

2- ابراهیم بن محمد جوینی شافعی به سند خود از علی بن احمد بن

[صفحه 374]

موسی الدقاق، علی بن بابویه هم از وی، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از نوفلی، از حسن بن علی ابی حمزه، از پدرش، از سعید بن جبیر، از ابن عباس که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود که حسن آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله چون او را دید، گریست. سپس فرمود: پسر من! نزد من بیا... سپس حسین آمد... سپس فاطمه... آنگاه امیرالمؤمنین. اصحاب، عتّ را پرسیدند. پیغمبر صلی الله علیه و آله به آنان پاسخ داد. از جمله فرمود:

«اما دخترم فاطمه، او سرور زنان عالمیان است... وقتی او را دیدم، به یاد آوردم که پس از من با او چه خواهند کرد. گویی می بینم که خواری وارد خانه اش شده، حرمتش شکسته، حش غصب شده، ارثش منع، پهلویش شکسته، جنینش سقط شده و فریاد می زند: یا محمد! اما پاسخ نمی شنود؛ فریاد استغاثه سر می دهد اما کسی به یاری اش نمی رود. او همچنان محزون، غمگین و گریان است...»

او پس از آنکه در روزگار پدرش عزیز و گرامی بود، و خودش را خوار می بیند... او

اولین فرد اهل بیت من است که به من ملحق می شود. او محزون، اندوهگین، مغموم، مغضوب و مقتول به نزد من می آید. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید: خداوندا! کسی را که بر او ستم کرد، لعنت کن، و کسی که حقش را غصب کرد، عقوبت فرما، و کسی را که او را خوار کرد، خوار و ذلیل نما، و کسی که به پهلویش زد تا فرزندش را سقط کرد، برای همیشه در آتش جهنم محلّد کن. در این هنگام ملائکه می گویند: آمین...». [393].

[صفحه 375]

عَلَّامَه مجلسی به هنگام نقل این حدیث می گوید: «صدوق در امالی به اسناد معتبر از ابن عباس روایت کرده...». [394].

برخی در وصف این سند گفته اند: گویا موثق است. زیرا در توثیق و تضعیف عبداللّه بن عبدالرحمن اصمّ اختلاف دارند. [395].

3- عَلَّامَه مجلسی: به خط شیخ محمد بن علی جبعی - جد پدر شیخ بهایی - به نقل از خط شهید - رفع اللّه در جته - به نقل از مصباح شیخ ابی منصور - طاب ثراه - دیدم که آمده:

روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله بر فاطمه علیها السلام وارد شد. زهرا علیها السلام خوراکی از خرما، نان و روغن برای پدرش آماده کرد. او، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام برای تناول دور هم جمع شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از تناول طعام به سجده رفت و سجده اش را طولانی کرد. سپس خندید. آنگاه گریست. سپس نشست. علی علیه السلام که از میان آنان شهادت بیشتری برای سخن گفتن داشت، گفت: ای رسول خدا! امروز چیزی از شما دیدیم که پیش از آن ندیده بودیم؟ فرمود:

«وقتی با شما غذا خوردم، از سلامتی و جمع شما شادمان و مسرور شدم. پس سجده ی شکر به جای آوردم. جبرئیل فرود آمد و گفت: به خاطر شادمانی از خانواده ات، سجده ی شکر به جای آوردی؟ گفتم:

[صفحه 376]

آری. گفت: آیا تو را از آنچه پس از تو بر آنان خواهد گذشت، خبر ندهم؟ گفتم: چرا، برادرم! جبرئیل. گفت: اما دخترت، او نخستین فرد از خاندان تو است که پس از آنکه مورد ستم واقع شود، و حقش گرفته، و ارشش منع شود، و بر همسرش ستم رود، و پهلویش بشکند؛ به تو ملحق خواهد شد. اما پسر عمویت، مورد ظلم و ستم قرار می گیرد، و حقش از او بازداشته می شود، و به شهادت می رسد. اما حسن، مورد ظلم و ستم قرار می گیرد، و حقش از او بازداشته می شود، و با سمّ به شهادت می رسد. و اما حسین، مورد ظلم و ستم قرار می گیرد، و حقش از او بازداشته می شود، و خانواده اش کشته می شوند، و پامال سمّ ستوران می شود، زاد و توشه اش به غارت می رود، زنان و دخترانش به اسارت می روند، با پیکر غرقه به خون در غربت دفن می شود. پس گریستم و گفتم: آیا کسی او را زیارت می کند؟ گفت: غریبان او را زیارت می کنند. گفتم: زائر او چقدر ثواب می برد؟ گفت: ثواب هزار حج و هزار عمره، که همه را با تو بجا آورده باشد. سپس خندید». [396].

4- عمر بن خطاب از حذیفه بن یمان درباره ی سخن رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مورد فتنه ای که همچون موج کشتی در دریا، مردم را در بر خواهد گرفت، پرسید: حذیفه گفت: این فتنه ای است که بین تو و آن در بسته ای قرار دارد. عمر گفت: حذیفه! در باز می شود یا شکسته! حذیفه گفت: نه، بلکه شکسته می شود.

[صفحه 377]

عمر گفت: شکستن در، این سزاوارتر است که تا روز قیامت بسته شود. [397] سپس به حذیفه نسبت دادند که در تأویل روایت گفته است: مقصود از دری که شکسته می شود، قتل عمر بن خطاب و گشوده شدن در فتنه با روی کار آمدن عثمان، است. [398].

می گوئیم:

اگر این نسبت به حذیفه درست باشد، باید دانست که اجتهاد نادرست و بلکه اشتباهی است. زیرا شورایی که به ابتکار عمر تشکیل شد، در هر حال عثمان را روی کار می آورد، خواه عمر کشته می شد یا به مرگ طبیعی می مرد. به علاوه عمر ترکیب شورای شش نفری را پس از آنکه از ناحیه ی شکم زخمی شد، اعلام کرد. به خلافت رسیدن عثمان عامل فتنه ای که تا امروز، تا قیامت ادامه دارد، نبود بلکه قضیه ی امامت بود که آن را به زور غصب کردند. آنگاه که به خانه ی فاطمه علیهاالسلام یورش بردند، و درش را شکستند و علی علیه السلام را بیرون آوردند تا به اجبار با آنان بیعت کند معروف است که بزرگترین اختلاف بین امت، اختلاف بر سر امامت است. زیرا در اسلام، در هیچ زمان، هیچ شمشیری چون شمشیری که به خاطر امامت کشیده شد، بر یک اصل دینی آهیخته نگردید. این تعبیر شهرستانی در کتاب الملل والنحل است. دیگران نیز چنین تعبیری داشته اند.

روایات امام علی

5- سلیم بن قیس: عمر بن خطاب نصف اموال همه ی عمّال خود را از آنان گرفت

[صفحه 378]

مگر قنفذ عدوی- او نیز یکی از کارمندان او بود- که چیزی از او نگرفت و آنچه از او گرفته بود بیست هزار درهم می شد، به او باز گرداند، و نه از او عشر گرفت و نه نصف عشر.

ابان گفت: سلیم گفت: با علی علیه السلام ملاقات کردم و از این کار عمر از او پرسیدم. فرمود: آیا می دانی چرا از قنفذ دست برداشت و چیزی از وی غرامت نگرفت؟ گفتم. نه. فرمود: زیرا او بود که وقتی فاطمه علیها السلام آمد تا بین من و آنان قرار گیرد، با تازیانه اش او را زد، چنانکه وقتی فاطمه علیها السلام از دنیا رفت، جای تازیانه همچون بازوبند روی بازویش مانده بود. [399].

6- ابان گفت: سلیم گفت: در حلقه ای در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر شدم که جز سلمان، ابوذر، مقداد، محمد بن ابی بکر، عمر بن ابی سلمه، قیس بن سعد بن عباده، همه از بنی هاشم بودند. عباس به علی علیه السلام گفت: به نظر شما، چرا عمر، قنفذ را مانند دیگر کارمندانش وادار به پرداخت غرامت نکرد؟ علی علیه السلام نگاهی به اطراف انداخت. چشمانش پر از اشک شد، پس فرمود: این پاداش ضربه ی تازیانه ای بود که به فاطمه علیها السلام زد. وقتی فاطمه علیها السلام از دنیا رفت، اثر این ضربه همچون بازوبندی روی بازوی او بود... [400].

7- سلیم از ابن عباس: در ذوغار بر علی علیه السلام وارد شدم. صحیفه ای برایم بیرون آورد و گفت: پسر عباس! این صحیفه ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من املا فرمود و من، به خط خودم نوشتم. گفتم: یا امیرالمؤمنین! آن را برایم بخوان. علی علیه السلام آن را برایم خواند. همه ی حوادث پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله تا شهادت حسین علیه السلام، و اینکه چگونه کشته می شود، چه کسی او را می کشد و چه کسانی با او به شهادت

می رسند، همه و همه در آن آمده بود. علی علیه السلام سخت گریست و مرا به گربه انداخت. از جمله مطالبی که علی علیه السلام خواند، این بود: چگونه با او رفتار می شود، و چگونه فاطمه به شهادت می رسد، و چگونه حسن شهید می شود، و چگونه امت با او مکر می ورزد... [401].

8- روایت شده که علی علیه السلام به هنگام دفن زهرا علیها السلام خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت:

«... دخترت به تو خبر خواهد داد که چسان امت فراهم گردیدند، و بر او ستم ورزیدند. از او پرس چنانکه شاید و خبر گیر از آنچه باید، چه اندوههایی که در سینه اش نهفته است، و او راهی برای بیان آن نیافته است...». [402].

این سخن علی علیه السلام هرچند تصریح نکرده که بر زهرا علیها السلام چه گذشت، اما دلالت دارد که ستمهایی بر او رفته که هنوز در سینه اش نهفته و او راهی برای بیان آن نیافته است. این مظالم سوای فدک، وارث زهرا علیها السلام و غصب خلافت است. زیرا این مسائل را برای همه بیان کرد و آن را با وضوح و روشنی تمام در میان مردم پراکنده و خطبه های رسایی در بیان آن ایراد فرمود.

9- گفته شیخ کفعمی (متوفای 905 ه.ق) در مصباح که آن را از حدود 240 منبع گرد آورده است. کفعمی رحمه الله می گوید: این کتاب را «از کتابهای مورد اعتماد و موثقی جمع کرده که گذشت زمان و گذر ایام بر آن تأثیر نمی گذارد:

کتاب کمثل الشمس یکتب ضوؤها
و محلها فوق الرفیع الاریف

کتابهایی که همچون خورشید پرتو می افکند و جایگاهی بس بلند و رفیع

[صفحه 380]

دارند». [403] وی در این کتاب، دعایی از ابن عباس، از علی علیه السلام آورده که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را در قنوت نمازش می خواند. کفعمی در پاورقی در وصف این دعا می گوید: «این دعا، عظیم الشان و رفیع المنزله است. امام علی علیه السلام طبق نقل درباره اش فرمود: هر که این دعا را بخواند همانند کسی است که در کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله، در بدر، احد و حنین هزار هزار تیر به سوی دشمن پرتاب کرده است».

در این دعا، درباره ی خانه ی نبوت آمده: «و کودکانش را کشتند، و منبرش را از وصی، و وارث علمش خالی کردند، و امامتش را انکار نمودند... و شکمی که دریدند و جنینی که سقط کردند، پهلویی که شکستند و سندی که پاره کردند...» [404].
 علامه مجلسی از حاشیه ی کفعمی بر مصباح که در پاورقی آن چاپ شده، چنین نقل کرده است: «... شیخ عالم ابوالسعادات اسعد بن عبدالقاهر در کتاب خود، رشح البلاء می گوید: گفته ی علی علیه السلام: فَقَدْ أَخْرَبَا... تا آخر، اشاره به برخورد خلیفه ی اول و دوم با علی و فاطمه علیهم السلام است که آنان را اذیت کردند و قصد داشتند خانه علی را به آتش کشند و او را همچون شتر مهار شده بردند؛ و فاطمه را بین در فشردند، چنانکه محسن را سقط کرد، و فرمود که او را شبانه دفن کنند و خلیفه ی اول و دوم بر جنازه اش حاضر نشوند...» [405].

می گوید: «پهلوی شکسته، و سند پاره شده به کرده ی آن دو تن با فاطمه علیها السلام در شکستن پهلو، و پاره کردن سند او اشاره دارد». [406].

10- محمد بن حسن بن احمد بن ولید از احمد بن ادريس، محمد بن یحیی عطار، همه از محمد بن احمد بن یحیی اشعری، از ابو عبدالله رازی، از حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی از ابن عمیره، از محمد بن عتبه از محمد بن عبدالرحمن، از پدرش از علی بن ابی طالب علیه السلام:

«من، فاطمه، حسن، و حسین نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که به ما التفات فرمود و گریست. گفتم: یا رسول الله! چرا گریه می کنید؟ فرمود: از ضربه ای که بر فرق سر تو و سیلی ای که به صورت فاطمه علیها السلام می زنند، گریه می کنم».

[407].

مجلسی اسناد این روایت را معتبر دانسته است. [408].

11- احمد بن خصیب از جعفر بن محمد بن مفضل، از محمد بن سنان زاهری، از عبدالله بن عبدالرحمان اصم، از مدیح بن هارون بن سعد که گفت: از ابوظفیل عامر بن وائله شنیدم که امیرالمؤمنین در سخنی به عمر گفت:

«... و این آتشی است که شما در خانه ام برافروخته اید تا من، فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرزندانم حسن و حسین و زینب و ام کلثوم را بسوزانید».

[409].

12- نامه معاویه به علی علیه السلام و پاسخ آن حضرت به او دلالت دارد که رفتار خشونت آمیزی بر ضد علی علیه السلام به کار گرفته و او را به زور برای بیعت، آوردند. معاویه گفت: علی در بیعت با خلفا تأخیر کرد. پس او را همچون شتر مهار شده برای بیعت می راندند تا به اکراه بیعت کرد. [410].

معاویه به علی علیه السلام گفت:

«تو به ابوبکر حسادت کردی و بر او رشک بردی، و در صدد تباهی او برآمدی، و در خانه ات نشستی، و گروهی از مردم را اغوا کردی تا در بیعت با ابوبکر تأخیر کردند... هیچ یک از خلفا نبود مگر اینکه تو به واسطه ی رشک و حسد بر او ستم کردی، و در بیعت با او تأخیر نمودی، تا اینکه تو را همچون شتر بینی مهار کرده، می راندند تا به زور بیعت کردی.» [411].

علی علیه السلام در پاسخ او نوشت:

«و گفتمی مرا چون شتر مهار کرده می راندند تا بیعت کنم. به خدا که خواستی نکوهش کنی، ستودی، و رسوا سازی ولی خود را رسوا نمودی. مسلمان را چه نقصان که مظلوم باشد و در دین خود بی گمان؟...» [412].

این روایت دلالت دارد که آنان وارد خانه علی علیه السلام شدند و او را به زور بیرون آوردند. این بیانگر آن است که حرمت زهرا علیها السلام را که به تصریح روایات، با تمام توان جلوی آنان ایستاد، رعایت نکردند. البته این روایت تصریح نکرده که آنان متعرض شخص زهرا علیها السلام شده باشند.

روایات فاطمه

13- دیلمی می گوید: زهرا علیها السلام ماجرای خود را به تفصیل بیان فرموده است. از

جمله فرمود:

[صفحه 383]

«... سپس قنفذ را با عمر بن خطاب و خالد بن ولید به خانه ی ما فرستادند تا پسر عمویم علی را برای بیعت زیانبار خود به سقیفه بنی ساعده بیرون برند. علی که مشغول انجام

وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله، درباره ی همسران او، تألیف قرآن و پرداخت هشتاد هزار درهم به سفارش آن حضرت بود، با آنان بیرون نرفت. پس هیزم زیادی در مقابل در خانه ما جمع کردند و آتش آوردند تا خانه، و ما را به آتش کشند. من در پشت در ایستادم و آنان را به خدا و پدرم قسم دادم که دست از ما بردارند و ما را یاری کنند.

عمر، تازیانه را از دست قنفذ - غلام ابوبکر - گرفت و با آن به بازویم زد، چنانکه تازیانه همچون بازوبند به دور بازویم حلقه زد. عمر لگدی به در کوبید و آن را به طرف من فشار داد و من که آبستن بودم، به صورت روی زمین افتادم. آتش شعله می کشید و صورتم را می گداخت. عمر چنان به صورتم سیلی زد که گوشواره ام بر زمین افتاد و درد زایمان به سراغم آمد. پس محسن را کشته بی گناه سقط کردم. این است امتی که می خواهد بر من نماز بخواند؟! در حالی که خدا و رسول از آنان بیزارى جسته اند. من نیز از آنان براءت می جویم».

امیرالمؤمنین علیه السلام به وصیت فاطمه علیها السلام عمل کرد و احدی را از مرگ او خبر نکرد و در شب دفن، دختر پیغمبر، چهل قبر تازه در بقیع کند. هنگامی که مسلمانان از رحلت، و دفن فاطمه علیها السلام باخبر شدند و برای تسلیت به نزد علی علیه السلام آمدند و به او گفتند: برادر رسول خدا! چه خوب می شد اگر به تجهیز فاطمه علیها السلام و کندن خاک او می فرمودی؟

[صفحه 384]

علی علیه السلام گفت: فاطمه علیها السلام دفن شد و به پدرش پیوست.
گفتند: انا لله و انا الیه راجعون! یگانه دختر پیغمبر ما محمد، می میرد ولی ما بر جنازه اش نماز نخوانیم. این برای ما ناگوار است.

علی علیه السلام گفت:

«جنایتی که بر خدا و رسول خدا و خاندان او کرده اید، شما را بس است. به خدا قسم، نمی توانستم فاطمه علیها السلام را در وصیتش نافرمانی کنم که سفارش کرد: احدی از شما بر او نماز نگذارد...»

آنان لباسهایشان را تکاندند [413] و گفتند: باید بر دختر پیغمبرمان نماز گزاریم و بلافاصله به بقیع رفتند. آنان در بقیع چهل قبر تازه دیدند، و قبر فاطمه علیها السلام را در میان این همه قبر پیدا نکردند.

مردم ناله کردند و همدیگر را شماتت، و گفتند: نه در وفات دختر پیغمبرتان حاضر بودید و نه در نماز بر او، و نه قبرش را می شناسید تا زیارت کنید؟! ابوبکر گفت: کسانی از ثقات مسلمانان را بیاورید تا همه ی این قبرها را نبش کنند تا قبرش را پیدا کنید و بر او نماز گزاریم و زیارتش کنیم.

این مطلب به علی علیه السلام رسید. خشمگین و با چهره ای برافروخته، و چشمانی برآمده در حالی که قبای زردش را که جز در روزهای سخت نمی پوشید، در دست داشت، و به شمشیرش ذوالفقار تکیه داده بود، بیرون آمد و خود را به بقیع رساند. بیم دهنده ای خود را پیش از او به مردم رساند و گفت: این علی است که چنان می بینید، می آید و به خدا سوگند می خورد که اگر یک سنگ از این قبرها برداشته شود، شمشیرش را در میان امت خواهد گذاشت. مردم گروه گروه هراسان فرار

[صفحه 385]

کردند. [414].

14- از جمله ی اشعاری که محدثان و مورخان نقل کرده اند که زهرا علیها السلام در رثای پدرش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خواند، این چند بیت است:

ماذا علیّ من شمّ تربۀ احمد
ان لایشم مدی الزمان غوالیاً

صبت علیّ مصائب لو أنها
صبت علی الايام صرن لیالیاً

فالیوم اخشع للذلیل و اتقی
ضیمی و ادفع ظالمی بردائياً

چه خواهد شد اگر کسی که تربت احمد به مشام او رسیده، هرگز بوی مشک و عنبر به مشامش نرسد. مصیبت‌هایی بر من وارد شد که اگر بر روزها وارد می شد، به شب بدل می گشت. من امروز در مقابل افراد ذلیل تسلیم می شوم و ظلم و ستم ظالمان را با ردایم دفع می کنم.

اگر منظور زهرا علیهاالسلام «از مصائب» فقط مصیبت ارتحال پدرش بود، سزاوارتر آن بود که صیغه مفرد «مصیبه» بسنده می کرد و جایی برای ذکر خشوع در مقابل ذلیل، و دفع به وسیله ی ردا نبود.

همچنان که گفته ی زهرا علیهاالسلام «و ادفع ظالمی بردائیا» یا «بالراح» در شعر زیر:

فالیوم اخض للذلیل، و اتقی
ذلی و ادفع ظالمی بالراح [415].

اشاره دارد که فقط در غضب فدک و ارث زهرا علیهاالسلام بر او ظلم و ستم روا

نداشتند. زیرا برای رفع این ستم به دست و پنجه، و ردا نیازی نیست بلکه زهرا علیهاالسلام نزد غاصبان رفت و حقش را مطالبه کرد و با آنان در اثبات حقانیت خود احتجاج فرمود. همه ی اقدامات زهرا علیهاالسلام در این خصوص ضبط و ثبت شده و معروف و مشهور است.

[صفحه 386]

علاوه بر این، به کارگیری دست و پنجه، و ردا در دفع ظالم به تلاش بدنی زهرا علیهاالسلام اشاره دارد و گویا آن است که آن بانو به خطابه و احتجاج بسنده نکرده مگر آنکه بر سیل کنایه و مجاز وارد شده باشد.

روایت امام حسن

15- شعبی و ابومخنف و یزید بن حبیب مصری، حدیث احتجاج امام حسن علیه السلام با عمرو بن عاص، و ولید بن عقبه، و عمرو بن عثمان، و عتبۀ بن ابی سفیان در حضور معاویه را روایت کرده اند. در این حدیث طولانی آمده که امام حسن علیه السلام به مغیره بن شعبه فرمود: «... و تو بودی که فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را زدی تا مجروح شد و بچه اش را سقط کرد. تو در تحقیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و مخالفت با فرمان او، و هتک حرمت، مرتکب این جنایت شدی. در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: یا فاطمه! تو سرور زنان اهل بهشتی...».

[416].

عَلَّامه جلیل القدر شیخ الاسلام طبرسی در مقدمه کتابش «الاحتجاج» می گوید: «سند بیشتر اخباری را که در این کتاب آورده ایم بیان ننموده ایم. زیرا یا مورد اجماع است و یا موافق مدلول عقل، و یا در کتب و سیر بین مخالف و موافق مشهور مگر آنچه از

ابومحمّد، حسن عسکری علیه السلام آورده ام. زیرا اگر چه همانند توصیفات است که بیان کردیم اما به اندازه ی سایر روایات مشهور نیست. به همین دلیل در اول هر خبر، سندش را بیان کرده ام». [417].

علّامه متبحّر شیخ آغابزرگ تهرانی در الذریعه می گوید:

[صفحه 387]

«این سخن وی صراحت دارد که روایات مرسل وی در این کتاب، مستفیض و بین مخالف و موافق، مورد اجماع است. بنابراین الاحتجاج یکی از کتابهای معتبری است که علمای اعلام مانند علّامه مجلسی، و محدّث حر عاملی و دیگران به آن اعتماد کرده اند». [418].

روایت امام سجاد

16- محمّد بن جریر بن رستم طبری می گوید: مخلول بن ابراهیم به ما خبر داد و گفت: مطر بن ارقم ما را حدیث کرد و گفت: ابو حمزه ثمالی از علی بن الحسین علیه السلام برای ما حدیث کرد و گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد و با ابوبکر به خلافت بیعت کردند، علی علیه السلام از بیعت با او خودداری کرد. عمر به ابوبکر گفت: آیا کسی در پی این مرد متخلّف نمی فرستی تا بیاید بیعت کند؟ ابوبکر گفت: قنذ! به نزد علی برو و بگو: خلیفه ی رسول الله می گوید: بیا بیعت کن. علی علیه السلام صدایش را بلند کرد و گفت: سبحان الله! چه زود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بستید. گفت: قنذ برگشت و جریان را به او باز گفت.

پس عمر گفت: آیا کسی به نزد این مرد متخلف نمی فرستی که بیاید بیعت کند؟
 ابوبکر به قنفذ گفت: به نزد علی برو و بگو: امیرالمؤمنین می گوید: بیا بیعت کن. قنفذ
 رفت و دقّ الباب کرد.
 علی گفت: کیست؟
 گفت: من هستم، قنفذ.

[صفحه 388]

گفت: چه می خواهی؟
 گفت: امیرالمؤمنین می گوید: بیا بیعت کن.
 علی علیه السلام صدایش را بلند کرد و گفت: سبحان الله! چیزی ادعا کرده که حق او
 نیست. قنفذ برگشت و به ابوبکر خبر داد.
 عمر به پا خاست و گفت: بیاید با هم به نزد این مرد برویم. پس گروهی به خانه علی
 رفتند و در زدند. علی علیه السلام چون صدایشان را شنید، سخن نگفت. زنی به سخن
 آمد و گفت: اینان که هستند؟
 فاطمه علیها السلام صدایش را بلند کرد و گفت: یا رسول الله! پس از تو، از ابوبکر و
 عمر چه دیدیم! هنگامی که صدایش را شنیدند، بسیاری از همراهان عمر گریستند.
 سپس باز گشتند.
 عمر با عده ای ماند و علی را بیرون آوردند و به نزد ابوبکر بردند و او را در مقابل
 ابوبکر نشاندهند. ابوبکر گفت: بیعت کن.
 گفت: اگر بیعت نکنم؟
 گفت: در این صورت، به خدایی که جز او معبودی نیست، گردنت را می زنیم.
 گفت: اگر چنین کردید، من بنده خدا، و برادر رسول اویم.

گفت: بیعت کن.

گفت: اگر بیعت نکنم؟

گفت: در این صورت، به خدایی که جز او معبودی نیست، گردنت را می زنیم. علی علیه السلام رو به قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله کرد و گفت: یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی، پس بیعت کرد و پیا خاست. [419].

[صفحه 389]

روایات امام باقر یا امام صادق

17- علامه عیاشی روایت بلندی از یکی از آن دو امام علیه السلام نقل کرده که در آخرش آمده: «ابوبکر به دنبال او (علی) فرستاد که بیا و بیعت کن. علی گفت: از خانه بیرون نمی آیم تا قرآن را جمع آوری کنم. بار دیگر به دنبالش فرستاد، علی گفت: بیرون نمی آیم تا از جمع قرآن فارغ شوم. ابوبکر بار سوم پسرعمویش، قنفذ را به دنبال علی فرستاد. فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله پیا خاست تا بین او و علی علیه السلام حائل شود. قنفذ او را زد و بدون علی بازگشت.

ترسید که مبادا علی مردم را جمع کند. پس دستور داد هیزم آوردند و در اطراف خانه علی قرار دادند. سپس عمر آتش آورد و خواست خانه را به روی علی، و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام آتش بزنند.

علی که این کار را دید، از خانه بیرون آمد و به اجبار و اکراه بیعت کرد نه از روی اختیار». [420].

18- محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از عبدالله بن محمد جعفری از ابوجعفر (امام باقر)، و ابوعبدالله (امام صادق) روایت کرده

که فرمودند:

«فاطمه علیها السلام با دیدن کارهای آنان، گوشه لباس عمر را گرفت و او را به طرف خود کشید، و خطاب به او فرمود: به خدا قسم، پسر خطاب اگر کراهت نداشتم که

[صفحه 390]

بلا دامنگیر بی گناهان شود، می دانستی که چگونه خداوند را قسم می دادم. آن وقت او را سریع الاجابه می دیدی.» [421].
 شیخ الاسلام علامه مجلسی در تفسیر کارهای آنان می گوید: «یعنی: ورود آنان به خانه فاطمه علیها السلام.» [422].

روایات امام باقر

19- ابراهیم بن احمد طبری، از علی بن عمر بن حسن بن علی سیاری، از محمد بن زکریای غلابی، از جعفر بن محمد بن عماره، از پدرش، از جابر جعفی، از ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین علیه السلام، از پدرش، از جدش، از محمد بن عمار بن یاسر که در حدیثی گفت: «و به حسن آبتن شد. چون او را به دنیا آورد، پس از چهل روز به حسین آبتن شد. سپس زینب و آنگاه ام کلثوم را به دنیا آورد، سپس به محسن آبتن شد. پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه در ورود آنان به خانه فاطمه علیها السلام گذشت، و پسر عمویش امیرالمومنین را بیرون بردند، و در اثر آنچه از آن مرد به فاطمه علیها السلام رسید، یک فرزند کامل را سقط کرد. همین علت اصل بیماری و رحلت فاطمه علیها السلام بود.» [423].

20- محمد بن جریر بن رستم طبری بیان کرده که چون با ابوبکر به خلافت بیعت کردند، علی علیه السلام در خانه نشست و از حضور در جمع آنان خودداری کرد. به

خانه علی آمدند و بر آن شدند تا خانه را روی علی، و فاطمه علیهم السلام آتش زنند. زیر با شمشیرش بیرون آمد. شمشیرش را شکستند. این روایت را محمد بن هارون از

[صفحه 391]

ابان بن عثمان نقل کرده، می گوید: سعید بن قدامه از زائده بن قدامه برایم حدیث کرد که ابوبکر علی را به بیعت دعوت کرد اما او امتناع ورزید. وی سپس از احتجاج علی با آنان نقل کرده می گوید: از زائده بن قدامه پرسیدم: این حدیث را از چه کسی شنیدی؟ گفت: از ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین علیه السلام. [424].

21- ابی الجارود از ابوجعفر (امام باقر علیه السلام) پرسیدم: چه وقت قائم شما قیام می کند؟

امام علیه السلام به او پاسخ بلندی داد. از جمله مطالبی که حضرت بدان اشاره کرده، این بود: «هیزمی که اولی و دومی جمع کردند تا با آن علی و فاطمه و حسن و حسین را آتش زنند. این هیزم نزد ماست و از هم ارث می بریم...». [425].

روایات امام صادق

22- محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش از علی بن محمد بن سالم، از محمد بن خالد، از عبدالله حماد بصری، از عبدالله بن علی بن عبدالرحمن اصم، از حماد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام:

«هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به اسرا رفت، به او گفته شد: خداوند تو را در سه چیز آزمایش می کند...

اما دختری، بر او ستم می شود، و حقی را که برایش قرار می دهی، از او غضب می کنند، او را که باردار است، می زنند و بدون اجازه بر او، و حریم و منزلش وارد می

شوند. سپس او را سستی و خواری در بر می گیرد. سپس مانعی نمی بیند، و در اثر ضربه دشمن بچه اش را

[صفحه 392]

سقط می کند و بر اثر همان ضربه می میرد...
و نخستین کسی که در روز قیامت برای او حکم می شود، محسن بن علی است که درباره ی قاتلش، و سپس قنفذ حکم خواهد شد. پس او و رفیقش را می آورند...»
[426].

23- ابوالحسن بن شاذان، از پدرش، از محمد بن حسن بن ولید، از محمد بن حسین بن صفار، از محمد بن زیاد، از مفضل بن عمر، از یونس بن یعقوب، از امام صادق علیه السلام که آن حضرت در یک حدیث بلند فرمود:

«ای یونس! جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که پس از من بر دخترم فاطمه ستم کند، و حقش را غصب نماید و او را به قتل رساند، ملعون است». [427].

24- شماری از دانشمندان شیعه از احمد بن محمد از قاسم، از جدش، از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام، از پدرانش که «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: فرزندان سقط شده شما در قیامت شما را ملاقات می کنند، اگر آنان را نامگذاری نکرده باشید؛ هر یک به پدرش می گوید: چرا مرا نامگذاری نکردی، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله محسن را پیش از تولد نامگذاری کرد»؟! [428].

25- ابراهیم بن سعد ثقفی گفت: احمد بن عمرو بجلی مرا حدیث کرد و گفت:

[صفحه 393]

احمد بن حبيب عامری از حمران اعین، از ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام ما را حدیث کرد و گفت:
 «به خدا سوگند، علی بیعت نکرد مگر آنگاه که دید دود وارد خانه اش شده است».
 [429].

26- حسین بن حمدان، از محمد بن اسماعیل، و علی بن عبدالله حسنی، از ابوشعیب، و محمد بن نصیر، از عمر بن فرات، از محمد بن مفضل، از مفضل بن عمر که گفت: از سرورم صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مأمور منتظر، مهدی علیه السلام را وقت مشخصی هست که مردم بدانند؟ فرمود: حاشا که خداوند برای ظهور مهدی علیه السلام وقتی مشخص نماید که شیعیان ما بدانند...
 و زدن سلمان فارسی، و شعله ور ساختن آتش بر در خانه امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین تا آنان را با آن بسوزانند، و تازیانه زدن به دست فاطمه، و لگد زدن به شکمش، و سقط کردن محسن... و داستان ابوبکر، و فرستادن خالد بن ولید، قنذ و عمر بن خطاب و جمع کردن مردم برای بیرون آوردن علی علیه السلام از خانه اش برای بیعت در سقیفه بنی ساعده؛
 و گفته ی عمر: یا علی! بیرون بیا و در آنچه مسلمانان بر آن اجماع کرده اند، داخل شو و آلا تو را می کشیم؛
 و گفته ی فضّه کنیز فاطمه: امیرالمؤمنین مشغول است و اگر انصاف دهید و با او به عدل رفتار کنید، حق با او است. (و دشنام و ناسزای عمر به او).
 و جمع آوری هیزم و چوب در کنار در برای به آتش کشیدن خانه ی امیرالمؤمنین، و فاطمه و حسن و حسین و زینب و ام کلثوم، و فضّه؛ و آتش زدن در خانه، و بیرون

[صفحه 394]

آمدن فاطمه علیها السلام و خطاب وی به آنان از پشت در و گفته ی زهرا علیها السلام: وای بر تو عمر! این چه جسارتی است بر خدا و رسول او؟ آیا می خواهی نسل پیغمبر را از دنیا بر کنی، و نور خدا را خاموش کنی؟ اما خداوند نورش را تمام می کند؛ و تهدید مهاجمان.

و گفته ی او: فاطمه! بس است. نه محمد حاضر است و نه ملائکه از نزد خداوند امر و نهی می آورند، و علی هم یکی از مسلمانان است و بس، اگر می خواهی او را برای بیعت با ابوبکر بیرون فرست و آلا همه ی شما را به آتش می کشم. فاطمه گریان گفت: خداوندا! به تو شکایت می کنم از فقدان پیامبر و رسول و برگزیده ات، و ارتداد امت او علیه ما، و منع آنان حقی را که تو در کتابت برایمان قرار دادی، کتابی که آن را بر پیامبر نازل فرمودی.

عمر به فاطمه گفت: فاطمه! حماقت زنانه را از خودت دور کن. خداوند نبوت و خلافت را برای شما در یکجا جمع نکرده است. چوب در آتش گرفته است. و داخل کردن قنفذ دستش را برای باز کردن در. و زدن عمر با تازیانه بر بازوی فاطمه چنانکه همچون بازوبند سیاه بر بازویش حلقه زد، و لگد زدنش به در که به شکم فاطمه اصابت کرد و فاطمه که شش ماهه به محسن آبستن بود، او را سقط کرد.

و هجوم عمر، و قنفذ و خالد بن ولید، و سیلی زدن عمر به گونه ی زهرا علیها السلام چنانکه گوشواره اش از زیر مقنعه دیده شد، و فاطمه بلند می گریست و می گفت: «وا ابتاه، و رسول الله، دخترت فاطمه تکذیب می شود، او را می زنند و فرزندش در شکمش کشته می شود».

و بیرون آمدن امیرالمؤمنین علیه السلام از خانه با چشمانی سرخ و سر برهنه که جامه اش را بر روی فاطمه انداخت و او را به سینه اش چسباند و به فاطمه گفت: دختر رسول خدا! می دانی که خداوند پدر را برای عالمیان رسول رحمت فرستاد...

[صفحه 395]

پس گفت: ای پسر خطاب! وای بر تو از امروزت، و پس از آن، و روزگاری که در پی آن خواهد آمد، پیش از آنکه شمشیرم را بکشم و باقیمانده امت را از بین ببرم، از خانه بیرون شو.

عمر، و خالد بن ولید، قنفذ و عبدالرحمن بن ابی بکر رفتند، و راه خود را در پیش گرفتند. علی علیه السلام فریاد کشید: ای فضّه! بانویت، همچون زنان قابله، او را تیماردار که در اثر لگد، و اصابت در به شکمش، درد زایمان او را در بر گرفته است. پس محسن را سقط کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: او به جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق شد و به او شکایت خواهد کرد...

محسن می آید، خدیجه دختر خویلد، و فاطمه دختر اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام او را می آورند، آنان فریاد می کشند، و مادرش فاطمه علیها السلام می گوید: این روز شماس است که وعده داده شدید...

سپس مفضل گفت: آقای من! درباره ی این فرموده ی خداوند: (و اذا المؤدّة سئلت بأی ذنب قتلت)، چه می گوید؟

امام فرمود: مفضل! به خدا قسم، مؤوده، محسن است. زیرا او از ماست و بس. هر که جز این گفت، او را تکذیب کنید.

مفضل گفت: آقا! سپس چه؟

امام فرمود: فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بپا می خیزد و می گوید: خداوندا! به وعده ای که به من داده ای عمل کن درباره ی کسی که به من ظلم و ستم کرد، و حق مرا غصب نمود، و مرا زد، و... [430].

[صفحه 396]

27- در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام به مفضل فرمود:
 «و نه همچون روز محنت ما در کربلا، اگر چه روز سقیفه و آتش زدن در خانه
 امیرالمؤمنین و حسن و حسین و فاطمه و زینب و ام کلثوم و فضّه و قتل محسن با لگد،
 بزرگتر، وحشتناکتر و تلخ تر بود. زیرا این روز، مایه ی اصلی روز عذاب است».
 [431].

28- رئیس شیعه، شیخ مفید از احمد بن محمد بن عیسی، از پدرش و عباس بن
 معروف، از عبدالله بن مغیره، که گفت: عبدالله بن عبدالرحمن اصم از عبدالله بن بکر
 ارجانی که گفت: در راه مکه به مدینه همراه ابوعبدالله (امام صادق علیه السلام) بودم...
 آنگاه حدیثی بلند از امام روایت کرد که آن حضرت، از جمله به او فرمود: «و قتل
 امیرالمؤمنین، و قاتل فاطمه، و قاتل محسن و قاتل حسن و حسین...» این روایت را در
 کامل الزیارات به سند دیگری از عبدالله اصم، از عبدالله بن بکر ارجانی نقل کرده
 است. در این نقل آمده: «و قاتل فاطمه و محسن». [432].

29- علی بن ابراهیم از پدرش، از سلیمان دیلمی، از ابوبصیر، از ابوعبدالله (امام صادق
 علیه السلام) که فرمود:
 «در روز قیامت محمد صلی الله علیه و آله فراخوانده می شود و حله ای سرخ بر تن او
 می پوشند... سپس از میان عرش، از سوی پروردگار عزیز، و افق اعلی ندا می آید که:
 ای محمد! چه خوب پدری است، پدر تو، او

[صفحه 397]

ابراهیم است و چه خوب برادری است، برادر تو، او علی بن ابی طالب است، و چه خوب دو سبطی، دو سبط تو، آنان حسن و حسین اند، و چه خوب جنینی، جنین تو است، او محسن است...» [433].

30- ابو محمد، از عبدالله بن سنان، از ابو عبدالله (امام صادق علیه السلام) که فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود، و ابوبکر بر تخت خلافت نشست، کسی به دنبال و کیل فاطمه علیها السلام فرستاد که او را بیرون آورد... ابوبکر نوشته ای برای فاطمه علیها السلام در رد فدک نوشت. عمر در راه به او رسید، گفت: دختر

محمد! این نوشته که با خود داری چیست؟

گفت: نوشته ای است که ابوبکر در رد فدک برایم نوشته است.

گفت: آن را به من بده.

فاطمه علیها السلام حاضر نشد، نوشته را به او بدهد. عمر لگدی به او زد: او به پسری به نام محسن آبتن بود که او را در اثر همان ضربه سقط کرد. پس عمر فاطمه را سیلی زد. گویی به گوشواره ی گوش می نگرم که شکسته شد.

سپس نوشته را گرفت و پاره کرد. فاطمه به خانه رفت و 75 روز در اثر ضربه عمر بستری شد. آنگاه رحلت کرد.

چون مرگش فرارسید، علی را خواست و به او گفت: یا تضمین می کنی یا به زبیر وصیت می کنم. علی علیه السلام گفت: دختر محمد! خودم وصیت تو را تضمین می کنم. فاطمه گفت: تو را به حق رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانم که وقتی از دنیا رفتم، آن دو بر جنازه ام حاضر نشوند و بر من نماز نگزارند.

[صفحه 398]

علی گفت: این حق تو است. پس چون رحلت کرد، علی او را شبانه در خانه اش دفن

کرد. صبح، مردم مدینه و همینطور ابوبکر و عمر بر آن شدند که در تشییع جنازه فاطمه شرکت کنند. علی به سوی آن دو بیرون آمد. به او گفتند: یا ابوالحسن! با دختر محمّد چه کردی؟ آیا به تجهیز او اقدام کرده ای؟

علی علیه السلام گفت: به خدا قسم که او را دفن کردم.

گفتند: چه چیز تو را واداشت که او را دفن کنی و به ما اطلاع ندهی؟

گفت: او، خودش مرا فرمان داد که چنین کنم.

عمر گفت: به خدا قسم که می خواهم نبش قبر کنم و بر او نماز بخوانم.

علی گفت: به خدا قسم، تا زمانی که قلبم در میان کالبدم می تپد و ذوالفقار در دستم است، تو به نبش قبر نخواهی رسید. خودت این را خوب می دانی.

ابوبکر گفت: برو، او از ما به فاطمه سزاوارتر است.

مردم نیز پراکنده شدند. [434].

31- محمّد بن هارون تلعبکری، از پدرش، از ابوعلی محمد بن همام بن سهیل، از احمد بن محمّد بن برقی، از احمد بن محمّد اشعری قمی، از عبدالرحمن بن ابی نجران، از عبدالله بن سنان، از ابن مسکان از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام:

«فاطمه علیه السلام در بیستم جمادی الثانی سال چهل و پنجم عمر پیامبر صلی الله علیه و آله متولد شد... علت وفاتش آن بود که قنفذ، غلام آن مرد، به دستور اربابش با غلاف شمشیر ضربه ای به او زد. فاطمه علیها السلام محسن را سقط کرد و در اثر همان ضربه به شدت مریض شد و اجازه نداد احدی از کسانی که او را آزرده بودند، بر او وارد شوند.

دو مرد از اصحاب پیغمبر از امیرالمؤمنین درخواست کردند که از

آنان نزد فاطمه شفاعت کند. علی از فاطمه درخواست کرد و او نیز پاسخ مثبت داد. هنگامی که بر او وارد شدند، گفتند: دختر رسول خدا! حالت چگونه است؟ فاطمه گفت: الحمد لله خوبم... پس به آنان گفت: آیا از پیغمبر صلی الله علیه و آله نشنیدید که فرمود: فاطمه پاره ی تن من است. هر که او را اذیت کند، مرا اذیت کرده، و هر که مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده است؟ گفتند: چرا. گفت: به خدا قسم که شما دو نفر مرا اذیت کردید. ابوبکر و عمر در حالی از نزد فاطمه بیرون آمدند که از آنان خشمگین بود». [435].

سند این روایت صحیح است.

32- شیخ طبرسی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که آن حضرت فرمود: «هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام از خانه اش بیرون آورده شد، فاطمه علیها السلام به دنبالش بیرون آمد، هیچ یک زنان بنی هاشم نماندند مگر اینکه با او بیرون آمدند تا اینکه به نزدیکی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید. به آنان گفت: پسر عمویم را رها کنید و آلا به خدا قسم...» [436].

این حدیث نیز دلالت دارد که آنان وارد خانه شدند و علی علیه السلام را به زور و اجبار بیرون آوردند و همه ی این کارها را برخلاف خواسته ی فاطمه علیها السلام و بدون رعایت حرمتش انجام دادند.

33- قاضی عبدالجبار (متوفای سال 415 ق) معاصر شیخ مفید (متوفای 413 ق) می گوید: شیعیان مدعی اند که از جعفر بن محمد علیه السلام و دیگران روایت شده

[صفحه 400]

است که عمر فاطمه را تازیانه زد. [437].

ما نمی دانیم که منظورش همین روایاتی است که در اینجا آوردیم یا به روایت دیگری اشاره کرده است. لذا سخنش را در اینجا نقل کردیم.

روایت امام کاظم

34- علامه مجلسی از کتاب الطرف علامه ی جلیل القدر سید بن طاووس به نقل از کتاب الوصیه شیخ عیسی بن مستفاد الضریر، از موسی بن جعفر، از پدرش روایت کرده که رسول خدا علیه السلام در حال احتضار، انصار را خواست و به آنان فرمود: «ای گروه انصار! وقت جدایی فرارسید... بدانید که در فاطمه، در من است و خانه ی او خانه ی من. هر که حرمت او را هتک نماید، همانا که حرمت پرده ی خداوند را هتک کرده است».

عیسی گفت: ابوالحسن (کاظم علیه السلام) بسیار گریست، و بقیه ی سخنش را قطع کرد و گفت: «به خدا قسم که حرمت پرده ی خدا را هتک کردند. به خدا قسم که حرمت پرده ی خدا را هتک کردند، به خدا قسم که حرمت پرده ی خدا را هتک کردند...» [438].

35- هارون بن موسی از احمد بن محمد بن عمار عچلی کوفی از عیسی الضریر از امام کاظم علیه السلام که فرمود: به پدرم گفتم: پس از بیرون رفتن ملائکه از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله چه شد؟ فرمود: علی و فاطمه و حسن و حسین را خواست و به حاضران گفت: از خانه بیرون روید... به علی علیه السلام گفت: «علی! بدان که من از کسی که دخترم فاطمه از او راضی باشد،

[صفحه 401]

خشنودم. همینگونه است پروردگار من و ملائکه او.

ای علی! وای بر کسی که بر او ستم کند، وای بر کسی که حقش را به ناحق از کف او برباید، وای بر کسی که حرمت او را هتک نماید، وای بر کسی که در خانه اش را آتش بزند، وای بر کسی که خلیل او را بیازارد، وای بر کسی که او را به مشقت اندازد و با او به مبارزه برخیزد.

خداوندا! من از آنان بیزارم و آنان از من بدور.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را نام برد و فاطمه و علی و حسن و حسین را به سینه اش چسباند و گفت: خداوندا! من با اینان و شیعیانشان در سلم و آشتی ام و تعهد می کنم که وارد بهشت شوند، و با دشمنان و ستمگران در حق اینان، و آنان که از اینان و شیعیانشان پیش گیرند یا تخلف ورزند، دشمن و در جنگ، و تعهد می کنم که به آتش وارد شوند.

سپس، نه به خدا قسم، فاطمه! راضی نخواهم شد تا تو راضی شوی.

سپس، نه به خدا قسم، راضی نمی شوم تا تو راضی شوی.

سپس، نه به خدا قسم، راضی نمی شوم تا تو راضی شوی». [439].

36- محمد بن یحیی از عمر کی بن علی، از علی بن جعفر، از برادرش، ابوالحسن کاظم علیه السلام: «فاطمه، صدیقه ی شهیده است. دختران پیامبران، حیض نمی شوند». [440].

[صفحه 402]

مجلسی اول و دوم که هر دو از اعظام علمای شیعه هستند، گفته اند: این حدیث، صحیح است. [441].

37- علامه جلیل القدر، عابد زاهد، سید بن طاووس به اسناد خود از امام کاظم علیه السلام از پدرش علیه السلام که فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! چه خواهی کرد که این قوم، پس از من بر ضد تو توطئه کنند، و بر تو بتازند، و به دنبال فرستند... تا با آنان بیعت کنی، سپس گریانت را گرفته و تو را همچون شتر مهار شده با مذمت و خواری، و اندوهگین و غمگین بکشند...» [442].

روایت امام رضا

38- عالم عابد زاهد، سید بن طاووس رحمه الله دعای دیگری از آقای ما امام رضا علیه السلام در سجده ی شکر، ما این دعا را به اسناد خود، از سعد بن عبدالله در کتاب فضل الدعای روایت کرده ایم. ابوجعفر، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از امام رضا علیه السلام و بکیر بن صالح، از سلیمان بن جعفر، از امام رضا علیه السلام، هر دو گفتند: بر رضا وارد شدیم. او در سجده ی شکر بود. سجده اش را طولانی کرد. سپس سرش را بلند کرد گفتیم: سجده را طولانی کردید؟ گفت: هر که این دعا را در سجده ی شکر بخواند همچون تیرانداز روز بدر در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله پاداش دارد. گفتیم: آن را بنویسم؟ فرمود: بنویسید. هر گاه سجده شکر به جای آوردید، بگویید... پس دعا را بیان فرمود. از جمله در این دعا آمده: «... آن دو رسالت را به مسخره گرفتند، و فرزند

[صفحه 403]

پیامبر را کشتند...» [443].

روایت امام جواد

39- محمد بن هارون بن موسی، از پدرش، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از زکریا بن آدم، گفت:
 نزد رضا بودم که ابوجعفر علیه السلام را آوردند. او کمتر از چهار سال سن داشت. دستش را به زمین زد و سرش را به سوی آسمان بلند کرد و مدتی دراز فکر کرد. رضا علیه السلام به او گفت: فدایت شوم، چرا اینقدر تفکرت طول کشید؟ گفت درباره ی آنچه با مادرم فاطمه کردند، اما به خدا قسم...
 سپس حضرت علیه السلام از عقوبت عاملان این جنایت سخن گفت. [444].
 می گوئیم: هرچند این روایت از تفاضیل ماجرا به صراحت سخن نمی گوید اما بیانگر آن است که فاطمه علیها السلام مورد ستم آشکار واقع شد.

روایت امام حسن عسکری

40- سید بن طاووس در زوائد الفوائد، و از کتاب مختصر شیخ حسن بن سلیمان از خط علی بن مظاهر واسطی به اسناد متصل از محمد بن علا همدانی واسطی. سپس این روایت را از کتاب مختصر نقل و در آخرش گفته: این روایت را از خط محمد بن علی بن طیّ نقل کردم. در روایت آمده:

[صفحه 404]

ابن ابی العلاء همدانی، و یحیی بن محمد بن حویج درباره ی پسر خطاب با هم منازعه کردند. پس محاکمه به نزد احمد بن اسحاق قمی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بردند. او از امام عسکری علیه السلام از پدرش نقل کرد که حدیفه حدیث بلندی از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله در این حدیث، از اتفاقاتی خبر داده که پس از او به وقوع خواهد پیوست. حدیفه با بیان

این مطلب که آنچه را از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده به وقوع پیوسته، می گوید:
 «... و خانه ی وحی به آتش کشیده... و به صورت زکیه سیلی زده شد». [445].

[صفحه 405]

مظلومیت زهرا در احتجاجات مذهبی

اشاره

قاضی عبدالجبار
 سید مرتضی علم الهدی
 شیخ طوسی
 ابوالصلاح حلبی
 عبدالجلیل قزوینی
 یحیی بن محمد علوی بصری
 سید بن طاووس
 خواجه نصیرالدین طوسی
 علامه حلّی
 شمس الدین اسفراینی
 قوشجی
 فاضل مقداد
 زین الدین عاملی
 ابن ابی جمهور و فاضل هروی
 محقق کرکی
 ابن مخدوم عربشاهی

قاضی نورالله شوشتری

ابن سعد جزایری

شیخ حرّ عاملی

علامه مجلسی

ابوالحسن فتونی

خواجویی مازندرانی

شیخ جعفر کاشف الغطاء

سید عبدالله شبّر

سید محمد قلی موسوی

سید محمد حسینی قزوینی

سید محمد باقر خوانساری

محمد حسن مظفر

عبدالحسین شرف الدین

سید محمد باقر صدر

[صفحه 407]

مسأله زدن زهرا علیهاالسلام و یورش به خانه او، و تلاش و بلکه اقدام عملی برای آتش زدن آن، و نیز سقط فرزندش محسن، و دیگر مسائل مربوط به این ماجرا، از همان روزهای نخست وارد استدلالها و احتجاجات مذهبی شد و هنوز هم در این زمینه ها بدان احتجاج می شود.

نمونه هایی از احتجاجات متکلمان و دیگر بزرگان شیعه بر ضدّ دشمنان در دوره های مختلف را می آوریم تا روشن شود که این مسائل را مداحان و ذاکران اهل بیت علیه

السلام از پیش خود نساخته اند تا چنانکه برخی تعبیر می کنند، اشک مردم را با سخنان راست و دروغ درآوردند. ما تتبع و استقصای این احتجاجات را به خواننده ی ارجمند واگذار می کنیم تا در صورت تمایل، آن را از لابلاهای کتابهای کلامی و مذهبی بیرون کشد. بر خدا توکل می کنیم و از او یاری و توان و راستی می طلبیم.

قاضی عبدالجبار (متوفای 415 ق)

قاضی عبدالجبار یکی از اعظام علمای معتزلی در ردّ شیعه می گوید:
 «... از جمله مطالبی که بیان کرده اند، این ادعای آنان است که فاطمه علیهاالسلام بواسطه ی خشم خود از ابوبکر و عمر وصیت کرد که آن دو بر پیکرش نماز نگزارند و پنهانی دفن شود. لذا او را شبانه دفن کردند. اینان روایتی را از جعفر بن محمد و دیگران نقل کرده اند که

[صفحه 408]

عمر فاطمه را با تازیانه و زیر را با شمشیر زد. اینان می گویند: عمر خانه ی فاطمه را در پیش گرفت که علی، زبیر، و مقداد و گروهی از متخلفان از بیعت ابوبکر در آنجا جمع شده بودند. عمر به فاطمه گفت: پس از قدرت کسی را از تو دوست داشتنی تر نمی بینم ولی به خدا قسم، اگر این عده نزد تو جمع شوند، خانه را به رویشان آتش خواهند زد. فاطمه آنان را از اجتماع نزد خود بازداشت و به نزد او بازنگشتند تا اینکه با ابوبکر بیعت کردند. روایات دور از صحت دیگری نیز نقل کرده اند.
 پاسخ: ما این را تصدیق نمی کنیم...» [446].

عبدالجبار می گوید:

«... آنچه از عمر در باب آتش زدن خانه فاطمه بیان کرده اند، اگر هم صحت داشته

باشد، ایراد بر عمر نیست. زیرا حق او است که متخلفان از بیعت را تهدید کند». [447]

سید مرتضی علم الهدی (متوفای 436 ق)

سید مرتضی در ردّ کلام قاضی عبدالجبار می گوید:

«روشن کردیم که خبر آتش زدن در خانه را کسانی غیر از شیعه روایت کرده اند که متهم به دشمنی با قوم مهاجم نیستند.

... عذری که وی در خصوص حدیث مذکور آورده، خیلی جالب

[صفحه 409]

است. مگر کسی که می خواهد علی امیرالمؤمنین، و فاطمه علیهاالسلام را آتش بزند، چه عذر قابل قبولی دارد؟! [448].

وی در ردّ انکار زدن زهرا علیهاالسلام و هجوم به خانه اش، و تهدید به آتش زدن و این

گفته ی عبدالجبار: ما آن را نه تصدیق می کنیم و نه جایز می دانیم؛ می گوید:

«انکارت را به حجّت یا شبهه ای مستند نکرده ای تا درباره ی آن بحث کنیم و به دفع چیزی که بدون حجّت روایت می شود، کسی توجه نمی کند». [449].

سید مرتضی در پاسخ ادعای عبدالجبار که مدّعی است اخبار زدن زهرا علیهاالسلام همچون روایات حلول است؛ می گوید:

«مگر نمی دانی که این مذهب اصحاب حلول است و عقل بر بطلان عقیده شان دلالت دارد؟! آیا عقل، روایات زدن زهرا علیهاالسلام را محال می داند؟!»

اگر پاسخ دهد که هر دو یکی است، در جواب گفته شود: همانگونه که محال بودن حلول را اثبات کردی، استحاله عقلی این روایات را نیز تبیین کن. از هم اکنون ناتوانی

و عجز تو از این کار معلوم است». [450].

می گوید:

«... بین تهدید به آتش زدن خانه به خاطر علتی که بیان کرده، و زدن فاطمه علیهاالسلام به دلیلی همانند این علت، فرقی نیست زیرا آتش زدن منازل از تازیانه زدن عظیم تر است... بنابراین خشم صاحب کتاب-

[صفحه 410]

عبدالجبار- از تازیانه زدن و تکذیب ناقل آن، غیر موجه است». [451].

شیخ طوسی (متوفای 460 ق)

شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی رحمه الله می گوید:

«از جمله مواردی که تکذیب کرده اند، زدن فاطمه علیهاالسلام توسط آنان است. در حالی که روایت کرده که آنان، فاطمه علیهاالسلام را تازیانه زدند. مشهور و بدون اختلاف نزد شیعه این است که عمر به شکم فاطمه علیهاالسلام زد. فاطمه علیهاالسلام در اثر آن، بچه اش را سقط کرد. که محسن نامیده شد. این مسأله هم نزد آنان مشهور است. همینطور قصد مهاجمان در آتش زدن خانه بر روی زهرا علیهاالسلام آن هنگام که گروهی به او پناه آوردند و از بیعت با ابوبکر خودداری کردند؛ نیز مشهور است. احدی نمی تواند روایت این مسأله را انکار کند. زیرا ما روایت وارده از طریق اهل سنت توسط بلاذری و دیگران را بیان کردیم. روایت شیعه در این باره مستفیض است و کسی در این باره اختلاف ندارد.

هیچکس نمی تواند بگوید: اگر این درست باشد، طعن نخواهد بود. زیرا امام می تواند متخلف از بیعت را که قصد اختلاف اندازی بین مسلمانان دارد، تهدید نماید. چه این

نمی تواند عذر آتش زدن خانه بر روی فاطمه، و امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام قرار گیرد. آیا چنین عذری قابل قبول است و کسی بدان گوش می دهد؟!

[صفحه 411]

هنگامی فرد مخالف مسلمانان و خارق اجماع آنان است که مقرر و ثابت شده باشد و این وقتی است که امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر پناهندگان به خانه زهرا علیها السلام که از بیعت خودداری کرده اند، داخل در این اجماع باشند نه خارج از آن. مگر کدام اجماع با مخالفت امیرالمؤمنین علیه السلام به تنهایی، صحیح است تا چه رسد که دیگران هم در این باره با او بیعت کنند؟! هر کس چنین سخنی بگوید، خواه جبایی و دیگران، عداوت و عصبیت او روشن می شود. زیرا داستان آتش زدن خانه پیش از بیعت علی علیه السلام همراهان وی در خانه ی زهرا علیها السلام، بود. در حالی که اینان مدعی اند اجماع پس از بیعت مانع آن منعقد شده است. پس روشن شد که آنچه ما تکذیب کردیم، منکر است». [452].

شیخ طوسی در جای دیگر می گوید:

«بلاذری از مدائنی از مسلمة بن محارب، از سلیمان تمیمی، از ابی عون روایت کرده که ابوبکر به منظور بیعت، به دنبال علی علیه السلام فرستاد. اما علی علیه السلام بیعت نکرد. عمر شعله ی آتشی در دست داشت. فاطمه علیها السلام دم در با او برخورد کرد، گفت: پسر خطاب! تو را می بینم که می خواهی در خانه ام را به رویم آتش بزنی؟! گفت:

بلی، [453] و این بهترین کار برای تقویت دین پدرت می باشد. پس علی علیه السلام آمد و

[صفحه 412]

بیعت کرد».

شیخ طوسی می گوید:

«این خبر را شیعه از طریق فراوان روایت کرده است. جالب است که شیوخ محدثین عامه این حدیث را روایت کنند اما آنها هرچه می شنیدند، سالم و بدون دخل و تصرف روایت می کردند. شاید متوجه آنچه علیه آنان بود، شده اند و از آن دست برداشته اند. مگر کسی که در خانه اش بر رویش آتش زده می شود، چه راهی جز بیعت دارد؟» [454].

ابوالصلاح حلبی (متوفای 474 ق)

فقیه بزرگ و متکلم ماهر شیخ ابوالصلاح حلبی می گوید:

«و قصد آنان در اذیت و آزار علی علیه السلام به دلیل تخلف وی از بیعت، و بیان سخنان خشونت آمیز و مبالغه در تهدید وی، و آوردن هیزم برای آتش زدن منزل او، و یورش بردن بر وی به کمک مردان، و آوردن علی علیه السلام در حالی که طناب به گردنش بسته بودند، و در نتیجه وادار کردن همسر، دختران، زنان و دیگر زنان حامی او از بنی هاشم و دیگران برای بیرون آمدن از خانه هایشان، شمشیر کشیدن به رویش و تهدید وی به قتل اگر از بیعت با آنان سرپیچی و خودداری کند.» [455].

[صفحه 413]

عبدالجلیل قزوینی (متوفای حدود 560 ق)

عبدالجلیل قزوینی در کتاب خود، النقض که آن را در ردّ کتاب: بعض فضایح الروافض نوشته، چنین می گوید:

«و می گویند که عمر بر شکم فاطمه زد و جنینش را در شکم او کشت که رسول او را محسن نام نهاده بود.

اما جواب آن است که این خبری است درست و در کتب شیعی و سنی نقل شده است اما از پیامبر نقل شده است که: انما الاعمال بالنیات؛ اگر غرض عمر آن باشد که علی را بدر برد تا بیعت کند بر خلافت، نه آن بوده باشد که جنین سقط شود شاید که عمر نمی دانسته که فاطمه در پس در ایستاده است. اگر چنین باشد آن را قتل خطأً گویند نه قتل عمد.

حتی اگر عمداً هم کرده باشد. او معصوم نیست خداوند درباره ی او حکم می کند ما حق حکم کردن نداریم. و در این فصل بیش از این نتوان گفت واللّه اعلم باعمال عباده و بضمائهم، و سرائرهم.

... گویند: عمر و عثمان فاطمه را منع کردند که بر رسول خدا بگرید...» [456].

«و عمر حجّت فدک بدرید و بر شکم فاطمه زد، و فاطمه را منع کردند که بر پدر خود بگرید...» [457].

می گوئیم: این عذرآوری از قتل محسن در مقابل این همه روایات فراوان که

[صفحه 414]

تصریح دارد عمر می دانست فاطمه علیهاالسلام در پشت در است، عجیب و غریب است. در برخی از این روایات آمده که وقتی فاطمه علیهاالسلام در را گرفت که نتوانند باز کنند و به او خبر داد که لباس خانه بر تن دارد تا وارد خانه اش نشود، با تازیانه به انگشتان زهرا علیهاالسلام زد.

او به شکم، فاطمه علیهاالسلام لگد و به صورتش سیلی زد، و هم او، قنفذ و دیگران، دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله را زدند.

با این حال نمی دانیم چگونه می توان قتل محسن را خطا نامید مگر آنکه خطا معنا و مفهوم دیگری داشته باشد که هیچکس جز نویسنده آن کلمات نمی داند. به هر حال، ما از این جهت بخشهایی از گفته های او را نقل کردیم که به وضوح دلالت دارد گروهی به زدن و اهانت به زهرا علیهاالسلام، و شکستن در، و وارد شدن به زور به خانه اش، و سقط جنین که یک امر مسلم بوده، احتجاج کرده و در مقابل گروهی دیگر در صدد یافتن توجیهاتی هرچند بی محتوا و ناچیز، برای آن برآمده اند.

اگر بخواهیم این قبیل توجیهات را بپذیریم، در روی کره زمین هیچ مجرم و جنایتکاری پیدا نخواهیم کرد که مستحق کیفر باشد. شاید برخی بتوانند برای شیطان نیز عذر بتراشند. چنانکه غزالی کوشیده از زشتی کار ابلیس بکاهد و مردم را از لعن او منصرف سازد، آنجا که می گوید:

«در سکوت از لعن شیطان اشکالی وجود ندارد». [458].

بلی، غزالی این سخن را همان جایی که تلاش کرد تا مگر یزید فاجر شرابخوار را از جنایت قتل حسین علیه السلام تبرئه کند، گفته است:

بخوان و انگشت تعجب به دهان بگیر!

[صفحه 415]

یحیی بن محمد علوی بصری

ابن ابی الحدید معتزلی (متوفای 656 ق) به نقل از استادش ابو جعفر یحیی بن محمد علوی بصری می گوید:

«اگر بگوئید: از این جهت وارد خانه فاطمه شد و سترش را آشکار کرد که نظام اسلامی را حفظ نماید، و مخالفت منتشر نشود، و گروهی از مسلمانان گردنشان را از ریسمان طاعت و همراهی با جماعت اسلامی، بیرون نبرند...

در پاسخ شما گفته شود: همچنین ستر عایشه کشف شد، و هودجش هتک؛ زیرا او ریسمان طاعت گشود، و شق عصای مسلمین کرد و خونهای آنان را بر زمین ریخت... پس چگونه هتک حرمت عایشه از گناهان کبیره و موجب خلود در آتش، بیزاری از مرتکب آن، از مؤکدترین پایه های ایمان است. ولی گشودن خانه فاطمه علیهاالسلام و ورود به منزلش، و جمع هیزم در مقابل در، و تهدید زهرا علیهاالسلام به آتش زدن خانه از مؤکدترین پایه های ایمان، و ثابت ترین ستونهای اسلام که خداوند به موجب آن مسلمانان را عزت بخشیده و آتش فتنه را خاموش کرده است؛ در حالی که هر دو حرمت، یکی است و هر دو ستر، واحد؟!!

میل داریم به شما بگوییم که حرمت فاطمه علیهاالسلام اعظم، و منزلش ارفع، صیانتش به خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله سزاوارتر است. فاطمه علیهاالسلام پاره ی تن، و جزیی از گوشت و خون او است. نه همچون زن بیگانه که هیچ نسبتی بین او و شوهرش نیست...

[صفحه 416]

چگونه عایشه و دیگران همپایه ی فاطمه علیهاالسلام باشند، در حالی که همه ی مسلمانان، چه آنان که او را دوست دارند و چه آنان که او را دوست ندارند، اجماع دارند که فاطمه علیهاالسلام سرور زنان جهانیان است؟! چگونه امروز حفظ رسول خدا صلی الله علیه و آله در همسرش و حفظ ام حبیبه در برادرش (معاویه) بر ما لازم است اما صحابه خود را به حفظ رسول خدا صلی الله علیه و آله در اهل بیت او ملتزم نکردند؟! [459].

سید بن طاووس (متوفای 664 ق)

عالم عابد و زاهد صاحب کرامات، سیدرضی الدین علی بن طاووس به ماجرای زهرا علیهاالسلام علیه پیروان مذاهب دیگر احتجاج و روایات خودشان را که در مصادر خویش ثبت کرده اند- چنانکه در جای خود اشاره کردیم- برایشان نقل می کند. از جمله مواردی که سید بن طاووس آنان را به پذیرش آن ملزم ساخته، چنین است: «برخی از روایات را از صحاح اهل سنت به هنگام ذکر تأخیر گروهی با علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر و به وقت ذکر اجتماع آنان در خانه ی فاطمه علیهاالسلام که ابوبکر، و عمر می خواستند علی و عباس را آتش زنند، آوردیم». [460].
می گوید:

«از احادیث شگفت انگیز، روایت طبری، و واقدی، و صاحب غرر... در خصوص قصد مهاجمان در آتش زدن خانه فاطمه، علی،

[صفحه 417]

حسن و حسین علیهماالسلام است. این کارهای زشت و ناروا کجا و آن سفارشهای مکرر پیامبرشان محمد صلی الله علیه و آله کجا...؟! [461].
«شگفت ترین شگفتیها قصد آنان برای آتش زدن علی و عباس است. آنجا که می گوید: با شعله ای از آتش آمد تا آن دو- علی و عباس- را آتش زنند. در حالی که فاطمه هم در خانه بود.

در روایت دیگری آمده: زبیر، حسن و حسین علیهم السلام، و گروهی از بنی هاشم نیز به واسطه ی تأخیر در بیعت با ابوبکر و انتقاد از آن، با آنان در خانه فاطمه علیهاالسلام بودند.

آیا مسلمانان خردمند و بهره مند از عقل سلیم، نمی اندیشند که محمد صلی الله علیه و آله از نظر اینان، برترین خلاق و رسالتش مهمترین رسالتهای الهی و بیعت با او واجب

ترین بیعتها بود، مع ذلک به سوی بت پرستان، ملحدان و کافران مبعوث شد اما نشنیده ایم که حلال یا جایز بدانند و یا راضی باشد که فرمان دهد متخلفان از نبوت و بیعت با او را آتش زنند.

حال چگونه حسادت و عداوت آنان با اهل بیت، و اهمال سفارش پیغمبر درباره ی آنان، به جایی رسید که در مقابلشان ایستادند و آنها را به آتش زدن تهدید کردند؟! عقول و اندیشه ها گواهی داده که بیعت ابوبکر اینگونه بود و برخلاف شرایع و رسالتهای الهی، عادات و رسوم مردم را وادار به بیعت کردند». سید بن طاووس روایت ابن مسعود را نقل می کند که گفت:

[صفحه 418]

«با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، از قریه مورچگان گذشتیم که آتش گرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شایسته نیست که انسان به عذاب خداوند متعال عذاب دهد.

عبدالمحمود گفت: چگونه اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله از مورچگان بی ارزش تر بودند؟!

چگونه گفته اند که خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را با عذاب الهی یعنی آتش، عذاب می کنند؟!

به خدا قسم، این کارها از بزرگترین شگفتیهای دورانها در طول تاریخ است». [462].
 «... اما علی علیه السلام، دانستید که چه بر او گذشت و چگونه او را از خلافت و جایگاه رفیعش دور ساختند و کار را به جایی رساندند که خواستند او را آتش بزنند، و حرمتش را شکستند». [463].

«می گویم: این برایش کافی نبود تا اینکه عمر را به خانه ی پدرت [464] علی و

مادرت فاطمه فرستاد. عباس و گروهی از بنی هاشم نزد علی و فاطمه علیها السلام بودند و مشغول عزاداری برای جدّت محمد صلی الله علیه و آله. بنا به گفته ی صاحب العقدالفرید در جلد چهارم کتابش، و گروهی از راویانی که مورد اتهام نیستند، ابوبکر به عمر دستور داد که اگر برای بیعت از خانه بیرون نیایند، آنان را به آتش کشد. این چیزی است که تا آنجا که ما می دانیم احدی از پیامبران و اوصیا پیش از علی علیه السلام یا

[صفحه 419]

پس از او ندیده اند و یا احدی از پادشاهان معروف به خشونت و قساوت و سلاطین کفار کسی را فرستاده باشند که متخلفان از بیعت را به آتش بکشند و به قتل و ضرب تهدید کنند.

می گوئیم: به ما نرسیده که هیچ یک از ملتها، پیامبر یا پادشاه و یا سلطانی داشته اند که آنان را از فقر و فلاکت نجات داده، و از ذلت و مسکنت رهایی بخشیده و آنان را به سعادت دنیا و آخرت رهنمون گشته، و با پیامبری اش سرزمینهای ستمگران را برایشان گشوده، سپس از دنیا رفته و فقط یک دتر از خود به یادگار گذاشته، و به آنان گفته که او سرور زنان جهانیان است، و این دختر، دو طفل هفت ساله و یا در این حدود دارد، حال پاداش این پیامبر یا پادشاه این باشد که رعیتش آتش بیاورند تا دختر، و دو فرزندش را که به منزله ی روح و جان اویند، به آتش کشند». [465].

سید بن طاووس در احتجاج علیه دیگران می گوید:

«واقدی بیان کرده که عمر با گروهی از جمله اسید بن حصین (درست آن، حضیر است)، و سلمه بن سلامه اشهلی به نزد علی آمد و گفت: یا بیرون آید یا خانه را به رویتان به آتش می کشیم». [466].

خواجه نصیر طوسی (متوفای 672 ق)

امام محقق خواجه نصیرالدین محمد بن محمد بن طوسی رحمه الله می گوید:
«و به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد که از بیعت خودداری کرده بود.

[صفحه 420]

او، خانه را که فاطمه علیها السلام و گروهی از بنی هاشم در آن بودند، آتش زد».
[467].

علامه حلی (متوفای 726 ق)

علامه حلی رحمه الله افزوده:

«علی را به زور بیرون آوردند. زبیر هم با او بود. شمشیر زبیر را شکستند و کسانی را از خانه بیرون آوردند و فاطمه علیها السلام را زدند که در اثر آن جنینی به نام محسن سقط کرد».[468].

و همچنین از جمله موارد مواخذه بر خلیفه ی دوم می گوید: «... تصمیم بر آتش زدن خانه ی نبوت».

شمس الدین اسفراینی (متوفای 826 ق) و قوشجی (متوفای 879)

شمس الدین اسفراینی در کتاب خود تسدید العقائد فی شرح تجرید الاعتقاد به شرح قدیم معروف است و قوشجی در شرح تجرید، سخن خواجه نصیر طوسی را تکذیب نکرده و آنچنان که دأب آن دو در موارد دیگر است، در صحّت این روایت شک ننموده اند بلکه به توجیه تأخیر علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر با این ادعا که برایش عذری پیش آمد و مانند آن، بسنده کرده اند. [469] در حالی که شهادت داده اند که

قوشچی متعصب است و حتی یکی از بزرگان علمای امامیه در توصیف او گفته:
«متعصب عنود و لدود». [470].

[صفحه 421]

در جای دیگری درباره ی وی گفته است: «این مکابره ی محض است زیرا تخلف آنان از جیش اسامه و ولایت وی در میان شیعه و سنی مشهور و از طریق هر دو طایفه روایت شده و قابل ردّ نیست. شریف که مرد منصفی است، آن را مسلم گرفته و آن را تأویل کرده است. اما قوشچی، چون اهل مکابره، عناد، لجاجت و سرسختی است، آن را رد کرده است. این دأب قوشچی در اکثر و بلکه همه ی موارد است، که از پاسخ آن عاجز می ماند». [471].

در موارد دیگری نیز از این ویژگی قوشچی سخن گفته است. [472].

فاضل مقداد (متوفای 826 ق)

فقیه متکلم و محقق شیخ مقداد سیوری می گوید:

«هنگامی که علی علیه السلام و گروهی، از بیعت امتناع کردند و به خانه ی فاطمه علیها السلام پناه بردند، عمر به نزد فاطمه آمد و به شکمش زد تا فرزندش محسن سقط شد، و آتش روشن کرد تا خانه را که فاطمه و گروهی از بنی هاشم در آن بودند، آتش زند. پس علی علیه السلام را در حالی که حمایل شمشیرش را به گردنش انداخته بودند و او را می کشیدند، به زور از خانه بیرون آوردند.

نمی توان گفت: این خبر را فقط شیعه روایت کرده است. پس ممکن است آن را برای تشنیع قوم ساخته باشند. زیرا در پاسخ می گوئیم: این روایت از طریق خصم نیز آمده است. بلاذری، و ابن عبدالبر و دیگران، آن را روایت کرده اند.

[صفحه 422]

مؤید مطلب سخن ابوبکر به هنگام مرگ است که گفت: ای کاش خانه ی فاطمه را رها می کردم و آن را نمی گشودم». [473].

می گوئیم: اصرار بزرگان علما و استوانه های مذهب - آن چنانکه از آنان نقل کردیم - بر استدلال در علم کلام علیه خصم به این مسأله و بیان آن همچون مسلمات قطعی و عدم توانایی مخالفان در رهایی و خلاصی از آن، آشکارا دلالت دارد که انکار و یا تشکیک برخی در این مسأله، غیر قابل قبول و بلکه نامعقول است. خصوصاً با وجود این بخش بزرگ از متون و روایات و تواتر احادیث معصومین که هر گونه عذری را برطرف و هر نوع تعلیل و توجیهی را باطل می کند.

زین الدین بیاضی عاملی (متوفای 877 ق)

علامه فقیه، و متکلم خبیر شیخ زین الدین بیاضی می گوید:

«و از جمله روایت بلاذری و مشهور در میان شیعه است که فاطمه علیهاالسلام در میان در چنان فشرده که محسن را سقط کرد. در حالی که همگان می دانستند، پدرش فرموده: فاطمه پاره ی تن من است، هر که او را اذیت کند، مرا اذیت کرده است».

[474].

«گفته اند: عایشه دختر محمد نبود اما هنگامی که شترش پی شد، مسلمانان به احترام شوهرش به غیرت آمدند، سرها و دستها در اطرافش بلند شد. کارها ناشایستی که در قبال فاطمه انجام دادند به مراتب از پی شدن شتر عایشه سخت تر بود، پس چرا مسلمانان

[صفحه 423]

برای دختر پیغمبر غیرت نشان ندادند؟! [475].
گوید:

«خواست او - ابوبکر - و عمر برای آتش زدن خانه ی امیرالمؤمنین علیه السلام که او و گروهی از بیعت خودداری کردند را واقدی در روایت خود، و طبری در تاریخش آورده اند. ابن عبدربه نیز مانند آن را نقل کرده است». [476].

ابن ابی جمهور احسائی و فاضل هروی

فقیه متکلم محمد بن علی بن ابی جمهور احسائی در مناظره ی خویش با فاضل هروی که در سال 878 ه.ق انجام شد و از مناظرات مشهور است، [477] گفت:

«خواست خانه فاطمه علیهاالسلام را آتش بزند. چه علی و برخی از بنی هاشم از بیعت خودداری کردند. او زهرا علیهاالسلام را بین در چنان فشار داد که جنینش را سقط کرد. به دستور وی قنفذ با شمشیر فاطمه علیهاالسلام را زد. چنانکه وقتی از دنیا رفت، پهلویش از ضرب شمشیر درد می کرد و اثرش باقی بود. و کارهای ناپسند و زشت دیگری که در قبال دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله مرتکب شدند.

گفت: این در روایات شما و از طریق شیعه آمده است. لذا نمی تواند بر دیگران حجت باشد. [478].

گفتم: اما ارث... حدیث آتش زدن، زدن و سقط جنین از طریق شما

[صفحه 424]

نیز روایت شده است. عزم بر آتش زدن را طبری، واقدی و ابن قتیبه روایت کرده اند.»
[479].

محقق کرکی (متوفای 940 ق)

محقق کرکی می گوید:

«و طلبیدن اهانت آمیز علی برای بیعت، تهدید و آتش زدن خانه، و جمع هیزم در کنار در و سقط جنین فاطمه به نام محسن. و لذا همانگونه که علمای ما روایت کرده اند، این مسائل را به زبان آورده اند تا دیگران را به ارتکاب ظلم و انتقامگیری (از ساکنان خانه) تحریک نمایند.» [480].

می گوید:

«... تا چه رسد به الزام علی علیه السلام به بیعت و سختگیری با او، تهدید به آتش زدن خانه و جمع کردن هیزم در کنار در، چنانکه محدثان و راویانی مثل واقدی و دیگران روایت کرده اند.» [481].

نیز می گوید:

«ناقلان اخبار، و تدوینگران تاریخ روایت کرده اند و هر که کتابهای سیر و تاریخ را ورق بزند، صحّت آن را خواهد دانست که: وقتی عمر با رفیقش بیعت کرد و علی علیه السلام از بیعت با او خودداری نمود، عمر به خانه ی فاطمه علیهاالسلام آمد تا از علی بخواهد که برای بیعت بیرون

[صفحه 425]

آید. او سخنان غلیظ بر زبان آورد و دستور داد هیزم آوردند تا خانه را به روی ساکنانش آتش بزند. در آن وقت علی، و همسرش و فرزندانش و کسانی که به آنان

پناه بردند مثل زبیر و جماعتی از بنی هاشم، در خانه بودند». [482].
می گوید:

«حتی اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به امارت آن دو وصیت می کرد و بر امامتشان تأکید می فرمود: با این وجود حق نداشتند که ممتنع از بیعت را هرچند دون پایه و کوچکتین مردم باشد، تهدید به آتش زدن خانه اش نمایند تا چه رسد که آن دو فقط مدعی خلافت بودند...». [483].

ابن مخدوم عربشاهی (متوفای 976 ق)

عالم آگاه ابوالفتح بن مخدوم عربشاهی در شرح خود بر باب حادی عشر در مقام ایراد بر خلافت ابوبکر می گوید:

«... و نیز به خانه ی علی علیه السلام که از بیعت با او امتناع ورزیده بود، فرستاد. پس خانه را که فاطمه، سرور زنان جهانیان در آن بود، آتش زد». [484].

[صفحه 426]

قاضی نورالله شوشتری (متوفای 1019 ق)

شهید سعید و متکلم زبردست، قاضی نورالله شوشتری پس از ذکر برخی نصوص دالّ بر سقط جنین فاطمه علیهاالسلام و قصد آتش زدن خانه زهرا علیهاالسلام، می گوید:
«... شما چه می اندیشید درباره ی حادثه ای که در آن دست رد به سینه ی مهاجران زده می شود و شمشیرهایشان شکسته می شود، و در مقابل شمشیرهایی برای زدن سر مسلمانان از نیام بدر می آید و بر آن می شوند که خانه های سادات مسلمین را آتش بزنند و مانند این.

اگر دلها کور نیست چگونه این اقدام، اکراه و اجبار به بیعت نیست. پس به درستی چشمان کور نمی شود بلکه قلبها که در سینه هاست، کور می شود». [485].

ابن سعد جزایری (متوفای 1021 ق)

محقق جلیل القدر شیخ عبدالنبی بن سعد جزایری رحمه الله که از اجله ی علمای عصر خویش بود، می گوید:

«... و از آن جمله است: وی به خانه ی امیرالمؤمنین علیه السلام که از بیعت امتناع ورزیده بود، فرستاد و دستور داد که آن را آتش بزنند. در حالی که فاطمه و جماعتی از بنی هاشم در خانه بودند، وارد آن شدند و علی علیه السلام را بیرون آوردند، و فاطمه علیها السلام را زدند که در اثر آن بچه اش را سقط کرد». [486].

[صفحه 427]

«چگونه؟ در حالی که علی علیه السلام، پس از مجادله دراز و احتجاج فراوان و مناشده ی بسیار و تهدید خشونت آمیز و درگیری سخت، و آتش زدن خانه و زدن فاطمه ی معصومه دختر پیغمبر مختار و آزار و اذیت سروران پاکیزه، به زور از خانه بیرون آمد»؟! [487].

شیخ حر عاملی (متوفای 1104 ق)

محدث جلیل القدر، و فقیه متکلم، صاحب دایرةالمعارف حدیثی ارزشمند «وسائل الشیعه» در سخن از ابوبکر و بیان موجبات و عدم کفایت و لیاقت وی برای خلافت می گوید:

«و از آن جمله است: او و عمر خواستار آتش زدن خانه امیرالمؤمنین شدند. زیرا علی و

گروهی از بیعت، با وی امتناع ورزیدند.

این مطلب را واقدی در روایت خویش، و طبری در تاریخ خود آورده اند. ابن عبدربه که از بزرگان علمای آنان است و نیز صاحب انفاس الجواهر مانند آن را بیان کرده اند...». [488].

حرّ عاملی سخنان متنوع و متفرقه ی عدیده ای در مقام احتجاج و استدلال دارد که ضرورتی در نقل آن نمی بینیم. طالبان به منابع یاد شده در پاورقی مراجعه کنند. [489]

[صفحه 428]

علامه مجلسی (متوفای 1110 ق)

علامه متبحر شیخ الاسلام ملا محمد باقر مجلسی در مقام ایراد به خلافت خلیفه دوم می گوید:

«... ایراد هفدهم: او کوشید خانه ی فاطمه علیهاالسلام را که امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین در آن بودند، آتش زند. وی آنان را تهدید کرد و موجبات آزار و اذیتشان فراهم نمود». [490].

«بنابراین بر پایه ی روایات مورد اتفاق ما و اهل سنت روشن شد که عمر کوشید خانه ی فاطمه علیهاالسلام را که علی و فاطمه و حسنین علیهماالسلام در آن بودند، به دستور یا با رضایت ابوبکر آتش زند. وی آنان را تهدید کرد و موجبات اذیت و آزارشان شد. این در حالی بود که منزلت رفیع آنان نزد خداوند و رسول را هیچکس نمی تواند انکار کند مگر کسی که از دایره ی اسلام خارج شده باشد». [491].

ابوالحسن فتونی (متوفای 1138 ق)

شریف ابوالحسن فتونی که از بزرگان علمای عصر خود بود، [492] می گوید:
 «اینک می پردازیم به بیان گوشه ای از آنچه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر
 زهرا علیها السلام گذشت از ظلم و تعدی به گونه ای که زبان به شکایت گشود

[صفحه 429]

و از متجاوزان به حریم خویش اظهار خشم نمود تا آنجا که وصیت کرد در تشییع
 جنازه اش حاضر نشوند. چه در این صورت بر هیچ انسان منصفی پوشیده نخواهد بود
 که با توجه به آنچه در شأن او گفتیم، سر زدن چنین کارهایی از آنان در حق وی، قبح
 صریح در آنان است که اولاً، به آنچه در حق او وارد شده اعتنا نکردند و ثانیاً، از خشم
 خدا و رسول نهراسیدند».

وی در ادامه ی استدلال خود، روایتی از گریه ی پیغمبر صلی الله علیه و آله به هنگام
 احتضارش نقل می کند که وقتی از علت آن پرسیدند، فرمود:
 «برای ذریه ام، و آنچه پس از من اشرار امت در حق آنان انجام می دهند، می گریم.
 گویی الان فاطمه را می بینم که پس از من مورد ظلم و تعدی قرار گرفته و فریاد می
 زند: پدر! پدر! ولی احدی از امت به یاری او نمی شتابد».

سپس می گوید:

«این کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله اشاره ای است به آنچه که در مقاله ی چهارم از
 مقصد دوم به تفصیل و تصریح خواهد آمد که عمر با جماعتی به دستور ابوبکر برای
 بیرون آوردن علی و زبیر برای بیعت به خانه فاطمه علیها السلام هجوم بردند. همچنین
 اشاره دارد به مصادره فدک و منع خمس و بقیه ی ارث پدری اش. اشکالی ندارد که
 اجمالی از آن را در اینجا بیاوریم.

جماعتی که در مقاله ی مذکور اسامی و کتابهایشان را یاد خواهیم کرد، از جمله

طبری، جوهری، قتیبی، سیوطی، ابن عبدربه، واقدی و شمار زیادی از عالمان سنی نقل کرده اند که عمر بن خطاب، و

[صفحه 430]

جماعت همراه او از جمله خالد بن ولید به دستور ابوبکر به خانه ی فاطمه آمدند که علی و زبیر و دیگران در آن بودند، و در زدند و عمر آنان را صدا زد اما حاضر نشدند بیرون آیند.

وقتی فاطمه، صدایشان را شنید، گریان و با صدای بلند فریاد زد: پدر! یا رسول الله! پس از تو، از دست پسر خطاب و پور ابی قحافه چه کشیدیم!

در روایت قتیبی (ابن قتیبه)، و دیگران آمده: وقتی که از بیرون آمدن، خودداری کردند، عمر هیزم خواست، و گفت: قسم به کسی که جان عمر به دست او است، یا بیرون می آید و یا خانه را با آنچه در آن هست به رویتان آتش می زنم. به او گفتند: فاطمه در خانه است؟! گفت: اگر چه...

در روایت ابن عبدربه آمده: فاطمه به او گفت: پسر خطاب! آیا آمده ای که خانه ی ما را آتش زنی؟ گفت: آری.

در روایت زید بن اسلم: فاطمه گفت: خانه را به روی من و فرزندانم آتش می زنی؟ گفت: آری، به خدا قسم، یا از خانه بیرون می آیند و بیعت می کنند. کسانی که با عمر بودند، چون فریاد و گریه فاطمه علیهاالسلام را شنیدند، اکثرشان گریان متفرق شدند و عمر با عده ای ماند و علی را بیرون آورد.

حتی در روایت اکثرشان آمده که عمر وارد خانه شد، ابتدا زبیر و سپس علی را بیرون آورد.

مردم جمع شده بودند و تماشا می کردند، و فاطمه فریاد می کشید،

[صفحه 431]

شیون می کرد حتی از حجره اش بیرون آمد و گفت: چه زود به خاندان پیغمبرتان حمله کردید.

شهرستانی در الملل والنحل می گوید: نظام نقل کرده که عمر در آن روز به شکم فاطمه زد که فرزندش محسن را سقط کرد. عمر فریاد می زد: خانه را با کسانی که در آن هستند، آتش بزنید.

در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده: عمر در راه داخل فشار داد تا وارد خانه شود. فاطمه پشت در بود. در به شکمش خورد و در اثر آن فرزندش محسن را سقط کرد و از همان درد، رحلت فرمود.

در برخی از روایات: عمر با تازیانه به پشت زهرا علیها السلام زد. در یک روایت: قنفذ به دستور عمر، فاطمه علیها السلام را زد. سپس خلاصه ای از کتاب سلیم بن قیس و نیز سخن امام حسن علیه السلام به مغیره بن شعبه را آورده است. آنگاه می گوید: «آنچه بیان کرده اند در ثبوت ورود به خانه زهرا علیها السلام که از خانه های پیغمبر صلی الله علیه و آله است، بدون اجازه ی او، و تحقق اذیت و آزار خصوصاً با توجه به تهدید به آتش زدن خانه، کافی است. حتی در الاستیعاب و غرر و کتابهای دیگر از زید بن اسلم آمده که گفت: از کسانی بودم که همراه عمر برای آتش زدن خانه فاطمه، هیزم آوردیم». [493].

ثبوت اذیت بی اندازه فاطمه توسط این دو مرد، در روزی که خواهان بیعت علی شدند، حتی هجوم و یورش و نیز ورود به خانه اش بدون اجازه و بلکه زدن زهرا علیها السلام و جمع هیزم برای آتش زدن خانه و نیز اذیت آن بانو در غصب فدک و منع ارث و قطع

خمس و مانند آن،

[صفحه 432]

وقوع نزاع بین او و کسانی که او را اذیت کردند، و تحقق خشم و غضب و سخط زهرا علیها السلام بر معاندان او که تا لحظه ی مرگ ادامه داشت، بر حسب اخبار و روایات ثابت و متواتر منقول از فرزندان فاطمه، ائمه اطهار و صحابه برگزیده، چنانکه در کتابهایشان مسطور است و بلکه به اعتراف گروهی از دیگران نیز که گوشه ای از اعترافات آنان خواهد آمد، جدای از اخبار مخالفان که گذشت؛ نزد ما شیعیان مسلم و غیر قابل تردید است.

اما مخالفان، وضعشان در این خصوص عجیب و غریب است. زیرا عموم قدمای محدثین اهل سنت همه ی آنچه از آنان نقل کردیم، را در کتابهای خود نوشته اند... و بلکه بیشتر آن در کتابهای معتبر، و بلکه صحاح سته و خصوصاً صحیحین که به تصریح خودشان به لحاظ اعتماد از نظر اهل سنت تالی قرآن است، آمده است. دیدید که چه دلالت صریحی دارد در طرد و منع زهرا علیها السلام از میراث پدرش و فدک و خمس و دوام سخط او تا لحظه ی مرگ.

از سوی دیگر به لحاظ مضمون نیز با مفهوم آشکار از دفن پنهانی و مخفی کردن قبر فاطمه علیها السلام که تا امروز در خصوص محل آن اختلاف دارند، کاملاً موافق است. وی در بحث از کسی که نمی تواند اصل قضیه را انکار کند، می گوید:

«او بخشی از مطالب را که در دوام غضب و خشم فاطمه علیها السلام صریح است، انداخته و بلکه چنان در نقل دست برده که مشعر به عدم غضب است. غافل از اینکه چنین کاری در مقابل آن همه معارض های قوی به لحاظ کثرت، سند و دلالت، هیچ فایده ای

[صفحه 433]

ندارد». [494].

«آنچه از روایات اهل سنت که از کتابهایشان نقل کردیم و موافق اخبار و روایات مروی از ائمه ی اطهار و دیگران است، بدست می آید، این است که اسباب اذیت زهرا علیهاالسلام نه یک چیز بلکه متعدد و فراوان بود و از لحظه ی درگذشت پدرش صلی الله علیه و آله شروع و تا لحظه ی وفات زهرا علیهاالسلام ادامه داشت. از این قرار: هجوم و یورش به در خانه اش و بلکه ورود به داخل خانه بدون اجازه، و سایر مواردی که پیش از این بیان کردیم. حتی اگر فرض کنیم که هیچ اقدامی نکردند جز اظهار اهانت محض در روزی که خواهان بیعت علی بودند...». [495].

خواجویی مازندرانی (متوفای 1173 ق)

فاضل محقق خواجویی مازندرانی که از اکابر علمای امامیه در روزگار خود بود، در رساله ی «طریق الارشاد» می گوید:

«اذیت فاطمه علیهاالسلام توسط آنان مشهور است و در کتابهای جمهور مسطور. ابوبکر به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد که از بیعت امتناع کرده بود. خانه را که فاطمه علیهاالسلام و گروهی از بنی هاشم در آن بودند، آتش زد، و علی علیه السلام را بیرون آوردند و فاطمه علیهاالسلام را زدند که بچه اش را در اثر همان ضربه سقط کرد. اما پاسخ قوشجی که می گوید: تأخیر علی علیه السلام از بیعت ابوبکر نه از پراکندگی و مخالفت بلکه به واسطه ی عذر و پیشامدی بود؛ مردود

[صفحه 434]

است. زیرا اگر مسأله این بود پس چرا خانه اش را آتش زدند و او را به زور بیرون آوردند؟!

... از سوی دیگر اگر تأخیر علی علیه السلام از بیعت بواسطه ی عذر موجهی بود، در این صورت بر پایه وجوب اهمال و اعتذار از بیعت خودداری کرده است. پس دلیل موجهی در بیرون آوردن او به عُنْف، و آتش زدن خانه اش وجود ندارد. و اگر عذر موجهی نداشته پس چگونه برای کسی همچون علی علیه السلام جایز است که بدون عذر از بیعت با امامی که معتقد به صلاحیت او برای امامت است، تخلف کند؟ در حالی که طبق روایات میمون بن مهران، هر کس بمیرد و در گردن او بیعت امامی نباشد. به مرگ جاهلی مرده است...» [496].

علامه مازندرانی در پیگیری مناقشه و نقد پاسخ قوشجی می گوید:
 «... مگر فاطمه طاهره در این باره چه تقصیری داشت؟ به چه دلیل مستحق ضربی شد که در اثر آن فرزندش را سقط کرد؟!
 پس از این جست و گریز، به هر حال پاسخ وی در مطلوب ما تصریح دارد. زیرا صحّت روایت را مسلم گرفته و در آن اشکال نکرده است.
 این روایت دلالت صریح دارد که فاطمه را به شدّت زدند. در حالی که آوردیم که اذیت زهرا علیها السلام اذیت رسول خدا صلی الله علیه و آله است...» [497].
 پس از بیان بخشی از روایات جمهور در حق اهل بیت علیهم السلام و زهرا علیها السلام می گوید:

[صفحه 435]

«چگونه جمهور این روایات را نقل می کنند و سپس بر زهرا علیها السلام ستم روا می

دارند و او را اذیت می کنند و حقش را به ستم از او می گیرند و به او نسبت کذب و باطل می دهند، پهلویش را می شکنند، و فرزندش را سقط می کنند؟! [498].
بنگر ای عاقل بادرایت و ای صاحب نظر حقیقت جو چگونه عامه این روایات را نقل می کنند سپس به زهرا ستم روا می دارند و او را مورد آزار و اذیت قرار می دهند و حقش را می گیرند و پهلویش را می شکنند و جنینش را سقط می کنند، پس مقلدان این جماعت بر حذر باشند.

«این از یک سو، از سوی دیگر از طریق شیعه وارد شده که فاطمه علیهاالسلام، معصومه، صدیقه، شهیده، و رضیه بود...» [499].

شیخ یوسف بحرانی (متوفای 1186 ق)

فقیه و محدث بزرگ، شیخ یوسف بحرانی در مقام احتجاج می گوید:
«... و او را به زور و در حالی که طنابی به گردش انداخته بود و در میان مردم می کشید، بیرون آورد و دور تا دور خانه اش هیزم چید تا آن را به روی او و کسانی که در خانه بودند، آتش بزند... و زدن زهرا علیهاالسلام که در اثر آن فرزندش را سقط کرد، و زدن سیلی، چنانکه به صورت نقش بر زمین شد، و سوز و گداز و ناله اش به هوا برخاست.» [500].

[صفحه 436]

شیخ جعفر کاشف الغطاء (متوفای 1228 ق)

امام بزرگوار شیخ جعفر کاشف الغطاء بزرگ در استدلال بر عدم صحّت خلافت ابوبکر می گوید:
«... و از جمله آتش زدن خانه فاطمه که علی علیه السلام با حسن و حسین علیهم السلام

در آن نشسته بود و از بیعت خودداری کرد. این را جماعتی از اهل سنت، از جمله طبری و اقدی، ابن حزامه از زید بن اسلم، و ابن عبدربه - که از اعیان علمای اهل سنت است - نقل کرده اند و در کتاب المحاسن و جز آن روایت شده است. [501].

کاشف الغطاء در بیان مطاعن خلیفه دوم می گوید:

«و از جمله قصد آتش زدن خانه نبوت، و ذریه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله».

[502].

سید عبدالله شبر (متوفای 1243 ق)

علامه زبر دست سید عبدالله شبر در بیان مطاعن خلیفه ی دوم می گوید:

«او کوشید تا خانه ی فاطمه را که امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در آن بودند، آتش زند، و آنان را اذیت کرد...» [503].

سید محمد قلی موسوی (متوفای 1260 ق)

سید محمد قلی موسوی نیشابوری هندی پدر میرحامد حسین صاحب

[صفحه 437]

عبقات الانوار، کتابی دارد به نام تشییدالمطاعن که آن را ردّ التحفه الاثنی عشریه دهلوی نوشته و دهها صفحه از آن را به بیان نصوص و روایات اختصاص داده است. از جمله می گوید:

«به روایت ثقات اهل سنت و اعظام معتمدین و اکابر محدثین آنان از متقدمین و متأخرین مثل طبری، و اقدی، عثمان بن ابی شیبه، ابن عبدربه، و ابن جرایه، و مصنف المحاسن، و انفاس الجواهر، و عبدالبر بن ابی شیبه، بلاذری، ابن عبدالبر صاحب

استیعاب، ابوبکر جوهری، صاحب کتاب السقیفه، قاضی جمال الدین واصل، ابوالفداء اسماعیل بن علی بن محمود صاحب کتاب المختصر، ابن قتیبه، ابراهیم بن عبداللہ یمنی شافعی صاحب کتاب الاکتفاء، سیوطی صاحب کتاب جمع الجوامع، ملاعلی متقی صاحب کنز العمال، شاه ولی اللہ دهلوی، عمر، فاطمه علیها السلام را تهدید کرد که خانه اش را آتش خواهد زد و بدین منظور در اطراف خانه زهرا علیها السلام هیزم جمع نمود». [504].

وی سپس سخنان آنان را در این باره اینگونه می آورد:
«وقوع آتش زدن خانه زهرا علیها السلام در روایات آمده و قرائن صادقه موجود در کتب اهل سنت آن را تأیید می کند».

سید محمد حسینی قزوینی (متوفای 1300 ق)

عالم بزرگوار آیه اللہ العظمی سید محمد بن مهدی بن حسن حسینی قزوینی که از اعظام علما و بزرگان مراجع تقلید در روزگار خود بود، می گوید:

[صفحه 438]

«همه اینها به نظرشان کافی نبود تا اینکه علی و بنی هاشم را مجبور به بیعت کردند و خانه های آل محمد را آتش زدند. فاطمه علیها السلام جلوی شان ایستاد اما نتوانست آنها را بازدارد. هنگامی که در را باز کرد، در را به او کوبیدند و پهلویش را شکستند و فرزندش محسن را سقط کردند، و شمشیر زیر را در صحن خانه شکستند، حمائل شمشیر علی را به گردنش انداختند و او را همچون شتر مهار کرده، بردند. طبری، واقدی، ابن جراییه درالنور، ابن عبدربه، مصنف کتاب نفایس الجواهر ابن سهلویه که در نظامیه بغداد درس خوانده، عمر بن شیبه در کتابش و دیگران به این مطلب تصریح

کرده اند. این جریان پس از تأخیر شش ماهه ی علی علیه السلام از بیعت بود. علاوه بر این منع ارث پدر فاطمه، و غضب فدک و منطقه بالادست آن و ردّ ادعای زهرا علیهاالسلام و شهادت علی و حسن و حسین و ام ایمن و پاره کردن سندی که پیغمبر امین و برکت عالمیان برایش نوشته بود و دیگر موجبات آزار و اذیت فاطمه علیهاالسلام، و اعتراض به گریه های او که مجبور شد در بیت الاحزان بنشیند و بیماری زهرا علیهاالسلام که عامل و باعث آن بودند و دفن پنهانی و مرگ او در حالی که به تصریح بخاری و دیگران از آنان خشمگین بود، حال که این همه ثابت شد...» [505].

سید محمد باقر خوانساری (متوفای 1313 ق)

عَلَّامَه مَتَّبِع سید مُحَمَّد باقر خوانساری رحمه الله در تعلیق بر احادیث: فاطمه پاره ی

[صفحه 439]

تن من است، آنچه او را اذیت کند، مرا اذیت می کند؛ نوشته:
 «... من نمی دانم چه کسی او را اذیت کرد، چه کسی او را به خشم آورد، چه کسی
 فرزندش را سقط کرد و چه کسی آه و ناله اش را بلند کرد و چه کسی بر صورتش
 سیلی زد و چه کسی به پهلویش زد»؟ [506].

آیه الله مظفر (متوفای 1375 ق)

آیه الله عَلَّامَه شیخ محمد حسن مظفر می گوید:
 «... خلاصه اینکه روایت شماری از علمای اهل سنت و بلکه روایت یک نفر از آنان در
 ثبوت قصد آتش زدن خانه فاطمه علیهاالسلام کافی است خصوصاً که نزد شیعه متواتر
 است و حاجت به روایت بخاری و مسلم و امثال آن دو نیست که عدوات با آل محمد

صلی الله علیه و آله و ولایت دشمنانشان، آنان را به رعایت احتیاط کشانده و نزدیکی به شاهان و امیران و حسن شهرت نزد توده عوام موجب شده که در این باره سکوت کنند». [507].

«هر کس سیره عمر و خشونت قولی و عملی او را در قبال رسول خدا صلی الله علیه و آله بداند، آتش زدن خانه فاطمه علیها السلام توسط او را بعید نخواهد دانست چه رسد به فراهم کردن مقدمات آن». [508].

«به علاوه اگر آتش زدن واقعاً صورت گرفته باشد از غضب خلافت که بزرگتر نیست». [509].

[صفحه 440]

سید عبدالحسین شرف الدین (متوفای 1377 ق)

در یکی از فصلها آوردیم که امام سید عبدالحسین شرف الدین در احتجاجات خود علیه دیگران به تهدید به آتش زدن که با تواتر قطعی به ثبوت رسیده [510] و گشودن خانه فاطمه علیها السلام توسط ابوبکر و مانند آن، استدلال کرده است.

شهید سید محمد باقر صدر (متوفای 1400 ق)

متفکر بزرگ اسلامی شهید سید محمد باقر صدر رحمه الله می گوید:

«... عمر که در خانه ات در شهر مکه، که پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را مرکز دعوت خود قرار داد، به تو حمله کرد، به آل محمد صلی الله علیه و آله نیز در خانه شان حمله کرد و آن را آتش زد یا نزدیک بود که آتش بزند». [511].

«سیره خلیفه و یاران او با علی علیه السلام در خشونت به جایی رسید که عمر تهدید کرد خانه اش را حتی اگر فاطمه علیها السلام در آن باشد، به آتش خواهد کشید.

این بدان معنی است که فاطمه و غیر فاطمه از آل محمد نزدشان حرمتی ندارد که آنان را از اتخاذ همان شیوه ای که در برخورد با سعد بن عباده داشت و مردم را فرمان داد که او را بکشند، بازدارد». [512].

[صفحه 441]

محسن در متون و آثار

اشاره

آیا محسن در کودکی مرد؟

پیروان حاجتمند

ذکر محسن بدون بیان سبب مرگش

ذکر سقط محسن بدون بیان سبب

ذکر سقط محسن با بیان سبب

مقدسی و سقط محسن

سقط محسن به سبب بی تابی در فراق رسول خدا صلی الله علیه و آله

[صفحه 443]

آیا محسن در کودکی مرد؟

واضح است که موضوع قتل محسن، علما و اعلام طایفه بزرگی از مسلمانان پایبند به ولایت عاملان ماجرای فاطمه را به تنگنا خواهد انداخت. آری قتل محسن این دسته از علما را اولاً با پیروان و طرفدارانشان به تنگنا خواهد انداخت و ثانیاً، در زمینه استدلال و احتجاج با دیگران. بنابراین، باید برای این معضل که در جلوی آنان قرار دارد، راه حلی

پیدا کنند. لذا برخی از اینان کوشیده اند که از اساس وجود محسن را انکار کنند. عمر ابوالنصر می گوید: «همچنان که پیش از این آوردیم، هر چند یعقوبی، مسعودی و دیگران بر وجود محسن تأکید کرده اند اما مورخان در وجودش اختلاف دارند».

[513].

او می گوید «مورخان منکر وجود محسن هستند اما دیگران مثل مسعودی، و ابوالفداء وجودش را ثابت می کنند».[514] شاید نشانه های کوچک و نادر دیگری هم پیدا شود که ما فعلاً در صدد پیگیری آن نیستیم.

از آنجا که این انکار یک گزافه گویی بزرگ به شمار می رود و توجیهاات کافی برای اصرار بر آن وجود ندارد، چنانکه جایی برای انکار هجوم به خانه ی زهرا علیهاالسلام، و بیرون آوردن علی علیه السلام به زور از خانه نیست؛ لذا نگاهها متوجه تلاشهای دیگری شد

[صفحه 444]

که به هدف دور کردن اذهان مردم عادی از بکارگیری زور انجام گرفته است. یکی از موارد این موضع گیری، سکوت عده ای از ذکر محسن است. البته ممکن است از این سکوت چنین عذر تراشی کنند که در صدد بیان آن دسته از فرزندان علی و فاطمه علیهاالسلام بوده اند که زنده مانده اند.

اما همه ی این تلاشها برای تحقق اهداف مورد نظر کافی نبود. چه وجود محسن در شمار فرزندان زهرا علیهاالسلام همچون آتش بر منار و خورشید در وسط آسمان است. تجاهل و یا انکار محسن چندان ساده نیست. لذا برخی کوشیده اند تا مگر از عاملان قتل این جنین مظلوم و جسارت به حریم سرور زنان جهان دفع شبهه کنند اما شیوه ای زیرکانه که در لابلای خود بیانگر انکار، و ابطال مقوله ی سقط محسن از طریق نفی

موضوع آن است. اینان ادعا کرده اند که محسن در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله به دنیا آمد و آن حضرت او را «محسن» نامید. در کیفیت این نامگذاری به گونه ای سخن می گویند که می تواند اهانت به علی علیه السلام محسوب شود. چه روایت بیانگر آن است که علی علیه السلام سه بار اصرار کرد که او را حرب نام گذارند اما رسول خدا صلی الله علیه و آله برخلاف او اصرار ورزید... این روایت می خواهد چنین القا کند که علی علیه السلام روحیه ی جنگجویی داشت و در این فضا زندگی می کرد و اندیشه ای جز ننگ و خونریزی نداشت. و نتیجه آن با ظاهری طبیعی این می شد که علی علیه السلام مردم را در جنگها می کشت. زیرا شهوت کشت و کشتار داشت. بنابراین مسأله، مسأله قربانی شدن، فدا نمودن جان، و اقدام دینی بر اساس احساس تکلیف شرعی و الهی نبود. پس کینه و حقد مردم با علی علیه السلام بجا و پسندیده است.

به هر حال، ابن شهر آشوب مازندرانی، ادعای مرده به دنیا آمدن محسن در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله را ادعای مردمان پست می داند که عناد و دشمنی، آنان را به طرح آن واداشته است. او می گوید:

[صفحه 445]

«عناد و دشمنی گروهی از مردمان پست را واداشته که بگویند: ابوبکر از علی شجاع تر بوده و مرحب را محمد بن مسلمه کشت، و ذوالثدیه (خارجی) در مصر به قتل رسید، و در ابلاغ سوره ی براءت، ابوبکر امیر علی بود و حتی گفته اند: سوره را انس بن مالک خواند و محسن را فاطمه در زمان پیغمبر سقط کرد... هر که بر باطل سوار شود، پایش بلغزد که: (و زین لهم الشيطان اعمالهم فصدهم عن السبيل و كانوا مستبصرين)، [515] و گروهی با آنان اعلان دشمنی و عداوت کرده اند...» [516].

بدین ترتیب روشن می شود که اینان تلاش کرده اند تا مگر جمع میان سقط محسن و این مطلب کنند که دیگران مافوق هر گونه شبهه ای بوده پرهیزگارتر و اجلّ از آن هستند که چنین جنایتی مرتکب شوند. لذا تأیید کردند که بدون شک این مولود، سقط است لیکن در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله سقط شده است.

سپس یک روایت صحیح السند- از نظر آنان- در تأکید این معنا آمد که می گوید: امام احمد بن حنبل در مسند خود و دیگران به سند صحیح [517] روایت کرده اند که گفت: یحیی بن آدم ما را حدیث کرد که اسرائیل، از ابی اسحاق، از هانی بن هانی، از علی ما را حدیث کرد و گفت: «وقتی حسن به دنیا آمد، او را حرب نامیدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: فرزندم را به من بدهید، او را چه نام نهاده اید؟ گفتم: حرب. گفت: نه او حسن است. پس چون حسین به دنیا آمد، او را حرب نامیدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: فرزندم را به من بدهید. او را چه نام نهاده اید؟ گفتم: حرب. گفت: نه، او حسین است. پس چون فرزند سوم به دنیا آمد، او را حرب

[صفحه 446]

نامیدم. پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: فرزندم را به من بدهید. او را چه نامیده اید؟ گفتم: حرب. گفت: نه، او محسن است. سپس گفت: آنان را به اسامی فرزندان هارون: شبر، شبیر، و مشبر نامگذاری کردم». [518].

پیروان حاجتمند

سپس دیگران مضمون این روایت را در کتابها و تألیفات خود تقریر کردند و آن را مسلم گرفتند. ما در اینجا آن دسته از اقوال آنان را که به وجود محسن اعتراف دارند اما می پندارند که در کودکی مرد، می آوریم و توجه خوانندگان محترم را به این نکته

جلب می کنیم که ادعای مرگ محسن در کوچکی ضرورتاً با التزام آنان مبنی بر اینکه محسن در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله مرد، ملازمت ندارد و بلکه با سخن دیگر که می گوید: محسن مرده سقط شد، منافات ندارد.

1- طبری و ابن اثیر: «.. بیان شده که علی از فاطمه پسر دیگری هم داشت که محسن نامیده می شود، و در کودکی مرد». [519].

[صفحه 447]

2- یونس: از ابن اسحاق شنیدم که گفت: «فاطمه برای علی، حسن و حسین و محسن را به دنیا آورد. محسن در کودکی مرد...». [520].

3- ابن اسحاق: «فاطمه برای علی، حسن و حسین و محسن را که در کودکی مرد، به دنیا آورد». [521].

4- حسام الدین حمید بن احمد محلی: «حسن و حسین علیهم السلام و محسن که در کوچکی مرد». [522].

5- قسطلانی: «فاطمه، حسن و حسین، و محسن را به دنیا آورد. محسن در کودکی مرد». [523].

6- ابن حزم اندلسی: «علی بن ابی طالب با فاطمه ازدواج کرد. فاطمه برای او، حسن و حسین و محسن را به دنیا آورد. محسن در کوچکی مرد». [524].

گوید: همه ی اینان فرزند داشتند مگر محسن که عقب ندارد. او بلافاصله پس از تولد مرد. [525].

7- بدخشانی حارثی: «اما فرزندان فاطمه، او سه پسر بدنی آورد: حسن و حسین و محسن. از حسن و حسین یاد خواهیم کرد. اما محسن در شیرخوارگی مرد». [526].

8- محب طبری: «حسن و حسین که در مناقب ذوی القربی به تفصیل از آنان سخن

گفته ایم و نسل آنان باقی مانده است، و محسن که در کودکی مرد؛ مادرشان

[صفحه 448]

فاطمه علیها السلام است». [527].

9- محب طبری: «دیگران غیر از لیث بن سعد گفته اند: فاطمه، حسن و حسین و محسن

که در خردی مرد، و ام کلثوم... را به دنیا آورد». [528].

10- ابن مرتضی از فاطمه روایت می کند که فرمود: «برای علی علیه السلام حسن، و

حسین و محسن را که در کوچکی مرد، بدنی آوردم». [529].

«فرزندان علی علیه السلام: حسن و حسین و محسن از فاطمه علیها السلام و محمد بن

حنیفه...» [530].

11- مناوی: «لیث گفت: فاطمه برای علی، حسن، و حسین و محسن - که در کوچکی

مرد- و ام کلثوم... را بدنی آورد». [531].

به نظر می رسد که عبارت: در کوچکی مرد، از اضافات مناوی باشد. چه دیگران سخن

لیث را بدون این عبارت نقل کرده اند.

12- ابن فندق در بیان فرزندان علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام: «حسن بن علی و

حسین بن علی، و محسن بن علی علیه السلام که در خردسالی در گذشت». [532].

13- برّی تلمسانی: «فاطمه علیها السلام برای علی علیه السلام حسن، حسین و محسن را

که در کوچکی مرد، بدنی آورد». [533].

14- ابن اثیر، محسن را در شمار صحابه ذکر کرده، می گوید: «محسن بن علی بن ابی

طالب بن عبدالمطلب قرشی هاشمی، مادرش فاطمه دختر

[صفحه 449]

رسول الله صلی الله علیه و آله...» پس از ذکر نامگذاری او توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید: «محسن در کودکی مرد. این روایت را ابوموسی نقل کرده است». [534].

15- ابن حجر عسقلانی درباره ی محسن می گوید: «ابن عبدالبر از او یاد نکرده اما ابن فتحون ان را استدراک کرده، می گوید: به نظرم محسن در خردسالی مرد». [535].
نمی دانیم چرا نمی گوید: به نظرم مرده سقط شد.

16- ابن قدامه مقدسی: «محسن بن علی بن ابی طالب که او را نمی شناسیم مگر از حدیث هانی بن هانی از علی... ظاهراً در نوزادی مرد». [536].

او می گوید: «فاطمه علیها السلام برای علی علیه السلام، حسن و حسین و ام کلثوم و زینب را به دنیا آورد. روایت شده که پسر سومی هم به دنیا آورد که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را محسن نامید و فرمود: آنان را به نام فرزندان هارون، شبر، و شیر و مشبر نامیدم». [537].

17- بیلاوی: «فاطمه از علی علیه السلام، آقای ما حسن و آقای ما حسین و بانوی ما زینب و آقای ما محسن را که در کوچکی وفات کرد، بدنیآ آورد». [538].

18- ابن جوزی: «ابن اسحاق، محسن را به فرزندان فاطمه از علی افزوده می گوید: در کوچکی مرد». [539].

19- سخاوی: «... دختر چهارم پیغمبر صلی الله علیه و آله از علی که جز او با کسی ازدواج نکرد، حسن و حسین و محسن و ام کلثوم و زینب را به دنیا آورد. محسن در

[صفحه 450]

کودکی وفات کرد». [540].

- 20- عامری: «فصلی در ذکر اولاد فاطمه علیها السلام...، فرزندان فاطمه علیها السلام عبارتند از: حسن و حسین و محسن و ام کلثوم و زینب... پیغمبر صلی الله علیه و آله فرزندان فاطمه علیها السلام را به نام فرزندان هارون بن عمران، نامید. محسن در خردسالی مرد». [541].
- 21- شبلنجی: «... فرزندان زهرا علیها السلام عبارتند از: حسن و حسین و محسن که در کودکی مرد». [542].
- 23- ابن کثیر «اولین همسر علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که پس از غزوه بدر با او ازدواج کرد. فاطمه علیها السلام حسن و حسین را برایش به دنیا آورد. گفته می شود: محسن را که در کودکی مرد، نیز برایش زاید». [543].
- 24- عمادالدین اسماعیل ابوالفدا: «... فاطمه، حسن و حسین که در کوچکی مرد، و زینب و... را برای علی به دنیا آورد». [544].
- 25- دولابی از احمد بن عبدالجبار از یونس بن بکیر که گفت: «از ابن اسحاق شنیدم که می گفت: فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، حسن و حسین و محسن را برای علی بن ابی طالب به دنیا آورد. محسن در کوچکی مرد...». [545].
- 26- ابن قتیبه: «فاطمه علیها السلام برای علی علیه السلام حسن و حسین و محسن و ام کلثوم...»

[صفحه 451]

را به دنیا آورد». [546].

- 27- نویری: «گفته شده: فاطمه علیها السلام پسری به نام محسن به دنیا آورد که در کوچکی مرد». [547].

در جای دیگر می گوید: «فاطمه علیها السلام، حسن و حسین و محسن را برای علی علیه السلام بدنیا آورد. محسن در کوچکی از دنیا رفت.» [548] «بنابراین فرزندان علی علیه السلام پانزده پسرند که عبارتند از: حسن و حسین و محسن که درباره اش اختلاف است...» [549].

28- سبط ابن جوزی: «ابن اسحاق محسن را که در کوچکی مرد، به فرزندان فاطمه علیها السلام از علی علیه السلام افزوده است.» [550].

29- قسطلانی: «فاطمه علیها السلام برای علی علیه السلام حسن و حسین و محسن را که در کوچکی مرد، به دنیا آورد.» [551].

30- سبط ابن جوزی: «این دلیل بر گفته ی زبیر بن بکار است که می گوید: فاطمه علیها السلام از علی علیه السلام فرزند دیگری به نام محسن به دنیا آورد که در کودکی مرد.» [552].

31- قندوزی: «فاطمه علیها السلام حسن و حسین و محسن را بدنیا آورد. محسن در کودکی مرد.» [553].

32- ابن سید الناس: «فاطمه علیها السلام برای علی علیه السلام حسن و حسین و محسن که

[صفحه 452]

در کوچکی مرد، و ام کلثوم و زینب را بدنیا آورد.» [554].

33- خواند میر: «ابن اسحاق، و لیث بن سعد روایت کرده اند که فاطمه علیها السلام دو فرزند دیگر به نام محسن و رقیه داشت که هر دو در کودکی مردند.» [555].

34- یعقوبی: «علی علیه السلام چهارده فرزند ذکور داشت: حسن و حسین و محسن که در کودکی مرد.» [556].

35- مقدسی: «... اما محسن بن علی در کودکی مرد». [557].

36- ابن خیرالله عمری موصلی خطیب: «... در التیین آمده: فاطمه علیها السلام پسر سومی غیر از حسن و حسین بدنیا آورد که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را محسن نام گذاشت». [558].

ذکر محسن بدون بیان سبب مرگش

واضح است که بسیاری از علما و مورخان محسن را در شمار فرزندان فاطمه و علی علیه السلام نام برده اند اما به سرگذشت او اشاره نکرده اند. اما این منافات ندارد که پیش از تولد، سقط شده است. همچنان که اگر کسانی محسن را در شمار فرزندان علی علیه السلام نام نبرده اند. به معنای انکار وجود او نیست. زیرا مقصودشان آن دسته از فرزندان علی و فاطمه علیها السلام است که زنده مانده اند.

اینک به سخن عده ای از آنان اشاره می کنیم:

1- فیروزآبادی: «شبر مانند بقم و شبیر همانند قمیر و مشبر چون محدث

[صفحه 453]

فرزندان هارون علیه السلام هستند. گفته شده: پیامبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین و محسن را به نام آنان نامگذاری کرد». [559].

2- زبیدی: «گفته شده: پیامبر صلی الله علیه و آله فرزندانش حسن، حسین و محسن را که در برخی از روایات با تشدید آمده، به اسم آنان (فرزندان هارون) نامگذاری کرد. ابن بری گفت: دیدم که ابن خالویه این اسامی را شرح داده و گفته: شبر و شبیر و مشبر فرزندان هارون علیه السلام و در عربی به معنای حسن و حسین و محسن است» [560].

3- زبیدی: «علی علیه السلام فرزندان خود را به همین اسامی: شبر، شبیر و مشبر یعنی:

حسن و حسین و محسن نامید». [561].

4- «ابو عبدالله محمد بن اسحاق بن منده اصفهانی در کتاب المعرفه می گوید: علی یک سال پس از هجرت، در مدینه با فاطمه ازدواج کرد و حدوداً یک سال بعد او را به خانه برد. فاطمه برای علی، حسن و حسین و محسن و ام کلثوم کبری و زینب کبری را بدنیا آورد». [562].

5- ابن اثیر به نقل از ابن عباس در یک حدیث: «و فاطمه که همسر علی بود و حسن و حسین و محسن و زینب را برایش بدنیا آورد». [563].

6- لیث بن سعد: «علی با فاطمه ازدواج کرد. فاطمه برایش حسن و حسین و محسن و زینب و ام کلثوم را بدنیا آورد». [564].

7- ذهبی: «ابن عبدالبر گفت: علی فاطمه را پس از جنگ احد به خانه برد.

[صفحه 454]

فاطمه حسن، حسین و محسن و ام کلثوم و زینب را برایش به دنیا آورد». [565].

8- عسقلانی محسن را در شمار صحابه آورده می گوید: «محسن، به تشدید سین مهمله (بدون نقطه)، فرزند علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب هاشمی، سبط پیغمبر». [566].

9- شمس الدین محمد بن طولون: «فرزندان علی علیه السلام: حسن و حسین و محسن و ام کلثوم...». [567].

10- نووی: «فرزندان علی علیه السلام: حسن و حسین و محسن و ام کلثوم کبری و زینب کبری که همه از فاطمه بودند». [568].

11- دیاربکری: «از لیث بن سعد: علی با فاطمه ازدواج کرد. فاطمه برایش حسن و حسین و محسن و زینب را بدنیا آورد». [569].

12- ابن کثیر: «... فاطمه برای علی، حسن که به او مکنی بود و حسین که در سرزمین

کربلا شهید شد، و گفته می شود: محسن... را به دنیا آورد». [570].

13- ابن حبان: «علی بن ابی طالب پانزده فرزند داشت: حسن و حسین و محسن و ام کلثوم...». [571].

14- «فرزندان علی از فاطمه سه پسر به نام حسن و حسین و محسن و دو دختر به نام زینب و ام کلثوم بودند. همه ی آنان فرزند داشتند مگر محسن». [572].

[صفحه 455]

15- «علی چهارده فرزند پسر داشت. از جمله: حسن، حسین و محسن از فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله». [573].

16- لیث بن سعد گفت: «علی با فاطمه ازدواج کرد. فاطمه، حسن و حسین و محسن و زینب و ام کلثوم و رقیه را به دنیا آورد». [574].

17- در بغیة الطالب آمده: فرزندان علی علیه السلام چهارده پسر، و هجده دختر بودند. این مورد اتفاق است. در فرزندان پسر تا بیست و دختر تا بیست و دو نفر اختلاف کرده اند. فرزندان پسر: حسن و حسین و محسن و...». [575].

18- محمد بن شحنه: «... علی چهارده فرزند پسر و شمار زیادی دختر داشت. از فاطمه علیها السلام: حسن و حسین و محسن و زینب». [576].

19- خوارزمی: «فاطمه علیها السلام برای علی علیه السلام حسن و حسین و محسن و ام کلثوم کبری... را به دنیا آورد». [577].

20- عمر ابونصر: «فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله از شوهرش علی بن ابی طالب پنج فرزند داشت: حسن و حسین و محسن و زینب کبری و ام کلثوم کبری...». [578].

21- ابن شهر آشوب: «کنیه های فاطمه: ام الحسن و ام الحسین و ام المحسن، و ام

الائمہ و ام ایہا...» [579].

22- شیخ عباس قمی: «مسعودی در مروج الذهب، و ابن قتیبہ در المعارف، و

[صفحه 456]

نورالدین عباس موسوی در ازہار بستان الناظرین می گویند: محسن از فرزندان امیرالمؤمنین علیہ السلام بہ حساب می آید». [580].

23- در حدیثی از امام صادق علیہ السلام آمدہ کہ ندایی از عرش می گوید: «و چه خوب دو سبطی، دو سبط تو، آنان حسن و حسین اند، و چه خوب جنینی جنین تو؛ او محسن است». [581].

24- در متنی از تورات آمدہ: «ایلیا، پدر دو سبط: حسن و حسین است و محسن، پسر سوم او است همانگونہ کہ برای برادرت ہارون، شبر و شبیر و مشبر قرار دادم». [582].

ذکر سقط محسن بدون بیان سبب

1- کلینی از عدہ ای از: احمد بن محمد از قاسم از جدش از ابوبصیر از امام صادق علیہ السلام از پدرانش: «امیرالمؤمنین علیہ السلام فرمود: فرزندان سقط شدہ ی شما وقتی کہ در قیامت شما را ملاقات می کنند، اگر آنان را نامگذاری نکرده باشید، ہر یک بہ پدرش می گوید: چرا مرا نامگذاری نکردی در حالی کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ محسن را پیش از تولد، نامگذاری کرد؟». [583].

2- برخی می گویند: «فرزندان امیرالمؤمنین علیہ السلام از فاطمہ: حسن علیہ السلام، و

[صفحه 457]

- حسین علیه السلام، و محسن که سقط شد، و ام کلثوم». [584].
- 3- کمال الدین بن طلحه شافعی: «فصل یازده در ذکر فرزندان علی علیه السلام: بدان که خداوند تو را به روح او مؤید بدارد که: اقوال مردم در شمار فرزندان ذکور و اناث او مختلف است. برخی بیشتر گفته اند و فرزند سقط شده را هم به حساب آورده و نسبش را هم نینداخته اند. برخی نیز آن را انداخته و در شمار فرزندان وی به حساب نیاورده اند. لذا سخن هریک به مقتضای همین امر، با دیگری فرق می کند...». [585].
- 4- صبان: «فاطمه برای علی شش فرزند آورد: سه پسر، و سه دختر. پسران: حسن و حسین و محسن و دختران: زینب... حسن و حسین فرزندان صالح زیادی از خود باقی گذاشتند و به زودی درباره ی آن دو سخن خواهیم گفت اما محسن سقط شد...». [586].
- 5- ابن ابی ثلج: «فرزندان علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام: حسن و حسین و محسن، که سقط شد». [587].
- 6- «گروهی دیگر بیشتر از آن گفته اند و محسن برادر حسن و حسین را که سقط شد، نیز نام برده اند». [588].
- 7- طبرسی در شمارش فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: «حسن و حسین علیهم السلام و محسن که سقط شد». [589].
- 8- مامقانی: «فاطمه علیها السلام برای علی علیه السلام، حسن و حسین و محسن و زینب

[صفحه 458]

- و ام کلثوم را بدنیا آورد و محسن را سقط کرد». [590].
- 9- طبرسی: «فاطمه علیها السلام را پنج فرزند پسر و دختر بود: حسن و حسین علیهم السلام و زینب کبری و زینب صغری مکنی به ام کلثوم علیها السلام و یک پسر که

فاطمه علیها السلام پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله سقط کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در شکم مادرش، محسن نامید». [591].

10- ابن صباغ مالکی: «... محسن برادر حسن و حسین علیهم السلام را نیز آنان یاد کرده اند. این مطلب را شیعه گفته و بیان داشته اند که محسن سقط شد...». [592].

11- صفوری شافعی: «حسن در میان پنج فرزند فاطمه، اولین فرزند او بود: حسن و حسین و محسن که سقط شد، و زینب کبری، و زینب صغری». [593].

12- شیخ مفید: «برخی از شیعیان می گویند: فاطمه علیها السلام پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله یک پسر سقط کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در شکم مادر، محسن نامید». [594].

13- فضل بن حسن طبرسی نزدیک به مطلب شیخ مفید، سخن گفته است. [595].

14- علامه حلی رحمه الله: نیز در خلاصه خود از کتاب الارشاد همین مطلب را آورده است. [596].

15- ابن بطریق هم نزدیک به همین سخن گفته است. [597].

16- جمال الدین محدث هروی پس از آنکه محسن را در شمار فرزندان علی آورده می گوید: «اما محسن بن علی در کوچکی مرد ولی حقیقت آن است که سقط

[صفحه 459]

شد». [598].

17- ابن طلحه: «کسانی که بیشتر گفته اند، فرزند سقط شده را هم به حساب آورده اند. منظورش از این جنین، محسن است». [599].

18- ابراهیم طرابلسی حنفی در شجره نامه ای که برای ناصر نوشت و نسخه ای از آن برای کتابخانه ی صلاح الدین ایوبی رونویسی شد: «محسن بن فاطمه علیها السلام سقط

شد. گفته شده: در کودکی مرد. اما صحیح آن است که فاطمه علیها السلام او را سقط کرد». [600].

19- حمراوی مالکی: «اما محسن، سقط شد». [601].

20- سید مهدی سویح این مطلب را از چندین منبع از جمله: مناقب الحسن والحسین نوشته جوهری و صاحب جوهره الکلام و صاحب الانوار ابوالقاسم نقل کرده است. [602].

ذکر سقط محسن با بیان سبب

1- آوردیم که مقدسی، سقط محسن را به سبب زدن زهرا علیها السلام توسط عمر به شیعه نسبت می دهد.

2- «گوید: و از آن جمله روایت بلاذری است و بین شیعه مشهور که او فاطمه علیها السلام را در فشار در گذاشت تا محسن را سقط کرد. در حالی که همه می دانند پدرش گفت: فاطمه پاره ی تن من است، هر که او را اذیت کند، مرا اذیت کرده

[صفحه 460]

است». [603].

3- عمادالدین طبری از علمای قرن هفتم هجری: «و می گویند که فاطمه محسن از شکمش بینداخت به سبب آنکه عمر بر شکم او زده بود». [604].

4- سید تاج الدین علی بن احمد حسینی از علمای قرن یازدهم هجری: «سبب مرگ فاطمه ضربه ای بود که به او زدند و پس از آن فرزندش را سقط کرد». [605].

وی در شمارش فرزندان علی علیه السلام می گوید: «و فرزندی که سقط شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله او را در شکم مادرش، محسن نامید». [606].

5- علی بن محمد عمری نسابه: «محسن را به حساب نیاورده اند. چون مرده به دنیا آمد. شیعه خبر محسن و ضربه ای که به شکم مادرش زدند را روایت کرده اند. من کتابهای برخی از عالمان انساب را دیده ام که از محسن نام برده اند اما ضربه را از طریقی که بتوانیم بر آن اعتماد نمایم، نقل نکرده اند.» [607].

6- از نظر بعضی «فرزندان فاطمه علیهاالسلام عبارتند از: حسن و حسین و محسن که سقط شد. در معارف ابن قتیبه آمده: محسن در اثر ضربه قنفذ عدوی سقط شد.» [608].

7- امام علیه السلام فرمود: «در قیامت محسن خضاب کشیده و بر دستان خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت اسد می آید... و جبرئیل - یعنی: محسن - فریاد می زند و می گوید: من ستم دیده ام، مرا یاری فرما. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله محسن را روی

[صفحه 461]

دستانش به آسمان بلند می کند و می فرماید: «...» [609].

8- در یک حدیث دیگر فرمود: «... و قاتل فاطمه علیهاالسلام و قاتل محسن.» [610].

9- امام علیه السلام: «با پایش به شکم زهرا علیهاالسلام زد که به پسری به نام محسن آبتن بود. در اثر همین لگد محسن سقط شد.» [611].

10- امام علیه السلام: «علت مرگ فاطمه علیهاالسلام این بود که قنفذ غلام این مرد، به دستور اربابش با سر غلاف شمشیر به او زد. فاطمه علیهاالسلام در اثر این ضربه، محسن را سقط کرد.» [612].

11- در دعای امام رضا علیه السلام در سجده ی شکر: «و (آن دو) فرزند پیغمبرت را کشتند.» [613].

- 12- ابن سعد جزایری: «فاطمه علیها السلام را زدند. فاطمه علیها السلام در اثر این ضربه، فرزندش را سقط کرد». [614].
- 13- فتونی عاملی: «... در روایات اهل بیت آمده: عمر، در را به داخل فشار داد تا وارد خانه شود. فاطمه علیها السلام که پشت در بود، در به شکمش خورد و در اثر آن فرزندش به نام محسن را سقط کرد». [615].
- 14- خواجویی مازندرانی: «... فاطمه علیها السلام را زدند. فاطمه علیها السلام در اثر این ضربه

[صفحه 462]

- فرزندش را سقط کرد». [616].
- 15- «مگر فاطمه طاهره در این باره چه تقصیری داشت؟ به چه علت مستحق ضربتی بود که فرزندش را در اثر آن سقط کرد؟». [617].
- 16- «پهلویش را شکستند و فرزندش را سقط کردند». [618].
- 17- شیخ یوسف بحرانی: «... زهرا علیها السلام را چنان زد که فرزندش را سقط کرد». [619].
- 18- سید محمدقلی موسوی نیز، جریان این واقعه را به تفصیل بیان کرده است. [620].
- 19- مرجع بزرگ تقلید، سید مهدی قزوینی: «وقتی فاطمه علیها السلام در را باز کرد، در را به او کوبیدند و پهلویش را شکستند و فرزندش را سقط کردند». [621].
- 20- سید محمدباقر خونساری: «و چه کسی فرزندش را سقط کرد و چه کسی آه و ناله اش را بلند ساخت؟». [622].
- 21- شیخ طوسی: «مشهور میان شیعه چنانکه احدی درباره ی آن اختلاف ندارد، این

است که: عمر به شکم فاطمه علیها السلام زد تا بچه اش را سقط کرد. فرزند سقط شده محسن نامیده شد. روایت این حادثه نزدشان مشهور است». [623].

22- عبدالجلیل قزوینی: «... عمر در به شکم فاطمه زد و کودکی را در شکم

[صفحه 463]

او کشت که رسول او را محسن نام نهاده بود». [624].

23- فاضل مقداد: «عمر به سوی زهرا علیها السلام فرستاده شد. به شکمش زد فرزندی به نام محسن را سقط کرد». [625].

24- بیاضی: «در میان شیعه مشهور است که عمر فاطمه علیها السلام را چنان در میان در فشرده که محسن را سقط کرد». [626].

25- ابن ابی جمهور: «... و او را چنان به وسیله ی در فشار داد که فرزندش را سقط کرد... اما بخشی از حدیث به آتش کشیدن، و زدن و سقط جنین زهرا علیها السلام را شما روایت کرده اید...». [627].

26- محقق کرکی در اعتراض به آنان می گوید: «... و جمع هیزم در کنار در خانه و سقط محسن فاطمه را...». [628].

27- قاضی نورالله شوشتری روایاتی دالّ بر سقط جنین فاطمه علیها السلام آورده است. [629].

28- هاشم معروف الحسنی: «... به سوی در حمله کردند و در را به طرف زهرا علیها السلام فشار دادند. فاطمه علیها السلام که آبستن بود، فرزندش را که رسول خدا صلی الله علیه و آله محسن نامیده بود، سقط کرد». [630].

29- مسعودی: «سرور زنان را چنان در میان در فشرده که محسن را سقط

[صفحه 464]

کرد». [631].

30- نظام: «عمر در روز بیعت چنان به شکم فاطمه زد که فرزندش محسن را سقط

کرد». [632].

31- ابن ابی الحدید معتزلی به نقل از شیعه: «عمر، فاطمه را بین در و دیوار چنان فشار

داد که فاطمه فریاد کشید: پدر! یا رسول الله! و فرزندش را مرده سقط کرد». [633].

32- قاضی نعمان: «زهرا علیها السلام را در میانشان چنان زدند که فرزندش را سقط

کرد». [634].

33- مغامس حلّی:

من بعد ما رمت الجنین بضربة

فقضت بذاک و حقها مغصوب [635].

34- شیخ حرّ عاملی:

اولادها خمس: حسین و حسن

و زینب من ام کلثوم اسن

و محسن اسقط فی یوم عمر

من فتحه الباب کما قد اشتهر

تا اینکه در عتّ مرگ زهرا علیها السلام می گوید:

اذ اسقطت لوقتها جنینها
و لم تزل تبدی له اینها [636].

35- محقق اصفهانی:

و فی جنین المجد ما یدمی الحشا
و هل لهم اخفاء امر قدفشا

[صفحه 465]

والباب والجدار والدماء
شهود صدق ما بها خفاء

لقد جنی الجانی علی جنینها
فاندکت الجبال من حنینها [637].

36- در روایتی از پیغمبر صلی الله علیه و آله: «و پهلویش شکست، و فرزندش سقط
شد. و او را که به پهلوی زهرا علیها السلام زد که فرزندش را سقط کرد، در آتشت
جاودانه ساز». [638].

37- در زیارتنامه آمده: «که بچه اش کشته شد». [639].

- 38- کفعمی: «سبب مرگ زهرا علیهاالسلام این بود که او را زدند و فرزندش را در اثر آن ضربه سقط کرد». [640].
- 39- سلیم بن قیس: «فاطمه علیهاالسلام را چنان فشار داد که یکی از دنده های پهلویش شکست و فرزندش را سقط کرد». [641].
- 40- گنجی از شیخ مفید: «بر جمهور افزوده است: فاطمه علیهاالسلام پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله پسری سقط کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را محسن نامیده بود». [642].
- 41- مقدس اردبیلی: «... و عمر در به شکمش زد و غلام تازیانه بر کتفش زد که از آن جهت فرزندش ساقط شد...». [643].
- 42- در نامه عمر به معاویه: «... درد زایمان بر او سخت شد، و من وارد خانه شدم. جنینی سقط کرد که علی او را محسن نامید». [644].

[صفحه 466]

- 43- صدوق از برخی مشایخ در تفسیر: (ان لك كنزاً فی الجنة) نقل کرده: «این گنج، فرزندش محسن است، و او همان است که وقتی فاطمه علیهاالسلام بین در تحت فشار قرار گرفت، او را سقط کرد». [645].
- 44- در روایتی از امام صادق علیه السلام: «... فاطمه را که باردار بود، زدند... و در اثر همان زدن بچه اش را سقط کرد. اولین کسی که برای او حکم خواهند کرد، محسن بن علی است که درباره ی قاتلش و سپس درباره ی قنفذ حکم خواهد شد». [646].
- 45- در یک روایت دیگر از امام صادق علیه السلام: «و زدن به شکم فاطمه علیهاالسلام و سقط کردن محسن او... و لگدی به در کوبید که لنگه ی در به فاطمه علیهاالسلام اصابت کرد. فاطمه علیهاالسلام که محسن را شش ماهه باردار بود، او را سقط کرد... و

او را می زنند و جنین در شکمش کشته می شود... از ضربتی که به شکمش زدند، او را درد زایمان گرفت. پس محسن را سقط کرد... محسن می آید. خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت اسد او را می آورند... به خدا قسم مؤوده، محسن است». [647].

46- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام: «و قتل محسن با زدن لگد به شکم مادرش، بزرگتر و تلخ تر است». [648].

47- ابوالسعادات، اسعد بن عبدالقاهر: «آن دو فاطمه علیها السلام را در میان خانه اش چنان فشردند که محسن را سقط کرد». [649].

[صفحه 467]

48- امام علی علیه السلام در قنوت نمازش دعایی می خواند که در آن آمده: «و جنینی که سقط کردند و پهلویی که شکستند و سندی که پاره کردند». [650].

49- در روایت دیلمی از زهرا علیها السلام: «و با پایش به در کوبید و آن را به طرف من راند. من که باردار بودم به رو افتادم... درد زایمان گرفتم. در نتیجه محسن را کشته ی بی گناه، سقط کردم». [651].

50- امام حسن علیه السلام خطاب به مغیره: «و تویی که فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را چنان زدی که مجروح شد و بچه اش را سقط کرد. تو این کار را برای تحقیر رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام دادی...». [652].

51- امام باقر علیه السلام: «فاطمه به محسن باردار شد. پس هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد و حوادثی که در جریان ورود این قوم به خانه ی زهرا علیها السلام اتفاق افتاد و پسر عمویش امیرالمؤمنین را بیرون بردند و در اثر آنچه از آن مرد به او رسید، یک بچه ی کامل را سقط کرد...». [653].

52- مجلسی اول: «در اثر این ضربت پسری به نام محسن سقط شد». [654].

53- مجلسی دوم: «فاطمه علیها السلام را در پشت در فشردند، چنانکه فرزندش را که رسول خدا صلی الله علیه و آله محسن نامیده بود، سقط کرد». [655].
 «در اثر آن جنینی سقط کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را محسن نامیده بود». [656].

[صفحه 468]

«در روایات ما و بلکه اهل سنت نیز مستفیض است که چنان فاطمه علیها السلام را در فشار قرار داد که بچه اش را سقط کرد». [657].
 «آن دو تن فاطمه علیها السلام را چنان در میان خانه اش فشردند که محسن را سقط کرد». [658].

54- کاشانی: «همان ضربت، قوی ترین علت سقط جنین فاطمه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را محسن نامیده بود». [659].

55- طریحی: «هنگامی که خالد بن ولید فاطمه علیها السلام را در فشار در گذاشت، فاطمه علیها السلام محسن را سقط کرد». [660].

56- نویسنده ی مؤتمر علماء بغداد: «عمر، فاطمه علیها السلام را بین در و دیوار چنان با قساوت و شدت فشار داد که فرزندش را سقط کرد». [661].

مقدسی و سقط محسن

مقدسی می گوید: «نوادگان رسول خدا صلی الله علیه و آله عبارتند از: عبدالله بن عثمان، علی بن ابی العاص، و امامه بنت ابی العاص، و حسن، و حسین، و محسن، و ام کلثوم، و زینب که هشت نفر می شوند». [662].

«او را بیست و هشت فرزند بود: یازده پسر، و هفده دختر که پنج نفر از فاطمه

علیها السلام بودند: حسن و حسین و محسن و ام کلثوم کبری، و زینب کبری...». [663]

[صفحه 469]

این سخن او را آوردیم که گفت: «اما محسن بن علی، در کودکی مرد». [664].
57- مقدسی: «فاطمه علیها السلام) محسن را به دنیا آورد و هم او است که به زعم شیعه، فاطمه علیها السلام او را در اثر ضربه ی عمر سقط کرد. ولی بسیاری از ناقلان آثار محسن را نمی شناسند». [665].

ظاهر سخن مقدسی این است که:

1- عموم شیعیان معتقدند که عمر فاطمه را چنان زد که محسن را سقط کرد.
2- او خودش محسن را از نوادگان پیغمبر، و فرزندان فاطمه علیها السلام می داند. می گوید: محسن در کودکی مرد.

3- گفتیم که این سخن وی که بسیاری از ناقلان آثار محسن را نمی شناسند، دقیق نیست. زیرا عنایت ناقلان آثار به ذکر کسانی است که زندگی کرده اند نه جنینی که سقط شده است.

سقط محسن به سبب بی تابی در فراق رسول خدا

58- عمر ابونصر: «مؤلف کتاب: الاسناد فی معرفه حجج الله علی العباد، می گوید: فاطمه علیها السلام پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله محسن را سقط کرد. شاید او را از فرط بی تابی و اضطراب ناشی از فراق پدرش سقط کرده باشد». [666].
به گمان ما فقره ی پایانی سخن ابونصر است نه سخن مؤلف «الاسناد فی معرفه حجج الله علی العباد. ظاهراً عنوان صحیح کتاب این باشد: «الارشاد فی معرفه حجج الله علی

العباد. این الارشاد شیخ مفید است.

[صفحه 470]

به هر حال واضح است که این اهانت صریح به زهرا علیها السلام است که تا این حدّ از قضایای الهی بی تابى کرده است. در حالی که او پرهیزگارتر و فرمانبردارتر از آن است که در حق او توهم شود که آنقدر ناشکیبایی کرد که به تفریط و قتل جنینش انجامید و حال آنکه او بانوی شکّیا و بردباری است که وقتی زنان بنی هاشم دور هم جمع شدند و از پیغمبر صلی الله علیه و آله یاد می کردند، به آنان فرمود: یادآوری را رها کنید و به جای آن دعا کنید». [667].

رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام سفارش کرد که: «وقتی مُردم، در فراقم صورتت را خراش مده، و مویت را پریشان مساز و فریاد واویلا سر نده، و برایم مجلس نوحه سرایی برپا نکن». [668].

پیغمبر صلی الله علیه و آله در همین مناسبت به زهرا علیها السلام سفارش کرد: «بر خداوند توکل کن و بردبار باش چنانکه پدران، پیامبران، شکّیایی کردند». [669]. زهرا علیها السلام کسی نبود که خلاف فرمان پدرش صلی الله علیه و آله عمل کند و نه می توانیم تصور کنیم که تحت تأثیر عواطف و احساسات خویش، خداوند سبحان را معصیت نماید اما کینه توزان تلاش کرده اند از فاطمه علیها السلام چهره یک زن بی تاب و ناشکیبا را ترسیم کنند که آه و واویلا سر می دهد و مجالس نوحه سرایی برپا می کند و در بی تابى به جایی می رسد که فرزندش را می کشد و جنینش را سقط می کند تا آنجا که گفته اند: «روایت شده فاطمه علیها السلام پس از پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره بخاطر سردرد، سرش را می بست نحیف و لاغر اندام بود،... از شدت ضعف نمی توانست بایستد،... چشمانی گریان و قلبی سوزان و هر

لحظه غش می کرد و به

[صفحه 471]

فرزندانش می گفت: «...». [670].

در متن دیگری افزوده: «و هرگاه لباس پدرش را می بویید، به حالت غش می افتاد». [671].

بر پایه ی چنین روایاتی فاطمه علیهاالسلام زنی است که با فرمان پدرش که از نوحه گری نهی فرموده، مخالفت می کرد، آنگاه که گفت: «پدر! بهشت جاودان جایست، پدر! بارگاه خداوند عرش مأوایت، پدر! جبرئیل بر تو وارد می شد؛ پدر! از امروز دیگر تو را نمی بینم». [672].

این علاوه بر روایتی است که از کنیزش فضه نقل می کنند و روایات دیگر که در همین مسیر حرکت می کند.

می توانیم در تفسیر آن بگوییم: مقصود این است: توجیه بیرون راندن فاطمه علیهاالسلام از خانه و جوار پدرش، و دلیل تراشی برای منع او از اظهار حزن و اندوه که خود بیانگر مظلومیت او است و اضطراب امیرالمؤمنین علیه السلام برای ساخت بیت الاحزان برای زهرا علیهاالسلام در بقیع، تا نام «بیت الاحزان» برای همیشه به عنوان یک سند قوی برای نابودی این ظلم و ستم جدید و خشن در حق او، باقی بماند.

آیا این یک اشتباه تاریخی است؟

59- ملطی شافعی (متوفای 377 ق) در بیان گفته های هشام بن حکم رحمه الله می گوید: «... و ابوبکر از کنار فاطمه علیهاالسلام گذشت، لگدی به شکمش زد که بیچه

اش

[صفحه 472]

را سقط کرد، همین علت بیماری و مرگ او بود...».[673].
در حال که معروف است کسی که این جنایت را در حق زهرا علیها السلام مرتکب شد،
عمر بود نه ابوبکر. شاید این اشتباه ناقلان از هشام، و یا اشتباه خود ملطی باشد.

[صفحه 473]

حادثه در سخنان محدثان و مورخان

اشاره

زیارتنامه زهرا علیها السلام
تحریف مروج الذهب مسعودی
تحریف معارف ابن قتیبه

[صفحه 475]

زیارتنامه زهرا

1- شیخ مفید رحمه الله زیارتنامه ای برای فاطمه علیها السلام ذکر کرده که می گوید:
«السلام عليك يا رسول الله صلى الله عليه و آله، السلام على ابنتك الصديقة الطاهرة،
السلام عليك يا فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه و آله، يا سيدة نساء العالمين، ايتها
البتول الشهيذة الطاهرة...».[674].

2- در متن دیگری: «السلام عليك ايتها البتولة الشهيذة، ابنة نبي الرحمة».[675].

در یک زیارتنامه ی دیگر آمده: «السلام عليك ايتها الصديقة الشهيدة». [676].
 3- یک متن دیگر می گوید: «السلام عليك ايتها الصديقة الشهيدة الممنوعة ارثها
 المكسور ضلعها، المظلوم بعلها، المقتول ولدها». [677].

شیخ صدوق رحمه الله در دنباله ی زیارتنامه ای که می گوید: السلام عليك ايتها
 الصديقة الشهيدة... گفته است: «در اخبار و روایات زیارتنامه ی محدود معینی ندیدم
 که دستور داده شده باشد آن را برای زیارت صدیقه علیها السلام بخوانند لذا کسی که
 در این کتابم بنگرد، همین زیارتنامه ای را که برای خودم پسندیده ام، برای او نیز

[صفحه 476]

می پسندم». [678].

4- شیخ طوسی پس از نقل زیارتنامه مروی: یا ممتحنه امتحنک الله، می گوید: «این
 زیارتنامه را در روایات برای زیارت فاطمه علیها السلام دیده ام اما آنچه از دانشمندان و
 عالمان شیعه دیده ام که به هنگام زیارت زهرا علیها السلام آن می خوانند این است که
 در یکی از دو موضعی که برای قبرش بیان کردیم، می ایستی و می گویی:
 السلام عليك يا بنت رسول الله صلى الله عليه وآله السلام عليك ايتها الصديقة
 الشهيدة...». [679].

5- در یک متن دیگر آمده: «اللهم صلّ على السيّدة المفقودة الكريمة المحمودة
 الشهيدة العالیه». [680].

6- شیخ کفعمی می گوید: «فرزندان فاطمه پنج نفرند و علّت وفاتش این بود که او را
 زدند و جنینش سقط شد». [681].

بخشی از داستان مظلومیت فاطمه علیها السلام را در ضمن متون و آثار فراوان در فصول
 پیشین آوردیم. در این فصل گوشه ای از گفته های مورّخان و مؤلفان را تقدیم

خوانندگان ارجمند می‌کنیم. پیش از هر چیز روایات سلیم بن قیس هلالی را از کتاب ارزشمندش که از اصول قابل اعتماد است، به دلیل بیان تفصیلی ماجرای زهرا علیها السلام می‌آوریم.

7- شیخ الاسلام علامه مجلسی: به اسانید معتبر از سلیم بن قیس هلالی، و دیگران، از سلمان و عباس روایت شده: «علی علیه السلام چون دید مردم او را خوار کردند و دست از یاری وی برداشتند و با ابوبکر همصدا شدند و او را تعظیم کردند،

[صفحه 477]

خانه نشینی اختیار کرد؟!

عمر به ابوبکر گفت: چرا کسی را سراغ علی نمی‌فرستی تا او هم بیعت کند؟ غیر از علی و آن چهار نفر همه بیعت کردند!

البته ابوبکر نرم‌تر، سازش‌پذیرتر، مکارتر و دوراندیش‌تر از عمر بود. برعکس عمر خشن‌تر، سخت‌تر و ستمگرتر از او بود.

ابوبکر از عمر پرسید: چه کسی را بفرستیم؟ عمر گفت: قنقد را می‌فرستیم، او مردی خشک و خشن است. او از آزادشدگان و یکی از افراد قبیله ی «بنی عدی بن کعب» است.

قنقد به همراهی عده‌ای به سوی خانه ی امیرالمؤمنین علیه السلام به راه افتادند و اجازه خواستند. ولی علی علیه السلام به آنها اجازه نداد!

قنقد و همراهانش نزد ابوبکر و عمر بازگشتند و گفتند: به ما اجازه داده نشد. در این حال ابوبکر و عمر هر دو در مسجد نشسته و مردم اطرافشان را گرفته بودند. عمر گفت: برگردید! اگر اجازه داد داخل شوید و گرنه بدون اجازه داخل شوید!

دوباره به راه افتادند و در خانه علی علیه السلام اجازه ورود خواستند. فاطمه علیها السلام

جواب داد: نمی گذارم بدون اجازه وارد خانه ی من شوید. بار دیگر باز گشتند ولی قنقد ملعون آنجا ماند.

آنها به ابوبکر و عمر گفتند: فاطمه علیها السلام چنین گفت و نگذاشت بدون اجازه وارد خانه شویم. عمر خشمگین شد و گفت: ما با زنها کاری نداریم!!

سپس عمر به عده ای که در اطرافش بودند دستور داد تا هیزم آوردند. و به کمک آنها هیزم را اطراف منزل علی و فاطمه و فرزندانش علیهم السلام قرار داد. سپس عمر با صدای بلند (بطوری که علی و فاطمه علیهما السلام بشنوند) فریاد زد: قسم به خدا یا علی! باید خارج شوی و با خلیفه ی رسول الله صلی الله علیه و آله بیعت کنی و گرنه شما را با آتش

[صفحه 478]

می سوزانم! فاطمه علیها السلام فرمود: ای عمر! ما را با تو کاری نیست. عمر گفت: در را باز کن و گرنه خانه را با خودتان آتش می زنم فاطمه علیها السلام فرمود: آیا از خدا نمی ترسی و به خانه ام داخل می شوی؟! عمر از کار خود منصرف نشد و آتشی خواست و با آن در خانه را به آتش کشید، و با فشار به در خانه، داخل شد.

فاطمه علیها السلام جلو آمد و فریاد زد: «یا ابتاه یا رسول الله!» عمر شمشیرش را که در غلاف بود بلند کرد و به پهلوی فاطمه علیها السلام زد. فاطمه ناله ای زد: ای پدر...! عمر تازیانه را بلند کرد و به بازوی فاطمه زد. فاطمه صدا زد: یا رسول الله! بعد از تو از ابوبکر و عمر چه کشیدیم.

با مشاهده ی این جریان، ناگهان علی علیه السلام از جا بلند شد و یقه ی عمر را گرفت و او را محکم کشید و بر زمین زد و به بینی و گردنش کوبید و خواست او را بکشد که فرموده ی پیامبر صلی الله علیه و آله و وصیت او را به یاد آورد و فرمود: قسم به خدایی

که محمد را به پیامبری ارج نهاده است. ای پسر صهاک (ای عمر) اگر نبود کتابی از طرف خدا گذشته و نیز عهدی که با رسول الله صلی الله علیه و آله کرده ام می فهمیدی که تو نمی توانی داخل خانه ی من شوی!

در اینجا عمر کسی را فرستاد و از مردم کمک خواست. مردم رو به خانه ی علی علیه السلام آوردند و داخل خانه شدند.

امیرالمؤمنین علیه السلام دست به شمشیر برد! قنفذ از ترس اینکه مبادا علی علیه السلام با شمشیر خارج شود برگشت، چون صلابت و شدت عمل علی را می دانست.

ابوبکر به قنفذ دستور داد تا برگردد و گفت: اگر علی بیرون آمد که هیچ و الا سرسختانه داخل شوید، و اگر مانع شد خانه اش را با آنها آتش بزنید.

قنفذ ملعون راهی خانه ی علی علیه السلام شد و با همراهانش با شدت وارد خانه شدند.

قنفذ ملعون چنان با تازیانه به فاطمه علیها السلام زد که اثر آن تازیانه پس از مرگ فاطمه علیها السلام همچون بازوبند در بازوی او باقی بود. لعنت خدا بر قنفذ باد و بر کسی که

[صفحه 479]

او را فرستاد.

سپس علی علیه السلام را با زور و کشان کشان نزد ابوبکر آوردند در حالی که عمر، با شمشیر بالای سرش ایستاده بود و خالد بن ولید و ابو عبیده و سالم غلام ابی حذیفه و معاذ و مغیره و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و دیگران اطراف ابوبکر را گرفته بودند و همه مسلح بودند.

سلیم گوید: از سلمان پرسیدم: آیا بدون اجازه وارد خانه ی فاطمه شدند؟ پاسخ داد: آری، والله بدون اجازه در حالی که فاطمه علیها السلام پوششی نداشت و با صدای بلند فریاد زد: پدر! یا رسول الله! ابوبکر و عمر، در حالی که هنوز کفنت خشک نشده با

بازماندگانت بدرفتاری کردند.

سلمان می گوید: ابوبکر و اطرافیانش را دیدم که گریه می کنند و جز عمر و خالد و مغیره همه گریان بودند و عمر می گفت: ما را با زنها و رأیشان کاری نیست.

سلمان می گوید: بعد علی علیه السلام را به ابوبکر رسانیدند.

در این حال، علی علیه السلام می فرمود: به خدا قسم، اگر شمشیرم به دستم بود، می فهمیدید که شما هیچگاه به چنین کاری دست نمی یابید. قسم به خدا، از جهاد خود را منع نمی کنم. اگر چهل نفر مرا یاری می کردند جمعیت شما را پراکنده می کردم. لعنت خدا بر کسانی که با من بیعت کردند و سپس مرا خوار و تنها گذاشتند.

وقتی ابوبکر چشمش به علی علیه السلام افتاد، فریاد کرد: علی را رها کنید! علی علیه السلام فرمود: ابوبکر، چقدر زود بر رسول الله طغیان کردی! تو به کدام حق و با چه

مقامی مردم را به بیعت خود دعوت کردی! آیا تو دیروز به امر خدا و رسول با من

دست بیعت ندادی؟! وقتی که فاطمه علیها السلام خود را میان قنغد و شوهرش قرار داد

و قنغد با تازیانه بر آن حضرت زد، عمر کسی را نزد قنغد فرستاد و گفت: اگر فاطمه

بین تو و

[صفحه 480]

علی فاصله شد او را بزنی! قنغد، فاطمه علیها السلام را پشت لنگه ی در قرار داد و در را

فشار داد و استخوانهای پهلوی فاطمه علیها السلام را شکست، و طفلی که در رحم

داشت سقط کرد و همواره در بستر بیماری بود تا از همان بیماری شهید شد.

سلمان گفت: وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام نزد ابوبکر رسید، عمر با فریاد اهانت

آمیزی گفت: بیعت کن و از این سخنان باطل در گذر! علی علیه السلام فرمود: اگر

بیعت نکنم چه خواهید کرد؟ گفت: تو را با ذلت و خواری می کشیم!!! علی علیه

السلام فرمود: با کشتن من، بنده ی خدا و برادر رسول خدا را کشته اید. ابوبکر در جواب گفت: بنده ی خدا بودن را قبول داریم و اما اینکه خود را برادر رسول خدا خواندی ما قبول نداریم. علی علیه السلام فرمود: آیا انکار می کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به برادری خویش برگزید؟ ابوبکر گفت: صحیح است و این را سه مرتبه تکرار کرد! سپس علی علیه السلام رو به مردم کرد و فرمود: ای مسلمانان! ای مهاجرین و انصار شما را به خدا قسم می دهم، آیا شنیدید که در روز عید غدیر خم پیامبر صلی الله علیه و آله این چنین فرمود و در جنگ تبوک چنین فرمود: (در اینجا علی علیه السلام آنچه پیامبر در روز عید غدیر درباره ی او نزد عموم مردم به طور علنی فرموده بود، ذکر کرد) همه در جواب علی علیه السلام گفتند: بلی، شنیدیم!

ابوبکر، از ترس اینکه مبادا علی علیه السلام را یاری کنند و او را کنار بزنند، جلوتر از مردم گفت: هرچه فرمودی حق است، با گوشهای خود شنیده و در قلبهایمان جا داده ایم، ولی بعد از آن از پیامبر علیه السلام شنیدیم که فرمود: ما خانواده ای هستیم که خداوند ما را برگزیده و گرامی داشته و آخرت را برای ما به دنیا ترجیح داده است، و برای ما اهل بیت، نبوت و خلافت را جمع نمی کند.

علی علیه السلام فرمود: آیا کسی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله با تو بود که شهادت بدهد؟ عمر برخاست و با اشاره به ابوبکر، گفت: خلیفه ی رسول الله راست می گوید، من این کلام را همانطور که ابوبکر گفت از پیامبر شنیدم. بعد از عمر، ابوعبیده، سالم غلام

[صفحه 481]

ابی حذیفه و معاذ بن جبل گفتند: ما هم این کلام را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدیم.

علی علیه السلام فرمود: وفا نمودید به طوماری که در خانه کعبه امضا کرده بودید در باره ی اینکه: اگر خداوند محمد را به قتل رساند (!) یا مُرد، خلافت را از ما اهل بیت بگیریید.

ابوبکر گفت: از کجا می دانی؟ ما اطلاعی به تو نداده بودیم؟ امام علیه السلام فرمود: ای زبیر و ای سلمان و ای ابوذر و ای مقداد! شما را به خدا و به اسلام قسم می دهم آیا شما از پیامبر نشنیدید که می فرمود: فلانی با فلانی (و همه ی این پنج نفر را پیامبر نام برد) در میان خود طوماری نوشته اند و در آن همپیمان شده اند و بر نقشه ی خود معاهده کرده اند؟

جواب دادند: آری، ما از پیامبر این کلام را شنیدیم که می فرمود: هم عهد و هم پیمان شده اند تا نقشه ی خود را پیاده کنند و طوماری نوشته اند که اگر کشته شدم یا مُردم خلافت را از تو ای علی بگیرند. تو هم به پیامبر عرض کردی: چه دستور دارید تا هنگام اجرای نقشه، آن را انجام دهم؟ پیامبر فرمود: اگر یارانی پیدا کردی با آنها جنگ کن و آنان را طرد کن و اگر یاری پیدا نکردی بیعت کن و خونت را حفظ کن. علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم، اگر آن چهل نفری که با من بیعت کردند به عهدشان وفادار بودند با شما، در راه خدا، به جهاد برمی خاستم، این را هم بدانید که به خدا قسم خلافت به هیچ یک از نسلهای شما تا روز قیامت نخواهد رسید!! و اما جواب دروغی که به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دادی، کلام خداوند است که می فرماید: «آیا بر چیزی که خداوند به آنان از فضل خویش عطا کرده حسادت می کنید، ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت و ریاست عظیمی دادیم». کتاب یعنی: پیامبری، حکمت یعنی: سنت، ریاست یعنی: خلافت، و آل ابراهیم ما هستیم.

مقداد از جا برخاست و گفت: یا علی! چه دستور می فرمایی؟ به خدا قسم اگر فرمان دهی شمشیر می کشم و اگر بفرمایی دست نگه می دارم. علی علیه السلام فرمود: ای مقداد! دست نگه دار و به یاد عهد پیامبر و وصیت او باش!

سلمان می گوید: من نیز برخاستم و چنین گفتم: قسم به خدا که جانم به دست اوست اگر می دانستم که می توانم ظلمی را دفع کنم یا دین خدا را عزت بخشم، شمشیر بر دوش می گرفتم و قدم به قدم جنگ می کردم. آیا به برادر پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی و خلیفه ی او در میان امت و پدر فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله حمله می کنید؟! منتظر بلا باشید و در امید خوشی نباشید!

ابوذر از جا بلند شد و گفت: ای امتی که بعد از پیامبر متحیر مانده و به سبب گناهانتان خوار شده اید، خداوند می فرماید: (ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریه بعضها من بعض والله سمیع علیم) (پروردگار، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان برگزید. نسلهایی که بعضی از بعضی دیگر هستند، و خداوند شنونده و دانا است). آل محمد از آخرین نسلهای نوح اند و آل ابراهیم از نسل ابراهیم و نیز اینانند برگزیده ی فرزند اسماعیل و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی: همان اهل بیت او، جایگاه پیامبری و محل رفت و آمد ملائکه هستند. آنان همچون آسمانی بلند و کوههایی استوار و همچون کعبه پوشیده و چشمه ی زلال و ستارگان راهنما و درختی مبارک که نورش روشنی می دهد و ماده ی روشنی اش پربرکت است، هستند.

محمد خاتم پیامبران و آقای فرزندان آدم، و علی وصیّ اوصیاء امام پرهیزکاران و پیشوای نشانداران نورانی است. اوست صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد و وارث علم او. از طرف خدا، ولایت او بر مردم از خود آنان بیشتر است همانگونه که خداوند می فرماید: (النّبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه

[صفحه 483]

امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب اللّٰه) (پیامبر بر مؤمنین، از خود آنها بیشتر ولایت دارد و همسرانش مادر مؤمنین اند و نزدیکان بعضی بر بعض دیگر در کتاب خدا مقدم اند) پس (طبق گفته ی خداوند) آنکه خدا مقدم کرده مقدم و آنکه خدا مؤخر داشته مؤخر بدارید، و ولایت و وراثت پیامبر را به کسی که خداوند قرار داده واگذار کنید.

عمر از جا بلند شد و در حالی که ابوبکر روی منبر نشسته بود به وی گفت: چرا روی منبر نشسته ای و این مرد (علی علیه السلام) نشسته و با تو روی مخالفت دارد، بر نمی خیزد تا با تو بیعت کند؟ آیا دستور نمی دهی تا گردنش زده شود؟!

امام حسن و امام حسین علیهم السلام هم ایستاده بودند، با شنیدن این سخن شروع به گریه کردند. علی علیه السلام آن دو را به سینه چسبانید و فرمود: گریه نکنید این دو (ابوبکر و عمر) نمی توانند پدرتان را بکشند.

ام ایمن پرستار پیامبر پیش آمد و گفت: ای ابوبکر! چه زود حسد و دورویی خود را ظاهر کردید! عمر دستور داد تا او را از مسجد خارج کنند و گفت: ما با زنان کاری نداریم!

بریده ی اسلمی برخاست و گفت: ای عمر! آیا به برادر پیامبر و پدر فرزندانش حمله می کنی، در حالی که تو همان کسی هستی که از میان قریش، تو را خوب می شناسیم. آیا شما همان دو نفری نیستید که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به شما فرمود: خدمت علی بروید و به امیری او بر مؤمنین سر تسلیم فرود آورید، شما در جواب گفتید: آیا دستور خدا و رسول است؟ آن حضرت هم فرمود: آری.

پس ابوبکر گفت: این چنین بود اما رسول خدا بعد از این سخن فرمود: نبوت و خلافت

در اهل بیت من جمع نمی شوند.
 بریده ی اسلمی هم گفت: به خدا قسم پیامبر صلی الله علیه و آله این را نفرموده است.
 به خدا

[صفحه 484]

قسم در شهری که تو امیر آن باشی سکونت نمی کنم.
 عمر دستور داد تا او را زدند و بیرون کردند.
 سپس عمر گفت: برخیز ای پسر ابی طالب و بیعت کن، علی علیه السلام فرمود: اگر
 نکنم چه می کنید؟ عمر پاسخ داد: به خدا قسم گردنت را می زنم! (و علی علیه السلام
 سه بار این سؤال را تکرار کرد تا حجت را بر آنان تمام کند). بعد دستش را- در حالی
 که کف دست را بسته بود- دراز کرد. ابوبکر هم دستش را به دست او زد و به همین
 مقدار کفایت کرد.
 علی علیه السلام قبل از اینکه بیعت کند- در حالی که ریسمان به گردنش بود- خطاب
 به پیامبر، ندا کرد: ای پسر مادرم! این قوم مرا خوار کردند و چیزی نمانده بود که مرا
 بکشند.
 به زیر گفتند: بیعت کن. ولی او ممانعت کرد! در این هنگام عمر و خالد و مغیره همراه
 عده ای به وی حمله ور شدند و شمشیرش را گرفتند و آنقدر بر زمین زدند تا شکست،
 بعد گریبان او را گرفتند.
 زیر، در حالی که عمر بر سینه اش نشسته بود گفت: ای پسر صهاک! به خدا اگر
 شمشیرم در دستم بود تو را از من دور می کرد و سپس بیعت نمود.
 سلمان می گوید: سپس مرا گرفتند و چنان بر گردنم زدند که مانند غده ای باد کرد.
 بعد دستم را گرفتند و به اجبار بیعت نمودم.

بعد هم ابوذر و مقداد به زور بیعت کردند. و هیچکس جز علی علیه السلام و ما چهار نفر به اجبار بیعت نکرد.

زبیر از همه ی ما شدیدتر صحبت می کرد. او بعد از بیعت گفت: ای پسر صهاک! به خدا قسم اگر این طاغیان که به کمک تو آمده اند نبودند جرأت نمی کردی به من نزدیک شوی در حالی که شمشیر در دستم باشد، زیرا من ترس و پستی تو را خوب

[صفحه 485]

می دانم، ولی طاغیانی یافته ای که با آنها خود را تقویت کرده و غالب شده ای. عمر غضبناک شد و گفت: چرا نام «صهاک» را می بری؟ زبیر جواب داد: مگر «صهاک» کیست و چرا نامش را نبرم؟ به تحقیق صهاک زانیه بود آیا این را انکار می کنی آیا او کنیز حبشی برای جدم عبدالمطلب نبود. که جدت نفیل با او زنا کرد. پس پدرت خطاب را بدینا آورد عبدالمطلب این کنیز را به جدت بخشید. در این هنگام، ابوبکر میانجیگری نمود و آنها را از یکدیگر جدا نمود.

سلیم بن قیس می گوید: از سلمان پرسیدم: آیا با ابوبکر بیعت کردی و چیزی نگفتی؟ سلمان پاسخ داد: بعد از بیعت چنین گفتم: تا آخر روزگار بدبخت شدید. هیچ می دانید چه ضرری به خود زده اید. کاری انجام دادید و اشتباه کردید. سنت و روش پیشینیان خود را که افتراق و اختلاف بود عملی کردید و از رویه ی پیامبر سرپیچی کردید. خلافت را از معدن آن و اهل آن خارج کردید.

عمر گفت: ای سلمان! حال که رفیقت علی علیه السلام بیعت کرد و تو نیز بیعت کردی هرچه می خواهی بگو و آنچه می خواهی بکن. رفیقت هم آنچه می خواهد بگوید.

سلمان می گوید: گفتم: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: گناه امتش تا روز قیامت و عذاب همه ی آنها به گردن تو و رفیقت (ابابکر) است که با او بیعت

کردم.

عمر جواب داد: هر چه می خواهی بگو، بالاخره بیعت کردی و خدا چشمت را با به دست گرفتن خلافت توسط علی روشن ساخت.

گفتم: شهادت می دهم که من در بعضی کتابهای آسمانی خوانده ام که تو با اسم و نسب و صفات یکی از درهای جهنم هستی.

عمر گفت: آنچه می خواهی بگو، آیا خداوند خلافت را از اهل بیتی که آنان را در مقابل خدا رؤسای خود حساب می کردید، نگرفت؟!

گفتم: شهادت می دهم که من از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ی آیه ی (یومئذ لا یعذب عذابه

[صفحه 486]

احد و لا یوثق وثاقه احد) سؤال کردم. آن حضرت فرمود: مقصود تو هستی. عمر گفت: ساکت شو! خدا صدایت را کوتاه کند. ای غلام! ای پسر زن بد کردار. در این هنگام علی علیه السلام رو به من کرد و گفت: تو را قسم می دهم که ساکت باشی. [682].

8- سلیم بن قیس در یک روایت دیگر می گوید:... و کسی جز علی و بنی هاشم و ابوذر و مقداد و سلمان و عده کم دیگری باقی نماندند. عمر به ابوبکر گفت: مردم همگی با تو بیعت کردند جز این مرد (علی) و اهل بیتش و این عده، کسی را به سراغ آنان نفرستیم. او هم پسر عموی عمر را که قنفذ نام داشت، فرستاد و گفت: نزد علی برو و بگو: خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله را اجابت کن.

قنفذ آمد و خبر را رسانید. علی علیه السلام فرمود: چه زود به پیامبر دروغ بستید و از دین برگشتید. به خدا قسم پیامبر صلی الله علیه و آله جز مرا خلیفه ی خویش قرار نداده

است. ای قنفذ! تو پیام آوری برگرد و بگو: علی می گوید: به خدا قسم پیامبر جز مرا خلیفه خویش قرار نداده و تو خوب می دانی خلیفه ی پیامبر کیست. قنفذ نزد ابوبکر بازگشت و پیام را رسانید. ابوبکر گفت: علی راست می گوید پیامبر مرا خلیفه ی خویش قرار نداده است. عمر غضبناک شد و به سرعت به پا ایستاد. ابوبکر گفت: بنشین. سپس به قنفذ گفت: نزد او برو و بگو: جواب امیرالمؤمنین ابوبکر را بده. قنفذ به راه افتاد تا نزد علی علیه السلام رسید و پیام را رسانید. علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم دروغ می گوید: نزد او برگرد و بگو: بر خود نامی گذاشته ای که از آن تو نیست. خودت می دانی که امیرالمؤمنین غیر توست. قنفذ بازگشت و خبر را به آن دو رسانید. عمر غضبناک از جا برخاست و گفت: به خدا قسم من کمی عقل و ضعف

[صفحه 487]

رای او را خوب می دانم. هیچ کاری برای ما درست نمی شود مگر آنکه او را بکشم. مرا رها کن تا سرش را برایت بیاورم. ابوبکر گفت: بنشین، ولی عمر قبول نکرد تا آنکه او را قسم داد تا نشست!!

سپس گفت: ای قنفذ! برو و بگو: جواب ابوبکر را بده. قنفذ آمد و گفت: یا علی! جواب ابوبکر را بده. علی علیه السلام فرمود: من مشغولم و هیچگاه وصیت دوستم و برادرم را رها نمی کنم تا نزد ابوبکر و آن ظلمی که بر آن اجتماع کرده اند بیایم. قنفذ بازگشت و به ابوبکر خبر داد.

عمر به حال غضب از جا برخاست و خالد بن ولید و قنفذ را صدا زد و به آنان دستور داد تا هیزم و آتشی بیاورند و به راه افتاد تا به در خانه علی و فاطمه رسید. فاطمه پشت در نشسته و سرش را بسته و از وفات پیامبر جسمش لاغر شده بود. عمر پیش آمد و در زد و سپس فریاد کرد: ای پسر ابی طالب! در را باز کن! فاطمه فرمود: ای عمر! تو را با

ما چه کار است؟ چرا ما را با مصیبت خودمان وانمی گذاری؟ عمر گفت: در را باز کن و آلا آن را بر سر شما آتش می زنیم. فاطمه فرمود: ای عمر! آیا از خداوند عزوجل نمی ترسی؟ و بر خانه ی من داخل شده هجوم می آوری؟ عمر منصرف نشد. سپس آتش خواست و آن را جلوی در شعله ور کرد و در آتش گرفت. بعد عمر در را فشار داد، و فاطمه جلوی عمر ایستاد. فریاد زد: یا ابتاه! یا رسول الله! در این هنگام عمر شمشیر را در حالی که در غلاف بود بلند کرد و به پهلو ی او فرود آورد و فاطمه ناله سر داد. بعد تازیانه را بلند کرد و بر بازویش کوبید. فاطمه فریاد زد: یا ابتاه! در اینجا علی بن ابی طالب از جا جست و گریبان عمر را گرفته، او را تکان داده، به زمین انداخت و بر بینی و گردن او کوبید و تصمیم به کشتن او گرفته بود، که کلام پیامبر و وصیتی که درباره ی صبر و اطاعت به کرده بود را به یاد آورد و فرمود:

[صفحه 488]

قسم به آنکه محمد را به پیامبری گرامی داشت، ای پسر صهاک! اگر برنامه پیش نوشته ای از طرف خدا نبود می فهمیدی که تو نمی توانی داخل خانه من شوی! عمر فرستاد و کمک خواست. مردم هم به راه افتادند تا داخل خانه شدند. خالد بن ولید شمشیر را از غلاف کشید تا فاطمه را بزند. علی با شمشیر به او حمله کرد. علی را قسم دادند تا خودداری کرد.

در اینجا مقداد، سلمان و ابوذر و عمار و بریده ی اسلمی به یاری علی به راه افتادند و داخل خانه شدند و نزدیک بود فتنه ای بپا شود. ولی علی را خارج کردند و مردم پشت سر او خارج شدند و همچنین سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده ی اسلمی در حالی که می گفتند: چه زود به پیامبر خیانت کردید و کینه هایی که در دل داشتید بیرون آوردید، و بریده ی اسلمی گفت: ای عمر! نزد برادر پیامبر و جانشین او و نزد

دخترش آمده ای و او را می زنی، تو همان کسی هستی که قریش تو را خوب می شناسند. خالد بن ولید شمشیر را در حالی که در غلاف بود بلند کرد تا بر بریده فرود آورد، ولی عمر شمشیر او را گرفت و او را از این کار بازداشت.

علی را در حالی که گریبانش را گرفته بودند کشان کشان نزد ابوبکر بردند. وقتی ابوبکر چشمش به علی افتاد فریاد زد: او را رها کنید! علی علیه السلام فرمود: چه زود بر اهل بیت پیامبران حمله بردید. ای ابابکر، به چه حقی و به چه میراثی و به چه سابقه ای مردم را به زور به بیعت خود می خوانی، آیا تو دیروز به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله با من بیعت نکردی! عمر گفت: ای علی! این حرفها را کنار بگذار، به خدا قسم اگر بیعت نکنی تو را می کشم. سپس گفت: ای علی! برخیز و بیعت کن. علی علیه السلام فرمود: اگر بیعت نکنم چه می شود؟ عمر گفت: به خدا قسم گردنت را می زنیم. حضرت فرمود: به خدا قسم! ای پسر صهاک! دروغ گفتی؛ تو قدرت این کار را نداری، تو پست تر و ضعیفتر از آن هستی که مرا بکشی. خالد بن ولید برجست و شمشیر

[صفحه 489]

کشید و گفت: به خدا قسم! اگر بیعت نکنی، تو را می کشم. علی پیا خاست و گریبانش را گرفت و او را به پشت انداخت چنانکه شمشیر از دستش بر زمین افتاد.

عمر گفت: ای علی بن ابی طالب! برخیز و بیعت کن. حضرت فرمود: اگر بیعت نکنم چه می شود؟ گفت: به خدا قسم! تو را می کشیم. علی علیه السلام سه مرتبه این احتجاج را با آنان کرد. سپس دستش را بدون باز کردن کف دست، دراز کرد، ابوبکر هم دستش را به دست او زد و به همین اندازه راضی شد. سپس علی به سوی منزلش به راه افتاد و مردم هم در پی او به راه افتادند. [683].

9- سلیم بن قیس در یک متن دیگر: «ابن عباس گفت: مخالفین علی توطئه و مذاکره کردند و گفتند: مادامی که این مرد (علی) زنده است هیچ کاری برای ما درست پیش نمی رود. ابوبکر گفت: چه کسی برای کشتن او صلاحیت دارد. عمر گفت: خالد بن ولید. پس به سراغ او فرستادند... به او گفتند: اگر دستوری به تو دهیم چه خواهی کرد؟ خالد گفت: هرچه می خواهید دستور دهید. به خدا قسم اگر دستور کشتن فرزند ابی طالب را بدهید انجام خواهم داد. گفتند: به خدا قسم، منظوری جز این نداشتیم. خالد گفت: به راستی من برای این کارم. ابوبکر گفت: وقتی به نماز صبح ایستادیم، تو در حالی که شمشیر همراهت باشد و با این پیمان از یکدیگر جدا شدند. ولی ابوبکر درباره ی دستوری که درباره ی کشتن علی علیه السلام داده بود به فکر فرورفت و فهمید که اگر چنین کاری بکند، جنگ شدید و بلایی طولانی بوجود خواهد آمد. ... و از دستورش پشیمان شد و آن شب را به خواب نرفت، تا به مسجد آمد

[صفحه 490]

در حالی که نماز برپا شده بود، پیش رفت و در حالی نماز خواند که از شدت فکر نمی فهمید چه می گوید.

خالد بن ولید هم پیش آمد و در حالی که شمشیرش را به کمر بسته بود، کنار علی علیه السلام ایستاد. علی علیه السلام مقداری از قضیه را متوجه شده بود.

... چون ابوبکر تشهد نماز را تمام کرد قبل از سلام فریاد زد: ای خالد! آنچه گفته بودم مکن و الا می کشت! و سپس سلام نماز را از راست و چپ داد.

علی علیه السلام از جا برخاست و یقه ی خالد را گرفت و شمشیر را از دستش بیرون

آورد، سپس او را بر زمین کوبید و بر سینه اش نشست و شمشیر را گرفت تا او را

بکشد. اهل مسجد بر او اجتماع کردند، تا خالد را خلاص کنند، ولی نتوانستند. عباس

گفت: به حقّ این قبر (پیامبر صلی الله علیه و آله) او را قسم دهید تا دست بردارد. او را به قبر قسم دادند، تا او را رها کرد و برخاست و به منزلش رفت.

زبیر و عباس و ابوذر و مقداد و بنی هاشم آمدند و شمشیرها را کشیدند و گفتند: به خدا قسم! بس نمی کنید تا اینکه سخنی بگویید و عملی انجام دهد.

مردم اختلاف پیدا کردند و مضطرب شدند. زنان بنی هاشم خارج شدند و فریاد می زدند و می گفتند: ای دشمنان خدا! چه زود دشمنی خود را با پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیه السلام او ظاهر کردید، دیر زمانی بود این آرزو را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله داشتید، ولی قدرت انجام آن را نداشتید. پس دخترش را دیروز کشتید، امروز هم می خواهید برادر پیامبر و پسرعمو و جانشین و پدر و دو فرزندش را بکشید. به خدای کعبه قسم! دروغ می گوئید، نمی توانید به کشتن او دست یابید. چنانکه مردم ترسیدند فتنه ی عظیمی برپا شود». [684].

[صفحه 491]

10- شیخ مفید: ابوبکر محمد بن عمر جعابی به من خبر داد و گفت: ابوالحسین عباس بن مغیره را حدیث کرد و گفت: ابوبکر احمد بن منصور مادی ما را حدیث کرد و گفت: سعید بن عفیر ما را حدیث کرد و گفت: ابن لهیعه از خالد بن یزید، از ابی هلال، از مروان بن عثمان مرا حدیث کرد و گفت:

«چون مردم با ابوبکر بیعت کردند، علی علیه السلام و زبیر و مقداد وارد خانه ی فاطمه علیها السلام شدند و بیرون نیامدند. عمر بن خطاب گفت: خانه را به رویشان آتش زنید. زبیر شمشیر به دست بیرون آمد. ابوبکر گفت: سگ را بگیرید. به طرفش هجوم آوردند. پای زبیر لغزید و به زمین خورد و شمشیر از دستش افتاد. ابوبکر گفت: شمشیر را به سنگ بزنید. شمشیر زبیر را به سنگ زدند که شکست. علی بن ابی طالب علیه

السلام به سوی عالیہ بیرون رفت. در راه ثابت بن قیس بن شماس به او برخورد، گفت: یا ابالحسن! تو را چه شده؟! گفت: می خواستند خانه ام را به رویم آتش زنند و ابوبکر بالای منبر بود، با او بیعت می کردند در حالی که نه آنان را از این کار بازداشت و نه به این اقدام اعتراض کرد.

ثابت به او گفت: دست از تو بر نمی دارم تا در راهت کشته شوم. با هم به راه افتادند تا به مدینه رسیدند. فاطمه علیهاالسلام دم در ایستاده بود، مهاجمان از خانه اش بیرون رفته بودند و او می گفت: هیچ مردمی را بد محضتر از شما ندیدم، جنازه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را پیش ما رها کردید و بین خودتان به توافق رسیدید، و ما را به امارت برنگزیدید و با ما کردید آنچه کردید و برایمان هیچ حقی در نظر نگرفتید؟!». [685].

11- شیخ مفید رحمه الله: «چون بنی هاشم و دیگران برای گریز از ابوبکر، و اظهار مخالفت با او در خانه ی فاطمه علیهاالسلام جمع شدند، عمر بن خطاب قنفذ را فرستاد و به

[صفحه 492]

او دستور داد که آنان را از خانه بیرون کن. اگر خارج شدند که شدند و آلا در کنار در خانه هیزم جمع کن و به آنان اعلام نما که اگر برای بیعت بیرون نیایند، خانه را به رویشان آتش می زنیم.

سپس خودش همراه جماعتی از جمله مغیره بن شعبه ثقفی، و سالم غلام ابو حذیفه حرکت کرد تا به در خانه ی علی علیه السلام رسید، ندا داد: ای فاطمه، دختر رسول خدا! کسانی را که به خانه ات پناهنده شده اند بیرون کن تا بیایند بیعت کنند و در امری که مسلمانان داخل شده اند، داخل شوند و آلا به خدا قسم آنان را آتش می زنیم... این

حدیث مشهور است». [686].

12- گنجی شافعی به شیخ مفید و ابن قتیبہ نسبت داده که آن دو معتقد به سقط محسن هستند. درباره ی مفید می گوید: «... و بر گفته جمهور افزوده: فاطمه علیها السلام پس از پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ پسری سقط کرد که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ او را محسن نامیده بود. این مطلب نزد هیچ یک از اهل نقل جز ابن قتیبہ نیست». [687]. آنچه در این فصول بیان می کنیم دالّ بر عدم صحّت و دقّت جمله اخیر است. چه در دهها منبع و مرجع مهم آمده است.

13- شیخ مفید علیه السلام: «بسیاری از مردم به واسطه ی مشاجراتی که درباره ی خلافت بین مهاجران و انصار صورت گرفت، در دفن رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ شرکت نکردند و اکثرشان بر پیکرش نماز نخواندند. فاطمه علیها السلام فریاد می کشید: چه روز بدی! خلیفه دوم که آن را شنید به زهرا علیها السلام گفت: روز تو، روز بدی است». [688].

14- شیخ مفید: ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین ما را حدیث کرد و گفت:

[صفحه 493]

پدرم ما را حدیث کرد و گفت: احمد بن ادریس ما را حدیث کرد و گفت: محمد بن عبدالجبار، از قاسم بن محمد رازی، از علی بن هرمان، از علی بن الحسین بن علی، از پدرش حسین علیه السلام ما را حدیث کرد که آن حضرت علیه السلام فرمود: «چون فاطمه دختر پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ مریض شد به علی علیه السلام وصیت کرد که بیماری اش را پوشیده دارد و به احدی خبر ندهد. علی علیه السلام چنان کرد و خودش فاطمه را پرستاری می کرد. اسماء بنت عمیس رحمه اللہ نیز به او کمک می کرد و چنانکه فاطمه علیها السلام وصیت کرده بود، بیماری اش را پنهان می داشت.

وقتی که مرگش فرارسید به امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت کرد که خودش امر کفن و دفنش را بر عهده گیرد و او را شب هنگام دفن کند و قبرش را پوشیده دارد. پس امیرالمؤمنین علیه السلام فاطمه علیها السلام را تجهیز و دفن کرد و جای قبرش را پنهان نمود...» [689].

15- مفید و عیاشی، از عمرو بن ابی مقدم، از پدرش، از جدش روایت کرد که گفت: «هیچ روزی بر علی از دو روز سخت تر نگذشت: روز اول: روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات کرد. اما روز دوم، به خدا قسم من در سقیفه بنی ساعده سمت راست ابوبکر نشسته بودم و مردم با او بیعت می کردند که عمر به او گفت: آهای تا زمانی که علی با تو بیعت نکرده هیچ کاری نکن. به دنبالش بفرست تا بیاید با تو بیعت کند... عمر گفت: پیاخیز تا به نزد این مرد - علی - برویم. پس ابوبکر، و عمر و عثمان و خالد بن ولید و مغیره بن شعبه و ابو عبیده جراح و سالم غلام ابو حذیفه پیاخواستند. من هم با آنان حرکت کردم.

فاطمه علیها السلام گمان می کرد که بدون اجازه اش وارد خانه نخواهد شد. لذا در را پیش کرد و بست. چون به در خانه رسیدند، عمر لگدی به در زد. در - که از شاخه درخت خرما بود - شکست. آنان بر علی علیه السلام وارد شدند و او را طناب به گردن

[صفحه 494]

آوردند» [690].

16- محمد بن جریر بن رستم طبری: «واقعی گفت: ابن ابی حنیفه از داوود بن ابی حصین ما را روایت کرد و گفت: مردانی از مهاجران و انصار در بیعت ابوبکر خشمگین شدند و گفتند: بدون مشورت و رضایت ما چنین کرده اند. از جمله علی و زبیر بودند که وارد خانه فاطمه شدند و از بیعت با او تخلف کردند. عمر همراه جماعتی از جمله

اسد بن حصین، و سلمه بن اسلم بن جریش اشهلی به سراغ آنان آمد و فریاد کشید: از خانه بیرون آید و آلا خانه را به رویتان آتش می زنیم. آنان حاضر نشدند از خانه خارج شوند. فاطمه علیها السلام فریاد کشید و آنان را به خدا قسم داد. عمر به سلمه بن اسلم دستور داد که بر علی و زبیر وارد شد و شمشیر یکی از آن دو را گرفت و به دیوار زد تا شکست. پس آن دو را کشان کشان بیرون آورد تا بیعت کردند».

17- گفت: اسحق بن ابرهیم به من خبر داد و گفت: سلمه بن فضل، از احمد بن اسحق، از عبدالله بن اعین، از حرب بن ابی الاسود دثلی ما را خبر داد که گفت: پدرم مرا به نزد جناب بن عبدالله بجلی فرستاد تا از او از برخورد ابوبکر و عمر با علی هنگامی که از او برای بیعت دعوت کردند، سؤال نمایم. گفت: از علی بیعت گرفتند.

پدرم به او نوشت: نظرت را نخواستم. آنچه دیده و مشاهده کرده ای برایم بنویس. نوشت: آن دو به دنبال علی فرستادند. پس او را در حالی که طناب به گردنش بسته بودند، آوردند. چون در مجلس آنان حضور یافت، گفتند: بیعت کن. گفت: اگر نکنم؟ گفتند: کشته می شوی. گفت: بنده ی خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله را

[صفحه 495]

می کشید. گفتند: بنده ی خدا بلی امام برادر رسول خدا نه. سپس به او گفتند: بیعت کن. گفت: اگر بیعت نکنم؟ گفتند: کشته می شوی و خواری از آن تست. گفت: بنده ی خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله را می کشید. گفتند: بنده ی خدا آری، اما برادر رسول خدا نه. گفت: علی آن روز برگشت و بیعت نکرد... [691].

18- عمادالدین طبری (از علمای قرن هفتم هجری): «در این میانه عمر رسید با اصحاب عناد و نفاق گفت: یابن ابی طالب! در بگشا و آلا که خانه در سر تو سوزانیم.

فاطمه گفت: یا عمر! اتق الله. لا تدخل فانه عليك حرام. گفت: ای عمر! از خدای بترس و در حرم رسول خدای داخل مشو که بر تو حرام است. عمر عناد کرد و در خانه رفت با منافقان.

فاطمه فریاد برآورد که: یا ابتاه ما لقینا من ابی بکر و عمر بعدک. ای پدر من! چیست که به ما رسید از ابی بکر و عمر بعد از تو. پس عمر شمشیر برآورد و با غلاف بر پهلوی مبارک فاطمه زد. قنذ تازیانه بر دوش فاطمه زد. فاطمه فریاد برآورد که: یا ابتاه ما لقی اهل بیتک من ابی بکر و عمر من بعدک». [692].

19- عماد طبری در سخن از دفن فاطمه علیها السلام بدون اطلاع خلیفه و خشم گرفتن عمر هنگامی که مقداد جریان را به او خبر داد و او مقداد را زد، مقداد به او گفت: «دختر رسول الله از دنیا برفت و خون از پشت و پهلوی او می رفت به سبب ضرب شمشیر و تازیانه ای که شما بر او زدید و من پیش شما حقیرترم از علی و فاطمه. ... نزد علی علیه السلام آمدند و او بر در خانه نشسته بود و اصحاب او گرد او درآمدند. عمر گفت: یابن ابی طالب! این حسد قدیم را ترک نخواهی کرد. رسول صلی الله علیه و آله

[صفحه 496]

را بی حضور ما غسل دادی و بر جنازه ی فاطمه بی ما نماز کردی و... عقیل به جواب شروع کرد و گفت: به خدا سوگند شما حسودترین مردمان نسبت به رسول خدا و اهل بیت او هستید و کهن ترین دشمنی را با آنها دارید. همین دیروز بود که فاطمه علیها السلام را کتک زدید او از دنیا رفت در حالی که پشتش مجروح بود و از شما دو تن ناراضی». [693].

20- مقدس اردبیلی (متوفای 993 ق) درباره ی خلیفه دوم می گوید: «از مطاعن او که

با همه ی طعن‌ها برابر است اینکه چون به حکم او آتش بردند که خانه ی فاطمه ی زهرا علیهاالسلام را بسوزانند، دیدند و دانستند که فاطمه علیهاالسلام در پشت در نشسته است حکم به زدن او کرد و عمر در به شکمش زد و غلام تازیانه بر کنفش زد که از آن جهت فرزندش ساقط شد و اثر آن مدتی بماند و به همان سبب بیمار شده رحلت یافت و این همه به حکم او بود و اهل سنت هیچ یک منکر مطاعن مذکوره نیستند ولیکن بعضی در صدد جواب شده اند مثل ملاعلی قوشجی جوابهای بیمزه ی پوچ گفته اند. خدا انصافشان دهد». [694].

21- خواجویی مازندرانی: و در روایت کلبی، از ابن عباس و در حدیث زهری، از ابی اسحق ابراهیم ثقفی، از زائده بن قدامه، عمر با حدود شصت مرد بیرون آمد. اجازه ی ورود خواست اما به او اجازه داده نشد. فریاد به راه انداخت و آنان را تهدید کرد. زبیر با شمشیر کشیده و به سوی بیرون آمد. خلیفه دوم طبق عادت همیشگی اش فرار کرد که زبیر او را دنبال کرد اما پایش به تخته سنگی گیر کرد و به رو درافتاد. عمر فریاد کشید. سگ را بگیرد. او را احاطه کردند و سلمه بن اسلم شمشیرش را گرفت و به تخته سنگی زد و شکست. زبیر را با

[صفحه 497]

خسونت به نزد ابوبکر کشاندند تا به اجبار بیعت کرد. عمر دوباره به در خانه فاطمه علیهاالسلام برگشت و اجازه ورود خواست. فاطمه علیهاالسلام گفت: تو را به خدا قسم، اگر به او ایمان داری مبادا وارد خانه من شوی که لباس خانه بر تن دارم عمر به سخنش گوش نداد و حمله برد.

فاطمه علیهاالسلام فریاد کشید: پدر! پس از تو از ابوبکر و عمر چه مصائبی کشیدیم. یاران عمر در پی او آمدند. از علی علیه السلام خواست که از خانه بیرون رود اما علی

علیه السلام بنا به وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله - که گذشت - و اینکه مسلمین دچار فتنه و آشوب نشوند، سرپیچی نکرد و با آنان بیرون رفت. طاهره هم در پی او بیرون آمد، می گفت: ای پسر زن سیاه! چه زود خواری را به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردی.

گفت: احدی از زنان بنی هاشم نماند مگر اینکه با فاطمه علیها السلام بیرون آمد. چون ابوبکر دید که زهرا علیها السلام به طرف او می آید، وحشت کرد، برخاست و گفت: دختر رسول خدا! چه چیز تو را به بیرون کشاند؟! زهرا علیها السلام گفت: تو و این پسر زن سیاه مرا بیرون کشیدید.

اولی گفت: دختر رسول خدا! این را نگو، او دوست پدرت بود.

زهرا گفت: اگر دوست پدرم بود، خواری را به خانه اش نمی آورد...». [695].

22- همو: «روایت کرده اند: فاطمه علیها السلام خانه ای داشت که یک درش به مسجد باز می شد. پس دستور داد که در را از جا کنند تا خانه را ترک کنند یا در را ببندند. پس از گشودن خانه زهرا علیها السلام پشیمان شد و گفت: ای کاش خانه فاطمه را رها می کردم و آن را نمی گشودم...». [696].

[صفحه 498]

می گوئیم: این ندامت به واسطه ی این نبود بلکه به خاطر ورود ناگهانی روز بیعت به خانه زهرا علیها السلام است. سخن وی در پایان همین کلام نیز بدان اشاره دارد.

23- طبرسی حدیث هجوم به خانه زهرا علیها السلام را در یک روایت طولانی آورده است. از جمله در این روایت آمده: «عثمان، و عبدالرحمن بن عوف و کسانی که با آنان بودند، بپا خاستند و بیعت کردند. علی و بنی هاشم که زبیر هم با آنان بود، به خانه ی علی علیه السلام رفتند. عمر با گروهی از آنان که بیعت کرده بودند از جمله اسید بن

حضیر، و سلمه بن سلامه به سراغ آنان رفتند، عمر گفت: با ابوبکر بیعت کنید که مردم با او بیعت کرده اند. زبیر شمشیرش را کشید. عمر به آنان گفت: سگ (گزنده) را بگیرید و شرش را از سر ما کم کنید. سلمه بن سلامه شمشیر را از دست زبیر گرفت. عمر شمشیر را از او گرفت. آن را به زمین زد و شکست. دور بنی هاشم را گرفتند و همه آنان را به نزد ابوبکر بردند. چون نزد او حضور یافتند، گفتند: با ابوبکر بیعت کنید که مردم با او بیعت کرده اند...» [697].

24- طبرسی در یک متن دیگر درباره ی عمر می گوید:

«دانست که جماعتی در خانه ها پنهان شده اند. با عده ای زیاد به سراغ آنان می رفت و آنان را می گرفت و به مسجد می آورد تا بیعت کنند. چند روزی که گذشت با عده ای زیاد به منزل علی بن ابی طالب علیه السلام رفت و از او خواست که بیرون آید اما علی بیرون نیامد. عمر هیزم و آتش خواست و گفت: قسم به کسی که جان عمر به دست او است، یا بیرون می آیند یا خانه را با هر آنچه در آن است آتش می زنم. به او گفته شد: فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و حسن و حسین فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله در این خانه است. مردم این سخنش را ناشایست دانستند. چون مخالفت مردم را دانست، گفت: شما را چه شده، گمان

[صفحه 499]

می کنید که من این کار را می کنم، فقط می خواستم آنان را بترسانم. علی علیه السلام کسی را به نزدشان فرستاد که چاره ای برای بیرون آمدن ندارم. زیرا سرگرم جمع آوری کتاب خداوند عزوجل هستم که آن را پشت سرتان انداخته اید، دنیا شما را از آن به خود مشغول کرده است. سوگند خورده ام که از خانه بیرون نروم و ردایم را بر

دوش نیندازم تا قرآن را جمع کنم.

فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد و پشت در ایستاد. سپس گفت: قومی بد محضتر از شما ندیده ام، جنازه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را روی دستمان گذاشتید و با هم به توافق رسیدید، نه ما را به امارت برگزیدید و نه برایمان حقی قائل شدید. گویا شما نمی دانید که پدرم روز غدیر خم چه گفت...» [698].

25- مجلسی رحمه الله عهدنامه ای از خلیفه ی دوم برای معاویه نام برده که ماجرای خود با فاطمه علیها السلام را برایش حکایت کرده است. از جمله در این عهدنامه آمده: «به خانه علی آمدم تا مگر او را به زبانی بیرون کشم. کنیزک فضّه که به او گفتم: به علی بگو برای بیعت با ابوبکر بیرون آید که مسلمانان برخلاف او اجماع کرده اند؛ گفت: امیرالمؤمنین مشغول است. گفتم: این را فراموش کن و به او بگو بیرون آید و الّا داخل می شویم و او را به اکراه بیرون می آوریم.

فاطمه بیرون آمد و پشت در ایستاد و گفت: ای گمراهان دروغگو! چه می گوید و چه می خواهید؟

گفتم: فاطمه! گفت: عمر! چه می خواهی؟! گفتم: پسر عمویت را چه شده که تو را برای پاسخ فرستاده و خودش پشت پرده نشسته است؟

گفت: ای شقی! طغیان تو مرا بیرون آورد و حجّت را بر تو و هر گمراهی تمام کرد... گفتم: این اباطیل و افسانه های زنانه را از سرت بیرون کن و به علی بگو

[صفحه 500]

بیرون بیاید.

گفت: مورد احترام ما نیستی عمر! مرا از حزب شیطان می ترسانی و حال آنکه حزب شیطان بس ضعیف است؟

گفتم: اگر علی بیرون نیاید، هیزم می آورم و خانه را به روی ساکنانش آتش می زنم، و آنان را به آتش می کشم یا علی را برای بیعت می بریم. تازیانه قنفذ را گرفتم و زدم. به خالد بن ولید گفتم: تو با مردان ما هیزم فراهم کنید. خودم خانه را آتش می زنم. فاطمه گفت: ای دشمن خدا و دشمن رسول او و دشمن امیرالمؤمنین. فاطمه دستهای خود را پشت در گذاشت تا مرا از باز کردن در بازدارد خواستم در را باز کنم. نتوانستم. پس با تازیانه به دستهایش زدم چنانکه دردش گرفت و من صدای ناله و گریه اش را می شنیدم. نزدیک بود که نرم شوم و از دم در بازگردم. اما کینه های علی و حرص او به خون دلیران عرب را به یاد آوردم...

پس لگدی به در زدم که فاطمه شکمش را به آن چسبانده بود و پشت آن پنهان شده بود. چنان فریاد می زد که گمان کردم که فریادش مدینه را زیر و رو کرد شنیدم که گفت: پدر! یا رسول الله! اینگونه با حبیبه و دخترت رفتار می شود؟! آه: فضّه! مرا بگیر که به خدا قسم جنین داخل شکم کشته شد. و شنیدم که او را درد زایمان گرفته است. او به دیوار تکیه داده بود. در را به داخل راندم و وارد شدم. به گونه ای در مقابلم ایستاد که جلوی دیدم را گرفت. از روی مقنعه چنان به گونه اش سیلی زدم که گوشواره اش کنده شد و روی زمین افتاد. علی بیرون آمد. چون احساس کردم که می آید، به سرعت بیرون دویدم و به خالد و قنفذ و کسانی که با آن دو بودند، گفتم: از خطر بزرگی نجات پیدا کردم.

در روایت دیگری آمده: جنایت بزرگی مرتکب شدم و اینک بر خودم ایمن

[صفحه 501]

نیستم. این علی است که از خانه بیرون آمده. همه با هم طاقت او را نداریم. علی بیرون آمد. فاطمه دستانش را به سر برد تا آن را باز کند و از آنچه به او رسیده بود، به خدای

بزرگ استغاثه کند. علی، پیراهنش را روی فاطمه انداخت و به او گفت: دختر رسول خدا! خداوند پدرت را برای جهانیان رحمت فرستاده است، پس تو نیز، ای سرور زنان! برای این خلق نگون بخت رحمت باش نه عذاب. درد زایمان او سخت شد. وارد خانه شد و جنینی را سقط کرد که علی او را محسن نامید.

جمعیتی زیاد فراهم کردم نه برای مقابله با علی بلکه باشد قلبم به آنان محکم شود. آمدم و او را که در محاصره قرار داشت، از خانه اش بیرون آوردم... ابوبکر می گفت: وای بر تو عمر! چه کاری بود که با فاطمه کردی؟! [699].

26- اشنانی، از جدش، از محمد بن عمار، از موسی بن اسماعیل، از حماد بن سلمه، از محمد بن اسحاق، از محمد بن ابراهیم تمیمی، از سلمه از ابی طفیل، از علی بن ابی طالب علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: علی! تو را در بهشت گنجی است و تو ذوالقرنین بهشت...

صدوق گوید: از برخی مشایخ شنیدم که می گفت: این گنج، فرزندش محسن است که فاطمه وقتی بین در و دیوار در فشار قرار گرفت، او را سقط کرد. وی به این روایت احتجاج کرده که می گوید: این جنین سقط شده در کنار در بهشت با حالتی چسبیده به زمین می ایستد، به او گفته می شود: داخل شو. می گوید: نه، داخل نمی شوم تا اینکه پدر و مادرم پیش از من وارد شوند». [700].

27- ابن طاووس در وصیتنامه خود به فرزندش می گوید:

«در کتاب طرائف برای بیان کرده ام که چگونه می خواستند خانه فاطمه را

[صفحه 502]

با کسانی که در آن بودند، آتش بزنند. عباس و جدت علی و حسن و حسین و عده ای از دیگر اخیار در خانه حضور داشتند». [701].

در یکی از فصول گذشته بخشی از سخنان سید ابن طاووس را می آوریم.
 28- مجلسی اول در شرح کتاب: من لا یحضره الفقیه، آنگاه که به موضوع شهادت فاطمه علیها السلام می رسد، می گوید: «سبب شهادت زهرا علیها السلام این بود که عمر به هنگام درخواست بیعت علی علیه السلام با ابوبکر، در راه شکم او زد و قنفذ غلام عمر به اذن او، زهرا علیها السلام را با تازیانه زد.

داستان این ماجرا نزد عامه و خاصه مشهور است و مفصل آن در کتاب سلیم بن قیس هلالی آمده است. در اثر همین ضربت پسری سقط شد که محسن نام داشت. نام او در کتاب الارشاد مفید مذکور است». [702].

29- مجلسی دوم: «... در یک روایت دیگر آمده که عمر، فاطمه علیها السلام را با تازیانه زد. زهرا علیها السلام در اثر همین ضربت مرد. وقتی که از دنیا رفت، جای تازیانه، همچون حلقه ی بازوبند روی بازویش باقی بود... فاطمه علیها السلام اجازه نداد که علی علیه السلام را ببرند تا اینکه او را پشت در فشردند. در اثر این فشار فرزندش را که رسول خدا صلی الله علیه و آله محسن نامیده بود، سقط کرد و هم در اثر آن از دنیا رفت.

در یک روایت دیگر آمده: مغیره بن شعبه به دستور عمر در راه شکم زهرا علیها السلام زد چنانکه محسن را سقط کرد. پس علی علیه السلام را به مسجد بردند». [703].

30- مجلسی دوم در تعلیقه ی خود بر حدیث صحیح مروی از امام کاظم علیه السلام که می گوید: «ان فاطمة صدیقة شهیده...» آورده: «این خبر که از متواترات است دلالت

[صفحه 503]

دارد که فاطمه علیها السلام با شهادت از دنیا رفت. سبب شهادت او این بود: چون

خلافت را غصب کردند و بیشتر مردم با آنان بیعت کردند، به دنبال امیرالمؤمنین علیه السلام فرستادند که برای بیعت حاضر شود اما علی امتناع ورزید. عمر آتش فرستاد تا خانه اهل بیت را به رویشان آتش زنند. می خواستند به زور وارد خانه شوند. فاطمه علیها السلام دم در جلویشان را گرفت که وارد نشوند. قنفذ غلام عمر به شکم فاطمه علیها السلام زد. چنانکه پهلویش شکست و در اثر آن جنینی سقط کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را محسن نامیده بود.

فاطمه علیها السلام در اثر همین ضربت بیمار شد و در این بیماری از دنیا رفت. طبری و واقدی در تاریخ خود روایت کرده اند: عمر بن خطاب با گروهی از جمله: اسید بن حضیر، سلمه بن اسلم به سراغ علی آمد و گفت: از خانه بیرون آید و آلا خانه را به رویتان آتش می زنم. ابن خزانه روایت کرده...» [704].

31- مجلسی دوم: «روایات ما و بلکه روایت اهل سنت نیز مستفیض است که عمر چنان فاطمه علیها السلام را ترساند که بچه اش را سقط کرد.

در روایات متواتر گذشت و خواهد آمد که اذیت فاطمه علیها السلام اذیت رسول خدا صلی الله علیه و آله است. آن دو علی علیه السلام را نیز اذیت کردند. در روایات فریقین به تواتر نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که علی را اذیت کند همانا مرا اذیت کرده است. خداوند متعال فرموده: (ان الذین يؤذون الله و رسوله و رسوله لعنهم الله فی الدنيا و الاخرة و اعد لهم عذاباً مهیناً...). [705].

32- مجلسی در شرح یک دعا می گوید: «اشاره است به آنچه اولی و دومی در اذیت علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام انجام دادند. آنان می خواستند خانه را به روی

[صفحه 504]

علی علیه السلام آتش بزنند و او را همچون شتر مهار کرده کشان کشان بردند و فاطمه

علیها السلام را در میان در چنان فشردند که محسن را سقط کرد و فرمود که شب هنگام او را دفن کنند که اوّلی و دومی بر جنازه اش حاضر نباشند و...» [706].

33- یکی از محدّثان و مورّخان از علمای قدمای ما، یکی از القاب فاطمه علیها السلام را «شهیده» شمرده است. [707] سپس در تفسیر آن گفته: «فاطمه، شهیده است. زیرا در خانه اش را به شکمش زدند. چنانکه فرزندش که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را محسن نامیده بود، در شکم مادر مرد». [708].

34- یکی می گوید: چون علی علیه السلام را بازداشت کردند، سخن گفت. از جمله فرمود: «ای گروه مکار بدکار، برای مسأله پاسخی مهیا کنید و برای ظلم و ستم خود در حقّ ما اهل بیت حسابی. آیا فاطمه علیها السلام در روز روشن زده می شود، و حقّ ما به زور و اجبار از ما گرفته؟!»

برای علی بن ابی طالب خیلی سخت است که شکم فاطمه علیها السلام در اثر زدن سیاه شود، در حالی که مقامش را می شناسند و جنگهایش را شاهد بوده اند...» [709].

35- فیض کاشانی: «... پس عمر جماعتی از طلقاء و منافقان را گرد آورد و با آنان به منزل امیرالمؤمنین علیه السلام آمد. چون با در بسته مواجه شدند، فریاد کشیدند: علی! بیرون بیا که خلیفه ی رسول خدا تو را می خواند.

در را برایشان باز نکردند. هیزم آوردند و دم در گذاشتند و آتش آوردند که آن را آتش زنند. عمر فریاد کشید: به خدا قسم، اگر در را باز نکنید، آن را آتش

[صفحه 505]

می زنیم.

چون فاطمه دانست که خانه اش را آتش می زنند، برخاست و در را باز کرد. پیش از آنکه از آنان دور شود، او را پرت کردند و فاطمه پشت در پنهان شد.

سپس به امیرالمؤمنین علیه السلام که روی فرشش نشسته بود، یورش بردند و دورش جمع شدند تا او را که گریبانش را گرفته بودند، به زور بیرون آورند و کشان کشان به مسجد بردند.

فاطمه بین آنان و شوهرش حائل شد و گفت: به خدا سوگند نمی گذارم که پسر عمویم را به ستم بکشید. وای بر شما! چه زود در حق ما اهل بیت به خدا و رسول او خیانت کردید و حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله شما را به پیروی، و محبت و تمسک به ما سفارش کرد و خداوند متعال فرمود: (قل لا اسئلكم علیه اجرأ الا المودة فی القربی). [710].

بیشتر مردم علی علیه السلام را به خاطر فاطمه علیها السلام رها کردند. عمر به قنفذ - لع - فرمان داد که او را با تازیانه بزند. قنفذ با تازیانه به پشت و پهلوئی فاطمه زد چنانکه او را سخت رنجور ساخت و اثرش در جسم شریفش باقی ماند. همین ضربت قویترین سبب سقط جنین او بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را محسن نامیده بود...». [711]

36- محمد بن احمد بن حسن دیلمی: «شمشیر زبیر شکسته شد، و سلمان خوار شمرده شد، عمار زده شد و علی مورد اذیت قرار گرفت و به خانه فاطمه یورش برده شد». [712].

37- همو: «بعضی گفته اند: علی را ریسمان به گردن آوردند، به او گفتند:

[صفحه 506]

بیعت کن و الا گردنت را می زنیم». [713].

38- همو: «روایت شده که علی علیه السلام از خانه اش بیرون نیامد تا اینکه درش را آتش زدند و به زور او را برای بیعت کشیدند». [714].

39- روایت شده که عمر به علی گفت: بیعت کن. گفت: اگر بیعت نکنم. گفت: گردنت را می زنیم.

«و این شرعاً و عقلاً اکراه است». [715].

40- صاحب کتاب الدولتین: «عمر، شعله ای آتش بر گرفت و به خانه آمد. فاطمه علیهاالسلام بیرون آمد. عمر به او گفت: به علی و عباس بگو بیرون آیند و آلا خانه را آتش می زنم.

بدون تردید، همین اجبار علی علیه السلام، جواز اقدام او بود...». [716].

41- سید تاج الدین بن علی بن احمد حسینی عاملی: «چون علی علیه السلام در شمار اندک و خذلان یاران خود نگریست، در خانه نشست عمر بن خطاب جماعتی را فراهم آورد و با آنان به خانه ی علی علیه السلام آمد. با در بسته روبه رو شدند کسی به آنان پاسخ نداد. عمر هیزم خواست و گفت: به خدا قسم، اگر در را باز نکنید، آن را آتش می زنیم.

فاطمه چون این را شنید، بیرون آمد و در را باز کرد. عمر در را به داخل راند و فاطمه پشت آن مخفی شد. پس او را با در فشار داد و همین سبب سقط فرزندش بود. روایت کرده اند که سبب وفاتش نیز همین بود.

آنان وارد خانه شدند و بر سر امیرالمؤمنین علیه السلام ریختند و او را به زور بیرون

[صفحه 507]

بردند. فاطمه علیهاالسلام بین علی و آنان حائل شد و گفت: به خدا قسم، نمی گذارم که پسر عمویم را به ستم ببرید. وای بر شما! چه زود در حق ما اهل بیت، به خدا و رسول خیانت کردید. عمر به قنفذ دستور داد. پس قنفذ او را با تازیانه زد چنانکه جایش روی بدن فاطمه علیهاالسلام ماند». [717].

42- طریحی معاصر مجلسی می گوید: «... ای برادران من! هر گاه به خود باز گردیم و پرستش هوا و هوس و پیروی از گمراهان را رها کنیم، آیا فکر می کنید که فاطمه علیها السلام راضی است که خالد بن ولید او را در فشار در قرار دهد تا محسن را سقط کند و قنفذ غلام ابوبکر چنان او را زد که اثر تازیانه روی بدنش بماند؟ آیا گمان می کنید راضی است که شوهر و پسر عمویش، پدر دو سبط پیغمبر صلی الله علیه و آله را کشیدند...» [718].

43- کتاب مؤتمر علماء بغداد: «ابوبکر، پس از آنکه با ترساندن و تهدید و زور و شمشیر از مردم برای خود بیعت گرفت و قنفذ، و خالد بن ولید و ابو عبیده جراح و گروهی از منافقان را به خانه علی و فاطمه علیها السلام فرستاد. عمر، دم در خانه، همان دری که بارها رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقابلش ایستاد و گفت: السلام علیکم یا اهل بیت النبوة، و هرگز بدون اجازه وارد نشد، هیزم جمع کرد و آن را آتش زد.

هنگامی که فاطمه علیها السلام پشت در آمد تا عمر و حزبش را برگرداند، عمر فاطمه را بین در و دیوار به شدت و قساوت فشار داد که بچه اش را سقط کرد و میخ در به سینه اش فرورفت، و فاطمه فریاد کشید: پدر! یا رسول الله! بنگر که پس از تو، از پسر خطاب و پور ابی قحافه چه به ما رسیده است. عمر به اطرافیانش توجهی کرد

[صفحه 508]

و گفت: فاطمه را بزید. تازیانه ها بر حبیبه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و پاره ی تنش فرود آمد چنانکه بدنش را مجروح کرد و آثار آن فشار خشونت آمیز و این صدمه تلخ در جسم فاطمه علیها السلام باقی ماند و در اثر آن مریض و رنجور و محزون شد تا اینکه چند روز پس از پدرش از دنیا رفت. فاطمه، پایه و اساس خانه ی نبوت

- است. فاطمه به سبب عمر بن خطاب کشته شد...». [719].
- 44- هاشم معروف الحسینی: «در یک روایت دیگر: وقتی خواستند وارد خانه فاطمه شوند و علی را از آن بیرون آورند، فاطمه خواست بین آنان و علی حائل شود، قنفذ او را سیلی زد و چشمانش را مجروح کرد». [720].
- 45- همو: «... در روایت سوم: فاطمه پشت در ایستاد تا آنان را از ورود به خانه بازدارد، به طرف در حمله بردند و آن را به سوی زهرا علیهاالسلام فشار دادند. او که باردار بود، پسری را سقط کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله محسن نامیده بود». [721].
- گویی می خواهد مهاجمان را از پیامد قتل محسن تبرئه کند. چه به خواننده القا می کند که محسن در نتیجه تدافع طرفین بواسطه ی در کشته شد.
- روایات متواتر دال بر عمدی بودن قتل محسن به واسطه ی فشار وارد بر زهرا علیهاالسلام بین در و دیوار توسط یکی از آنان، این را تکذیب می کند.
- 46- ابن حمزه زیدی به سند خود، از محمد بن اسحق، از عبدالرحمن بن حارث، از محمد بن رکانه که گفت: «عمر و خالد بن ولید و عیاش بن ربیع به خانه فاطمه آمدند، گفتند: به خدا قسم، باید برای بیعت بیرون آید. عمر گفت: به خدا سوگند! خانه را به رویتان آتش می زنم. فاطمه فریاد کشید: یا رسول الله! پس از تو

[صفحه 509]

چه کشیدیم.

- زیر با شمشیر کشیده بیرون آمد و به آنان حمله کرد. چون عیاش او را دید به عمر گفت: از این سگ پرهیز. عیاش پرده ای بر او افکند و او را در بغل گرفت و شمشیر را از دستش ربود و به سنگ زد تا شکست». [722].
- 47- همو به سند خود، از عبدالله بن عمر عمری، از زید بن اسلم، از پدرش که گفت:

«از کسانی بودم که هیزم جمع کردیم به در خانه علی آوردیم. عمر گفت: به خدا قسم، اگر علی بن ابی طالب بیرون نیاید، خانه را با ساکنانش آتش می زنیم». [723].

48- همو به سند خود، از محمد بن عبدالرحمن بن سائب بن زید، از پدرش که گفت: «من آن روز شاهد بودم که عمر می خواست خانه را به روی فاطمه آتش بزند. گفت: اگر بیرون نیایند که بیعت کنند، خانه را به رویشان آتش می زنم. گفتم: فاطمه در خانه است، آیا او را آتش می زنی؟ گفت: به هم خواهیم رسید، من و فاطمه!». [724].

49- ابن حمزه زیدی که تصریح کرده که خانه فاطمه علیهاالسلام چندین بار مورد هجوم قرار گرفت و بدین ترتیب روایات جمع کرده است. یکی از این روایات می گوید: علی از بیعت خودداری کرد و در خانه نشست، طلحه و زبیر هم به او پناه بردند و از خانه بیرون نیامدند تا عمر آمد و بر آن شد که خانه را بر روی آنان آتش بزند. روایت دیگر می گوید: ابوبکر برای نماز به مسجد رفت. او خالد بن ولید را دستور داد که در کنارش نماز گزارد و هنگامی که خواست سلام نماز را بر زبان آورد،

[صفحه 510]

علی را بکشد.

روایت سوم می گوید: علی را طناب به گردن آوردند تا به اکراه بیعت کرد. این حمزه چنین پاسخ داده: «این جریان در اوقات متعدد بوده و روایات نه با هم تناقض دارند و نه همدیگر را دفع می کنند». [725].

50- «از ابن عبدالرحمن روایت کرده اند که گفت: از شریک شنیدم که گفت: مگر با فاطمه چه کار داشتند؟ به خدا سوگند که نه سپاهی تجهیز کرد و نه گروهی فراهم آورد. به خدا قسم که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در قبر اذیت کردند». [726].

51- معاویه در نامه ای به محمد بن ابی بکر: «چون خداوند برای پیغمبرش آنچه نزد او

است، برگزید و وعده ای که به او داده بود، تمام کرد، و دعوتش را آشکار ساخت و حجت خویش آشکار کرد و او را به جوار خود برد، پدر تو و فاروقش اولین کسانی بودند که حق وی بگرفتند و با امرش مخالفت کردند، و بر این کار همدل و هم سخن بودند و او را به بیعت خویش خواندند، او دریغ ورزید و کوتاهی کرد و با وی سختیها کردند و قصدی عظیم داشتند...» [727].

52- مسعودی: «... علی علیه السلام از آنان روی برتافت. امیرالمؤمنین و شیعیانش آنگونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله از او پیمان گرفته بود، در خانه اش نشست. پس راه خانه علی در پیش گرفتند و به او یورش بردند. در خانه اش را آتش زدند و او را به زور بیرون کشیدند و سرور زنان را چنان به وسیله ی در فشار دادند که محسن را سقط کرد. علی را وادار به بیعت کردند. او امتناع ورزید و گفت: بیعت نمی کنم. گفتند: تو را می کشیم. گفت: اگر مرا بکشید، بدانید که من بنده خدایم و برادر

[صفحه 511]

رسول خدا صلی الله علیه و آله. دستش را کشیدند اما او دستش را بست چنانکه نتوانستند باز کنند. پس دست او را که گره کرده بود، مسح کردند...» [728].

53- نصر بن مزاحم، از محمد بن عبیدالله، از جرجانی که گفت: عمرو بن عاص در صفین به معاویه گفت: «مانع میان آن قوم و آب را برطرف کن. زیرا علی تشنه نمی ماند که تو سیراب باشی در حالی که عنان اسبان به دست او است و او به فرات نگاه می کند که یا از آن بنوشد و یا بمیرد. تو می دانی که علی شجاع کوبنده است. مردم عراق و حجاز با اویند. تو و من شنیدیم که گفت: اگر روز تفتیش خانه چهل مرد داشتم، منظورش خانه فاطمه است...» [729].

54- ابوبکر در بستر مرگ بیان کرد که سه کار کرده که کاش نکرده بود. سپس نام

برد. از جمله گفت: «کاش خانه فاطمه را حتی اگر به قصد جنگ بر ضد من بسته بودند، تفتیش نمی کردم و مردان را وارد آن نمی کردم». یا گفت: «کاش خانه را نگشوده بودم و آن را رها می کردم...» [730].

[صفحه 512]

علامه مجلسی می گوید: «... این سخن بر هجوم وی به خانه فاطمه علیهاالسلام به هنگام اجتماع علی و زبیر و دیگران و نیز بر این دلالت دارد که دیگران را از خود برای خلافت افضل می دانسته است». [731].

قابل توجه اینکه ابو عبید قاسم بن سلام این قضیه را نقل کرده اما به این خصلت اشاره ننموده و به این بسنده کرده که بگوید: «اما آن سه کار که کردم و کاش نکرده بودم: کاش چنین و چنان نمی کردم. برای این علتی یاد کرد که ابو عبید گفت: نمی خواهم آن را ذکر کنم و کاش در روز سقیفه ی بنی ساعده کار خلافت را از گردن خود افکنده بودم...» [732].

چرا ابو عبید فقط همین فقره را نمی خواهد بیان کند؟ پاسخ این پرسش را آگاهان، از سیاست این مردم و حقیقت مقاصد و گرایشات و مکر و تزویر آنان می دانند.

تحریف مروج الذهب مسعودی

55- مسعودی می گوید: «عروه بن زبیر برادرش عبدالله را در محاصره ی بنی هاشم در دره ای در مکه و فراهم کردن هیزم برای آتش زدن آنان، معذور می دانست و می گفت: او این کار را برای آن کرد که تفرقه و پراکندگی ایجاد نشود و مسلمانان با هم اختلاف نکنند و بنی هاشم نیز به طاعت او درآیند و در نتیجه با هم متحد باشند؛ چنانکه عمر بن خطاب، وقتی بنی هاشم از بیعت ابوبکر درنگ

[صفحه 513]

کردند، هیزم جمع کرد تا خانه را به رویشان آتش زند». این مطلب را مسعودی در مروج الذهب، ج 3، ص 86 چاپ میمنیه آورده است اما در چاپهای دیگر عبارت اخیر: چنانکه عمر بن خطاب، وقتی بنی هاشم... حذف شده است. ابن ابی الحدید [733] نص مسعودی را چنانکه در چاپ میمنیه آمده به صورت صحیح نقل کرده است. این نشان می دهد که دست خیانت و تزویر در سایر چاپهای مروج الذهب دخل و تصرف کرده است. موارد بسیار دیگری نیز پیدا کرده ایم که کتابها را تحریف کرده اند. [734]

تحریف معارف ابن قتیبه

56- در قضیه ی سقط محسن نیز می بینیم که کتاب المعارف ابن قتیبه را تحریف کرده اند. بنا به نقل ابن شهر آشوب (متوفای 588 ه): «... و در معارف قتیبی آمده: محسن در اثر ضربت قنفذ عدوی سقط شد». [735]. گنجی شافعی (متوفای 685 ق) از شیخ مفید نقل می کند: «او بر جمهور افزوده و گفته: فاطمه علیها السلام پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله پسری سقط کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را محسن نامیده بود. این چیزی است که نزد هیچ یک از اهل نقل جز ابن قتیبه نیست». [736]. به نظر می رسد با توجه به قرینه کلام ابن شهر آشوب منظور گنجی نقل ابن قتیبه در کتاب المعارف است.

[صفحه 514]

اما در کتاب المعارف ص 92، چاپ 1353 ه آمده: «اما محسن بن علی، در کودکی مرد». در چاپهای متداول امروزی همین نقل آمده است. به نظر شما چرا کتابها را تحریف و به تاریخ و حقیقت خیانت می کنند؟!

57- شهرستانی (متوفای 548 ق) در سخن خویش از نظام (متوفای 231 ق) می گوید: «و در فریب و دروغ افزوده می گوید: عمر در روز بیعت به شکم فاطمه زد چنانکه فرزندش را سقط کرد. او فریاد می زد: خانه اش را به روی ساکنانش آتش زنید. در حالی که خانه جز علی، و فاطمه و حسن و حسین کسی نبود». [737].

بغدادی از نظام نقل می کند که درباره ی عمر گفت: «او فاطمه را زد و میراث عترت (خاندان پیغمبر) را از آنان منع کرد». [738].

مقریزی می گوید: «... به زعم وی، عمر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را زد و میراث عترت را از آنان منع کرد». [739].

صفدی نقل می کند که نظام گفت: «عمر در روز بیعت به شکم فاطمه زد چنانکه فرزندش را سقط کرد». [740].

ملاحظه مهم: جاحظ درباره ی نظام گفته: «او شدیدترین مردم در اعتراض به رافضیان در طعن آنان بر صحابه بود». [741].

58- در شرح حال محمد بن عبدالله بن عمر بن محمد بن حسن فارس، ابوالحیاء واعظ بلخی گفته اند: «علی بن محمود به من خبر داد و گفت: بلخی واعظ همواره

[صفحه 515]

در مجالس خود صحابه را سب و ناسزا می گفت. روزی در مجلس حاضر شدم، گفت: روزی فاطمه گریست. علی به او گفت: فاطمه! چرا گریه می کنی؟ مگر من فیء

(فدک) تو را گرفتم؟ مگر من حق تو را غضب کردم؟ مگر من چنین کردم؟ مگر من چنان کردم؟ و چیزهایی را برشمرد که به زعم رافضیان، شیخین در حق فاطمه انجام داده اند. پس مجلس از گریه رافضیان حاضر به ضجّه افتاد. او در صفر سال 596 مرد». [742].

59- ابن سعد به سند خود از سلمی گفت: «فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ما مریض شد. روی که در آن از دنیا رفت، علی از خانه بیرون رفت. فاطمه به من گفت: مادر! آب بریز تا غسل نمایم. پس من آب ریختم و او به بهترین وجه خودش را غسل داد. سپس گفت: لباسهای نویم را بیاور. لباسهایش را آوردم. پوشید. سپس گفت: رختخوابم را وسط اطاق بیداز. چنان کردم، روی آن به پشت دراز کشید و رو به قبله کرد، سپس گفت: مادر! من هم اکنون می میرم، خودم را غسل داده ام، احدی شانه ام را باز نکند.

سلمی گفت: فاطمه وفات کرد علی آمد. به او خبر دادم، گفت: نه به خدا قسم. احدی شانه اش را باز نخواهد کرد. پس او را برد و با همان غسل، دفن کرد». [743].

60- در یک متن دیگر: وقتی با ابوبکر بیعت شد، علی و زبیر نزد فاطمه می آمدند و با او مشورت می کردند و سپس به دنبال کار خود می رفتند. خبر به گوش عمر رسید، نزد فاطمه آمد؛ گفت: «دختر رسول خدا! به خدا قسم، احدی از خلق از پدرت برایم دوست داشتنی تر نبود و پس از او هیچکس از تو برایمان

[صفحه 516]

دوست داشتنی تر نیست. به خدا قسم این مانع من نمی شود که اگر این افراد نزد تو گرد آیند، دستور دهم که در را به رویشان آتش زنند. چون عمر بیرون رفت آنان نزد فاطمه آمدند، گفت: می دانید که عمر نزد من آمد و به

خدا سوگند خورد که اگر برگشتید، در را به رویتان آتش خواهد زد. به خدا قسم، به آنچه سوگند خورد، عمل خواهد کرد. پس با کامیابی پراکنده شوید و خوب بیندیشید. از نزد فاطمه پراکنده شدند و تا بیعت نکردند، نزدش بازنگشتند...» [744].

61- بلاذری از ابن عباس: «ابوبکر، وقتی علی از بیعت با او خودداری کرد، عمر بن خطاب را نزد او فرستاد و گفت: او را با خشونت هر چه تمام تر نزد من بیاور. عمر نزد علی آمد، بینشان سخنانی گذشت. از جمله گفت: شیری را بدوش که بخشی از آن تراست. به خدا قسم، این شوق وافر تو به امارت او نیست جز اینکه تو را پس از خود برگزیند...» [745].

62- یعقوبی: «ابوبکر و عمر خبر یافتند که گروهی از مهاجران و انصار با علی بن ابی طالب در خانه فاطمه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله فراهم گشته اند. پس با گروهی آمدند و به خانه هجوم آوردند و علی بیرون آمد و شمشیری حمایل داشت. پس عمر به او برخورد و با او گلاویز شد و او را بر زمین زد و شمشیرش را شکست و به خانه ریختند. پس فاطمه بیرون آمد و گفت: به خدا قسم یا بیرون روید یا حجاب از مویم بردارم و نزد خدا ناله و زاری کنم. پس بیرون رفتند و هر که در

[صفحه 517]

خانه بود برفت و چند روی بماندند. سپس یکی از دیگری بیعت می کردند لیکن علی جز پس از شش ماه و به قولی پس از چهل روز بیعت نکرد» [746].
آنجا که می گوید: علی بیرون آمد و شمشیری حمایل داشت... شاید صحیح این باشد که زبیر بیرون آمد... آنطور که از سایر مصادر استفاده می شود.

63- زید بن اسلم: «هنگامی که علی و یارانش از بیعت امتناع کردند، از کسانی بودم که با عمر هیزم به در خانه فاطمه می آوردیم. عمر به فاطمه گفت: کسانی که در خانه

هستند بیرون فرست و آلا خانه را با هر که در آن است، آتش می زنم. گوید: علی و حسن و حسین و جماعتی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه بودند. فاطمه گفت: پس خانه را به روی فرزندانم آتش می زنی؟! گفت: آری به خدا قسم! یا بیرون می آیند تا بیعت کنند». [747] ابن خرداذبه یا ابن خردابه یا ابن خیرانه یا ابن خذابه نیز آن را روایت کرده است. [748].

واقدی گوید: عمر با جماعتی از جمله اسید بن حضیر، و سلمه بن اسلم اشهلی نزد علی آمدند. عمر گفت: بیرون آید و آلا خانه را به رویتان آتش می زنیم. [749].

64- شیخ حرّ عاملی: «ناقلان اخبار و تدوینگران تواریخ روایت کرده اند که عمر چون با رفیقش بیعت شد و علی تخلف کرد، به خانه فاطمه آمد تا از علی بخواهد که بیعت کند، سخنان خشنی بر زران آورد و دستور داد که هیزم آوردند تا

[صفحه 518]

خانه را به روی کسانی که در آن بودند، آتش زند. امیرالمؤمنین و همسر و دو فرزندش و کسانی که به آنان پناه برده بودند: زبیر و گروهی از بنی هاشم، در خانه بودند. واقدی، و ابن جبیر، و ابن عبدربه از جمله ناقلان این مطلب هستند». [750].

65- موسی بن عقبه از ابن شهاب: «مردانی از مهاجران از جمله علی بن ابی طالب و زبیر از بیعت ابوبکر خشمگین شدند و به خانه فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند. عمر با گروهی از مهاجرین و انصار از جمله اسید بن حضیر و سلمه بن سلامه - هر دو از بنی عبدالاشهل و ثابت بن قیس بن شماس خزرجی آمدند و با آن دو گفتگو کردند. یکی از این قوم شمشیر زبیر را از او گرفت و به سنگ زد تا شکست». [751].

«موسی بن عقبه در مغازی خود، از سعد بن ابراهیم که پدرم مرا حدیث کرد که پدرش

عبدالرحمن عوف با عمر بود، محمد بن مسلمه، شمشیر زبیر را شکست. سپس ابوبکر خطبه خواند و برای مردم عذر آورد». [752].

66- ابن شحنه پس از ذکر نام کسانی که از بیعت ابوبکر امتناع کردند و به علی بن ابی طالب گراییدند، می گوید: «عمر به خانه آمد تا آن را به روی کسانی که در آن هستند، آتش بزند. فاطمه با او روبه رو شد، عمر گفت: شما نیز در آنچه امت در آن داخل شده اند، داخل شوید. ابن واصل گفت: علی بیرون آمد و با ابوبکر بیعت کرد. عایشه گفت: علی با ابوبکر بیعت نکرد تا فاطمه وفات کرد...». [753].

[صفحه 519]

67- ابن عبدالرّه معتزلی - بلاذری و دیگران هم - روایت کرده اند: «اما علی، عباس و زبیر، در خانه نشستند تا اینکه ابوبکر، عمر بن خطاب را فرستاد تا آنان را از خانه فاطمه بیرون کشد و به او گفت: اگر سرپیچی کردند، با آنان بجنگ.

عمر با شعله ای آتش آمد تا خانه را به رویشان آتش زند فاطمه با او روبه رو شد، گفت: پسر خطاب آمدی که خانه ی ما را آتش بزنی؟! یا گفت: در خانه ام یا خانه ام را به رویم آتش می زنی؟!». [754].

گفت: بلی، یا در آنچه امت در آن داخل شده اند، داخل می شوید... یا گفت: بلی، و این بهترین کار برای تقویت دین پدرت می باشد. پس علی آمد و بیعت کرد». [754].

68- ابن جریر: ابن حمید ما را حدیث کرد و گفت: جریر، از مغیره، از زیاد بن کلب، ما را حدیث کرد و گفت: عمر بن خطاب بن منزل علی آمد که طلحه و زبیر و مردانی از مهاجران در آن بودند. گفت: به خدا قسم، خانه را به رویتان آتش می زنم یا برای بیعت بیرون می آید.

زبیر با شمشیر کشیده بیرون آمد. پایش لغزید و به زمین خورد. شمشیر از دستش افتاد. بر سرش ریختند و او را گرفتند. [755].

69- در نص دیگری از ابن جریر: «علی و زبیر از بیعت تخلف کردند. زبیر

[صفحه 520]

شمشیرش را صیقل داد و گفت: آن را در نیام نکنم تا اینکه با علی بیعت کنند. این مطلب به ابوبکر و عمر رسید. عمر گفت: شمشیر زبیر را بگیرید و به سنگ بزنید. گفت: عمر به طرف آنان رفت و علی و زبیر را خسته و رنجور آورد. گفت: یا به رضا بیعت می کنید یا به اکراه. پس آن دو بیعت کردند». [756].

70- ابن ابی الحدید: «ابوبکر گفت: ابوسعید عبدالرحمن بن محمد ما را حدیث کرد و گفت: علی از بیعت با ابوبکر تخلف کرد. پس او را ریسمان بر گردن، دوان دوان آوردند. او می گفت: ای مسلمانان! به چه جرمی گردن مردی از مسلمانان زده می شود که نه به واسطه ی مخالفت بلکه به خاطر حاجتی از بیعت تخلف کرده است؟! علی از مجلسی نمی گذشت مگر اینکه به او گفته می شد: برو بیعت کن». [757].

71- همو: «جز علی، کسی از بیعت ابوبکر تخلف نکرد. او به خانه فاطمه متوسل شد. پس کوشیدند تا مگر او را به زور ببرند. فاطمه علیهاالسلام به در خانه آمد و سخنانش را به گوش کسانی که علی را می خواستند، رسانید». [758].

72- همو: «گویم: این معنی را برخی از شاعران طالبی اهل حجاز در سروده های خود آورده اند نقیب جلال الدین عبدالحمید بن محمد بن عبدالحمید علوی آن را برایم خواند و گفت: خود شاعر که فعلا اسمش از یادم رفته، شعرش را برایم خواند:

یا اباحفص الهوینی و ما کنت

ملیاً بذاک لولا الحمام

أتموت البتول غضبی و نرضی

ما کذا یصنع البنون الکرام!

[صفحه 521]

شاعر، عمر را مخاطب خود می سازد و می گوید: عمر! آرام تر، با ما مدارا و به ملایمت رفتار کن نه با خشونت. تو نه شایسته آن بودی که چنین مخاطب قرار گیری و از تو درخواست عطف و مهربانی شود و نه قادر بودی به گونه ای وارد خانه فاطمه علیهاالسلام شوی که وارد آن شدی، اگر پدرش که به احترام او فاطمه محترم بود، از دنیا نرفته بود. پس چون پدرش وفات کرد، کسانی در او طمع ورزیدند که هرگز در حیات پدرش چنین طمعی نمی کردند.

سپس می گوید: آیا مادرمان غضبناک از دنیا می رود و ما خشنود و راضی می شویم؟! در این صورت فرزندان شایسته ای نیستیم. چه فرزند شایسته کسی است که به رضای پدر و مادرش خشنود می شود و به خشم و غضب آنان خشمگین.

به نظر من صحیح آن است که فاطمه علیهاالسلام در حالی از دنیا رفت که از ابوبکر و عمر خشمگین بود و وصیت کرد که آن دو بر او نماز نگذارند». [759].

73- همو: «ابوبکر جوهری گفت: ابوبکر باهلی، از اسماعیل بن مجالد، از شعبی که گفت: ابوبکر گفت: عمر! خالد بن ولید کجاست؟ گفت: اینجاست. گفت: نزد این دو مرد- علی و زبیر- بروید و آنان را نزد من بیاورید.

عمر و خالد بن ولید راه افتادند تا به خانه فاطمه رسیدند. عمر وارد خانه شد و خالد

بیرون در ایستاد. عمر به زبیر گفت: این شمشیر چیست؟ گفت: آن را آماده کرده ام تا با علی بیعت کنم. گفت: عده ای زیاد در خانه بودند. از جمله: مقداد بن اسود و جمهور بنی هاشم. عمر شمشیر را از او ربود و به تخته سنگی که در خانه بود، زد و شکست. پس دست زبیر را گرفت و او را بلند کرد. سپس به جلو راند و از خانه بیرون کرد. به خالد گفت: خالد! این را داشته باش. خالد او را

[صفحه 522]

گرفت. بیرون خانه عده ای زیاد از مردم با خالد بودند که ابوبکر در پی آن دو فرستاده بود. عمر وارد خانه شد و به علی گفت: بیا خیز بیعت کن. علی درنگ کرد و پاسخ نداد. عمر دستش را گرفت و گفت: برخیز. علی حاضر نشد بپا خیزد. پس او را نیز همچون زبیر برد.

خالد آن دو را گرفت و عمر و دیگران از پشت سر آنان با خشونت به جلو می راندند. مردم جمع شده بودند و نظاره می کردند، خیابانهای مدینه از مردان پر شده بود. فاطمه که دید عمر با علی چه کرد، فریاد کشید و شیون کرد عده ی زیادی از زنان بنی هاشم و دیگران با او جمع شدند. به در حجره اش آمد و فریاد زد: ابوبکر! چه زود به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله یورش بردید! به خدا قسم، با عمر سخن نگویم تا خدایم را ملاقات کنم». [760].

74- ابن ابی الحدید داستان سقیفه را از جوهری روایت می کند: «ابوبکر (جوهری) گفت: ابوزید عمر بن شبه از احمد بن معاویه از نصر بن شمیل از محمد بن عمرو، از سلمه بن عبدالرحمن ما را حدیث کرد و گفت: وقتی ابوبکر بر منبر جلوس کرد، علی و زبیر و گروهی از بنی هاشم در خانه فاطمه علیهاالسلام بودند. عمر نزدشان آمد و گفت: قسم به کسی که جان من بدست او است، یا برای بیعت بیرون می آید یا خانه را به

رویتان آتش می زنم!

زبیر با شمشیر کشیده بیرون آمد. مردی از انصار و زیاد بن لبید، او را در بر گرفتند. شمشیر از دستش افتاد. ابوبکر از بالای منبر فریاد کشید: آن را به سنگ بزن. شمشیر را به سنگ زد و شکست.

ابوعمر و بن حماس گفت: سنگ را دیدم که جای آن ضربت بر آن بود. گفت:

[صفحه 523]

این جای ضربت شمشیر زبیر است.

سپس ابوبکر گفت: رهایشان کنید. خداوند آنان را خواهد آورد. پس از آن، بیرون آمدند و با او بیعت کردند». [761].

75- ابوبکر (جوهری) گفته: در یک روایت دیگر آمده که سعد بن ابی وقاص و نیز مقداد بن اسود، در خانه فاطمه با آنان بودند. آنان گرد آمده بودند تا با علی بیعت کنند. عمر آمد تا خانه را به رویشان آتش بزند. زبیر شمشیر به دست بیرون آمد. فاطمه گریان و فریادکنان بیرون آمد و بر سر مردم فریاد کشید. آنان که در خانه بودند گفتند: ما نه معصیتی کرده ایم و نه با کار نیکی که مردم در آن اجماع کرده اند، مخالفتی داریم. ما جمع شده ایم تا قرآن را در یک مصحف گرد آوریم. سپس با ابوبکر بیعت کردند. مسأله گذشت و مردم آرام شدند. [762].

76- ابوبکر گفت: «ابوزید عمر بن شبه از رجال خود مرا حدیث کرد و گفت: عمر همراه عده ای از مردان انصار و شمار اندکی از مهاجران به خانه فاطمه آمد و گفت: قسم به کسی که جانم به دست او است، یا برای بیعت بیرون می آید یا خانه را به رویتان آتش می زنم. زبیر با شمشیر کشیده بیرون آمد. زیاد بن لبید انصاری، و یک مرد دیگر او را در بر گرفتند. شمشیر از دستش افتاد. عمر آن را به سنگ زد تا شکست.

سپس آنان را در حالی که گریبانشان را گرفته بودند، با خشونت بیرون کشیدند تا با ابوبکر بیعت کردند». [763].

77- ابوزید: «نضر بن شمیل گفت: وقتی شمشیر زبیر از دستش فروافتاد، آن را برای ابوبکر که روی منبر خطبه می خواند، بردند، گفت: آن را به سنگ بزنید.

[صفحه 524]

ابوعمر و بن حماس گفت: من آن سنگ را دیدم که اثر آن ضربه بر آن بود. مردم می گفتند: این اثر ضربت شمشیر زبیر است». [764].

78- ابن عبدالحمید گفت: «وقتی مردم در این باره بر او سخت گرفتند، ام مسطح بنت اثاثه بیرون آمد تا در کنار قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله ایستاد و گفت:

كانت امور انباء و هنبثه

لو كنت شاهدا لم تكثر الخطب

انا فقدناك فقد الارض وابلها

و اختل قومك فاشهدهم و لا تغب [765].

ابوبکر احمد بن عبدالعزیز گفت: ابوزید عمر بن شبه به ما خبر داد و گفت: ابراهیم بن منذر از ابن وهب، از ابن لهیعه، از ابوالاسود، ما را حدیث کرد و گفت: شماری از مردان مهاجران در بیعت ابوبکر خشمگین شدند که بدون مشورت صورت گرفته است. علی و زبیر نیز خشمگین شدند و مسلحانه به خانه فاطمه پناه بردند. عمر جماعتی از جمله اسید بن حضیر و سلمه بن سلامه بن وقش - هر دو از بنی عبدالاشهل - آمدند و به

خانه یورش بردند. فاطمه علیهاالسلام فریاد کشید و آنان را به خدا قسم داد. آنان شمشیر علی و زبیر را گرفتند و به دیوار زدند تا هر دو شکست. سپس عمر، علی و زبیر را بیرون کشید تا بیعت کردند». [766].

79- ابوبکر به اسناد دیگری که ذکر کرده، روایت می کند که ثابت بن قیس بن شماس با کسانی بود که همراه عمر در خانه فاطمه علیهاالسلام حضور یافتند. این ثابت، برادر دینی بنی الحارث بن خزرج است.

80- همچنین روایت کرده که محمد بن مسلمه همراه آنان بود و هم او بود که

[صفحه 525]

شمشیر زبیر را شکست. [767].

81- عمر همراه گروهی از جمله اسید بن حضیر و سلمه بن اسلم به خانه فاطمه آمد و به آنان گفت: راه بیفتید و بیعت کنید. از دستور او سرپیچی کردند. زبیر شمشیر به دست بیرون آمد. عمر گفت: مواظب سگ باشید. سلمه بن اسلم پرید و شمشیر را از دست زبیر گرفت و به دیوار زد. سپس او و علی بنی هاشم را بردند. علی می گفت: من بنده ی خدا، و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم. تا اینکه او را به نزد ابوبکر بردند. به او گفته شد: بیعت کن. گفت: من از شما به این امر - خلافت - سزاوارتر هستم. با شما بیعت نمی کنم، شما به بیعت با من سزاوارترید. خلافت را با احتجاج به قرابت و نزدیکی خود به رسول خدا صلی الله علیه و آله از انصار گرفتید. پس افسار اطاعت را به شما دادند و خلافت را به شما سپردند. من به همان چیز بر شما احتجاج می کنم که شما بر انصار احتجاج کردید. پس اگر از خدا می ترسید، با ما به انصاف رفتار کنید و مثل آنچه انصار برایتان شناختند، شما برای ما بشناسید و الا خود را برای ستم آماده کنید، در حالی که می دانید.

عمر گفت: تو را رها نمی کنیم تا بیعت کنی. علی به او گفت: عمر! شیری را بدوش که تو را نیز از آن نصیبی است. امروز خلافتش را محکم کن تا فردا آن را به تو برگرداند. به خدا قسم نه سخن تو را می پذیرم و نه با او بیعت می کنم. ابوبکر به او گفت... [768].

82- ابن ابی الحدید معتزلی می گوید: «اما امور شنیع و زشتی که شیعه نام می برد از قبیل فرستادن قنغد به خانه فاطمه علیها السلام و اینکه او را با تازیانه زد، چنانکه همچون بازوبند به دور بازویش حلقه زد و اثرش بود تا از دنیا رفت و اینکه عمر،

[صفحه 526]

فاطمه را بین در و دیوار فشار داد که فریاد کشید: پدر! یا رسول الله!؛ و فرزندش را سقط کرد؛ همه از نظر علمای ما بی اساس است... و فقط شیعه آن را نقل کرده است». [769].

در حالی که خودش حدیث سقط محسن را از استادش نقل کرد و درباره ی موضع رسول خدا صلی الله علیه و آله از این جریان، طرح پرسش کرد، آنگاه که روایت کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله خون هبار بن اسود را مباح اعلام فرمود: زیرا او زینب را ترسانده بود هنگامی که ابن ابی الحدید از استادش خواست نظرش را در این باره بیان کند، به او گفت: اخبار این مسأله از نظرش متعارض است و در این باره نظر خاصی ندارد. [770].

همانگونه که ملاحظه کردید دهها متن از غیر شیعه آوردیم که این مسأله را اثبات می کند. لذا گفته ابن ابی الحدید در اینجا بی مورد است.

83- ابن ابی الحدید: «اما حدیث هجوم به خانه ی فاطمه، درباره اش سخن گفتیم. از نظر من ظاهراً روایت سید مرتضی و شیعه صحیح است اما نه همه آنچه گمان می برند

بلکه بعضی از موارد آن. ابوبکر حق دارد که پشیمان شود و از این کار متأسف باشد. این بر قوت دینت و ترس وی از خداوند دلالت دارد. این ندامت وی برای اینکه یک منقبت برای او باشد، سزاوارتر است تا یک طعن علیه او». [771].

84- همو: «اما حدیث آتش زدن و کارهای رسوای دیگر از این قبیل و گفته ی کسانی که می گویند: علی را گرفتند و عمامه اش را به گردنش انداختند و بردند و مردم اطرافش نظاره می کردند؛ بعید می نماید و فقط شیعه نقل کرده است. علاوه

[صفحه 527]

بر این عده ای از اهل حدیث نیز مانند آن روایت کرده اند». [772].

ما نمی دانیم چگونه بین این دو جمله اخیرش جمع کنیم خصوصاً که معتزله از این دسته راویان هستند؟ ملاحظه کردید که هر آنچه وی بعید می داند پیروان نحله اش - معتزله - روایت کرده اند.

سید مرتضی گفته: به ردّ نصوص با بعید شمردنها و بدون ذکر دلیل و توجیه قابل توجه و التفات نمی شود.

85- ابن قتیبه دینوری: اما علی و عباس بن عبدالمطلب و کسانی از بنی هاشم که همراه آنان بودند و زبیر بن عوام به خانه هایشان رفتند. عمر همراه جماعتی از جمله اسید بن حضیر و سلمه بن اسلم به سراغشان رفت. گفتند: راه بیفتید با ابوبکر بیعت کنید اما آنان سرپیچی کردند. زبیر بن عوام شمشیر به دست بیرون آمد. عمر گفت: مواظب این مرد باشید، او را بگیرید. سلمه بن اسلم پرید و شمشیر را از دست زبیر گرفت و به دیوار زد. او را بردند تا بیعت کرد. بنی هاشم نیز رفتند و بیعت کردند.

علی - کرم الله وجهه - را نزد ابوبکر آوردند. او می گفت: من بنده ی خدا، و برادر رسول اویم. به او گفته شد: با ابوبکر بیعت کن.

گفت: من از شما به این امر - خلافت - سزاوارتر هستم. با شما بیعت نمی‌کنم و شما به بیعت با من سزاوارترید. خلافت را با احتجاج به قرابت و نزدیکی خود به پیغمبر صلی الله علیه و آله از انصار گرفتید اما آن را از ما اهل بیت غصب می‌کنید؟ مگر شما گمان نمی‌برید که از انصار به خلافت سزاوارترید، چه محمد از شماست. آنان افسار اطاعت را به شما دادند و خلافت را به شما واگذار کردند.

من نیز به همان چیز بر شما احتجاج می‌کنم که شما بر انصار احتجاج کردید: ما به زنده و مرده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله از همگان سزاوارتریم. پس اگر ایمان دارید، با ما به

[صفحه 528]

انصاف رفتار کنید و آلا خود را برای ستم آماده کنید، در حالی که می‌دانید.

عمر گفت: تو را رها نمی‌کنیم تا بیعت کنی.

علی به او گفت: امروز شیری را بدوش که تو را نیز از آن نصیبی است. امروز خلافتش را محکم کن تا فردا آن را به تو برگرداند. پس گفت: به خدا قسم، عمر! نه سخن تو را می‌پذیرم و نه با او بیعت می‌کنم. [773].

86- همو: ابوبکر قومی را یاد کرد که از بیعت او تخلف کردند و نزد علی - کرم الله وجهه - نشستند. عمر را نزدشان فرستاد. عمر به خانه علی آمد و آنان را صدا زد. از بیرون آمدن، خودداری کردند. هیزم خواست و گفت: قسم به کسی که جان عمر به دست او است، یا از خانه بیرون می‌آیید یا آن را با هر که در آن است، آتش می‌زنم. به او گفتند: اباحفص! فاطمه در خانه است؟

گفت: اگر چه...

پس بیرون آمدند و بیعت کردند مگر علی که به زعم خود گفته بود: سوگند خورده‌ام

که از خانه بیرون نیایم و ردایم را بر دوش نیفکنم تا قرآن را جمع کنم. فاطمه علیها السلام بر در ایستاد، گفت: قومی از شما بدمحضرت تر ندیدم، جنازه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را روی دست ما رها کردید و بین خود به توافق رسیدید، ما را به امارت برنگزیدید و حق ما را ندادید.

عمر نزد ابوبکر آمد، به او گفت: آیا این متخلف از بیعت را نمی گیری؟ ابوبکر به قنفذ، غلام خود گفت: برو علی را برایم بخوان. قنفذ نزد علی رفت: علی به او گفت: چه حاجتی داری؟ گفت: خلیفه رسول خدا تو را می خواند.

[صفحه 529]

علی گفت: چه زود بر رسول خدا دروغ بستید. قنفذ برگشت و پیام را ابلاغ کرد. راوی می گوید: ابوبکر مدتی دراز گریست. عمر بار دوم گفت: به این متخلف از بیعت مهلت مده. ابوبکر به قنفذ گفت: نزد علی باز گرد، به او بگو: خلیفه رسول خدا تو را می خواند تا با او بیعت کنی. قنفذ نزد علی آمد و مأموریتش را ابلاغ کرد. علی صدایش را بلند کرد و گفت: سبحان الله! مدعی چیزی شده که حق او نیست. قنفذ باز گشت و پیامش را ابلاغ کرد. ابوبکر مدتی دراز گریست. عمر پیا خاست و با جماعتی به راه افتاد تا به در خانه فاطمه رسید. در زدند. فاطمه، چون صدایشان را شنید، با صدای بلند گفت: پدر! یا رسول الله! پس از تو از پسر خطاب و پور ابی قحافه چه کشیدیم؟ وقتی مردم صدا و گریه اش را شنیدند، گریان پراکنده شدند و نزدیک بود که قلوبشان بشکافد و جگرشان پاره پاره شود. عمر و عده ای ماندند. علی را بیرون آوردند و به نزد ابوبکر بردند. به او گفتند: بیعت کن. گفت: اگر بیعت نکنم چه؟ گفتند: در این صورت

به خدایی که جز او معبودی نیست، گردنت را می زنیم. گفت: در این حال، بنده ی خدا و برادر رسول او را می کشید.

عمر گفت: بنده ی خدا بلی برادر رسول خدا نه.

ابوبکر ساکت بود و چیزی نمی گفت: عمر به او گفت: آیا او را فرمان نمی دهی که بیعت کند؟ گفت: او را تا فاطمه در کنارش باشد بر چیزی اجبار نمی کنم.

علی نالان و گریان به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله رو کرده و فریاد می زد. (یابن امّ انّ القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی) [774].

87- عمر به ابوبکر گفت: با فاصله فاطمه بیا که او را خشمگین کرده ایم. با هم

[صفحه 530]

به راه افتادند و از فاطمه اجازه ی ورود خواستند. فاطمه به آن دو اجازه نداد. نزد علی آمدند و با او صحبت کردند. علی آن دو را نزد فاطمه آورد. چون نزد او نشستند، رویش را به طرف دیوار کرد. به او سلام کردند، پاسخ نداد. ابوبکر صحبت کرد و گفت: ای حبیبه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله! همانا قرابت رسول خدا برایم دوست داشتنی تر از قرابت خودم است و تو نزد من از دخترم عایشه، محبوب تری، دوست داشتم وقتی پدرت مرد، من هم با او مرده بودم و پس از او زنده نمی ماندم. آیا به نظر تو، من تو را می شناسم و فضیلت و شرافت تو را می دانم و با این وجود حق تو و میراث پدری ات را از تو منع می کنم جز اینکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت:

«ما ارث نمی گذاریم. آنچه از ما بماند، صدقه است.»

فاطمه گفت: اگر حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله برایتان نقل کنم، آن را می دانید و بدان عمل می کنید؟ گفتند: آری.

گفت: شما را به خدا قسم می دهم آیا از رسول خدا نشنیدید که گفت: «رضایت فاطمه رضایت من است و سخط فاطمه، سخط من. پس هر که فاطمه، دخترم را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر که فاطمه را خشنود کند، مرا خشنود کرده و هر که فاطمه را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است؟!».

گفتند: آری، آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم.
گفت: پس من خدا و فرشتگان او را شاهد می گیرم که شما دو نفر مرا به خشم آوردید و مرا خشنود نکردید، و اگر پیغمبر را ملاقات کنم، قطعاً از شما به او شکایت خواهم کرد.

ابوبکر گفت: فاطمه! پناه می برم به خدا از سخط او و سخط تو. پس به آواز بلند شروع به گریستن کرد چنانکه نزدیک بود، قالب تهی کند و فاطمه گفت: به خدا

[صفحه 531]

قسم که در هر نمازی، او را علیه تو می خوانم (تو را نفرین می کنم). سپس ابوبکر گریان بیرون شد. مردم دورش را گرفتند. به آنان گفت: هر کدام از شما شب با همسرش دست به گردن می خوابد و با خانواده اش شاد و مسرور است، اما مرا به حال خود رها کرده اید. نیازی به بیعت شما ندارم مرا رها کنید.
گفتند: ای خلیفه رسول خدا! این امر (بدون تو) راست نمی شود. تو از همه ی ما به آن آگاهتری. اگر چنین شود، هیچ یک از احکام خدا اقامه نشود. گفت: به خدا قسم، اگر این نبود، و هر اس من از اینکه مبادا این ریسمان سست شود، پس از آنچه از فاطمه شنیدم و دیدم، نمی گذاشتم که حتی یک شب، بیعتی از مسلمانی بر گردنم باشد.
راوی گفت: علی - کرم الله وجهه - بیعت نکرد تا فاطمه وفات کرد. فاطمه فقط 75 شب بعد از پدرش زنده بود. گوید: وقتی فاطمه وفات کرد... [775].

88- عمر رضا کحاله: اخباریون شیعه روایت کرده اند که ابوبکر «در مورد فدک نوشته ای برای فاطمه نوشت. چون فاطمه از نزد بیرون آمد، عمر او را دید. دستش را دراز کرد تا آن برآید. فاطمه نگذاشت. عمر با دستش به سینه فاطمه زد و نوشته را گرفت و سوزاند». [776].

89- عبدالفتاح عبدالمقصود: اینگونه شایعات از گامهای پسر خطاب در آن روز پیشی گرفت، او با جمعی از یاران و معاونان خود به خانه فاطمه می رفت، و در ذهنش این بود که پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله را- به اختیار یا به اجبار- به اقرار آنچه تا آن لحظه از آن سرپیچی کرده بود، وادارد.
... آیا زبان مردم چفت و بندی دارد که آنان را از نقل داستان هیزم بازدارد،

[صفحه 532]

هیزمی که پسر خطاب دستور داد جمع کردند و دور تا دور خانه فاطمه که علی و یارانش در آن بودند، چید تا ابزار قانع کردن یا ابزار از پا انداختن آنان باشد. این مرد، پرخاش کنان و خشمگین و برافروخته به سوی خانه علی روان شد. یاران و همراهانش او را پشتگرمی می دادند، به خانه یورش بردند یا نزدیک بود که یورش ببرند که ناگهان سیمایی چون سیمای رسول خدا صلی الله علیه و آله از در نمایان شد با دریایی از حزن و اندوه و کوله باری از درد و رنج، از چشمانش دانه های مروارید اشک روان و بر جبینش چروکهای خشم جوشان و قهر انقلابی نمایان. زهرا رو به مرقد مطهر پدرش، آهی از دل برآورد و از این غایب حاضر کمک خواست که: پدر! یا رسول الله! پس از تو پسر خطاب و پور ابی قحافه چه کشیدیم! کلمات زهرا جز دلهای مالا مال از حزن و اندوه به جای نگذاشت.

90- ابن ابی الحدید معتزلی شافعی می گوید: وقتی قصه زینب را که هبار بن اسود، او

را ترسانیده بود، برای استادش خوانده، ابوجعفر به او گفته است: «اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله خون هبار را مباح کرد که زینب را ترساند و در نتیجه زینب بچه اش را سقط کرد؛ ظاهراً اگر زنده بود، خون کسی که فاطمه را ترساند تا بچه اش را سقط کرد، مباح اعلام می کرد.

گفتم: اجازه می دهی که این گفته ی برخی از مردم را از تو روایت کنم که: فاطمه را چنان ترساندند که محسن را سقط کرد؟!

گفت: نه، نه صحت این را از من روایت کن و نه بطلان آن را. من در این موضوع متوقف هستم. چه از نظر من اخبار در این باره متعارض است». [777].

91- در شرح حال احمد بن محمد بن محمد بن سری بن یحیی بن ابی دارم

[صفحه 533]

محدث گفته اند: در تمام دوران زندگی بر جاده ی راستی بود اما در اواخر عمرش، بیشتر معایب بر او خوانده می شد. روزی در مجلس او حاضر بودم که مردی بر او خواند: «عمر به شکم فاطمه زد چنانکه محسن را سقط کرد». [778].

[صفحه 535]

درهای خانه های مدینه در عهد رسول خدا

اشاره

فصل اول- درهای خانه های مدینه در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله

فصل دوم- درهای کعبه و خانه های مکه

فصل سوم - اقدام برای آتش زدن خانه فاطمه علیهاالسلام

[صفحه 537]

تذکر ضروری

این بخش در پاسخ به یک شبهه در ارتباط با قضیه ی زهرا علیهاالسلام نوشته شد تا جداگانه چاپ شود. اما وقتی در پاسخ به شبهات دیگری که به هر دلیل درباره ی زهرا علیهاالسلام مطرح شد، مطالبی نوشتیم، و با ملاحظه ی رابطه ی این دو نوشتار با هم، بر آن شدیم به منظور رفاه حال خواننده ارجمند، آن نوشته را در اینجا بیاوریم. چه اگر جداگانه منتشر می شد، می بایست خواننده را به آن ارجاع دهیم و بسا که به علت عدم دسترسی بدان، نمی توانست از آن استفاده کند.

یادداشت

- پیش از هر چیز میل دارم که خواننده ارجمند از نقاط زیر آگاهی کامل داشته باشد:
- 1- آنچه در صفحات آینده می آید یک بحث علمی و تحلیلی درباره ی یک قضیه ی حساس و حیاتی نیست بلکه صرفاً عرضه ی بخشی از متون به منظور اقناع برخی از مردم است تا در صدور حکم شتاب نورزند و عنان تصورات خویش را به گونه ای رها نکنند که گمان رود می خواهند عقل مردم را به مسخره گیرند و شعورشان را تحقیر نمایند و مراتب علمی و فرهنگی آنان را به تمسخر گیرند.
 - 2- من از اینکه روزهایی از عمرم را صرف جمع آوری این متون کردم، خیلی متأسفم. آرزویم این بود که به جای این به درمان یکی از مسائل حیاتی می پرداختم.

[صفحه 538]

که برای مردم مفید باشد اما تنها خوشی من این است که با این کارم در حفظ پاکیزگانی سهیم شده ام که در بالاترین مراتب طهارت و صفایند تا عنوانهای فریبنده بزرگ و اسامی پر زرق و برق آنان را خیره نکند و ادعاهای عریض و طویلی که ممکن است یک روشنفکر و یا صاحب مقامی در اینجا و آنجا بر زبان آورد، بر آنان تأثیر نداشته باشد.

3- علت جمع آوری و تألیف روایات و متون حاضر این بود که یک نفر به سهیل ذکار استاد تاریخ دانشگاه دمشق نسبت می دهد که او گفته: در عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله ورودی خانه های مدینه درهای چوبی که باز و بسته شود و مراجعان بر آن بکوبند، نداشت بلکه در خانه هایشان را با پرده و پارچه های پشمی می پوشیدند. ما نمی دانیم این نسبت تا چه حدّ صحّت دارد و در صورت صحّت، حدود و قیود این ادعا چیست؟! این گوینده در صحّت کلام آن استاد استدلالی کرده که می گویند: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از سفر برگشت و بر در خانه زهرا علیها السلام [779] پرده ی منقوشی دید، از آن ناراحت شد. دلیل دیگر وی داستان برملا شدن زنای مغیره بن شعبه است که باد پرده در خانه را به کناری زد و شاهدان او را در حال ارتکاب این عمل زشت دیدند...

هدف وی تأکید بر عدم صحّت مسائلی است که در نصوص صحیح تاریخ و حدیث آمده است. یعنی: نادرستی تلاش برای آتش زدن در خانه ی فاطمه و شکستن در، یا فشار زهرا علیها السلام بین در و دیوار و دیگر حوادث دردآوری که چهره مبانی و ارزشهای اسلامی و انسانی را لکه دار کرده است.

[صفحه 539]

4- در این بخش دسته ای از متون را آورده ام که خواننده گرامی ملاحظه خواهد کرد،

دلالت دارد که در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه و مکه و کعبه درهای لنگه دار وجود داشت. علاوه بر این اشاره ای گذرا به روایاتی خواهیم داشت که دلالت دارد در عهد خلفای نخستین، خانه ها در داشته است. برخی از متون دال بر تلاش و یا تهدید حاکمان پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله برای آتش زدن در خانه ی زهرا علیها السلام را نیز از یاد نبرده ایم و چنانکه خواهیم دید گوشه هایی از این روایات را نیز آورده ایم.

5- مقصود من در این بخش، استقراء تام و استقصای کامل نبوده است. زیرا می دانم که در این صورت کتابی پر حجم بالغ بر صدها صفحه پر از نص و روایت خواهد شد و دلیلی بر صرف عمر در چنین مسأله ای نمی بینم که نه تنها از مسلمات و بدیهیات است بلکه سخن گفتن از آن تقریباً بیهوده و خسته کننده است لذا در بیشتر موارد به منابع و مصادر محدود مثل صحاح سته و مسند احمد و کنز العمال از مصادر اهل سنت و بحار الانوار و برخی دیگر از مصادر شیعه بسنده کرده ام. علاوه بر این مطالبی نیز از منابع دیگر تقدیم خواننده کرده ام. بدون اینکه تعمدی در بیان تفصیلی روایات برخی از منابع داشته باشم. احساس می کنم که عمرم را در مسأله ای صرف کرده ام که آن را کم فایده یا بی فایده می دانستم جز اینکه قصد من این بود که کسانی را حفظ نمایم که ممکن است القاب و اسامی آنان را فریب دهد چنانکه پیش از این یادآور شدم. خداوند به ما توفیق گفتار راست، دیدگاه درست، کردار پسندیده و سودمند و هرچه در آن هدایت، صلاح و رشاد است، عنایت فرماید.

حمد و سپاس خدای یکتا را و درود و سلامش بر محمد و خاندان پاکیزه اش.

1/ ربیع الثانی / 1417 ق

جعفر مرتضی العاملی

پیشگفتار

ادعا و توجیبات آن

کسی ادعا می کند که به هنگام ظهور اسلام خانه های مدینه درهای لنگه دار که به وقت نیاز باز و بسته شود، آنگونه که ما می شناسیم و با مأنوس هستیم، نداشت بلکه مردم خانه های خود را با پرده و پارچه های پشمی می پوشیدند. [780].

شاید دکتر جواد علی هم به این ادعا نزدیک می شود، آنگاه که می گوید: «... خانه های زنان پیغمبر از خشت خام بود با حجره هایی از چوب خرما که داخلش گل اندود و بر درش پارچه های پشمی آویخته... [781] این وضع بیشتر خانه های مردم یثرب و مدینه جز خانه های طبقات ثروتمند بود...». [782].

شاید آنچه فهمیده اند بخاطر گفته محمد بن هلال باشد «خانه های زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیدم که از چوب خرما بود و با پارچه های پشمی پوشیده و در طرف قبله و مشرق و شام اما هیچکدام در ضلع غربی مسجد نبود». [783].

عطاء خراسانی گفت: «... من حجره های زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم. از

[صفحه 542]

چوب خرما بود و بر درهایش پارچه هایی از پشم سیاه». [784].

عمران بن ابی انس نیز چنین گفته است. [785].

شاید از این مطلب نتیجه گرفته اند که این به حجره های زنان پیغمبر اختصاص نداشت بلکه این صفت همه ی درهای مدینه بود مگر خانه های ثروتمندان.

مناقشه ورد

این سخن باطل است. زیرا:

1- گفته محمد بن هلال و عطاء خراسانی و دیگران بر مطلوبشان دلالت ندارد. زیرا وجود پرده های پشمی بر در حجره های زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله بدان معنی نیست که درهایی از چوب عرعر، یا ساج، یا تنه یا شاخه های خرما نداشت به دو دلیل: الف: مقصود عبارات منقول از محمد بن هلال و عطاء خراسانی و دیگران این است که سقف این خانه ها و حجره ها از پارچه های پشمی بود تا ساکنان خود را از گرمای خورشید و غیر ذلک محافظت کند.

گفته حسن بصری بر این مطلب دلالت دارد که گفت: «... در آستانه سن تکلیف بودم که وارد خانه های رسول خدا صلی الله علیه و آله می شدم و دستم را به سقف آن می زدم. هر خانه یک حجره داشت و حجره ها از پارچه پشمی بود که به چوب عرعر بسته می شد». [786].

امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف خانه های خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله در دوره ی آن حضرت می گوید: «... خانه های ما اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله نه سقف داشت و نه در، و نه پوششی

[صفحه 543]

جز از چوبهای خرما و مانند آن. نه زیراندازی داشتیم و نه رواندازی. اکثر ما یک لباس را در نماز دست به دست می کردیم و همه ی ما شب و روز گرسنه بودیم. گاهی اوقات چیزی از فیء که خداوند آنان را به ما اختصاص داده، به ما می رسید و ما در همان حال بودیم که وصف کردم. اما رسول خدا صلی الله علیه و آله برای بدست آوردن دلهای صاحبان نعمت و مال، آن را به آنان می داد...». [787].

امیرالمؤمنین حالت فقر و فاقه ای را توصیف می کند که اهل بیت از آن رنج می بردند

و رسول خدا صلی الله علیه و آله متعمّان و ثروتمندان را در آنچه داشت، بر آنان ترجیح می داد. با ملاحظه اینکه: درهای خانه های اهل بیت علیه السلام از شاخه های خرما بود اما خانه های دیگران، پرده داشت و درهایش از غیر شاخه های خرما، و از جمله از چوبها بود نه آنگونه که برخی ادعا می کنند، فقط پرده و پارچه های پشمی. ب. نصوص دالّ بر وجود درهای چوب و لنگه دار که بر روی آن پرده نیز می زدند. این متون را در همین بخش خواهیم آورد.

درهای حجره های زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله به مسجد باز می شد که مردم در اوقات مختلف و نیز اهل صفّه در آن حضور داشتند. از سوی دیگر نمی توان زنان را در زمستان و تابستان در منطقه گرمسیری حجاز، در حجره هایشان زندانی کرد و اجازه نداد که نسیمی به آنان برسد. حال اگر درها باز باشد و پرده ها آویزان، هم ساکنان حجره از چشم ناظران پوشیده خواهند بود و اندکی نسیم خنک کننده به داخل حجره ها خواهد وزید.

2- می پرسیم: چه کسی گفته: محمّد بن هلال و عطاء خراسانی در حجره های زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله دیده اند، در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله همان بوده است؟ از وقتی که آنان دیده اند، سالها بر این حجره ها گذشته و بارها خرید و فروش شده است. شاید در

[صفحه 544]

این مدّت درها عوض شده یا آن را از جا کنده باشند و غیر ذلک!
3- شخص محمّد بن هلال در حدیث خود از حجره های زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله سخنی گفته که بر وجود درهای یک لنگه یا چند لنگه دلالت دارد. او در تتمه همان سخن خود می گوید: «... و در حجره عایشه به سوی شام بود و یک لنگه از

چوب عرعر یا ساج داشت». [788].

ابوفدیک از محمد بن هلال حدیث می کند که گفت: «... از او درباره ی خانه عایشه پرسیدم. گفت: درش به سوی شام بود. گفتم: یک لنگه داشت یا دو لنگه؟ گفت: یک در بود. گفتم: جنسش از چه بود؟ گفت: از چوب عرعر یا ساج...». [789].

سمهودی می گوید: «این سخن مستند به گفته ی ابن عساکر است که می گوید: و در خانه، شامی بود و در مدّت زندگانی عایشه قفل نداشت». [790].

عرعر، سرو کوهی است و ساج، درخت تنومند و ستبر، چوب آن سیاه و سنگین است و تقریباً زمین آن را نمی پوساند. فقط در سرزمین هند می روید. [791].

رسول خدا صلی الله علیه و آله حجره های زنانش را در منازل حارثه بن نعمان ساخت. [792] آیا معقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از میان زنانش فقط در خانه ی عایشه را از چوب عرعر یا ساج بسازد و دیگران را رها کند؟!

با توجه به این نکته که پرسش و پاسخ در خصوص خانه عایشه بود و بس، هدف پرسش کننده شناخت ویژگی های درها و اینکه یک لنگه داشت یا دو لنگه و از چوب عرعر بود یا ساج، یا از چوب دیگری، نبود.

[صفحه 545]

خلاصه اینکه: گفتار ابن هلال و عطا و دیگران دلالت ندارد که درهای خانه های زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله لنگه نداشت تا چه رسد به اینکه دلالت کند که خانه های مدینه در زمان آن حضرت در نداشت. اگر دلیل دیگری وجود دارد، ذکر کنند و بدان تمسک جویند تا در آن نظر کنیم و سپس له یا علیه آن حکم نماییم. چه حاکم نهایی دلیل است. بس و بدون دلیل با هیچ یک از ادعاهای عریض و طویل و نمایشهای پوچ و واهی از هر که باشد، قانع نمی شویم.

ما به نوبه ی خود در فصول آتی بخشی اندک از متون فراوان و بی شمار را می آوریم که تصریح یا ظهور دارد که خانه های مدینه و مکه درهایی داشت که باز و بسته می شد و مراجعان برای ورود، در می زدند. این درها لنگه کوچک و کلید و... داشت. همه ی متونی که تقدیم می داریم فقط در خصوص درهای خانه های مدینه در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و اندکی نیز مربوط به دوره خلفای نخستین است. همچنان که بخشی از متون مربوط به درهای کعبه و خانه های مکه در همین دوره، یعنی: عهد رسول اکرم صلی الله علیه و آله را نیز خواهیم آورد. خواننده گرانقدر را به مطالعه این فصلهای حاوی دهها متن مافوق تواتر دعوت می کنیم که خواننده را به درجه ای از قطع و یقین می رساند که جای هیچگونه عذری برای معتذران و چاره ای برای چاره جویان نمی گذارد.

[صفحه 547]

درهای خانه های مدینه در عهد رسول خدا

اشاره

اهالی مدینه بدون سلاح شب را به صبح نمی رسانند

دری از حصیر

دری از شاخه ی خرما

در یک لنگه یا دو لنگه

در بدون حلقه

لنگه ها و پرده ها

باز کردن در یا کنار زدن پرده

بستن در

در بدون قفل

در را فراز کردن

در بسته

پشت در

حرکت در

باز کردن در

باز کردن قفل و بسته ماندن در

شکستن در

در کلیددار

شکاف در

بلعیدن درها

درهای خانه های مدینه پس از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله

[صفحه 549]

اهالی مدینه بدون سلاح شب را به صبح نمی رسانند

قرنهای متمادی پیش از اسلام یثرب صحنه جنگهای داخلی بود و همواره در حالتی از آشوب و تشنج به سر می برد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زمانی به رسالت مبعوث شد که مردم مدینه در هیچ لحظه ای از شبانه روز سلاح خود را بر زمین نمی گذاشتند. [793].

انسان عرب در قبال قضایای خونخواهی، جنگ و جدال و دوستی و دشمنی حالات، مفاهیم و حساسیتهای خاص خود را داشت و در همین زمان با قساوت و خشونت طبیعت و نیز گونه های دیگری از خطرات مواجه بود.

حال چگونه می توان تصور کرد که مرد عرب با احتمالات ترسناک فراوانی که از همه طرف او را در بر گرفته، در حالتی از گشایش و آسایش خاطر زندگی کند خانه اش را بدون در رها کند به این اعتماد که شب هنگام مسلح است؛ سلاحی که وقتی عرب مدینه در خواب عمیق فرورفته و از آنچه در اطرافش هست و از اتفاقاتی که پیرامونش روی می دهد کاملاً بی خبر است، نمی تواند از او دفاع کند. خصوصاً آنگاه که دشمنی بین دو قبیله یا دو گروه باشد که در یک شهر زندگی می کنند، مثل اوس و خزرج، یا یکی یا هر دو با یهودیان بنی نضیر و بنی قینقاع و بنی قریظه. در این فصل بخشی از متون را می آوریم که دال بر وجود درهای قابل باز و بسته شدن و دارای لنگه های تک یا متعدد و ساخته شده از چوب عرعر یا ساج، که

[صفحه 550]

ممکن است بشکند و در کوچک دارد و کلید و...

این متون برغم آنکه اندکی بی شمار است، جایی برای شک باقی نمی گذارد که ادعای نبود در برای خانه های مدینه، ادعای گزاف، بی دلیل و بی منطقی است.

دری از چوب عرعر یا ساج

از ابن نجار و محمد بن هلال آورديم که: در خانه ی عایشه يك لنگه داشت و از چوب عرعر یا ساج بود.

دری از حصیر

معیقب گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله زیر گنبدی از شاخ و برگهای خرما که درش از حصیر بود، معتکف شد...». [794].

چنین روایتی از ابی حازم غلام آزاد شده انصار هم نقل شده جز اینکه در آن آمده: «زیر گنبدی که حصیری بر درش بود». [795].

دری از شاخه خرما

1- ابوموسی اشعری به دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون شد تا اینکه وارد چاه اریس شد. او که دربان آن حضرت بود، گفت: «دم در نشستم که از شاخه ی خرما بود». [796].

2- در حدیث هجوم به خانه زهرا علیها السلام: «عمر لگدی به در زد و در را که از

[صفحه 551]

شاخه ی خرما بود شکست. سپس وارد خانه شدند...». [797].
در فصل دوم این بخش به هنگام سخن از آتش زدن در یا تهدید بدان، موارد چندی از این روایات خواهیم آورد.

3- در حدیث مردی که پیامبر صلی الله علیه و آله را از شکاف در دید، در برخی از مصادر چنین آمده: «مردی از لای شاخه ی خرما، پیامبر صلی الله علیه و آله را دید». [798].

در یک لنگه یا دو لنگه

گذشت که ابوفدیک از محمد بن هلال درباره ی در خانه عایشه پرسید که «آیا یک لنگه بود یا دو لنگه؟» و او گفت: یک در بود. [799] در یک متن دیگر آمده: یک لنگه داشت. [800].

در بدون حلقه

در روایات آمده که در خانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله را با انگشتان می زدند یعنی حلقه نداشت. [801].

لنگه ها و پرده ها

بعضی از متون دلالت دارد که درها، پرده و لنگه های چوبی نیز داشت. این اقتضای طبیعت مناطق حاره است که باید درها باز باشد و پرده ای بر آن آویخته

[صفحه 552]

تا هم نسیمی به درون اطاق راه یابد و هم زنان از دید مردان بیگانه پنهان بمانند. از این متون به چند مورد زیر اشاره می کنیم:

1- ابوذر از رسول خدا صلی الله علیه و آله: «هرگاه مردی از مقابل در باز بدون پرده بگذرد و در آن نگاه کند، گناهی بر او نیست بلکه اهل خانه خطا کارند». [802].

2- حسین بن محمد، از معلی، از احمد بن محمد، از حارث بن جعفر، از علی بن اسماعیل بن یقظین، از عیسی بن استفاد، ابوموسی ضریر که گفت: موسی بن جعفر صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی به من فرمود: به ابو عبدالله علیه السلام گفتم: ... آنگاه حدیث نوشتن وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش از وفاتش، را برایمان نقل کرد تا اینکه گفت: «پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داد که هر که در خانه است جز علی علیه السلام بیرون رود و فاطمه علیها السلام بین پرده و در بود...». [803].

3- ابوالبختری، از جعفر، از پدرش، از علی علیه السلام: او مکروه می دانست که مرد در خانه ای بخوابد که نه در دارد و نه پرده. [804].

الف. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از شما مردی است که چون نزد اهلش بیاید، در را ببندد و پرده را ببندد و به ستر خداوند، خود را بپوشاند». [805].

ب. از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره مردی پرسیدند که همسرش را سه بار طلاق داده سپس مردی دیگر با او ازدواج کرده و در را بر رویش بسته و پرده را انداخته و روپوش زن را برداشته اما پیش از آمیزش او را طلاق داده است، آیا بر شوهر اولش حلال است؟... روایات دیگری نیز به همین معنی وارد شده است. [806].

[صفحه 553]

باز کردن در یا کنار زدن پرده

- 1- عایشه در قصه نماز پدرش برای مردم گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله دری را بین خودم و مردم باز کرد یا پرده ای را کنار زد...». [807].
- 2- در حدیث ام ایمن درباره ی زفاف فاطمه علیها السلام آمده که گفت: «... سپس علی علیه السلام از پشت پرده، یا پشت در سیاهی ای دید. گفت: کیست؟ گفت: اسماء...». [808].

استدلال به حدیث «پرده خانه فاطمه» نادرست است

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از سفری بازگشت به خانه فاطمه علیها السلام وارد شد. پرده ای بر در خانه و دو النگو در دستانش دید... بیرون آمد. فاطمه، دخترش را خواست و پرده را کند و النگوها را بیرون آورد...». [809].

در متن سوم: «و در قدوم پدر و شوهرش پرده ای به در خانه زد». [810].
برخی می پندارند که این حدیث بر عدم وجود درهای چوبی و غیره دلالت دارد و بیانگر آن است که ورودی خانه با پرده و پارچه های پشمی پوشیده می شد.

می گوئیم:

1- پیش از این آمد که پرده و پارچه های پشمی در کنار درهای چوبی به ورودی خانه ها زده می شد.

ممکن است کسی بگوید: اگر روایت اعتراض پیامبر صلی الله علیه و آله به پرده خانه فاطمه علیها السلام صحیح باشد و چنانکه خواهد آمد این قضیه بین پیامبر و هیچیک از همسرانش نبود در این صورت، معقول نمی نماید که از دخترش فاطمه علیها السلام انتظار داشته باشد که فقط به لنگه های در بسنده کند و روی آن پرده و پارچه های پشمی نزند... و اگر ورودی خانه بدون در بود، و با این وجود، از فاطمه علیها السلام توقع دارد که به در خانه اش پرده نزند، این بدان معنی است که از دخترش بخواهد که چنان زندگی کند که گویی در بیابان است. چه در این صورت دور و نزدیک او را می بیند و در خانه اش به داخل مسجد باز می شود که تقریباً در بیشتر ساعات شبانه روز از آدم خالی نیست. در حالی که شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله عدم اهتمام به ستر درها را گناه صاحبان خانه دانسته است.

در پاسخ گفته می شود: پیغمبر صلی الله علیه و آله به نوع پرده که چه بسا جالب توجه بوده، اعتراض داشت نه بر اصل پرده که می تواند مثلاً از پارچه پشمی باشد.

2- علی علیه السلام می فرماید: قضیه ی پرده مذکور بین پیامبر صلی الله علیه و آله و یکی از همسرانش بود:

الف. امام علی علیه السلام در وصف پیغمبر صلی الله علیه و آله.

«پرده ای بر در خانه او آویخته بود که تصویرهایی داشت، یکی از زنان خویش را گفت: این پرده را از من پنهان کن که هرگاه بدان می نگرم، دنیا و زیورهای آن را به یاد می آورم».

[صفحه 555]

ب. در یک متن دیگر فرمود:

«... جبرئیل نزد من آمد و گفت: دیشب به نزد تو می آمدم و چیزی مانع من نبود که در خانه ای که در آن بودی، بر تو وارد شوم جز اینکه بر درش صورتهایی بود. بر در خانه پرده نازکی آویخته بود که تصویرهایی داشت رفت و پرده را کند و از آن دو بالش درست کرد...». [811].

استدلال به داستان مغیره درست نیست

برخی تلاش می کنند که بر عدم وجود درهای لنگه دار در آن زمان به قصه زنای مغیره بن شعبه استدلال کنند. چه گمان می برند که باد پرده را بلند کرد و چنان که مشهور است، او را در آن حالت زشت مشاهده کردند و گواهان علیه او شهادت دادند و بود آنچه بود اما این استدلال نادرست است:

1- طبری و دیگران گفته اند: خانه ابوبکره در مقابل خانه مغیره بن شعبه بود و کوچه ای بین آن دو قرار داشت. این دو خانه در دو آبشخور رو به روی هم واقع بود. عده ای در آبشخور ابوبکره گرد وی جمع شده بودند و با هم سخن می گفتند. بادی وزید و در اطاقک را گشود. ابوبکره برخاست تا آن را ببندد که چشمش به مغیره افتاد که باد در اطاقک او را باز کرده و او بین پاهای زنی بود.

ابوبکره به حاضران گفت: پیا خیزید و نظاره کنید. برخاستند و نگاه کردند. سپس گفت: گواه باشید... [812].

[صفحه 556]

2- داستان زنای مغیره سالها پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در شهری اتفاق افتاد که پس از وفات آن حضرت ساخته شد تا پادگان سپاهیان باشد که به جنگ ایرانیان می رفتند. در این شهر جنگ داخلی روی نمی داد تا نیازی به محکم کاری در و دیوار باشد چنانکه در مدینه به هنگام پذیرش دعوت اسلامی بود. بنابراین نمی توان یکی را با دیگری مقایسه کرد.

بستن در

در موارد فراوان تعبیری همچون در را به روی شما بست، در را به روی خود بست، با دستش در را به روی آندو بست، در را بست، درها را می بندیم، و از این قبیل واژه ها تکرار شده است. موارد زیر را بیان می کنیم:

1- روایت شده که امام علی علیه السلام در خطبه ای فرمود: «نه حجابی شما را از خدا جدا کرده و نه دری بین شما و او بسته شده است». [813].

هرچند این حدیث شاید چند سال پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیان شده باشد اما آن را آوردیم. زیرا می دانیم که در این مدت کوتاه مسائل فرقی نکرده بود. خصوصاً استدلال کننده به قصه زنای مغیره چنان گذشت، می داند که مورد استدلال او نیز سالها پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده است.

2- در حدیث ازدواج فاطمه علیها السلام آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه علیهم السلام را فرمود که به خانه شان بروند. سپس برایشان دعا کرد. آنگاه برخاست و در را به

- رویش بست. در متن دیگری آمده: «در را به روی آن دو بست.» [814].
- 3- امام کاظم صلی الله علیه و آله از پدرش که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را جمع کرد و در خانه را بر روی خود و آنان بست و فرمود: ای خانواده ی من!... تا جایی که فرمود: آنگاه این آیه نازل شد (و جعلنا بعضکم لبعض فتنة أتصبرون و کان ربک بصیراً).» [815].
- 4- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس عهده دار کاری شود و در خانه اش را به روی مسکین و مظلوم و حاجتمند ببندد، خداوند تبارک و تعالی به هنگام نیازمندی اش، درهای رحمت خود را به روی او می بندد...» [816] در متن دیگری آمده: «و درش را به روی مردم نبندد؛ تا اینکه قوی، ضعیف را بخورد...» [817].
- 5- پیامبر صلی الله علیه و آله در سخنی به ابوذر فرمود: «در خانه ات بنشین و درت را به روی خودت ببند...» [818].
- 6- جابر گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد که در خانه ها را ببندیم و در مشکهای آب را محکم نماییم و چراغها را خاموش کنیم.» [819].
- 7- جابر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شب هنگام، درها را ببندید و چراغها را خاموش کنید.» [820].

[صفحه 558]

- 8- ابوحمید گفت: دستور داد که شب هنگام در مشکهای آب محکم بسته شود و درهای خانه ها چفت شود. [821].
- بستن درهای خانه به هنگام شب برای حفظ اهل خانه است مبادا انسان یا حیوانی وارد خانه شود و زیانی وارد نماید یا آنان را اذیت کند.
- 9- عایشه گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه نماز می خواند در به رویش بسته

- بود که من آمدم. آمد، در را برایم باز کرد. و باز گشت. [822].
- 10- زهرا علیها السلام به سلمان گفت: «دیشب در اینجا نشسته بودم و در خانه بسته بود، من در اندیشه انقطاع وحی از ما و انصراف ملائکه از خانه مان بودم که ناگهان در خانه خود به خود باز شد...» [823].
- 11- از امام صادق علیه السلام از تفسیر آیه ی (من یتق الله يجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لایحتسب) روایت شده که فرمود: وقتی این آیه نازل شد، عده ای از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله درها را بستند و به عبادت پرداختند... [824].
- 12- رسول خدا صلی الله علیه و آله در شبی که فردای آن رحلت کرد، علی، فاطمه، و حسن و حسین را خواست و در را به رویشان بست و فرمود: فاطمه! سپس او را به خود نزدیک کرد و پاسی از شب را با او نجوا فرمود. چون به درازا کشید، علی، حسن و حسین، بیرون آمدند و بر در ایستادند و مردم پشت در بودند. [825].
- 13- در حدیث هجوم به خانه ی زهرا علیها السلام عمر می گوید که چون به در خانه

[صفحه 559]

- رسیدیم، فاطمه ما را دید، در را به رویمان بست. [826].
- 14- جابر و ابوهریره: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در خانه ات را ببند و نام خدا را یاد کن که شیطان در بسته را باز نمی کند؛ یا: درها را ببندید و نام خدا کنید... [827].
- 15- وقتی مغیره و ابو موسی اشعری نزد عمر رفتند، «گفت: برخاست تا در را باز کند که دید همان کسی که به ما اجازه داد به حجره وارد شویم، اجازه ی ورود می خواهد. گفت: بی مادر! از پیش ما برو، او بیرون رفت، و در را از پشتش بست، سپس نشست...» [828].
- 16- به هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، مغیره آمد و مردم را از ماجرای

سقیفه خبر داد. «رسول خدا صلی الله علیه و آله را به همان حال رها کردند و درها را به رویش بستند و ابوبکر، عمر، ابوعبیده، به سرعت خود را به سقیفه رساندند...». [829].

17- در حدیث عیادت پیامبر صلی الله علیه و آله و همراهان از فاطمه علیها السلام: «گفت: برخاست و رفت تا به در رسید. در بر روی فاطمه بسته بود. گفت: ندا داد...». [830].

متون حاوی این نوع تعبیر فراوان است و مجالی برای استقصای آن نداریم. آنچه بیان کردیم برای قانع کردن کافی است که خداوند هدایتگر به راه راست است.

[صفحه 560]

در حجره را با دستم پیش کردم

این تعبیر در برخی از متون آمده است. اگر درهای خانه ها با پارچه پشمی بسته می شد، می بایست بگوید: پرده را انداختم. چه برای پرده، باب: در، نمی گویند. نص مورد نظر این است: سلمان فارسی روایت کرده که فاطمه علیها السلام به او فرمود: «دیشب در صحن حجره با اندوهی شدید در فراق پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم و می گریستم. در حجره را با دست خودم پیش کرده بودم که در باز شد و سه کنیز بر من وارد شدند که به زیبایی آنان ندیده بودم...». [831].

در بدون قفل

در حدیثی آمده: عمر با یرفاً به خانه ابودرداء آمد که نه شیر رقیقی در خانه داشت نه چراغی داشت و نه درش چیزی که با آن بسته شود: (قفل)... از او اجازه ی ورود خواستند: گفت: داخل شو. در را فشار داد. دیدیم که چیزی که با آن بسته شود، قفل (پشت بند) ندارد. پس وارد خانه ای تاریک شدیم. [832].

هرچند این حدیث از دوره ی عمر سخن می گوید اما بر وجود فراوان در، در دوره ی رسول خدا صلی الله علیه و آله دلالت دارد. زیرا به لحاظ زمانی، فقط چند سالی بین این دو دوره فاصله شده است.

[صفحه 561]

در را فراز کردن

در شماری از متون تعبیر «اجاف الباب: در را فراز کرد» آمده است. به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می کنیم:

1- پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود: «... درها را فراز کنید و نام خدا را یاد نمایید. چه شیطان دری را که با نام خدا فراز شده باشد، باز نمی کند...» [833].

2- ابوهریره در حدیث اسلام مادرش می گوید: هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را دعا کرد، «... دوان دوان بیرون آمدم تا او را به دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله مژده دهم. چون به در خانه رسیدم، دیدم که بسته است. صدای ریزش آب و نیز صدای پایی را شنیدم. مادرم گفت: ابوهریره: همان جا بایست. در را باز کرد. پیراهنش را پوشیده بود، و رویش را باز کرد و گفت: اشهد ان لا اله الا الله، و ان محمداً عبده و رسوله...» [834].

3- عایشه از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گمان کرد عایشه خوابیده است: پیغمبر صلی الله علیه و آله آرام کفشهایش را پوشید و آرام ردایش را برداشت و آرام در را باز کرد. سپس بیرون رفت و آرام در را فراز کرد... [835].

4- یکی از پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی درخواست کرد. حضرت فرمود: چیزی نداریم اما فردا بیا و یک شیشه دهان گشاد و یک چوب درخت با خودت بیاور. نشان بین من و تو این باشد که من در را فراز می کنم. [836].

[صفحه 562]

5- در حدیث زفاف فاطمه علیها السلام پیامبر صلی الله علیه و آله کاسه ی آبی آورد. قدری از آب دهانش در آن انداخت. سپس گفت: علی! از این بنوش و وضو ساز. فاطمه! تو هم بنوش و وضو ساز. سپس در را بر روی فاطمه علیها السلام فراز کرد. [837].

6- در فصل دوم زیر عنوان: آتش زدن در یا تهدید بدان، خواهیم آورد که: ابوالمقدام، از پدرش، از جدش، که گفت: «... ابوبکر، عمر، عثمان، خالد بن ولید، مغیره بن شعبه، ابو عبیده جراح، سالم غلام ابو حذیفه برخاستند. من هم با آنان برخاستم. فاطمه علیها السلام گمان برد که بدون اجازه وارد خانه اش نخواهیم شد. پس در را فراز کرد و بست. چون به در خانه اش رسیدند، عمر لگدی به در زد و در را که از شاخه خرما بود، شکست. [838].

در بسته، مانع ورود و خروج

روایاتی هست که دلالت دارد بسته بودن در، مانع ورود و خروج بود. مثل:

1- ابن عباس گفت: شبی ابوبکر و عمر با هم شب نشینی داشتند که مردی بر آنان وارد شد و در خصوص غصب حق زهرا علیها السلام با آنان احتجاج کرد. «سپس آن مرد از چشم ما پنهان شد. به خدمتکارانش گفت: او را برگردانید. گفتند: احدی را ندیدیم که وارد و خارج شود و در خانه از سر شب بسته است». [839].

2- خواهد آمد که وقتی جریح قبطنی در را برای علی علیه السلام باز نکرد، آن حضرت مجبور شد از دیوار بپرد تا به او برسد. [840].

[صفحه 563]

در زدن

در موارد فراوانی تعابیر همچون: دق، طرَق، ضَرَب و قَرَعَ الباب، به معنای در زدن، آمده است. ظاهراً دو واژه ی اول و آخر: دق و قرع به خود در اختصاص دارد. به مقتضای این می بایست در از جنس چیزی باشد که قابل زدن است و پارچه چنین حالتی ندارد. از این احادیث به عنوان مثال به موارد زیر اشاره می کنیم:

- 1- حدیث آوردن لباس حسن و حسین در روز عید که زهرا علیها السلام در را برای خیاط باز کرد. این حدیث می گوید: «هوا تاریک می شد که کسی در زد». [841].
- 2- سلمان: «به خانه فاطمه علیها السلام رفتم. در زدم و اجازه ی ورود خواستم. به من اجازه داد...». [842].

3- پس از آنکه علی علیه السلام دیناری صدقه داد، و پیامبر صلی الله علیه و آله از فرط گرسنگی، سنگی به شکمش بسته بود او و علی آمدند تا در خانه ی فاطمه را زد. چون فاطمه نگریست... [843].

4- وقتی امیرالمؤمنین، فاطمه علیها السلام را به خانه برد، «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم» چهار روز صبح به در خانه زهرا علیها السلام می رفت، در می زد، و می گفت: السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة! وقت نماز، است خداوند شما را رحمت کند: (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً).

سپس در را محکم تر می زد و می گفت: انا سلم لمن سالمکم و حرب لمن

[صفحه 564]

حاربکم». [844].

5- در حدیث سخن گفتن سوسمار با رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده که سلمان برای فراهم کردن توشه برای شکارچی، به خانه ی فاطمه علیها السلام آمد. «در زد. فاطمه از پشت در جواب داد...». تا اینکه می گوید: «پیغمبر صلی الله علیه و آله پیا خاست و به حجره ی فاطمه آمد. در زد هرگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله در می زد، فقط فاطمه در را برایش باز می کرد. چون فاطمه در را باز کرد،...». [845].

6- در حدیث نافع غلام عایشه: «وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد عایشه بود، کسی آمد و در زد. من بیرون آمدم. دیدم کنیزکی است با ظرفی در پوشیده، برگشتم و به عایشه خبر دادم. گفت: او را وارد کن...». تا اینکه می گوید: «سپس کس دیگری آمد. من بیرون آمدم، دیدم علی بن ابی طالب است. برگشتم. و به پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر دادم. گفت: او را وارد کن. رفتم و در را باز کردم. علی علیه السلام وارد شد...». [846].

7- در حدیث یهودیانی که به مدینه آمدند، دیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات کرده است به سراغ ابوبکر رفتند اما آنچه می خواستند نزد او نیافتند. پس به منزل فاطمه علیها السلام آمدند و در زدند. [847].

8- در حدیثی آمده: معاذ بن جبل شب هنگام وارد مدینه شد. به خانه عایشه آمد و در زد. عایشه گفت: کیست که شب در خانه ی ما را می زند؟ گفت: معاذ بن جبل هستم. عایشه در را باز کرد. [848] این جریان پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

- 9- انس در حدیث پرنده، چند بار می گوید: «فضرِب الباب: پس در زد.» [849].
- 10- در حدیث پرنده، علی علیه السلام می فرماید: «من به در خانه عایشه رفتم. در زدم. گفت: کیست؟ گفتم: منم، علی. گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابیده. برگشتم. با خود گفتم: پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابیده و عایشه در خانه است؟ پس برگشتم و در زدم. عایشه گفت کیست؟ گفتم: منم، علی. گفت: پیغمبر مشغول کاری است. حیا کردم دوباره در بزنم. نتوانستم در آنچه در سینه ام بود، صبر کنم. به سرعت باز گشتم و به شدت در زدم. عایشه گفت: کیست؟ گفتم: منم، علی. شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او می گوید: عایشه! در را برایش باز کن. پس عایشه در را باز کرد و من داخل شدم...»
- در برخی از متون آمده: «در را به آرامی زد.»
- در برخی دیگر آمده: «در را به شدت زد.»
- در یک متن دیگر حدیث آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «قدری درنگ کردم ندیدم که کسی در بزند.» در یک متن دیگر آمده که علی علیه السلام گفت: «آمدم و در زدم... پس برگشتم و در زدم که شما شنیدید. یا رسول الله!» [850].
- 11- در حدیث افک ماریه: «علی در باغ را زد. جریح آمد تا در را باز کند...» [851].
- 12- سوید بن غفله گفت: «علی را درد سختی گرفت. فاطمه علیها السلام شب هنگام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و در زد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: صدای حبیبه ام را بر در می شنوم». زرندهی افزوده: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: این در زدن فاطمه است. ام ایمن

[صفحه 566]

برخیز، در را برایش باز کن...» [852].

13- رسول خدا صلی الله علیه و آله به انس فرمود: «اولین کسی که امروز بر من وارد می شود، امیر مؤمنان و سید مسلمانان است. علی علیه السلام آمد و در زد. فرمود: انس! کیست؟ گفتم: علی. فرمود: در را برایش باز کن. علی وارد شد». [853].

14- در حدیث ازدواج فاطمه با علی علیه السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا ابالحسن! به خدا قسم! فرشته از نزد من نرفت تا اینکه تو در زدی». [854].

15- در حدیث ازدواج فاطمه علیها السلام: «... پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد تا اینکه به در خانه رسید. ام ایمن گفت: کیست؟ گفت: منم. رسول خدا. ام ایمن در را باز کرد...». [855].

16- سلمان در حدیث ناتوانی خلیفه اول از پاسخ به جاثلیق می گوید: «... و در حالی که نمی دانستم پایم را کجا می گذارم به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام آمدم، در زدم. علی علیه السلام بیرون آمد...». [856].

17- در حدیث بیعت ابوبکر: «سپس عمر بپا خاست، گروهی نیز با او راه افتادند تا به در خانه فاطمه رسیدند. در زدند... عمر با عده ای باقی ماند. علی را بیرون آوردند و نزد ابوبکر بردند». این جریان پس از آتش زدن خانه بود. [857].

18- در حدیث دیگر: «پس پیغمبر صلی الله علیه و آله برجست تا به حجره ی فاطمه آمد. در زد. هرگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله در می زد، کسی جز فاطمه در را باز نمی کرد. چون در را باز

[صفحه 567]

کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله به زردی صورتش نگاه کرد». [858].

19- در یک حدیث: یک شب پیامبر صلی الله علیه و آله نماز عشا را به تأخیر انداخت. عمر آمد و در زد و گفت: یا رسول الله! زنان و بچه ها خوابیدند. [859].

20- در حدیث آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه ی ابوالهیثم بن تیهان: «پس در زدیم. زنی گفت: کیست؟ عمر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله است...». [860]

21- در یک قصه آمده که زید بن حارثه به خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و «در زد». [861].

پاسخ از پشت در

1- در معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده که یک اعرابی، سوسماری شکار کرد. سوسمار با پیامبر صلی الله علیه و آله سخن گفت و همین موجب شد تا شکارچی مسلمان شود. سلمان در صدد برآمد تا برایش توشه ای فراهم کند. در خانه های زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی پیدا نکرد. «سلمان گفت: اگر این کار پسندیده ای است، باید از منزل فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله تهیه کنم. در خانه فاطمه علیهاالسلام را زد. فاطمه علیهاالسلام از پشت در پاسخ داد، چه کسی پشت در است؟ گفت: منم، سلمان فارسی». [862].

از این حدیث بدست می آید که دری وجود داشته که فاطمه از پشت آن به سلمان جواب داد.

2- در حدیث مفضل: «و خطاب فاطمه به آنان از پشت در». [863].

3- در فصلی که از خانه های مکه سخن می گوئیم، حدیث سخن گفتن

[صفحه 568]

خدیجه علیهاالسلام با پیامبر صلی الله علیه و آله نیز خواهد آمد.

پشت در

1- روایت سلیم بن قیس که در فصل دوم خواهد آمد، می گوید: «تا اینکه به در خانه ی علی رسید فاطمه پشت در نشسته بود». [864].

2- حدیث نجوای پیغمبر صلی الله علیه و آله با فاطمه علیها السلام در شبی که فردای آن وفات کرد، آمد. در این حدیث آمده: «چون نجوای پیغمبر صلی الله علیه و آله با فاطمه علیها السلام به درازا کشید، علی، حسن و حسین بیرون آمدند و بر در ایستادند. مردم پشت در بودند». [865].

حرکت در

1- در حدیث ابوموسی، وقتی که در راه چاه اریس به دنبال پیغمبر صلی الله علیه و آله به راه افتاد، او که خود را دربان حضرت قرار داده بود، می گوید: «... ناگهان دیدم کسی در را حرکت می دهد. گفتم: کیست؟ گفت: عمر بن خطاب. گفت: به او اجازه ورود و او را به بهشت بشارت ده... انسان دیگری آمد، در را حرکت می داد. گفتم: کیست؟ گفت: عثمان بن عفان...». [866].

2- ابویوب انصاری به یکی از دیدار کنندگانش: «به خدا قسم می خورم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در همین خانه بود که شما دو نفر در آن هستید، و کسی جز رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه نبود مگر علی که در طرف راستش نشسته بود و من که در برابرش ایستاده بودم و انس. کسی در را حرکت داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: انس!

[صفحه 569]

بین کیست؟ انس بیرون رفت و برگشت. گفت: عمار یاسر است.

ابویوب گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: انس! در را برای عمار پاک پاکیزه باز کن. در را باز کرد...». [867].

دستی را روی در گذاشت و آن را به داخل راند

1- جابر بن عبدالله انصاری گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دیدن فاطمه علیها السلام بیرون آمد. من همراه او بودم. چون به در خانه ی فاطمه رسیدیم، دستش را روی در گذاشت و آن را به داخل راند. سپس فرمود: السلام علیکم. فاطمه گفت: علیک السلام یا رسول الله! فرمود: داخل شوم؟ گفت: داخل شو، یا رسول الله!». [868].

2- در قصه زینب بنت جحش می گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه زید بن حارثه رفت. «زینب وسط حجره اش نشسته بود و ماده ی خوش بویی را روی تخته سنگ کوچکی می کوبید. رسول خدا صلی الله علیه و آله در را به داخل راند و به زینب نگریست». [869].

3- ابوموسی اشعری در حدیث دربنانی خود برای رسول خدا صلی الله علیه و آله در چاه اریس گفت: «... ابوبکر آمد و در را به داخل راند. گفتم: کیست؟ گفت: ابوبکر. گفتم: اجازه ده...». [870].

اگر روایات دروغ باشد

متذکر می شویم که حتی اگر روایات دروغ و تحریف شده ای وجود داشته

[صفحه 570]

باشد، باز مانع از آن نمی شود که در کشف وجود در برای خانه های مدینه بدان اعتماد

ورزیم. زیرا روایتگری که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله زندگی کرده امور را مطابق مشاهدات خود و همانگونه که دیده و با آن مانوس بوده، توصیف می کند. زیرا انگیزه ای ندارد که برای درهایی که اصلاً وجود خارجی نداشته، صور خیالی خلق کند. زیرا چنین کاری در اقناع مخاطبان مورد نظر راوی، تأثیر منفی خواهد داشت. علاوه بر این، کسی که دروغ می گوید: در یک مضمون خاص که غرض او را برآورده می کند، دروغ می گوید. بنابراین معقول نیست که در چیزی دست برد که آگاهی از آن موجب علم به نادرستی خبر می شود، خصوصاً در امور عادی که احدی در آن شک و تردید به خود راه نمی دهد.

باز کردن در

تعابیری از قبیل فتح الباب: باز کردن در، و مانند آن و نیاز به کسی که در را برای کوبنده باز کند، بیانگر آن است که در از جنس سختی بوده که فرد نمی توانسته آن را از سر راه خود بردارد. چه اگر در خانه با پارچه ای بسته می شد، در این صورت کافی بود که به مراجعه کننده گفته شود: وارد شو، تا پرده را به کنار زند و وارد شود. از مطالعه روایات بدست می آید که به کسی نیاز بوده که در را برای مراجعان باز کند. چنانکه واژه ی فتح: باز کردن، اشاره دارد که از قبیل پرده و پارچه پشمی نبوده و الاً مناسبتر و درست تر آن بود که گفته شود: «ازاح الستار عن الباب: پرده را از در به کناری زد». به متون زیر توجه فرمایید:

1- آوردیم که سوید بن غفله گفت: «علی را درد سختی گرفت. فاطمه علیها السلام شب هنگام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و در زد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: صدای حبیبه ام را

- بر در می شنوم. ام ایمن! برخیز در را برای فاطمه باز کرد...» [871].
- در حدیث دیگری آمده: رسول خدا صلی الله علیه و آله به انس فرمود: در را برایش باز کن. پس داخل شد. [872].
- 3- حدیث ام سلمه درباره ی باز کردن در و بسته ماندن آن خواهد آمد.
- 4- در حدیثی آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد عایشه بود که «در زدند. فرمود: برخیز در را برای پدرت باز کن. برخاستم و در را برایش باز کردم. دوباره در زدند. فرمود: برخیز، در را برای عمر باز کن. برخاستم و در را برایش باز کردم. بار سوم در زدند. فرمود: برخیز در را برای عثمان باز کن. برخاستم و در را باز کردم. دوباره در زدند. پیغمبر صلی الله علیه و آله برجست و در را باز کرد، دیدیم علی بن ابی طالب است... پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: عایشه! وقتی پدرت آمد، جبرئیل بر در بود. خواستم برخیزم. جبرئیل مرا نگذاشت. وقتی علی علیه السلام آمد، فرشتگان برای باز کردن در با هم به مخاصمه پرداختند. برخاستم و آنان را با هم صلح دادم و در را برای علی باز کردم...» [873].
- 5- در حدیث ازدواج فاطمه علیها السلام: «پیامبر صلی الله علیه و آله صبح فردا نزدشان آمد و گفت: السلام علیکم! خداوند شما را رحمت کند، وارد شوم؟ اسماء در را باز کرد. علی و فاطمه علیهما السلام زیر پارچه ای خوابیده بودند...» [874].
- 6- آوردیم که در روز عید خیاط لباس حسن و حسین علیهما السلام را آورد، در زد. زهرا علیها السلام در را برایش باز کرد. [875].

[صفحه 572]

- 7- ابوموسی و نزدیک به آن از انس، و از زید بن ثابت: مردی آمد و در زد. پیغمبر

صلی الله علیه و آله فرمود: در را برایش باز کن و او را به بهشت بشارت ده. ابوبکر بود. در را برایش باز کردم و او را به بهشت مژده دادم. سپس مردی آمد و در زد. فرمود: در را برایش باز کن و او را به بهشت بشارت ده. عمر بود. در را برایش باز کردم و او را به بهشت مژده دادم. سپس مردی آمد و در زد. فرمود: در را برایش باز کن و او را به بهشت بشارت ده و بلوایی که او را خواهد بود. عثمان بود. در را برایش باز کردم و او را به بهشت مژده دادم و از آشوب هم او را خبر کردم. گفت: خداوند مستعان است. [876].

هرچند در این حدیث و نظایر آن نظر داریم و معتقدیم که دروغ و ساختگی است اما همین تعبیر وارده نشان می دهد که حدیث ساز بر اساس فضایی سخن می گوید که در آن زندگی کرده و به عینیت حاکم بر مدینه عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره دارد.

8- در حدیث ابوطیفیل: پیغمبر صلی الله علیه و آله به جایی چنین و چنان رفت. ابن مسعود و عده ای از صحابه با آن حضرت بودند. به خانه ای گرد و فراخ رسید. فرمود: این در را باز کنید. در را باز کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله وارد خانه شد. من هم با او وارد خانه شدم. دیدیم در وسط خانه قطیفه ای است... سپس روایت از پسر بچه کوری نام می برد که زیر قطیفه بود و به رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله شهادت نداد. [877].

9- عایشه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله بین خود و مردم دری باز کرد یا پرده ای را به کنار زد. [878].

[صفحه 573]

10- ابو عبدالله جبری در حدیث بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله: پیامبر صلی الله

علیه و آله به حالت اغما فرورفت. سپس به هوش آمد و فرمود: در را برایش باز کنید. در را باز کردیم. عثمان بود... [879].

11- در حدیث عایشه: رسول خدا صلی الله علیه و آله در را آرام باز کرد. سپس بیرون رفت و در را آرام بست. [880].

12- در حدیث سلمان: فاطمه علیها السلام گفت: در را به دست خودم پیش کرده بودم، دیدم که در باز شد و سه کنیز بر من وارد شدند. [881].

13- چون یهود نزد پیامبر آمدند، متوجه شدند که وفات کرده و ابوبکر به جایش جلوس کرده است. خواسته شان را پیش ابوبکر نیافتند. «از نزد او خارج شدند و به دنبال مردی راه افتادند تا به خانه زهرا علیها السلام رسیدند. در زدند. در باز شد و علی که از فراق رسول خدا صلی الله علیه و آله به شدت اندوهگین بود، بیرون آمد...» [882].

14- در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله می گویند: آن حضرت «کفش وصله می کرد و لباس پینه می زد و در خانه را باز می کرد...» [883].

15- در حدیث نافع غلام عایشه: «برای پیامبر صلی الله علیه و آله غذایی آوردند. فرمود: کاش امیر مؤمنان و سید مسلمانان حاضر بود و با من می خورد. عایشه گفت: امیرالمؤمنین کیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت کرد. عایشه دوباره پرسید. پیغمبر صلی الله علیه و آله باز هم سکوت کرد. آنگاه کسی در زد. بیرون رفتم. دیدم که علی بن ابی طالب است. برگشتم و به آن حضرت خبر دادم. فرمود: او را داخل فرست.

[صفحه 574]

در را برایش باز کردم و او داخل شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خوش آمدی،

آرزوی تو را داشتم...». [884].

16- در حدیث پرنده: «در را محکم زدم. عایشه گفت: کیست؟ گفتم: منم. علی. شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: عایشه! در را برایش باز کن. عایشه در را باز کرد و من داخل شدم». [885].
اگر در خانه صرفاً پرده بود، پیامبر صلی الله علیه و آله می توانست به علی بگوید: داخل شو.

17- در یک حدیث: ابویوب صدا زد: مادر! در را باز کن که سرور بشر آمد... او که نابینا بود، بیرون آمد و در را باز کرد. [886].

18- سفینه گفت: زنی از انصار دو پرنده به رسول خدا صلی الله علیه و آله اهدا کرد... روایت می گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: در را برایش باز کن. من در را باز کردم. [887].

19- در داستان افک ماریه، پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام دستور دارد که جریح را بکشد. «علی در باغ را زد. جریح آمد تا در را برایش باز کند. چون دید علی است، در چهره اش آثار خشم دید، برگشت و در را باز نکرد. علی از دیوار به داخل باغ پرید...». [888].

روشن است که اگر در باغ پرنده ای بود نیازی نبود که علی علیه السلام از دیوار پرید.
20- عایشه: پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز می خواند و در بر رویش بسته بود که من آمدم. آمد، در را برایم باز کرد و برگشت. [889].

21- جابر از پیامبر صلی الله علیه و آله: در خانه ات را ببند و نام خدا را یاد کن که شیطان در

بسته را باز نمی کند. [890].

22- در حدیث ازدواج فاطمه علیها السلام: «ام ایمن گفت: کیست؟ فرمود: منم، رسول خدا. ام ایمن، در را باز کرد». [891].

23- در حدیث آمدن پیغمبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر، عمر به خانه ابوالهیشم بن تیهان، «پس در را باز کرد و ما داخل شدیم...». [892].

24- روایت کرده اند که وقتی ابوبکر مرد، علی علیه السلام گفت: «گفتم: یا رسول الله! این ابوبکر است، اجازه ورود می طلبد. دیدم که در باز شد و صدایی گفت: حبیب را بر حبیبش وارد کنید...».

ابن عساکر: «دروغ است. ابوطاهر دروغگو است و عبدالجلیل، مجهول...». [893]
گوییم: هر چند این روایت نادرست است لکن اشاره دارد که آنچه وی از آن سخن می گوید، مردم آن زمان به کار می برده اند.

25- موضوع: «فراز کردن در» حدیث خدیجه با پیامبر صلی الله علیه و آله را آوردیم. در همین موضوع مواردی چند هست که می توان بدان استشهاد کرد.
در همین روایات آمده: علی علیه السلام گفت: «هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست افطار کند، مرا می فرمود که در را برای هر که برای افطار می آید، باز کنم». [894].

26- در روایتی از انس: «فاطمه علیها السلام عبایی پنبه ای پوشید و آمد تا بر در خانه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد. سلام کرد و گفت: یا رسول الله! منم فاطمه. رسول خدا صلی الله علیه و آله در سجده گریه می کرد. سرش را بلند کرد و گفت: نور دیده ام را چه شده؟ فاطمه

از من پنهان است. در را برایش باز کنید. در را باز کردند. فاطمه داخل شد...» [895].
 27- پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه بود. علی آمد و به آرامی در زد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در زدنش را شناخت ولی ام سلمه نشناخت.
 رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: برخیز در را برایش باز کن... [896].

در قفل

بیاضی رحمه الله گوید: «سپس به سکوت علی و دیگران بر عمر احتجاج کردند و دفن ابوبکر در حجره ای که قفل بود و بدون اینکه کسی آن را باز کند، باز شد و صدایی از داخل آن شنیدند که گفت: حیب را حبیش وارد کنید.» [897].

باز کردن قفل و بسته ماندن در

در بعضی از متون به باز شدن در به معنی باز شدن قفل، و بسته ماندن در تا کسی آن را باز کند، تصریح شده است. از امام علی علیه السلام روایت شده که درباره ی رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گفت: «گویی هم اکنون با او هستم و او در خانه ی ام سلمه به او می گوید: برخیز، در را باز کن. ام سلمه گفت: یا رسول الله! این کیست که کارش به جایی رسیده که من در را برایش باز کنم در حالی که دیشب خداوند در قرآن درباره ی ما نازل فرموده: و اذا سألتموهن متاعاً فاسألوهن من وراء حجاب. [898] حال این کیست که کارش به جایی رسیده که من بدون پوشش و حجاب به استقبال او بروم!؟»

[صفحه 577]

پیامبر صلی الله علیه و آله با قیافه ای خشم آلود گفت: ام سلمه! هر که از رسول اطاعت

کند، خداوند را اطاعت کرده است. برخیز در را باز کن که مردی بر در است که نه سبک و بی ارزش است و نه نادان و سست اندیشه، مردی است که خدا و رسول را دوست دارد و خداوند و رسول او را دوست دارند. ام سلمه! او چهارچوب در را می گیرد، نه در را باز می کند و نه وارد خانه می شود تا اینکه ام سلمه برخاست و به سوی در به راه افتاد ولی نمی دانست که چه کسی بر در است. با این حال توصیف مذکور را به یاد داشت و می گفت: آفرین به مردی که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند. در را باز کرد. من چهارچوب در را گرفتم و همچنان سر پا ایستادم تا اینکه پنهان شد و ام سلمه پشت پرده اش رفت». [899].

توضیح ضروری

این روایت قاطعانه توضیح می دهد که ام سلمه در باز کردن در، یک مانع قوی را برمی دارد نه اینکه پرده ای را به کنار می زند. چه این باز کردن، علی علیه السلام را بی نیاز نکرد. چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرمود که باز کردن در توسط وی بدان معنی نیست که علی در را باز خواهد کرد و او را خواهد دید. بلکه در را بسته نگه خواهد داشت تا مانع برطرف شود. این یعنی: ام سلمه فقط قفل در را باز کرد ولی در همچنان بسته بود تا اینکه علی در را باز کرد و وارد شد.

[صفحه 578]

شکستن در

برخی از متون از شکستن یا بستن در سخن می گوید:

- 1- عمر از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ی فتنه ای که همچون موج دریا متلاطم خواهد بود، پرسید. حدیفه به او گفت: یا امیرالمؤمنین! تو را چه به این فتنه؟ بین تو و آن در بسته ای است.

گفت: در شکسته می شود یا باز می ماند؟ گفت: نه، بلکه شکسته می شود. گفت: این شایسته تر است تا بسته نشود. به حذیفه گفتیم: مگر عمر از در خبر داشت؟ پاسخ داد: بلی همانگونه که می داند امشب جلوی فردا قرار داد. من حدیثی برایش گفتم... [900]

2- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله در توصیف ملک الموت: «... بر در می ایستد، از هیچ دربانی اجازه نمی گیرد، هیچ پرده ای را نمی درد و هیچ دری را نمی شکنند...». [901].

3- در فصل دوم به هنگام سخن از آتش یا تهدید بدان، خواهد آمد که گفت: «عمر لگدی به در زد و آن را شکست. در از شاخه خرما بود. پس وارد شدند...». [902].

4- بر حسب یک نص: فاطمه علیها السلام در را پیش کرد و آن را بست. چون به در خانه رسیدند، عمر لگدی به در زد و آن را شکست. [903] این متن نیز در فصل دوم

[صفحه 579]

خواهد آمد.

در کلیددار

درهای خانه های مدینه، کلید نیز داشت. در حالی که پرده نیازی به کلید ندارد. ملاحظه فرمایید:

1- دکین بن سعید مزنی گفت: نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدم. از او طعام خواستیم. فرمود: عمر! برو آنان را طعام ده. عمر ما را به بالاخانه برد. کلید را از نیفه ی شلوارش برداشت و در را باز کرد... [904].

2- مؤید این مطلب سخن امام علی علیه السلام است که در خطبه ای فرمود: «برای هر

حقی باطلی دارند و برای هر راستی، کجی؛ و برای هر زنده ای، قاتلی؛ و برای هر دری، کلیدی؛ و برای هر شبی، چراغی روشن...» [905].

امام علی علیه السلام از چیزهایی سخن می گوید که آن را می شناسند و در آن دوره و پیش از آن تا زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن مأنوس بوده اند.

3- مؤید دیگر اینکه وقتی علی علیه السلام درباره ی عثمان با طلحه و زبیر سخن گفت: به سوی بیت المال رفت و دستور داد که آن را باز کنند. کلیدش را پیدا نکردند. لذا در را شکست و موجودی بیت المال را بین مردم تقسیم کرد و از نزد طلحه پراکنده شدند و او تنها ماند. عثمان از این کار شادمان شد. [906].

[صفحه 580]

بستن (رتاج) در

عبدالله حارث: هنگامی رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد، علی علیه السلام برخاست و در را بست. عباس همراه بنی عبدالمطلب آمد، بر در ایستادند... [907].

شکاف (درز) در

دری که درز یا شکاف دارد معمولاً از چوب یا شاخه خرما یا چیزی از این قبیل ساخته شده است. واژه ی شکاف در: شق الباب، در برخی از متونی که از دوره ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله سخن می گوید: وارد شده است. مثل:

1- امام صادق علیه السلام از علی علیه السلام: «... رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجره ی یکی از زنانش بود و شانه ای در دست داشت. مردی از شکاف در پیامبر صلی الله علیه و آله را نگاه کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر نزدیک تو بودم، با همین چشمانت را در می آوردم». [908].

در روایت کلینی آمده: «مردی از میان شاخه خرما پیامبر را نگاه کرد». [909].

2- عایشه: وقتی خبر شهادت جعفر و - عبدالله - بن رواحه آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه نشست، چنانکه از چهره اش آثار حزن و اندوه دیده می شد. من از شکاف در او را نگاه می کردم. مردی نزد او آمد. گفت: یا رسول الله... [910].

3- ام ایمن: روزی در خانه سرور و بانویم فاطمه علیها السلام حاضر شدم به در خانه اش آمدم. با در بسته مواجه شدم. از شکافهای در نگاه کردم، دیدم فاطمه در

[صفحه 581]

کنار دستاس خوابیده است و دستاس می چرخد و گندم را آرد می کند... [911].

بلعیدن درها

در شمار معجزات پیغمبر صلی الله علیه و آله بیان شده که آن حضرت بعضی را از افعی شدن تنه های درخت خرما داد که در عمل، صورت گرفت: «چون به آنان رسید، از آنان خودداری کرد و به سوی آنچه مار و عقرب و کژدم و... و سنگ و چوب و نردبان و در بود رفت و همه را بلعید و خورد». [912].

در این فصل به همین اندازه بسنده می کنیم. این موضوع را در فصل دوم با عرضه متونی تکمیل می کنیم که دلالت دارد زهرا علیها السلام دری داشت که برخی تلاش کردند آنرا آتش زنند. و بشکنند. پس توجه خواننده ارجمند را به فصل دوم جلب می کنیم که مطالب مهم و حساسی دارد.

خلاصه

در اینجا بخشی از تعبیری را که در متون سابق الذکر آمده، به منظور تأکید مطالب به صورت خلاصه می آوریم:

- در خانه عابشه از چوب عرعر (سرو) یا ساج بود.
- در خانه اش از چوب خرما بود.
- گفتم: یک لنگه داشت یا دو لنگه؟ گفت: یک در بود.
- یک لنگه بود.
- در خانه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله با انگشتان زده می شد، یعنی حلقه نداشت.

[صفحه 582]

- مردی از دری گذشت که نه پرده داشت و نه بسته بود.
- بین پرده و در.
- خانه ای که نه در دارد و نه پرده.
- در خانه را ببندد و خود را به ستر الهی بپوشاند.
- در را ببندد و پرده را بیندازد.
- رسول خدا صلی الله علیه و آله بین خود و مردم دری باز کرد یا پرده ای را کنار زد.
- بر درش پرده ای دید.
- و نه بر روی شما دری را بسته است.
- در را بر روی خود آنان بست.
- رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما دستور داد که درها را ببندیم.
- و درها که شب هنگام بسته شود.
- نماز می خواند و در بر رویش بسته بود. راه افتاد تا در را برایم باز کرد.
- درها را بستند.
- و در خانه اش را بر روی مسکین... ببندد، خداوند تبارک و تعالی درهای رحمتش را

- بر روی او ببندد.
- درهایش را بر روی آنان نبندد.
- در خانه ات را به رویت بندد.
- فاطمه علیها السلام چون آنان را دید، در خانه را به رویشان بست.
- در را به دست خودم پیش کرده بودم.
- ناگهان در باز شد.
- درها را فراز کنید که شیطان در بسته را باز نمی کند.
- سپس در را باز کرد.

[صفحه 583]

- وقتی به در خانه رسیدم، دیدم در بسته است.
- سپس در را آرام باز کرد. آنگاه بیرون رفت و در را آرام فراز کرد.
- نشان بین من و تو این باشد که من در را فراز می کنم.
- در را فراز کرد و آن را بست.
- لگدی به در زد و آن را شکست.
- احدی را ندیدیم که داخل و خارج شود، در از سرشب بسته است.
- کسی در زد... در را باز کردم.
- در زد.
- تا اینکه در خانه ی فاطمه علیها السلام را زدند.
- در می زند.
- در را شدیدتر می زند.
- در زدند.

- آمد و در زد.
- در را برایش باز کرد.
- حیا کردم که دوباره در بزنم.
- در را برایش باز کن. در را باز کرد و من وارد شدم.
- در را به شدت زدم.
- در می زند.
- پس چنان در زدم که شما شنیدید.
- در باغ را زد.
- در را زد. فاطمه از پشت در جواب داد.
- چون به در خانه رسیدیم، دستش را بر در گذاشت و آن را به داخل راند.

[صفحه 584]

- رسول خدا صلی الله علیه و آله در را به داخل راند.
- ابوبکر آمد و در را به داخل راند.
- در را برایش باز کن، پس برخاستم و در را باز کردم.
- فرشتگان برای باز کردن در با هم به مخاصمه پرداختند.
- مردی آمد و در زد. فرمود: در را برایش باز کن و او را به بهشت بشارت ده.
- رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه گرد و فراخی رسید. فرمود: در را باز کنید.
- در را باز کردند.
- پیغمبر صلی الله علیه و آله لباس پینه می زد و در خانه را باز می کرد.
- برخیز و در را باز کن که مردی بر در است... او چهارچوب در را می گیرد، نه در را باز می کند و نه وارد خانه می شود تا اینکه... از دیدگان او پنهان شود.

- ام سلمه در را باز کرد.
- چهارچوب در را گرفتم. همچنان ایستادم تا پنهان شد.
- در شکسته می شود یا باز می ماند؟ گفت: نه، بلکه شکسته می شود.
- و دری را نمی شکند.
- عمر لگدی به در زد و آن را شکست. در از شاخه خرما بود، پس داخل شدند.
- در را پیش کرد و آن را بست. چون به در خانه رسیدند، عمر لگدی به در زد و آن را شکست.
- دری که قفل دارد شما را از او پنهان نمی کند.
- و برای هر دری کلیدی.
- کلید را از نیفه اش برداشت و در را باز کرد.
- مردی از شکاف در نگاه کرد.

[صفحه 585]

- به سوی در رفت و همه را بلعید.
این بود گوشه ای از تعبیری که بر وجود درهای لنگه دار برای خانه های مدینه دلالت دارد. بخشهای عدیده ی دیگری نیز هست که به منظور رعایت اختصار از ذکر آن خودداری کردیم.

درهای خانه های مدینه پس از وفات پیغمبر

متون فراوانی بر وجود در برای خانه های مدینه پس از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دلالت دارد. ما برخی از این روایات را نه برای استدلال بلکه به منظور اطلاع و آگاهی خوانندگان ارجمند می آوریم:

- 1- روایت حیا عثمان: «اگر به تنهایی در خانه باشد و در بر رویش بسته، در این حال نیز لباسش را در نمی آورد...» [913].
- 2- حسان بن ابراهیم، از هشام بن عروه قطع درخت سدر که به قصر عروه تکیه داشت، پرسیدم، گفت: این درها و لنگه ها را می بینی؟ این از سدر عروه است. عروه آن را از زمین خودش می برید. گفت: اشکالی ندارد... [914].
- 3- در حدیث شورای شش نفری برای تعیین خلیفه، عمر آنان را فرمان می دهد که وارد خانه ای شوند و درش را به روی خود ببندند و درباره ی خلافت خود مشورت کنند. [915].
- 4- در حدیث دفن عثمان می گویند: «جنازه اش را بر روی دری بردند. صدای خوردن سرش به در شنیده می شد، چنان که گویی کدویی است که می گوید:

[صفحه 586]

- دب دب، یا طق طق تا اینکه او را به جایی معروف به حُش کوب رساندند» [916].
- 5- محمد بن سعد گفت: سعد آمد و در زد، به عثمان پیغام داد که جهاد با تو حق است... [917].
- 6- معتمر بن سلیمان از پدرش: عثمان در را باز کرد و مصحف را برداشت و در مقابلش گذاشت. [918].
- 7- در حدیث ماجرای عثمان: وقتی عثمان از مردم شام کمک خواست و مردم از این مسأله باخبر شدند، «به او مهلت ندادند و در خانه اش را آتش زدند. چون در (سوخت و) افتاد، بر او خاک و سنگ پرت کردند... وقتی عثمان مشاهده کرد که در خانه اش سوخته، بیرون آمد و گفت: «...» [919].
- 8- در حدیث قتل عثمان: «آنان خود را از شکستن در ناچار دیدند که ببینند: آیا عثمان

جان داده یا نه؟ راوی می گوید: آمدند و در را به داخل راندند... [920].
9- وقتی در خانه عثمان را آتش زدند، مغیره شمشیر به دست بیرون آمد و گفت:

لما تهدمت الابواب و احترقت
یممت منهنّ باباً غیر محترق [921].

10- یک متن تاریخی درباره ی قتل عثمان می گوید: «... عثمان مصحفی

[صفحه 587]

خواست. او قرآن می خواند که کسی داخل شد. در را آتش زده بودند.» [922].
11- مردم مصر از عثمان اجازه ورود خواستند اما به آنان اجازه نداد. لذا کوشیدند تا در خانه اش را آتش بزنند و آتش خواستند. عثمان که حدیفه پیشاپیش او راه می رفت، بیرون آمد... حسان بن ثابت سرود:

ان تمس دار بنی عفان خاویة
باب صدیع و باب محرق خرب

فقد یصادف باغی الخیر حاجته
منها یاوی الیها الجود والنسب [923].

12- رافع بن خدیج سفارش کرد که زن فزاری اش، آنچه را که در خانه اش بر روی آن بسته شده، نگشاید. [924].

13- علی علیه السلام سخنی به برخی از اصحاب خویش گفت که چون منظورش را نفهمیدند، آن را عظیم دانستند. برخاستند تا از نزدش بروند. علی علیه السلام به در گفت: «ای در! جلویشان را بگیر. در مانع خروجشان شد. سپس منظورش را برایشان توضیح داد.» [925].

14- حسن گفت: مردی زنش را با مرد بیگانه ای دید که در را به درویشان بسته بودند و پرده را انداخته. عمر بن خطاب هر کدام را صد تازیانه زد. [926].

15- علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام: «مردی از مردی دیگر به امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کرد که او را اجیر کرده بود تا درش را تعمیر کند. اما در اثر کوبیدن میخ، در شکاف برداشت. امیرالمؤمنین علیه السلام، اجیر را

[صفحه 588]

ضامن دانست.» [927].

16- عمر دو مرد را به نزد کارگزار خود در مصر فرستاد، از او اجازه ی ورود خواستند، گفت: اجازه ی ورود ندارید. گفتند: یا بیرون می آید یا در را به رویش آتش می زنیم. یکی از آن دو شعله آتش آورد. کارگزار عمر که این را دید، بیرون آمد... [928].

17- در متون و روایات تعبیری آمده که می رساند درها، قفل نیز داشته است و این به درهای چوبی و آهنی اختصاص دارد. علی علیه السلام فرمود:
«اعلموا عبادالله، ان علیکم رصداً من انفسکم لاتسترکم منه ظلمة لیلٍ داجٍ و لا یکنکم منه باب ذو رتاج» [929].

علی علیه السلام از چیزهایی برای مردم سخن می گوید که می شناسند و با آن مانوس

هستند.

ملاحظه: به چوبی که لنگه، در آن می چرخد، «نجران» گویند و به پیشانی در، «رتاج». [930].

18- در تاریخ آمده است: ابوسیاره به زن ابوجندب دلباخته شد. زن با شوهرش قرار گذاشت که او را به خانه اش بکشاند. چون ابوسیاره وارد خانه شد، ابوجندب در را بست و او را محکم زد. او به عمر شکایت کرد. وقتی از ابوجندب در این باره پرسید، ابوسیاره را صد تازیانه زد. [931].

19- در حدیث عمر با مغیره و ابوموسی اشعری آمده: «برخاست تا در را ببندد که دید همان کسی که در حجره از او اجازه گرفته بود، می خواهد. گفت:

[صفحه 589]

بی مادر! از پیش ما برو. او بیرون رفت. و عمر را از پشتش بست و سپس نشست.» [932].

20- حدیث دیدار عمر و یرفاً با ابودرداء را آوردیم که در را به داخل راند. در چیزی که بدان بسته شود (پشت بند)، نداشت.

21- عمر، محمد بن مسلمه را فرستاد تا در چوبی سعد بن ابی وقاص را که برای قصر خود در کوفه، ساخته بود، بسوزاند. محمد بن مسلمه آن را آتش زد. [933].

22- زنی در خانه اش در مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله شعر می خواند و عمر، بیرون از خانه می شنید. عمر گریه می کرد تا اینکه در خانه زن را زد و گفت: در را باز کن. خداوند تو را رحمت کند. تو را گناهی نیست. زن در را برایش باز کرد. [934].

در یک متن دیگر آمده: عمر در زد. زن بیرون آمد...

خلاصه مطلب درهای مدینه پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله

خلاصه ی آنچه گذشت نشان می دهد که تعبیرات آنها به وجود درهای لنگه دار در آن زمان اشاره دارد.

- و در بر رویش بسته بود.

- آیا این درها و لنگه ها را می بینی. همانا اینها از درخت سدر عروه است. که او از زمین خودش قطع کرد.

- به خانه ای وارد شوند. و در را بر روی خود ببندند.

- صدای خوردن سرش را به در می شنوم که می گفت دب دب، طق طق.

[صفحه 590]

- در را زد.

- در را باز کرد.

- در را سوزاندند، در عثمان را. پس هنگامی که در به زمین افتاد، بر رویش خاک و سنگ ریختند.

- هنگامی که دید سوخت.

- مجبور شدند در را بکشند.

- در را به داخل راندند.

- قصد آتش زدن درش را داشتند.

- در شکاف خورده و در سوخته.

- در را به رویش بست.

- ای در، بر آنان محکم شو (باز نشو).

- درش را تعمیر می کرد. پس میخی به آن کوید در شکافته شد. امیر المؤمنین علیه السلام او را ضامن داشت. و غیره...

[صفحه 591]

درهای کعبه و خانه های مکه**اشاره**

درهای مکه در عصر نبوت

درهای مکه پیش از فتح

در کعبه

خلاصه

[صفحه 593]

درهای مکه در عصر نبوت

مکه، حرم امن الهی است. به نظر می رسد وقتی که در سال هشتم هجری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، مردم را از ساختن در برای خانه های خود نهی فرمود. مردم به مفاد این نهی عمل کردند تا اینکه معاویه آن را نقض کرد.

1- امام صادق صلی الله علیه و آله: معاویه نخستین کسی است که در مکه برای خانه اش در دو لنگه ای ساخت. او نخستین کسی است که برای خانه های مکه در ساخت. [935] روایات دال بر این مطلب فراوان است. [936].

2- امام صادق علیه السلام: از پدرش، از امام علی علیه السلام: رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم مکه را نهی فرمود که خانه های خود را اجاره دهند و درها را ببندند و گفت: مقیم در آنجا و بادیه نشین یکسان هستند.

ابوبکر و عمر و عثمان، و علی علیه السلام به مفاد این نهی عمل کردند تا اینکه در زمان

معاویه نقض شد. [937].

[صفحه 594]

درهای مکه پیش از فتح

متون منقول دلالت دارد که پیش از فتح مکه در سال هشتم هجری خانه های مکه در داشته است. به متون زیر توجه کنید:

1- ام هانی دختر ابوطالب گفت: روز فتح مکه دو مرد از خویشاوندانم را پناه دادم، آن دو را در خانه ای کردم و در را به رویشان بستم. [938].

2- پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه فرمود: هر کس به خانه ابوسفیان پناه برد، در امان است و هر که در خانه اش را به روی خود بیندد، در امان است. [939].

در حدیث دیگری افزوده: «پس مردم درهای خانه های خود را بستند». [940].

3- وقتی قریش برای قتل پیامبر صلی الله علیه و آله توطئه کردند، ابوطالب به علی علیه السلام گفت: «پسرم! به خانه عمویت ابی لهب برو، از او بخواه که در را برایت باز کند. اگر باز کرد، داخل شو و آلا به در حمله کن و آن را بشکن، بر او وارد شو، و بگو: پدرم می گوید: مردی که عمویش در میان قوم است. خوار و ذلیل نیست. امیرالمؤمنین علیه السلام رفت. در بسته بود از او خواست که در را برایش باز کند ولی در را باز نکرد، پس آن را شکست و داخل شد». [941].

4- ابن کواء از علی علیه السلام پرسید: آنگاه که خدا، پیغمبر و ابوبکر را یاد کرد: (ثانی اثنین اذهما فی الغار اذ یقول لصاحبه لاتحزن ان الله معنا)، شما کجا بودید؟

[صفحه 595]

- امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: وای بر تو، پسر کوا! من در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابیده بودم. پیامبر صلی الله علیه و آله بُردش را روی من انداخته بود... و مرا در خانه قرار دادند و مطمئن شدند که من در خانه هستم و در خانه قفل است... سپس صدای دیگری شنیدم که می گفت: یا علی! ناگهان دیدم آنچه روی در بوده (قفل در) افتاده و در باز شده است. پس برخاستم و بیرون رفتم. [942].
- 5- در احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام با یهودیان، حضرت بیان کرد که مشرکان مکه به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: «محمد! تا ظهر صبر می کنیم. اگر از گفته ات برگشتی که برگشتی و آلا تو را می کشیم. پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد خانه اش شد و در را به روی خود بست و...». [943].
- 6- در حدیث هجرت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در را باز کرد و بیرون رفت». [944].
- 7- قصه ی سواد بن قارب وقتی که رو به مکه کرد و به خانه خدیجه رفت؛ می گوید: «به در خانه اش رسید، شترم را عقال کردم. سپس در زدم، پاسخ داد... شنیدم که می گوید: خدیجه! در را باز کن. پس در را باز کرد و من داخل شدم. دیدم که نوری از چهره اش می درخشید». [945].
- 8- هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله از سفر تجارتنی شام که برای خدیجه بود. برگشت، «در خانه را زد. کنیز کی گفت: کیست؟ فرمود: منم محمد». [946].
- 9- در حدیث آبستنی خدیجه به فاطمه علیها السلام، هنگامی که خداوند متعال پیامبرش را فرمان داد که چهل شبانه روز از خدیجه دوری کند و در خانه فاطمه بنت

به او بگوید: «خدیجه! گمان مبر که دوری من از تو... پس چون شب فرارسید، در را فراز کن...»

خدیجه گفت: به تنهایی عادت کرده بودم. شب که می شد، سرم را می پوشاندم و پرده ای می انداختم و در را می بستم... پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، در زد، گفتم: کیست که حلقه ای را می زند که جز محمد نمی زند؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله با کلام رسا و سخن شیرینش گفت: خدیجه! در را باز کن. محمد هستم.

خدیجه گفت: شاد و مسرور از آمدن پیامبر، برخاستم و در را باز کردم... [947].
10- در حدیث اسلام عمر و رفتن وی به خانه خواهرش آمده که گفت: «غضبناک رفتم، در زدم... کسی گفت: کیست؟ چون خواهرم در را برایم باز کرد، گفتم: ای دشمن خودت...». سپس به این سخن که خود تعابیر فراوانی از این قبیل دارد، ادامه می دهد. [948].

در کعبه

بدون تردید در این دوره کعبه دری داشته که آن را به موقع لزوم باز می کردند و می بستند. روایات زیر بر این مطلب دلالت دارد:

1- داستان ولادت علی علیه السلام در کعبه؛ پس از آنکه فاطمه بنت اسد از شکافی که در دیوار کعبه برایش باز شد، وارد خانه خدا شد، گفتند: «خواستیم در کعبه را

[صفحه 597]

باز کنیم تا یکی از زنان ما به فاطمه برسد اما در باز نشد...» [949].
2- در فتح مکه به دنبال عثمان بن طلحه فرستاد، عثمان کلید کعبه را آورد و درش را

باز کرد.. راوی گفت: پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و بلال و اسامه بن زید و عثمان بن طلحه، وارد کعبه شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود که در را بستند. اندکی در آن درنگ کردند. سپس در را باز کردند. [950].

در یک متن دیگر که از ورود پیغمبر صلی الله علیه و آله و گروهی به داخل کعبه سخن می گوید، آمده: «در کعبه را به روی آنان بستند. پس آن را گشود...» [951].

3- یک متن دیگر با تفصیل بیشتری از آن سخن می گوید: «چون روز فتح مکه پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عثمان بن ابی طلحه در کعبه را بست و پشت بام رفت. پیغمبر صلی الله علیه و آله کلید را از او خواست. گفت: اگر می دانستم که او رسول خداست، مانع او نمی شدم.

علی بن ابی طالب پشت بام رفت و دست او را پیچید و کلید را از او گرفت و در را باز کرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد خانه شد و دو رکعت نماز در آن گزارد. چون بیرون آمد، عباس کلید را طلبید این آیه نازل شد: (ان الله يأمرکم أن تؤدوا الامانات الی اهلها...) [952].

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که کلید را به عثمان دادند. [953].

در یک حدیث دیگر، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «کلید کعبه نزد کیست؟ گفتند: نزد

[صفحه 598]

مادر شیبه. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: نزد مادرت برو، و بگو کلید را بفرست... آن را در دست پسرش گذاشت.

پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را برداشت و عمر را خواست و فرمود: این تأویل خواب من است. پس در کعبه را باز کرد و پرده ای روی آن کشید. از آن روز، بر روی کعبه،

پرده ای می اندازند. سپس پسر را خواست، لباسش را باز کرد و کلید را در آن گذاشت و گفت: کلید را به مادرت برگردان...» [954].

4- در کعبه، حلقه ای نیز داشت. روایت شده که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از کعبه بیرون آمد، حلقه ی در را گرفت. پس گفت... [955].

5- اسامه بن زید می گوید که با رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد خانه کعبه شدم. پیغمبر صلی الله علیه و آله بلال را فرمود که در را فراز کند. کعبه آن موقع شش ستون داشت... [956].

خلاصه

بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله مردم مکه را نهی فرمود که برای خانه هایشان در بسازند. مردم می دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله از آنان چه خواسته است. لذا به مفاد نهی آن حضرت عمل کردند تا اینکه در دوره ی معاویه این دستور نقض شد و اولین کسی بود که با نهی پیغمبر در این باره مخالفت کرد. ظاهراً پیغمبر صلی الله علیه و آله پس از فتح مکه، در اواخر زندگی اش مردم مکه را از این کار نهی فرموده است اما پیش از آن خانه های مکه، به تصریح روایات در داشته است. تعابیر زیر که در روایات آمده بر این امر دلالت دارد:

- پس آن دو را وارد خانه ای کردم و در را به رویشان بستم.

[صفحه 599]

- از من و از قفل بودن در مطمئن شدند.
- ناگهان دیدم که قفل در افتاده است.
- و در را باز کرد.

- پس در را به روی او بست.
- سپس در زد.
- در را باز کن. پس در را باز کرد.
- در زد.
- از او بخواه که در را برای تو باز کند، اگر باز کرد، داخل شو.
- در بسته بود. از او خواست که در را برایش باز کند اما کسی در را باز نکرد.
- در را فراز کن.
- هر کس در خانه اش را ببندد، در امان است.
- و در خانه ام را بستم.
- کیست که حلقه ای را می زند که کسی جز محمد نمی زند.
- خدیجه! در را باز کن.
- در را باز کردم.
- از سوی دیگر کعبه نیز در کلیددار داشت. تعابیر زیر بر این مطلب دلالت دارد:
- خواستیم در کعبه را باز کنیم... اما در باز نشد.
- کلید کعبه را آورد و در را باز کرد.
- دستور داد که در کعبه را بستند.
- سپس در کعبه را باز کرد.

[صفحه 600]

- عثمان بن ابی طلحه در خانه کعبه را بست.
- پیغمبر صلی الله علیه و آله کلید کعبه را از او خواست و در را باز کرد.
- علی علیه السلام دستش را پیچید و کلید را از او گرفت و در کعبه را باز کرد.

- عباس کلید را طلبید.
- پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داد که کلید کعبه را به عثمان بن ابی طلحه بازگردانند.
- پیغمبر صلی الله علیه و آله حلقه در کعبه را گرفت.

[صفحه 601]

اقدام برای آتش زدن در خانه فاطمه

اشاره

سرآغاز
آتش زدن در یا تهدید بدان
خلاصه

[صفحه 603]

سرآغاز

آنچه در فصل اول این بخش گذشت سیمایی روشن از درهای خانه های مدینه در عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله برای ما ترسیم کرد اما از آنجا که برخی با ادعای عدم وجود در برای خانه های مدینه تلاش کرده تا حوادثی را که پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله بر زهرا علیها السلام گذشت از قبیل هجوم به در خانه اش و تلاش برای آتش زدن آن و در پی آن زدن دختر پیامبر صلی الله علیه و آله توسط چند نفر چنانکه پهلویش شکست و فرزندش را سقط کرد، و صدیقه شهیده و صابر محتسب وفات کرد؛ انکار نماید. وی با این ادعا می خواهد ابزار جنایت و در نهایت جنایت را از دامن

مرتکبان پاک نماید.

بدین منظور، مناسب دیدیم در این فصل بخشی از متون را تقدیم خواننده ارجمند کنیم که از در داشتن خانه فاطمه علیهاالسلام به طور خاص سخن گفته است. این را می‌گوییم و بر خداوند توکل می‌کنیم و از او قوت و توانایی استمداد می‌جوییم.

در این فصل چه می‌خواهیم؟

در این فصل نمی‌خواهیم اهانتها و مصائبی را که به دست غاصبان خلافت پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت به زهرا علیهاالسلام انجام گرفت، بیان داریم. چه پیش از این تا حدودی از آن سخن گفتیم. در اینجا فقط می‌خواهیم برخی از نصوص مروی از طریق شیعه و سنی را بیان کنیم که از جمع هیزم توسط مهاجمان و انباشت آن در

[صفحه 604]

کنار در خانه ی زهرا علیهاالسلام به منظور آتش زدن در و بلکه آتش زدن خانه در عمل یا تهدید بدان، سخن می‌گوید. ابتدا روایاتی را خواهیم آورد که واژه ی باب: در، در آن آمده و در پی آن احادیثی را که به ذکر آتش زدن یا تهدید بدان بسنده کرده و از واژه ی در، سخن نگفته است. آنگاه متونی را تقدیم خواهیم کرد که از سقط محسن به سبب فشار فاطمه علیهاالسلام بین در و دیوار، سخن می‌گوید، اگر چه این روایات را با احادیث دیگری در فصول قبل تقدیم کرده ایم.

آتش زدن در یا تهدید بدان

1- بلاذری و دیگران و شیعه از طرق فراوان روایت کرده اند که ابوبکر به دنبال علی علیه السلام فرستاد که بیاید بیعت کند. علی بیعت نکرد. عمر با شعله ای آتش آمد.

فاطمه علیها السلام دم در خانه اش به او برخورد. فاطمه علیها السلام گفت: پسر خطاب! می بینم که می خواهی خانه ام را به رویم آتش بزنی؟! گفت: بلی، و این بهترین کار برای تقویت دین پدرت می باشد. پس علی آمد و بیعت کرد. [957].

2- مفضل از امام صادق علیه السلام پرسید: مولای من، اشک چقدر ثواب دارد؟ فرمود: آنقدر که قابل شمارش نیست... امام صادق علیه السلام در ادامه این روایت به مفضل فرمود: هیچ روزی همچون مصیبت ما در کربلا نیست. اگر چه روز سقیفه، و آتش زدن در خانه امیرالمؤمنین، حسن، حسین، فاطمه، زینب، ام کلثوم علیهم السلام، فضّه، قتل محسن، در اثر لگدی که به شکم مادرش زدند؛ بزرگتر و وحشتناکتر و تلخ تر

[صفحه 605]

است. چه آن روز، اصل روز عذاب است». [958].

امام علیه السلام فرمود: محسن با خون خضاب شده می آید، او را خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام می آورند. [959].

3- مفضل حدیثی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از امام حجّت - عجل الله تعالی فرجه الشریف - و رجعت برخی مردگان سخن می گوید. از جمله در این روایت آمده: «زدن سلمان فارسی، آتش زدن در خانه امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام بر رویشان و تازیانه زدن به دستان صدیقه ی کبری فاطمه علیها السلام و شکم او و سقط محسن... و جمع هیزم، انباشت آن کنار در برای آتش زدن خانه امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن، حسین و زینب، ام کلثوم، فضّه، آتش زدن در، و خروج فاطمه و خطاب او به آنان از پشت در، و سخن او گفت: وای بر تو عمر! این چه جسارتی است که به خدا و رسول می کنی؟ می خواهی نسل رسول خدا را از دنیا قطع

کنی و از بین ببری، و نور خدا را خاموش کنی...
 عمر گفت: خودت انتخاب کن یا بیرون آمدن علی برای بیعت با ابوبکر را و یا آتش زدن همه ی شما؟!».

در این روایت آمده: «قنفذ دستش را وارد خانه کرد تا در را باز کند و عمر با تازیانه چنان به بازوی زهرا علیهاالسلام زد که همچون بازوبند روی بازویش حلقه زد و لگدی به در کوبید که به شکم فاطمه علیهاالسلام خورد در حالی محسن را شش ماهه در شکم داشت، و سقط شدن محسن و هجوم عمر، قنفذ، خالد بن ولید، سیلی زدن به زهرا علیهاالسلام چنانکه گوشواره اش شکست، فاطمه علیهاالسلام بلند بلند می گریست، می گفت: پدر! و رسول الله! دخترت فاطمه را تکذیب می کنند، او را می زنند و فرزندش را

[صفحه 606]

در شکمش می کشند».

... در اثر لگدی که به شکم او زدند و راندن در، درد زایمان گرفت و محسن را سقط کرد. [960].

4- سلیم بن قیس این قضیه را از سلمان و عبدالله بن عباس روایت می کند که گفتند: «پس از بیعت با ابوبکر، بارها به دنبال علی فرستادند اما علی حاضر نشد نزدشان بیاید. عمر غضبناک برجست و خالد بن ولید، و قنفذ را صدا زد و دستور داد که هیزم و آتش بیاورند. سپس راه افتاد تا به در خانه علی رسید. فاطمه علیهاالسلام پشت در نشسته بود. پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله سرش را می بست و جسمش نحیف و لاغر شده بود. عمر در زد، سپس ندا داد: پسر ابی طالب! در را باز کن. فاطمه علیهاالسلام گفت: عمر! تو را با ما چه کار، ما را به حال خودمان رها نمی کنی؟! گفت:

در را باز کن و آلا خانه را به رویتان آتش می زنیم. فاطمه گفت: عمر! از خداوند عزوجل پروا نداری، در خانه ام بر من وارد می شوی و بر من هجوم می آوری؟! عمر حاضر نشد بر گردد. آتش خواست و در را آتش زد. در سوخت. پس عمر آن را به داخل راند. فاطمه به سوی او آمد و فریاد کشید: پدر! یا رسول الله...» [961].
تفصیلات دقیق تری نیز از این ماجرا روایت شده است. [962].

5- در روایت شیخ مفید آمده: عمر بن خطاب، قنقذ را فرستاد و به او گفت: آنان را از خانه بیرون کن. اگر خارج شدند که شدند و آلا هیزمها را بر در خانه اش

[صفحه 607]

جمع کن و به آنان بگو: اگر بیرون نیایند، خانه را به رویشان آتش خواهی زد. سپس خودش همراه جماعتی از جمله مغیره بن شعبه ثقفی و سالم غلام ابو حذیفه راه افتاد تا به در خانه ی علی علیه السلام رسیدند، ندا داد: فاطمه دختر رسول خدا! کسانی را که به خانه ات متوسل شده اند، بیرون کن تا در آنچه مسلمانان در آن داخل شده اند، داخل شوند و آلا- به خدا قسم- آنان را آتش می زنم. این حدیث مشهور است. [963].

در یک متن دیگر آمده: وقتی با ابوبکر بیعت شد، علی و زبیر نزد فاطمه می آمدند و با او مشورت می کردند. سپس به دنبال کارشان می رفتند. این خبر به گوش عمر رسید. نزد فاطمه آمد و گفت: «دختر رسول خدا! به خدا قسم، احدی از خلق از پدرت برایم دوست داشتنی تر نیست. به خدا قسم این مانع من نمی شود که اگر این افراد نزد تو گرد آیند، دستور دهم که در را به رویشان آتش زنند. چون عمر بیرون رفت، آنان نزد فاطمه آمدند. گفت: می دانید که عمر نزد من آمد و به خدا سوگند خورد که اگر باز گشتید، در را به رویتان آتش خواهد زد. به خدا قسم که او به آنچه سوگند یاد

کرده، عمل خواهد کرد. پس با کامیابی پراکنده شوید و خوب بیندیشید... از نزدش پراکنده شدند و تا بیعت نکردند، نزدش بازنگشتند. [964].

ملاحظه: وی از آتش زدن در سخن می گوید نه خانه و این چیزی است که بدان عمل شد.

[صفحه 608]

6- عمر: «چون به در خانه رسیدیم و فاطمه علیها السلام آنها را دید، در را به رویشان بست. او شک نداشت که بدون اجازه اش کسی وارد نخواهد شد. عمر لگدی به در زد و آن را که از شاخه خرما بود، شکست. سپس وارد خانه شدند و علی را ریسمان به گردن بیرون بردند». [965].

7- پیامبر صلی الله علیه و آله در وصیت خود به علی علیه السلام درباره ی فاطمه علیها السلام فرمود: «... وای بر کسی که حرمت او را هتک کند، وای بر کسی که خانه اش را آتش بزند، وای بر کسی که خلیل او را اذیت کند، و وای بر کسی که او را به زحمت اندازد و با او بجنگد...». [966].

8- زهرا علیها السلام: «هیزم زیادی بر در خانه ی ما جمع کردند و آتش آوردند که خانه ی ما را آتش بزنند. پشت در ایستادم و آنان را به خدا و پدرم سوگند دادم که دست از ما بردارند و منصرف شوند. عمر تازیانه را از دست قنذ غلام ابوبکر گرفت، و به بازویم زد چنانکه همچون بازوبند به دور بازویم حلقه زد. پس لگدی به در زد و آن را به طرف من راند. من که آبستن بودم، به رویم درافتادم. آتش شعله می کشید و صورتم را می گداخت. سپس چنان مرا سیلی زد که گوشواره ام از گوشم کنده شد و مرا درد زایمان گرفت و محسن بی گناه را کشته سقط کردم». [967].

9- یکی از زیدیه سخنی دارد که ابوجعفر نقیب آن را در پاسخ به جوینی کافی دانسته

است: «... پس چگونه هتک ستر عایشه از گناهان کبیره ی موجب خلود در آتش است و بیزاری از عامل آن، از مؤکدترین پایه های ایمان، اما گشودن خانه فاطمه و وارد شدن بر او در خانه اش و جمع هیزم بر در خانه و تهدید فاطمه به

[صفحه 609]

آتش زدن از مؤکدترین پایه های ایمان؟!». [968].

10- مسعودی: پس راه خانه علی در پیش گرفتند و به او یورش بردند. در خانه اش را آتش زدند، و او را به زور بیرون کشیدند. [969].

11- به نظر ابن ابی الحدید معتزلی شافعی، روایاتی را که می گوید: «عمر، فاطمه را چنان بین در و دیوار فشرد که جنینش را سقط کرد». فقط شیعه روایت کرده اند. [970] اما این نظر وی نادرست است. چه همانگونه که در بخش متون و آثار آوردیم، این جریان را محدثان و مورخان فراوانی از طوایف دیگر اسلامی غیر از شیعه نیز روایت کرده اند.

12- علامه مجلسی عهدنامه ای از خلیفه دوم برای معاویه در بحارالانوار آورده که ماجرای خود را با زهرا علیهاالسلام در آن حکایت کرده است. [971] از جمله در آن آمده: «به خانه علی آمدم تا مگر او را به زبانی بیرون کشم. کنیزک فضّه که به او گفتم: به علی بگو برای بیعت با ابوبکر بیرون آید که مسلمانان بر خلافت او اجماع کرده اند؛ گفت: امیرالمؤمنین مشغول است. گفتم: این را فراموش کن و به او بگو بیرون آید و الا داخل می شویم و او را به اکراه بیرون می آوریم.

فاطمه بیرون آمد. پشت در ایستاد و گفت: این گمراهان دروغگو؛ چه می گوید؟ و چه می خواهید؟

گفتم: فاطمه! گفت: عمر! چه می خواهی؟! گفتم پسر عمویت را چه شده که تو را

برای پاسخ فرستاده و خودش پشت پرده نشسته است؟
گفت: ای شقی! طغیان تو مرا بیرون آورد و حجت را بر تو تمام کرد...
گفتم: این اباطیل و افسانه های زنانه را از سرت بیرون کن و به علی بگو بیرون

[صفحه 610]

بیاید.

گفت مورد احترام ما نیستی، عمر! مرا از حزب شیطان می ترسانی؟ در حالی که حزب شیطان بس ضعیف است.

گفتم: اگر علی نیاید، هیزم می آورم و خانه را به روی ساکنانش آتش می زنم، و آنان را به آتش می کشم یا علی را برای بیعت می بریم. تازیانه قنقد را گرفتم و زدم. به خالد بن ولید گفتم: تو با مردان هیزم فراهم کنید. خودم خانه را آتش می زنم.

فاطمه گفت: ای دشمن خدا و دشمن رسول او و دشمن امیرالمؤمنین. فاطمه دستهای خود را پشت در گذاشت تا مرا از باز کردن در بازدارد خواستم در را باز کنم. نتوانستم. پس با تازیانه به دستهایش زدم چنانکه دردش گرفت و من صدای ناله و گریه اش را می شنیدم. نزدیک بود که نرم شوم و از دم در بازگردم، اما کینه های علی و حرص او به خون دلیران عرب را به یاد آوردم...

پس لگدی به در زدم که فاطمه شکمش را به آن چسبانده بود و پشت آن پنهان شده بود. چنان فریاد زد که گمان کردم که فریادش مدینه را زیر و رو کرد شنیدم که گفت: پدر! یا رسول الله! اینگونه با حبیب و دخترت رفتار می شود؟ آه: فضّه! مرا بگیر که به خدا قسم جنین داخل شکمم کشته شد. و شنیدم که او را درد زایمان گرفته است. او به دیوار تکیه داده بود. در را به داخل راندم و داخل شدم. به گونه ای در مقابلم ایستاد که جلوی دیدم را گرفت. از روی مقنعه چنان به گونه اش سیلی زدم که گوشواره اش

کنده شد و روی زمین افتاد. علی بیرون آمد. چون احساس کردم که می آید، به سرعت بیرون دویدم و به خالد و قنفذ و کسانی که با آن دو بودند، گفتم: از خطر بزرگی نجات پیدا کردم». در روایت دیگری آمده: «جنایت بزرگی مرتکب شدم و اینک بر خودم ایمن نیستم. این علی است که از خانه بیرون آمده. همه با هم طاقت او را نداریم. علی

[صفحه 611]

بیرون آمد. فاطمه دستانش را به سر برد تا آن را باز کند و از آنچه به او رسیده بود، از خدای بزرگ استغاثه کند. علی، پیراهنش را روی فاطمه انداخت و به او گفت: دختر رسول خدا! خداوند پدرت را برای جهانیان رحمت فرستاده است، پس تو نیز، ای سرور زنان! برای این خلق نگون بخت رحمت باش نه عذاب. درد زایمانش سخت شد. وارد خانه شد و جنینی را سقط کرد که علی او را محسن نامید. جمعیتی زیاد فراهم کردم نه برای مقابله با علی بلکه قلبم به آنان محکم شود. آمدم و او را که در محاصره قرار داشت، از خانه اش بیرون آوردم... ابوبکر می گفت: وای بر تو عمر! چه کاری بود که با فاطمه کردی؟!». [972].

13- عبدالجلیل قزوینی رازی: «عمر در بر شکم فاطمه زد و فاطمه را منع کردند که بر پدر خود بگرید...». [973].

14- فیض کاشانی: «... سپس عمر جماعتی از طلقاء و منافقان را گرد آورد و با آنان به منزل امیرالمؤمنین علیه السلام آمد. چون با در بسته مواجه شد، فریاد کشیدند: علی! بیرون بیا که خلیفه ی رسول خدا تو را می خواند.

در را برایشان باز نکردند. هیزم آوردند و دم در گذاشتند و آتش آوردند که آن را آتش زنند. عمر فریاد کشید: به خدا قسم، اگر در را باز نکنید، آن را آتش می زنیم.

چون فاطمه دانست که خانه اش را آتش می زنند، برخاست و در را باز کرد. پیش از آنکه با آنان روبه رو شود، او را پرت کردند و فاطمه پشت در پنهان شد. سپس به امیرالمؤمنین علیه السلام که روی فرشش نشسته بود، یورش بردند و دورش جمع شدند و گریبانش را گرفته به زور بیرون آوردند، و کشان کشان به مسجد بردند.

[صفحه 612]

فاطمه بین آنان و شوهرش حائل شد و گفت: به خدا سوگند، نمی گذارم که پسر عمویم را به ستم بکشید. وای بر شما! چه زود در حق ما اهل بیت به خدا و رسول او خیانت کردید. و حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله شما را به پیروی، محبت و تمسک به ما سفارش کرد و خداوند متعال فرمود: (قل لا اسئلكم علیه اجرأ الا المودة فی القربی). [974].

بیشتر مردم علی علیه السلام را به خاطر فاطمه علیها السلام رها کردند. عمر به قنفذ - لع - فرمان داد که او را با تازیانه بزند. قنفذ با تازیانه به پشت و پهلوئی فاطمه زد چنانکه او را سخت رنجور ساخت و اثر آن در جسم شریفش باقی ماند. همین ضربت قویترین سبب سقط او بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را محسن نامیده بود... [975]. «و امیرالمؤمنین علیه السلام را به مسجد بردند و در برابر ابوبکر نگه داشتند. فاطمه خود را به او رساند تا مگر او را از دستشان رها سازد ولی نتوانست. پس به سوی قبر پدرش رفت و به آن اشاره کرد...» [976].

در تأیید آنچه گذشت به موارد زیر اشاره می کنیم:

1- می گویند: «فاطمه علیها السلام دم در خانه بین شوهرش و آنان حائل شد. قنفذ با تازیانه او را زد... ابوبکر قنفذ را فرستاد که فاطمه را بزند. قنفذ فاطمه را وادار کرد که به لنگه ی در خانه اش پناه برد. آنگاه در را به طرف او راند که یک دنده از پهلویش

شکست و فرزندش را سقط کرد». [977].

2- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آگاه باشید! در فاطمه، در من است و خانه ی او خانه ی من.

[صفحه 613]

هر که حرکت آن را هتک کند، حرمت حجاب خداوند را هتک کرده است». [978]

3- محقق کرکی: «و طلبیدن اهانت آمیز علی برای بیعت، تهدید به آتش زدن خانه و جمع هیزم در کنار در و سقط جنین فاطمه به نام محسن و لذا همانگونه که علمای ما روایت کرده اند، این مسائل را به زبان آوردند تا دیگران را به ارتکاب ظلم و انتقامگیری (از ساکنان خانه) تحریک نمایند». [979].

4- ابن خیزرانه در غرر خود می گوید: «زید بن اسلم گفت: من از کسانی بودم که هنگام امتناع علی و یارانش از بیعت، همراه عمر هیزم به در خانه فاطمه آوردیم. عمر به فاطمه گفت: کسانی را که در خانه هستند بیرون کن و الا خانه را با ساکنانش آتش می زنم. گفت: علی، فاطمه، حسن، حسین و گروهی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه بودند. فاطمه گفت: فرزندانم را آتش می زنی؟! گفت: آری به خدا قسم، یا بیرون می آیند و بیعت می کنند». [980].

از آنچه گذشت، روشن شد که علت انکار وجود در برای خانه های زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله و دیگر خانه های مدینه، تشکیک در روایات فراوانی است که اهل سنت و شیعه روایت کرده اند و اثبات می کند که برخی از صحابه تلاش کردند در و خانه ی زهرا علیها السلام را به روی ساکنانش زهرا، علی، حسن، حسین و عده ای دیگر در آن بودند،

[صفحه 614]

آتش بزنند.

اگر اثبات شود که خانه های مدینه در نداشت، در این صورت روایات محدثان و مورخان که می گوید: علت سقط محسن بن علی، زدن زهرا علیها السلام و فشردن او بین در و دیوار بود، بی اثر خواهد شد.

کسی که از نیرنگ علمی و فرهنگی، تاریخی و مذهبی دشمنان اهل بیت علیهم السلام در رویارویی با آنان آگاه شود، در چاره جویی برای این امر، و یا دست کم عنایت بدان با جمع آوری شواهد و قرائن مؤید، چندان تردیدی ببه خود راه نخواهد داد. با ملاحظه متون و روایاتی که در این زمینه آورده ایم، حوادثی که بر زهرا علیها السلام گذشت، چنان واضح و آشکار می شود که جای هیچ گونه شک و تردیدی در آن باقی نمی ماند. خصوصاً که کسانی این حوادث را روایت کرده اند که تبرئه این گروه که هنوز هم آنان را دوست دارند و در گذر روزگاران و اعصار متمادی آنان را گرامی داشته اند؛ برایشان خیلی مهم است.

خلاصه

در این فصل مجموعه ای از تعابیر مفید در تأکید بر وجود در برای خانه ی فاطمه علیها السلام آمده که می رساند خانه آن بانو در قابل باز و بسته شدن، شکستن و سوختن داشت. اینک خلاصه ای از این تعابیر را ملاحظه فرمایید:

- آیا در خانه ام را به رویم آتش می زنی؟
- و خطاب فاطمه علیها السلام به آنان از پشت در.
- آتش در چوب در افتاد.

- قنقد دستش را داخل کرد تا در را باز کند.
- لگدی به در زد.

[صفحه 615]

- در را به طرف من که آبستن بودم، راند.
- در را به داخل راند.
- به در خانه علی رسید، فاطمه پشت در نشسته بود.
- در زد.
- فاطمه در را باز کن و آلا آن را به رویتان آتش می زنیم.
- سپس آتش خواست و در را آتش زد. در سوخت.
- فاطمه، در را به رویشان بست.
- لگدی به در زد و آن را شکست. در از شاخه خرما بود.
- وای بر کسی که در خانه اش را آتش بزند.
- هیزم زیادی بر در خانه ی ما جمع کردند و آتش آوردند تا ما و آن را آتش زنند.
- گشودن خانه فاطمه و وارد شدن بر او در خانه اش و جمع کردن هیزم بر در خانه اش.
- لگدی به در زدم. فاطمه شکمش را به در چسبانده بود.
- در را به داخل راندم و وارد شدم.
- اگر خارج شدند که شدند و آلا هیزمها را بر در خانه اش جمع کن.
- و در خانه اش را آتش زدند و علی را به زور بیرون آوردند.
- او را بین در و دیوار فشار داد.
- در فاطمه، در من است و خانه اش، خانه من.

احادیث آتش زدن خانه علی علیه السلام را به دلیل ارتباط آن با آتش زدن همین در آوردیم. لذا نیازی به آوردن خلاصه آن نمی بینیم. در خصوص اشعاری که در این باره آوردیم، نیز همینگونه است.

پاورقی

- [1] جریده السفیر، 27 / 6 / 1996 م.
- [2] بقره / 159.
- [3] زخرف، 12.
- [4] ر. ک: ضیاء العالمین، ج 2 ص 3؛ جامع الاصول ابن اثیر، ج 12، ص 9-10.
- [5] بحار الانوار، ج 43، ص 101، به نقل از: کافی به سند صحیح، و از: المصباح الکبیر، دلائل الامامه، مصباح کفعمی، روضه، مناقب آل ابی طالب و کشف الغمه، ج 2، ص 75 و اثبات الوصیه؛ ر. ک: ذخائر العقبی، ص 52؛ تاریخ الخمیس، ج 1، ص 278 به نقل از: تاریخ موالید اهل البیت؛ مروج الذهب، ج 2، ص 289.
- [6] ر. ک: البدء والتاریخ، ج 5، ص 16؛ المواهب اللدنیه، ج 1، ص 196؛ تاریخ الخمیس، ج 1، ص 272.
- [7] این روایات در کتب زیر آمده است:
- الف: کتب شیعه مثل: بحار الانوار، ج 43، صص 4-6 به نقل از: امالی صدوق، و عیون اخبار الرضا، معانی الاخبار، علل الشرایع، تفسیر قمی، الاحتجاج؛ ر. ک: الانوار النعمانیه، ج 1، ص 80؛ احقاق الحق، ج 10، صص 1-10 به نقل از منابع فراوان و هر کتب تاریخی یا روایی که از تاریخ زهرا علیها السلام سخن گفته است.
- ب: کتب اهل سنت: المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 156؛ تلخیص المستدرک در پاورقی مستدرک؛ نزل الابرار، ص 88، الدر المنثور، ج 4، ص 153؛ تاریخ بغداد، ج 5، ص 87؛ مناقب الامام علی بن ابی طالب، ص 357؛ تاریخ الخمیس، ج 1، ص

- 277؛ ذخائرالعقبی، ص 36؛ لسان المیزان، ج 1، ص 134؛ اللالی المصنوعه، ج 1، ص 392؛ الدرۃ الیتمه، ص 31.
- [8] ر. ک: الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج 3، صص 8-14.
- [9] ر. ک: خصائص امیرالمؤمنین علی، ص 228؛ مناقب آل ابی طالب؛ ج 3، ص 393؛ تذکرۃ الخواص، ص 306-307؛ ضیاء العالمین، ج 2، ص 46.
- [10] بحار الانوار، ج 43، ص 2.
- [11] ر. ک: ینابیع المودّه، کنز العمال، ج 6، ص 219؛ مناقب الامام علی بن ابی طالب، صص 221، 229؛ ضیاء العالمین، ج 4، صص 6-9؛ بحار الانوار، ج 43، ص 13، به نقل از علل الشرایع، ج 1 ص 178؛ ر. ک: ذخائرالعقبی، ص 26؛ میزان الاعتدال، ج 2، ص 400؛ ج 3، ص 439؛ لسان المیزان، ج 3، ص 267؛ طوابع الانوار، صص 112-113؛ معرفه ما یجب لال البیت، ص 51؛ البتول الطاهره، صص 11-15.
- [12] ر. ک: ذخائرالعقبی، ص 43؛ سیر اعلام النبلاء، ج 2، ص 126 الجوهره، ص 17؛ الاستیعاب، ج 4، ص 376؛ تاریخ دمشق، ج 1، صص 247-248؛ المجالس السنیه، ج 5، ص 63 به نقل از امالی صدوق، والاستیعاب؛ شرح الاخبار، ج 3، ص 56؛ مقتل الحسن، ج 1، ص 79؛ نظم درر السمطین، صص 178-179؛ معانی الاخبار، ص 107؛ علل الشرایع، ج 1، ص 182، بحار الانوار، ج 43، ص 37؛ ج 37؛ ص 268؛ ج 39، ص 278؛ مناقب آل ابی طالب.
- [13] ر. ک: الرسائل الاعتقادیه، ص 459؛ به نقل از صحیح بخاری، ج 5، ص 36؛ الطرائف، ص 262 به نقل از: الجمع بین الصحاح الستّه، مرآة الجنان، ج 1، ص 61؛ ضیاء العالمین، ج 2، صص 19-21.
- [14] ر. ک: کافی، ج 1، ص 461؛ بحار الانوار، ج 43، ص 10؛ ضیاء العالمین، ج 2، ص 11؛ عیون المعجزات، ص 48.
- [15] بحار الانوار، ج 43، ص 13 به نقل از: علل الشرایع، ج 1، ص 178.

- [16] ذخائر العقبی، ص 31؛ ر. ک: کشف الغمه، ج 2، ص 98؛ کنوز الحقائق در پاورقی الجامع الصغیر، ج 2، ص 75؛ بحار الانوار، ج 43، صص 141، 145.
- [17] فاطمة الزهراء من المهد الى اللحد، ص 39؛ بحار الانوار، ج 43، ص 2؛ نزہة المجالس، ج 2، ص 227؛ ضیاء العالمین، ج 2، ق 3، صص 27-28.
- [18] ر. ک: کافی، ج 1، ص 179 و 189؛ الغیبة نعمانی، ص 138-139؛ بصائر الدرجات، ص 488-489؛ الصحيح من سیرة النبی الاعظم، ج 8، ص 359.
- [19] بقره 26.
- [20] حشر، 7.
- [21] احزاب، 21.
- [22] شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 198.
- [23] شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 193.
- [24] این حدیث بدون تردید متواتر و صحیح است. کاشف الغطا در کتاب خود، کشف الغطاء، ص 12 به تواتر آن در میان شیعه و سنی تصریح کرده است. از آنجا که این حدیث در منابع مختلفی که از حضرت زهرا علیها السلام سخن گفته، آمده است استقصای همه منابع در اینجا برای ما مشکل است و از سوی دیگر نیازی بدان نمی بینیم. لذا به ذکر بخشی از این منابع بسنده خواهیم کرد:
- فرائد السمطین؛ ج 2، ص 46؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 203؛ مقتل خوارزمی، ج 1، صص 52-53؛ اسد الغابه، ج 5، ص 522؛ صحیح بخاری؛ صحیح مسلم؛ ینابیع الموده، صص 153-154، 176، 198؛ نظم درر السمطین، صص 176-177؛ مستدرک حاکم، ج 3، صص 154، 158-159؛ تلخیص المستدرک ذهبی در همانجا؛ کنز العمال، ج 13، ص 13، 96 و ج 6، ص 219، و ج 7، ص 11؛ الغدیر، ج 7، صص 231-236؛ سیر اعلام النبلاء، ج 2، ص 132؛ الصواعق المحرقة، صص 186، 188؛ شرح المواهب زرقانی، ج 4، ص 335 و سایر منابع.

[25] البرهان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 220.

[26] مائده، 32.

[27] کتاب الندوه، ص 58.

[28] این پرسش از علمای ما از قائلین قدرت معصوم در ارتکاب معاصی کرده اند. ر.

ک: اللوامع الالهیه، ص 169.

[29] این پرسش از علمای ما از قائلین قدرت معصوم در ارتکاب معاصی کرده اند. ر.

ک: اللوامع الالهیه، ص 169.

[30] عصمت پیامبران و اوصیاء به دلیل عقل ثابت شده است. چه عصمت اقتضای مقام

نبوت و امامت است. نقل نیز آن را تأیید کرده و به بیان حدود و افقها، و دیگر

خصوصیات آن پرداخته است...

عصمت زهرا علیها السلام به نص قرآن کریم، و نقل صحیح ثابت از رسول اکرم صلی

الله علیه و آله ثابت شده و یکی از ضروریات و اصول ثابت مذهب است. بدیهی است

که عصمت جز از راه نقل شناخته نشود. زیرا اوامر و نواهی الهی به اعمال ظهاری

جوارح منحصر نیست بلکه به قلب، و نفس، و روح، و نیز به ساخت خصلتهای انسان، و

احساسات و عواطف او همچون شجاعت، کرامت، حسادت، حب و بغض، ایمان و

نفاق، و اهداف و آرزوها و دیگر مسائلی کشیده می شد که برای آگاهی یافتن از آن

راهی جز نقل از معصوم نداریم.

[31] مریم، 20-22.

[32] تحریم، 10-12.

[33] ر. ک: بحار الانوار، ج 64، ص 200.

[34] کافی، ابوالصلاح حلبی، صص 102-103 که معجزات غیر پیامبران را آورده

است. حلبی بیان کرده که معجزات به مبارزه طلبی پیامبران محدود نمی شود، چنان که

برخی می خواهند چنین ادعا کنند. او در این باره داستان آصف بن برخیا و آوردن

تخت بلقیس پیش از یک چشم برهم زدن، معجزات مریم شاگردان عیسی و غیره را مثال زده است.

[35] شرح عقاید نسفی، ص 177.

[36] بقره، 1-3.

[37] بحار الانوار، ج 40، ص 153؛ ج 46، ص 135.

[38] بحار الانوار، ج 4، صص 27، 32، 44، 52، 304؛ ج 10، ص 118؛ ج 36، ص 406.

[39] اعراف، 180.

[40] علق، 1.

[41] کشف الغمه: ج 2، ص 94؛ دلائل الامامه، ص 56؛ علل الشرایع: ج 1، صص

182، 183؛ روضه المتقین، ج 5، ص 345.

[42] بقره، 222.

[43] ینابیع الموده، ص 260؛ احقاق الحق (بخش ملحقات) ج 10، ص 25، بنقل از

آن و از: مودة القربی، ص 103.

[44] ذخائر العقبی، ص 26؛ شرح بهجة المحافل، ج 2، ص 138؛ ر.ک: عوالم العلوم،

ج 11، ص 54، به نقل از تاریخ بغداد، ج 12، ص 331، و کنز العمال، ج 12، ص

109، ح 3426؛ اسعاف الراغبین در پاورقی نورالابصار، ص 173.

[45] معانی الاخبار، ص 64، مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 330، به نقل از ابوصالح

مؤذن در الاربعین، و تاج الموالد، ص 20؛ کشف الغمه، ج 2، ص 90؛ بحار الانوار، ج

43، صص 15-16؛ ر.ک: ج 78، ص 112 به نقل از آن دو؛ ینابیع الموده، ص 26؛

مستدرک الوسائل، ج 2، ص 37؛ علل الشرایع، ج 1، ص 181؛ و به نقل از: مصباح

الانوار، ص 223؛ مصباح کفعمی، ص 659؛ روضه الواعظین، ص 149؛ دلائل

الامامه، ص 55؛ الروضة الفيحاء فی تواریخ النساء، ص 252؛ حیب السیر، ج 1، ص

- 433؛ ضیاء العالمین، ج 2، ق 3، ص 7؛ احقاق الحق، ج 10، صص 25، 310؛ ج 19، ص 11 به نقل از منابع دیگری، عوالم العلوم، ج 1، ص 641؛ اعلام الوری، ص 148.
- [46] امالی صدوق، ص 154؛ بحار الانوار، ج 43، ص 21؛ ر. ک: عوالم العلوم، ج 11، ص 153 به نقل از چندین منبع.
- [47] بحار الانوار، ج 43، ص 19؛ به نقل از مصباح الانوار، و عوالم العلوم، ج 11، ص 66.
- [48] مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 330؛ بحار الانوار، ج 43، ص 16.
- [49] مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 330؛ بحار الانوار، ج 43، ص 16. مجمع الزوائد، ج 9، ص 202؛ اعلام الوری، ص 148؛ مرآة العقول، ج 5، ص 345؛ الطرائف، ص 111؛ عوالم العلوم، ج 11، ص 64؛ ضیاء العالمین، ج 2، ق 3، ص 7.
- [50] ر. ک: مقتل خوارزمی، ج 1، ص 64؛ مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 330؛ بحار الانوار، ج 43، ص 16، به نقل از: امالی طوسی، ج 1، ص 42؛ مستدرک الوسائل.
- [51] اخبار الرسول، ص 87، به نقل احقاق الحق، ج 10، ص 244؛ ر. ک: عوالم العلوم، ج 11، ص 60.
- [52] دلائل الامامه، صص 53، 55؛ بحار الانوار، ج 78، ص 112؛ مستدرک الوسائل، ج 2، ص 37.
- [53] دلائل الامامه، ص 52؛ بحار الانوار، ج 78، ص 112؛ مستدرک الوسائل، ج 2، ص 37.
- [54] بحار الانوار، ج 42، ص 13، به نقل از مصباح الانوار و کشف الغمه، ج 2، ص 89؛ علل الشرایع، ص 179؛ عوالم العلوم، ج 11، ص 55؛ به نقل از این منابع: کافی، ج 1، ص 46، المحتضر، ص 132، 138؛ المختصر، ص 172، 218.

- [55] روضة المتقين، ج 5، ص 349.
- [56] علل الشرايع، ج 1، ص 290، بحار الانوار، ج 12، ص 107؛ ج 81، ص 81؛
عوامل العلوم، ج 11، ص 153؛ مستدرک الوسائل، ج 2، ص 38.
- [57] الخرائج الجرائح، ج 2، ص 527.
- [58] احقاق الحق، ج 10، ص 309. ر. ك: عوامل العلوم، ج 11، ص 63.
- [59] ر. ك: اسعاف الراغبين، پاورقی نورالابصار، ص 172؛ این را به محب طبری، و صاحب الفتاوی الظهيریه نیز نسبت داده است.
- [60] احقاق الحق، ج 10، ص 25؛ المناقب المرتضويه، ص 78؛ عوامل العلوم، ج 11، ص 64.
- [61] ر. ك: عوامل العلوم، ج 11، صص 66، 153؛ به نقل از: صحيفه الرضا 7 و ذخائر العقبي، ص 44؛ اتحاف السائل، ص 90، تاريخ الخميس، ج 1، ص 417؛ نزهه المجالس، ج 2، ص 183؛ ضياء العالمين، ج 2، ق 3، ص 7.
- [62] عوامل العلوم، ص 66، به نقل از عمدة الاخبار، ص 349.
- [63] ذخائر العقبي، ص 26 به نقل از نسایی؛ فرائد السمطين، ج 2، ص 408؛ ر. ك: تاريخ بغداد، ج 12، ص 331.
- [64] روضة المتقين، ج 5، ص 342؛ كافي، ج 1، ص 458.
- [65] اعلام الوری، ص 148.
- [66] تاج الموالي، ص 20.
- [67] من لا يحضره الفقيه، كتاب الطهارة، باب غسل الحيض.
- [68] الرسائل الاعتقادية، ص 115.
- [69] كافي، ج 1 ص 240؛ بحار الانوار، ج 26، ص 37؛ بصائر الدرجات، ص 150.
- [70] بصائر الدرجات، صص 154-156؛ بحار الانوار، ج 26، صص 42-45؛ ج 47، ص 271.

- [71] کافی، ص 240؛ بصائر الدرجات، ص 157؛ بحار الانوار، ج 26، ص 44؛ ج 43، ص 80؛ ج 22، ص 45؛ عوالم العلوم، ج 11، بخش مربوط به زهرا علیها السلام.
- [72] عوالم العلوم، ج 11، ص 583 به نقل از: المحتضر، ص 132.
- [73] کافی، ج 1، صص 240-241، 457-458؛ بحار الانوار، ج 22، ص 545؛ ر. ک: مناقب آل ابی طالب، ج 3، 337، چاپ علمی ی قم.
- [74] روضه المتقین، ج 5، ص 342؛ مرآة العقول، ج 3، ص 59؛ ج 5، ص 314.
- [75] ر. ک: مجمع رجال الحدیث، ج 21، صص 233-236.
- [76] بحار الانوار، ج 47، ص 227، باب 7، ح 17.
- [77] کافی، ج 1، ص 242.
- [78] کافی، ج 2، ص 667؛ عوالم العلوم، ج 11، ص 187؛ بحار الانوار، ج 43، ص 51؛ وسائل الشیعه، ج 8، ص 487؛ الجنة الواقیه، ص 508.
- [79] دلائل الامامه، ص 1؛ عوالم العلوم، ج 11، صص 188، 620، 621؛ در پاورقی از: مسند فاطمه، ص 113؛ ر. ک: مستدرک الوسائل، ج 18، سفینه البحار، ج 1، صص 229-231؛ المعجم الکبیر، ج 22، ص 413 با اندکی تفاوت.
- [80] عیون اخبار الرضا علیه السلام ج 1، صص 40، 44، 46؛ الاختصاص، ص 210؛ امالی طوسی، ج 1، ص 297؛ خصال، ج 2، صص 477-478؛ کمال الدین، صص 305-313.
- [81] ر. ک: بصائر الدرجات، صص 153، 157، 161؛ بحار الانوار، ج 46؛ صص 41-42، 47-49، 271.
- [82] کافی، ج 1، صص 41، 240، 457-458؛ بصائر الدرجات، ص 157-159؛ الخرائج والجرائج، ج 2، ص 526؛ بحار الانوار، ج 26، ص 41، 240؛ ج 43، ص 79-80، ج 22، صص 545-546؛ ج 47، ص 65؛ عوالم العلوم، ج 11، ص 583، به نقل از المحتضر، ص 132، ضیاء العالمین، ج 2، ق 3، ص 38-39.

- [83] بصائر الدرجات، صص 157-158؛ بحار الانوار، ج 26، ص 43؛ کافی، ج 1، ص 241.
- [84] بحار الانوار، ج 43، ص 79؛ ج 26، ص 41؛ بصائر الدرجات، ص 153؛ کافی، ج 1، ص 241؛ الخرائج والجرائح، ج 2، ص 526.
- [85] ر. ک: روضة المتقين، ج 5، ص 342؛ مرآة العقول، ج 3، ص 59؛ جلاء العيون، ج 1، ص 183.
- [86] تاریخ الاسلام ذهبی، ج 2، صص 284-286.
- [87] الملل والنحل، ج 1، ص 24.
- [88] محاضرات فی التاريخ الاسلامی، ج 1، ص 167.
- [89] المحلی، ج 1، ص 484؛ الجوهر النقی (در پاورقی سنن بیهقی)، ج 8، ص 58.
- [90] الفصل فی ملل و الاهواء والنحل، ج 4، ص 161.
- [91] وفيات الاعیان، ج 16؛ ص 15؛ المختصر فی اخبار البشر، ج 1 ص 158، روضة المناظر در پاورقی الكامل فی التاريخ، ج 7، ص 167؛ الكامل فی التاريخ، ج 3، ص 49؛ تاریخ الامم والملوک، ج 4، ص 1410.
- [92] ر. ک: مسند احمد، ج 4، صص 198، 204؛ ج 2، ص 187؛ صحیح بخاری، ج 4، ص 171؛ صحیح مسلم، دار احیاء التراث العربی، ج 3، ص 1342، سنن ابی داوود، ج 3، ص 299؛ الجامع الصحیح، ج 3، ص 615، المحلی، ج 1، ص 69-70.
- [93] ر. ک: التراتیب الاداریه، ج 2، صص 364-366.
- [94] ر. ک: فواتح الرحموت، ج 2، صص 156-158؛ سلم الوصول، ج 3، صص 176-177؛ السنه قبل التدوین، صص 396، 404-405؛ اختصار علوم الحدیث، ص 182 ارشاد الفحول، ص 69.
- [95] اصول سرخسی، ج 2، صص 134-135. وی سپس آن را نقد و رد می کند.
- [96] بحار الانوار، ج 2، ص 186؛ کافی، ج 2، ص 223.

- [97] بحار الانوار، ج 2، صص 186-188؛ المحاسن، صص 230-231.
- [98] الغيبة، صص 101-102؛ ر. ك: الذريعة، ج 2، ص 152.
- [99] بحار الانوار، ج 30؛ صص 133، 135.
- [100] الذريعة، ج 2، ص 152.
- [101] الذريعة، ج 2، ص 153.
- [102] الذريعة، ج 2، ص 153؛ ر. ك: اختيار معرفة الرجال، صص 104-105.
- [103] مسند احمد، ج 2، ص 332.
- [104] الفهرست، ص 275؛ الذريعة، ج 2، ص 153.
- [105] الذريعة، ج 2، ص 153.
- [106] الذريعة، ج 2، ص 153 به نقل از: محاسن الوسائل في معرفة الاوائل.
- [107] ر. ك: الذريعة، ج 2، صص 154-155.
- [108] رجال نجاشي، ص 6.
- [109] الفهرست، ص 162.
- [110] معالم العلماء، ص 58.
- [111] التنبيه والاشراف، ص 198.
- [112] التحرير الطاووسي، ص 136.
- [113] روضة المتقين، ج 14، ص 372.
- [114] ر. ك: وسائل الشيعة، ج 20، صص 36 و 42.
- [115] المجالس السنية، ج 5، ص 762.
- [116] اعيان الشيعة، ج 1، ص 173.
- [117] كتاب سليم، ج 1، صص 187-188؛ ج 2، صص 816-824.
- [118] كتاب سليم، ج 2، صص 821-823.
- [119] بحار الانوار، ج 30، صص 133-134.

- [120] رك: بصائر الدرجات، ص 372؛ علل الشرايع، ج 1، ص 182؛ الاختصاص، ص 324؛ بحار الانوار، چ قدیم، ج 8، ص 199؛ به نقل از الكافيه مفيد؛ الغارات، ج 1، ص 326.
- [121] كتاب سليم، ج 1، صص 191-192.
- [122] كامل بهايي، ج 2، ص 192.
- [123] ر. ك: كتاب سليم، ج 1، ص 194؛ در پاورقی از: استقصاء الافهام، ج 1، ص 514؛ كشف الحجب، ص 445؛ تذكرة الخواص، ص 62.
- [124] ر. ك: كتاب سليم، ج 1، صص 191-196.
- [125] ر. ك: كتاب سليم، ج 2، ص 857.
- [126] بحار الانوار، ج 22، ص 150؛ كتاب سليم، ج 1، ص 181.
- [127] ر. ك: بحار الانوار، ج 22، ص 150.
- [128] ر. ك: كتاب سليم، ج 2، ص 686.
- [129] ر. ك: كتاب سليم، ج 1، صص 172-180.
- [130] مجمع رجال الحديث، ج 8، ص 225؛ كتاب سليم، ج 1، ص 170.
- [131] بحار الانوار، ج 22، ص 150؛ كتاب سليم، ج 1، ص 170.
- [132] التنبيه والاشراف، ص 198.
- [133] كتاب سليم، ج 1، ص 172.
- [134] كتاب سليم، ج 1، ص 183، به نقل از محقق شوشتری.
- [135] كافي، ج 1، ص 534؛ ح 17.
- [136] كافي، ج 1، ص 534؛ ح 18.
- [137] اصل ابوسعید عصفري، ص 1.
- [138] كافي، ج 1، ص 532، ح 9.
- [139] اكمال الدين، ص 311، ح 3؛ عيون اخبار الرضا، ج 1، ص 137؛ خصال، ب

- 12، ح 42.
- [140] کافی، ج 1، ص 533، ح 14.
- [141] عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 46، ح 24؛ خصال، ب 12، ح 49.
- [142] کافی، ج 1، ص 232، ح 8.
- [143] الغیبه، ص 67.
- [144] قاموس الرجال، ج 4، ص 452.
- [145] تلخیص الشافی، ج 3، ص 156.
- [146] جنه المأوی، صص 78-81.
- [147] البدء والتاریخ، ج 5، ص 20.
- [148] شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 60.
- [149] دلائل الصدق، ج 3، قسم 1.
- [150] الارشاد، ج 1، ص 355؛ بحار الانوار، ج 42، ص 90؛ كشف الغمه، ج 2، ص 67.
- [151] تلخیص الشافی، ج 3، ص 156.
- [152] الرسائل الاعتقادیه، ص 27.
- [153] الرسائل الاعتقادیه، ص 27.
- [154] این کتاب با نام: آزادی بیان در عصر شیخ مفید بوسیله ی همین مترجم به فارسی ترجمه شده است.
- [155] ر. ک: الارشاد، ج 1، ص 189.
- [156] الاختصاص، ص 185؛ بحار الانوار، ج 29، ص 192.
- [157] ر. ک: الاختصاص، ص 344؛ بحار الانوار، ج 29، ص 192؛ ج 28، ص 227؛ ج 7، ص 270.
- [158] الاختصاص، ص 344؛ کامل الزیارات، ص 327؛ بحار الانوار، ج 7، ص

- 270؛ ج 8، ص 213.
- [159] کفایة الطالب، ص 413.
- [160] المقنعه، ص 459؛ ر. ک: بحار الانوار، ج 97، ص 195؛ البلد الامین، ص 198.
- [161] امالی، صص 59-60.
- [162] ر. ک: دراسات و بحوث فی التاريخ والاسلام، ج 1، ص 169.
- [163] الجمل، چ جدید، صص 117-118.
- [164] این نسخه در کتابخانه ی آستان قدس رضوی موجود است. سال کتابت: 1085 ه یا 1087 ه.
- [165] نهج البلاغه، نامه 14، (شرح عبده) ج 3، ص 16.
- [166] ر. ک: جنه المأوی، ص 81.
- [167] ر. ک: جنه المأوی، ص 81.
- [168] ر. ک: مقتل الحسین مقرر، ص 389.
- [169] ر. ک: جنه المأوی، صص 78-84.
- [170] الکامل فی التاريخ، ج 6، صص 100-99؛ تاریخ الامم والملوک، ج 8، ص 205.
- [171] تکویر / 8.
- [172] جنه المأوی، ص 82.
- [173] الانسان والحیاء، ص 271.
- [174] ر. ک: الاستیعاب (در پاورقی الاصابه)، ج 4، صص 330-333؛ الاصابه، ج 4، صص 334-335؛ السیره النبویه (ابن کثیر)، ج 1، ص 495؛ اسد الغابه، ج 5؛ ص 481؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 28.
- [175] السیره النبویه (ابن هشام)، ج 1، ص 341؛ السیره الحلییه، ج 1، ص 300.

- [176] مسند احمد، ج 1، صص 237-335؛ مستدرک حاکم، ج 3، ص 190؛
 ذہبی آن را صحیح خوانده و گفته: سند آن خوب است: تلخیص المستدرک در
 پاورقی آن.
- [177] شرح نہج البلاغہ، ج 1، ص 181.
- [178] الغدير، ج 6، ص 161، به نقل از: کنز العمال، ج 8، ص 191؛ الاصابہ، ج 3،
 ص 606.
- [179] الغدير، ج 6، ص 161، به نقل از: کنز العمال، ج 8، ص 118.
- [180] ر. ک: قاموس الرجال، ج 7، صص 393-394.
- [181] جنۃ المأوی، ص 84؛ بحار الانوار، ج 30، صص 302-303؛ کتاب سلیم، ج
 2، صص 274-275؛ عوالم العلوم، ج 11، ص 413.
- [182] اعراف / 199.
- [183] نور، 21.
- [184] حجر، 85.
- [185] بحار الانوار، چ سنگی، ج 8، ص 231.
- [186] امالی صدوق، ص 118؛ بحار الانوار، ج 28، ص 51.
- [187] امالی مفید، صص 49-50.
- [188] نحل، 124.
- [189] المراجعات، ص 346.
- [190] النص والاجتهاد، ص 79.
- [191] النص والاجتهاد، ص 79؛ المراجعات، ص 346.
- [192] النص والاجتهاد، ص 82 (پاورقی).
- [193] النص والاجتهاد، ص 82؛ شرح نہج البلاغہ، ج 6، ص 50، به نقل از السقیفہ
 ابوبکر جوہری.

- [194] النص والاجتهاد، ص 82، شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 50، به نقل از السقیفه ابوبکر جوهری.
- [195] ر. ک: ابطال الباطل، (در دلائل الصدق)، ج 3، ق 1، ص 47.
- [196] شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 50.
- [197] کنز العمال، ج 5، ص 597؛ مستدرک حاکم، ج 3، ص 66، گفته: به شرط شیخین صحیح است. ذهبی آن را تأیید کرده است. حیاة الصحابه، ج 2، ص 18؛ الشافی ابن حمزه، ج 4، صص 171-173؛ الاختصاص، ص 186؛ تفسیر عیاشی، ج 2، صص 66-67؛ الریاض النضرة، ج 2، ص 241. منابع بیشتر را در بخش دوم خواهیم آورد.
- [198] منابع این جمله را به زودی خواهیم آورد.
- [199] ر. ک: بحار الانوار، ج 27، ص 324؛ الاستغاثه، ص 21؛ شرح نهج البلاغه، ج 6، صص 11، 50، 52؛ منار الهدی، ص 433؛ مفتاح الباب الحادی عشر، ص 197؛ حق الیقین، صص 178، 182؛ اثبات الهداء، ج 2، صص 343-346؛ الملل والنحل، ج 1، ص 23؛ شرح مواقف، ج 8، ص 376؛ مجموع الغرایب، ص 288.
- [200] ر. ک: مجمع الرجال قهپائی، ج 2، ص 264؛ الشافی ابن حمزه، ج 4، صص 173، 202؛ بیان کرده که جاحظ آن را در الزیدیة الکبری از گروهی از جمله زهری آورده است. الايضاح، ص 155، 158؛ جلاء العیون، ج 1، ص 201؛ کتاب سلیم، ج 2، اثبات الهداء، ج 2، ص 360؛ مرآة العقول، ج 5، ص 339-340؛ الرسائل الاعتقادیه، ص 455؛ شرح نهج البلاغه، ج 17، ص 222؛ المسترشد، ص 451؛ بحار الانوار، ج 29، صص 126، 133؛ الاحتجاج، ص 234؛ علل الشرایع، ج 1، ص 182؛ رجال کشی، ص 695؛ شرح حال سفیان ثوری.
- [201] ر. ک: شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 222.
- [202] المسترشد فی امامة علی علیه السلام، الايضاح، ص 190.

- [203] بحار الانوار، ج 44، ص 195؛ ج 75، ص 117.
- [204] تهذيب الحكام، ج 4، ص 149؛ معادن الحكمه، ج 2، صص 122-123 از تهذيب و از: من لا يحضره الفقيه، ط نجف، ج 2، ص 366.
- [205] الايضاح، ص 359؛ تذكرة الخواص، ص 62؛ سر العالمين، ص 21؛ صحيح بخارى، ج 3، ص 60، ج 4، ص 5، 173، ج 1، صص 21-22، ج 2، ص 115؛ المصنف، ج 6، ص 57؛ ج 10، ص 361، الارشاد ص 107 (ج نجف)، بحار الانوار، ج 22، ص 498؛ ر. ك: الغيبة نعماني، صص 81-82؛ عمدة القارى، ج 22، ص 170-171؛ ج 14، ص 298؛ ج 25، ص 76؛ فتح البارى، ج 8، صص 100-102، 186-187؛ البداية والنهاية، ج 5، ص 227، 251؛ البدء والتاريخ، ج 5، ص 59؛ الملل والنحل، ج 1، ص 22؛ الطبقات الكبرى، ج 2، ص 244؛ تاريخ الامم والملوك، ج 3، ص 192-193؛ الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 320؛ انساب الاشراف، ج 1، ص 562؛ شرح نهج البلاغه ج 6، ص 51؛ ج 2، ص 55؛ تاريخ الخميس، ج 2، ص 164، 182؛ صحيح مسلم، ج 75، ص 75، مسند احمد، ج 1، ص 322-325، 332، 346، 355، 362؛ السيرة الحلبيه، ج 3، ص 344؛ نهج الحق، ص 273، تاريخ ابن خلدون، ج 2، ق 2، ص 62، اثبات الهداء، ج 2، ص 344، 348، 399، ج 1، ص 657؛ الجامع الصحيح، ج 3، ص 55، نهاية الارب، ج 18، ص 375؛ روضة المناظر، ج 1، ص 181-182؛ دلائل الصدق، ج 3، ق 1، ص 63-70؛ الصراط المستقيم، ج 3، ص 7؛ المراجعات، ص 353، النص والاجتهاد، ص 149، 163، المختصر فى اخبار البشر، ج 1، ص 151؛ مجموع الغرائب، ص 289، منهاج السنة، ج 3، ص 135؛ مناقب آل ابى طالب، ج 1، ص 292؛ تاريخ الاسلام، ج 2، ص 383-384؛ كشف المحجّه، ص 64، الطرائف، ص 432-433؛ التراتيب الاداريه، ج 2، ص 241، كنز العمال چاپ هند، ج 7، ص 170؛ دلائل النبوة، ج 7، ص 181-184؛ مسند ابويعلى، ج 5، ص 393؛ ج 3، ص 393-394؛ ج 4، ص 299، مجمع

الزوائد ج 4، ص 214.

[206] ر. ک: مسند ابی عوانه، ج 4، صص 394-400؛ مسند احمد، ج 5، صص 90-101؛ سنن ابی داوود، ج 4، ص 106؛ الغیبة نعمانی، صص 121-124؛ ارشاد الساری، ج 10، ص 273؛ صحیح مسلم، ج 6، ص 4؛ الغیبة طوسی، ص 88-89؛ فتح الباری، ج 13، صص 181-184؛ اعلام الوری، ص 38؛ بحار الانوار، ج 36، صص 235-240؛ ج 63، ص 236؛ منتخب الاثر، ص 20؛ اکمال الدین، ج 1، صص 272-273؛ تاریخ الخلفاء، ص 10-11؛ الصواعق المحرقة، ص 18؛ ینابیع الموده، صص 444-445؛ خصال، ج 2، صص 470-474 از عیون اخبار الرضا و مودة القربی؛ احقاق الحق، ج 13، ص 1؛ العمده، ص 421؛ النهایة فی اللغة، ج 3، ص 54؛ لسان العرب، ج 12، ص 343؛ و از: القرب فی محبة العرب، ص 129.

[207] درباره ی «همه ی آنان از قریش هستند» یا «از بنی هاشم» ر. ک: صحیح مسلم، ج 6، ص 3؛ مسند احمد، ج 5، صص 89-108؛ مسند ابی عوانه، ج 4، ص 394؛ حيلة الاولیاء، ج 4، ص 333؛ اعلام الوری، ص 382؛ العمده، صص 416-422؛ اکمال الدین، ج 1، صص 272-273؛ خصال، ج 2، صص 469، 275؛ فتح الباری، ج 13، صص 181-185؛ الغیبة نعمانی، ص 119-125، صحیح بخاری، ص 4، ص 159؛ ینابیع الموده، صص 444-446؛ تاریخ بغداد، ج 2، ص 126؛ ج 14، ص 353؛ المستدرک الصحیحین، ج 3، ص 618؛ منتخب الاثر، صص 10-23 به نقل از منابع فراوان؛ الجامع الصحیح، ج 4، ص 501؛ سنن ابی داود، ج 4، ص 116؛ کفایة الاثر، ص 49؛ آخر کتاب؛ بحار الانوار، ج 36، ص 231؛ احقاق الحق، ج 13، صص 1-50؛ به نقل از منابع فراوان.

[208] اندکی پیش منابع این سخن را آوردیم.

[209] ر. ک: المسترشد امامة علی علیه السلام، ص 146، الفرق بین الفرق، ص 147.

[210] ر. ک: شرح میمة ابی فراس، صص 73-74؛ بحار الانوار، ج 48، ص 131؛

- عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 91؛ ینایع الموده، ص 383؛ مقاتل الطالبین، ص 453؛ مناقب خوارزمی، ص 208؛ طبقات الکبری، ج 5، ص 227؛ البدایة والنهایة، ج 8، ص 316؛ تتمه المنتهی، ص 185؛ قاموس الرجال، ج 10، ص 370.
- [211] ر. ک: دلائل النبوه، ج 7، ص 281؛ الرياض النضرة، ج 1، ص 176؛ سیر اعلام النبلاء، ج 2، ص 121؛ تاریخ الخمیس، ج 2، ص 174؛ به نقل از: وفاء الوفاء، والموافقة؛ السنن الکبری، ج 6، ص 301؛ السیرة الحلبیه، ج 3، ص 361، طبقات ابن سعد، ج 8، ص 27؛ البدایة والنهایة، ج 5، ص 289؛ حیاة الصحابه، ج 2، ص 473؛ شرح نهج البلاغه، ج 6، صص 19-49؛ ج 2، ص 57؛ فتح الباری، ج 6، ص 139؛ نزہة المجالس، ج 2، ص 183.
- [212] ر. ک: کنز العمال، ج 12، ص 5154 ج 13، ص 687.
- [213] کنز العمال، ج 5، ص 605؛ به نقل از بیهقی؛ طبقات ابن سعد، ج 8، ص 29.
- [214] الامامة والسیاسة، ج 1، صص 14-15؛ ر. ک: بحار الانوار، ج 36، ص 308؛ ج 71، ص 254؛ ج 43، صص 170-171؛ دلائل الامامه، ص 45، عوالم العلوم، ج 1، صص 411، 465، 491-499؛ کفایة الاثر، صص 64-65؛ البرهان، ج 3، ص 65؛ علل الشرايع، ج 1، صص 186-189؛ مرآة العقول، ج 5، صص 322-323؛ ضیاء العالمین، ج 2، ق 3، صص 85-87؛ الجامع الصغیر، ص 122؛ الرسائل الاعتقادیه، ص 448.
- [215] ر. ک: عوالم العلوم، ج 11، ص 500؛ علل الشرايع، ج 1، ص 187؛ ضیاء العالمین، ج 2، ق 3، ص 87.
- [216] کتاب سلیم، ج 2، ص 869؛ جلاء العیون، ج 1، صص 212-213؛ ر. ک: بحار الانوار، ج 43، صص 197-203؛ ج 28، ص 357؛ علل الشرايع، ج 1، صص 186-187.
- [217] ر. ک: بحار الانوار، ج 30، صص 345-349، 286؛ ج 29، ص 193؛

وصیت فاطمه علیها السلام در پاورقی بحار الانوار، ج 43؛ ص 171، به نقل از منابع زیر آمده: حلیة الاولیاء، ج 2، ص 43؛ مستدرک حاکم، ج 3، ص 162؛ اسد الغابه، ج 5، ص 524؛ الاصابه، ج 4، صص 379-380؛ الامامة والسیاسة، ج 1، ص 14؛ اعلام النساء، ج 3، ص 1214؛ ر. ک: شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 50؛ مصنف عبدالرزاق، ج 3، ص 521؛ الاستیعاب، ج 2، ص 751؛ مقتل خوارزمی، ج 1، ص 83، دلائل الامامه، ص 44.

[218] البداية والنهاية، ج 5، صص 250، 285-287؛ به نقل از بخاری، مسلم و عبدالرزاق، شرح نهج البلاغه، ج 6، صص 49-50؛ ج 16، صص 218، 232؛ ر. ک: صحیح مسلم، کتاب الجهاد والسير؛ الشافی ابن حمزه، ج 4، صص 211، 205؛ الثقا، ج 2، صص 164-165؛ تاریخ الامم والملوک، ج 3، ص 208؛ اهل البيت ابو علم، ص 172؛ مشکل الاثار، ج 1، ص 48؛ العمده ابن بطریق، صص 390-391؛ السنن الکبری، ج 6، صص 300-301؛ التنبيه والاشراف، ص 250؛ تاریخ الاسلام ذهبی (ق سیره)، ص 591 طبقات ابن سعد، ج 8، صص 28-29؛ روضة المتقین، ج 5، ص 349؛ الطرائف، صص 262، 269، 257-258؛ تحرير الافکار، ص 228، القاب الرسول و عترته، ص 44، کفایة الطالب، ص 370، مستدرک حاکم، ج 3، ص 162؛ اثبات الهداء، ج 2، ص 366؛ مسند احمد، ج 1، صص 6-9؛ الرياض المستطابه، ص 291، تاریخ الخمیس، ج 1، ص 174؛ مرآة العقول، ج 5، صص 322-323؛ المصنف صنعانی، ج 5، ص 472، ج 4، ص 141، ص 521؛ تیسیر الوصول، ج 1، ص 209، ضیاء العالمین، ج 2، ق 3، صص 65-66، 91.

[219] القاب الرسول و عترته، ص 44، الطرائف، ص 252.

[220] شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 232؛ ج 6، ص 49.

[221] المغنی قاضی عبدالجبار، ج 20، ق 1، ص 335.

[222] ر. ک: الاستغاثه، صص 10-11؛ عوالم العلوم، ح 11، ص 122، 411،

467، 493، 501-515؛ 523، 534؛ بحار الانوار، ج 28، ص 353؛ ج 29، ص 193، ج 30، صص 286، 348-349؛ ج 43، صص 181-183، 191، 214، 218؛ مناقب آل أبي طالب، ج 3، صص 362-363؛ روضة الواعظين، صص 151-153؛ علل الشرايع، ج 1، صص 185-189؛ الشافي ابن حمزه، ج 4، صص 210، 211؛ اتمام الوفاء، ص 16؛ الثقات، ج 2، ص 170؛ روضة المتقين، ج 5، ص 357؛ تقريب المعارف، صص 251-524؛ بشارة المصطفى، ص 258؛ اللوامع الالهيه، ص 300، المجالس السنيه، ج 5، ص 347، شرح نهج البلاغه، ج 6، صص 49-50؛ ج 16، صص 52-53، 214-217؛ كشف الغمه، ج 1، ص 494؛ ج 2، ص 130؛ تلخيص الشافي، ج 3، صص 138، 150، 152؛ شرح الاخبار، ج 3، صص 31، 69؛ جلاء العيون، ج 1، ص 214-220؛ امالي طوسي، ص 107، كافي، ج 1، ص 458؛ معاني الاخبار، ص 365؛ اعلام الوري، ص 152؛ اثبات الهداه، ج 2، ص 334؛ تاريخ المدينة، ج 1، ص 197؛ تاريخ الائمة، ابن ابي ثلج، ص 31؛ امالي مفيد، ص 281؛ تاريخ الصحابه، ص 208؛ مرآة العقول، ج 5، صص 322-323؛ الرسائل الاعتقاديه، صص 449-459، الاختصاص، ص 185؛ وسائل الشيعه، ج 2، ص 832؛ ضياء العالمين، ج 2، ق 3، صص 65-67، 92-95، 140؛ دلائل الامامه، ص 44؛ انوار الملكوت، ص 228.

[223] بحار الانوار، ج 78، ص 310.

[224] مستدرک حاکم، ج 3، ص 162؛ تهذيب الاسماء، ج 2، ص 353؛ صفة الصفوه، ج 2، ص 14؛ تاريخ المدينة، ج 1، ص 197؛ تاريخ الصحابه، ص 208؛ العمده، صص 390-391؛ به نقل از: صحيح مسلم، ج 5، ص 154؛ صحيح بخارى، باب غزوه ي خيبر، الروضة الفيحاء، ص 252؛ كشف الغمه، ج 2، ص 128؛ ضياء العالمين، ج 2، ق 3، ص 3؛ جامع الاصول، ج 2، صص 9-10.

[225] ر. ك: الفصول المهمه، ص 131؛ جواهر الاخبار والآثار، ج 3، ص 118،

- کشف الغمه، ج 2، ص 128.
- [226] ر. ک: الرياض النضرة، ج 1، ص 176؛ الاصابه، ج 4، ص 479؛ تهذيب الكمال، ج 35، ص 252؛ المغنی، ج 20، ق 1، ص 335.
- [227] ر. ک: تقریب المعارف، ص 251؛ مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 297.
- [228] مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 297.
- [229] دلائل الامامة، ص 46، ضیاء العالمین، ج 2، ق 3، صص 93-94؛ به نقل از مناقب آل ابی طالب.
- [230] ضیاء العالمین، ج 2، ق 3، ص 95؛ الهدایة الكبرى، ص 179.
- [231] شرح بهجة المحافل، ج 1، ص 131؛ به نقل از ذهبی؛ فتح الباری، ج 6، ص 139؛ السیرة الحلییه، ج 3، ص 361.
- [232] فتح الباری، ج 6، ص 139.
- [233] تاریخ الاسلام ذهبی، (عهد الخلفاء الراشدين)، ص 47؛ فتح الباری، ج 6، ص 139.
- [234] فتح الباری، ج 6، ص 139.
- [235] کشف الغمه، ج 2، ص 131.
- [236] المجالس السنیة، ج 5، ص 120.
- [237] ر. ک: شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 214؛ تلخیص الشافی، ج 3، ص 152.
- [238] تلخیص الشافی، ج 3، صص 152-153؛ به نقل از العباسیه جاحظ، در پاورقی ص 151 می گوید: کتاب العباسیه در ضمن رسائلی که استاد حسن سندوبی جمع، تحقیق و شرح کرده، و در «رسائل جاحظ» نامیده، تحت شماره 12 آمده است. رسائل جاحظ در سال 1352 ه. در مطبوعه رحمانیه چاپ شده است. این بخشها در کتاب: فاطمة الزهرا علیها السلام من المهد الى اللحد، ص 420 به نقل از رسائل جاحظ، صص 300-303 آمده است.

- [239] ر. ک: الغدير، ج 1، ص 390، به نقل از: شرح المقاصد، ج 2، ص 275؛
کنز الفوائد کراچکی، ص 151؛ مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 304؛ جمع الزوائد، ج
5، صص 218-219؛ 224-225؛ مسند احمد، ج 4، ص 96؛ ج 3، ص 446؛
بحار الانوار 7 ج 23، ص 80، 88-89، 92؛ در پاورقی از: الاختصاص، ص 269؛
اکمال الدین، صص 230-231؛ منتخب الاثر، ص 15؛ به نقل از: الجمع بین
الصحيحين، مستدرک حاکم؛ کشف الغطاء، ص 8؛ شرح نهج البلاغه، ج 13، ص
242؛ از اسکافی در نقض العثمانيه، و منار الهدی، صص 82-83؛ المحلی، ج 1، ص
46؛ صحيح بخاری، کتاب الفتن، باب: سترون بعدی امور تنکرونها؛ صحيح مسلم،
کتاب الاماره، باب: الامر بلزوم الجماعة، ج 4، ص 517؛ چ دارالشعب.
[240] الرسائل الاعتقاديہ، ص 403.
- [241] این حدیث از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ، امام علی علیہ السلام و امام صادق علیہ
السلام روایت شده است. ر. ک: وسائل الشیعه، ج 20، صص 67، 232؛ مستدرک
الوسائل، ج 14، ص 183، 289؛ بحار الانوار، ج 43، صص 54، 48؛ ج 100، ص
239؛ ج 101، ص 36؛ احقاق الحق، ج 9، ص 202-203؛ فضائل الخمسه، ج 3،
صص 153-154؛ به نقل از: کنز العمال، ج 8، ص 315. ر. ک: الکبائر ذہبی، ص
176؛ دعائم الاسلام، ج 2، صص 214-215؛ اسعاف الراغبین (در پاورقی
نور الابصار)، ص 171-172، 191؛ کشف الغمه، ج 2، ص 92؛ مکارم الاخلاق،
ص 233؛ مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 119؛ عوالم العلوم، ج 11، ص 197؛ مقتل
خوارزمی، ج 1، ص 62؛ حیلۃ الاولیا، ج 2، ص 41؛ مناقب الامام علی، ابن مغزلی،
ص 381؛ مناقب امیر المؤمنین، قاضی محمد کوفی، ج 2، صص 210-211؛
ضیاء العالمین، ج 2، ق 3، ص 14؛ الدرۃ الیتیمۃ فی بعض فضائل السیدۃ العظیمہ، ص
31.

[242] الاحتجاج، ج 1، ص 254؛ شرح نهج البلاغه، ج 16، صص 211، 250؛

بلاغت النساء، ص 24؛ اعلام انساء ج 4، ص 116؛ كشف الغمه، ج 2، ص 106؛
 احقاق الحق، ج 10، ص 299؛ الشافی فی الامامه، ج 4، صص 69-71؛
 ضیاء العالمین، ج 2، ق 3، ص 69؛ ر. ک: عوالم العلوم، ج 11، شرح الاخبار، ج 3،
 ص 34؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج 1، ص 77؛ شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج 5، ص
 105.

[243] وسائل الشیعه، ج 20، ص 232؛ کافی، ج 5، ص 534.

[244] وسائل الشیعه، ج 20، ص 232؛ در پاورقی از: مکارم الاخلاق، ص 233؛
 مسند احمد، ج 6، ص 296؛ الجامع الصحیح، ج 5، ص 102؛ سنن ابی داوود، ج 4،
 ص 63؛ کبائر ذهبی، ص 177.

[245] ر. ک: الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله؛ عبس و تولى فیمن
 نزلت.

[246] مستدرک الوسائل، ج 14، ص 289؛ الجعفریات، ص 95؛ دعائم الاسلام، ج
 2، ص 214؛ عوالم العلوم، ج 11، ص 123؛ در پاورقی از: نوادر راوندی، ص 13؛
 بحار الانوار، ج 43، ص 91؛ مناقب ابن المغازلی، صص 380-381.
 [247] مستدرک الوسائل، ج 14، ص 182، در پاورقی از: الجعفریات، ص 95؛ نوادر
 راوندی، ص 14؛ بحار الانوار، ج 43، ص 92؛ ج 100، ص 250؛ عوالم العلوم، ج
 11، ص / 123.

[248] ر. ک: الاحتجاج، صص 470-471؛ كشف اليقين، صص 260، 305؛
 بحار الانوار، ج 32، ص 347؛ ج 39، ص 267؛ ج 90، ص 272؛ ج 37، ص 313؛
 ج 38، صص 349-350؛ 121-122، 126، 152؛ 305، 356-357؛
 الطرائف، ص 72؛ مناقب ابن مغازلی، دعوات راوندی، ص 47؛ مشارق انوار اليقين؛
 كشف الغمه، ج 1، ص 91، مناقب خوارزمی، صص 86-87؛ ترجمه الامام علی، ج
 3، ص 164؛ فرائد السمطين، ج 1، ص 331؛ كفاية الطالب، ص 312.

- [249] ابطال نهج الباطل (در ضمن دلائل الصدق)، ج 3، ق 1، ص 47.
- [250] الشافی، ج 4، صص 188.
- [251] الشافی، ج 4، صص 20-201.
- [252] شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 10.
- [253] کافی، ج 5، ص 346.
- [254] بحار الانوار، ج 30، صص 293-295.
- [255] الملل والنحل، ج 1، ص 84؛ بحار الانوار، ج 28، ص 271؛ ر. ک: نهج البلاغه، ج 5، ص 15؛ بیت الاحزان، ص 124.
- [256] امالی مفید، صص 49-50.
- [257] الجمل، صص 117-118.
- [258] تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 123، (ترجمه آیتی، ج 1، ص 522-523).
- [259] بحار الانوار، ج 30، صص 292-294.
- [260] شرح نهج البلاغه، ج 16؛ ص 215؛ احقاق الحق، ج 2، صص 354-355، بنقل از تحفه الاحباب دشتکی.
- [261] تاریخ الامم والملوک، ج 3، ص 202.
- [262] احقاق الحق، ج 2، صص 347-348.
- [263] ابطال نهج الباطل، (در ضمن دلائل الصدق)، ج 3، ص 46.
- [264] الاختصاص، صص 186-187؛ بحار الانوار، ج 28، ص 229.
- [265] تاریخ الامم والملوک، ج 3، ص 202.
- [266] تاریخ الامم والملوک، ج 3، ص 291؛ الفائق، ج 2، ص 11.
- [267] شیخ مفید بیان کرده که علی از پیغمبر نقل کرد که فرمود: اگر بیست نفر شدید، با آنان جهاد کن. الاختصاص، ص 187؛ ر. ک: بحار الانوار، ج 28، صص 229، 270، 313. در این روایت آمده: اگر چهل مرد با اراده پیدا می کردم، با آنان می

- جنگیدیم. تفسیر عیاشی، ج 2، ص 68؛ تفسیر برهان، ج 2، ص 93؛ ر. ک: الصراط المستقیم، ج 3، ص 12؛ الاحتجاج، ج 1، صص 188، 213؛ المسترشد، ص 63؛ کتاب سلیم، ج 2، ص 586؛ شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج 2، ص 27.
- [268] ر. ک: ربیع الابرار، ج 1، صص 315-316؛ الطرائف، ص 252؛ کافی، ج 1، ص 543؛ بحار الانوار، ج 48، ص 144.
- [269] ر. ک: تذکره الخواص، صص 307-308؛ طبقات ابن سعد، ج 8، صص 22-23.
- [270] الاحتجاج، ج 1، ص 212.
- [271] بحار الانوار، ج 30، صص 393-395.
- [272] وی او را دکتر سهیل زکار می نامد.
- [273] ر. ک: بحار الانوار، ج 43، صص 83، 86، 89، 20؛ ج 85، ص 94؛ مکارم الاخلاق، ص 95؛ امالی صدوق، ص 194؛ کشف الغمه، ج 2، ص 76؛ نهاية الارب، ج 5، ص 264؛ ذخائر العقبی، ص 51، به نقل از احمد، ینابیع الموده، ج 2، ص 52؛ نظم درر السمطین، ص 177، مسند احمد، ج 5، ص 275؛ مختصر سنن ابی داوود، ج 6، ص 108؛ احقاق الحق، (ملحقات)، ج 10، صص 291-293، 234؛ ج 19، صص 106-107؛ از برخی منابع مذکور و از منابع فراوان دیگر.
- [274] مسند احمد، ج 5، ص 153.
- [275] بحار الانوار، ج 22، صص 476-480؛ کافی، ج 1، صص 281-282.
- [276] قرب الاسناد، ص 146؛ کافی، ج 6، ص 533؛ بحار الانوار، ج 73، ص 157؛ وسائل الشیعه، ج 5، ص 325.
- [277] سنن ابی داوود، ج 1، صص 234-235.
- [278] مسند احمد، ج 2، ص 62؛ ر. ک: سنن نسایی، ج 6، ص 149.
- [279] سنن ابن ماجه، ج 1، ص 510.

- [280] تاريخ الامم والملوك، ج 4، ص 70؛ بحار الانوار، ج 30، ص 640؛ ر. ك:
فتوح البلدان، ج 3، ص 352؛ سنن بيهقي، ج 8، ص 235؛ الكامل في التاريخ، ج 2،
صص 540-541؛ وفيات الاعيان، ج 2، ص 455؛ البداية والنهاية، ج 7، ص 81؛
عمدة القارى، ج 6، ص 340؛ شرح نهج البلاغه، ج 12، صص 234-237؛ الاغانى،
ج 16، صص 331-332؛ و كنز العمال.
- [281] شرح نهج البلاغه، ج 14، ص 193، بحار الانوار، ج 28، ص 323؛ اثبات
الهداء، ج 2، ص 360؛ 337-338.
- [282] شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 198.
- [283] ميزان الاعتدال، ج 1، ص 139، لسان الميزان، ج 1، ص 268، شماره ى 824؛
سير اعلام النبلاء، ج 15، ص 57-58.
- [284] الملل والنحل، ج 1، ص 57.
- [285] مناقب آل ابى طالب، ج 3، ص 407؛ بحار الانوار، ج 43، ص 233.
- [286] كفاية الطالب، ص 413.
- [287] الشافى ابن حمزه، ج 4، ص 188.
- [288] شافى ابن حمزه، ج 4، ص 202.
- [289] علم اليقين فى اصول الدين، صص 686-687.
- [290] الاحتجاج، ج 1، ص 212، فاطمه بهجة قلب المصطفى، ص 529؛ به نقل از:
مرآة العقول، ج 5، ص 320.
- [291] كتاب سليم، ص 134.
- [292] ر. ك: بحار الانوار، ج 28، ص 389 و 411؛ پاورقى 268؛ انساب الاشراف،
ج 1، ص 586؛ الشافى فى الامامه، ج 3، ص 241؛ العقد الفريد، ج 4، صص 259-
260؛ كنز العمال، ج 3، ص 149؛ الرياض النضرة، ج 1، ص 167؛ الطرائف، ص
239؛ تاريخ الخميس، ج 1، ص 178؛ 271؛ نفحات اللاهوت، ص 76؛ تاريخ

- ابوالفداء، ج 1، ص 156.
- [293] بحار الانوار، ج 53، صص 14، 17، 19.
- [294] بحار الانوار، ج 43؛ صص 197-198؛ ج 28، ص 299؛ کتاب سلیم، ص 250 (چ اعلمی).
- [295] بحار الانوار، ج 43؛ صص 197-198؛ ج 28، ص 299؛ کتاب سلیم، ص 250 (چ سنگی)، ج 8، صص 220، 227؛ به نقل از دلائل الامامه.
- [296] تفسیر عیاشی، ج 2، ص 67؛ بحار الانوار، ج 28، ص 227؛ الاختصاص، صص 185-186؛ تفسیر برهان، ج 2، ص 93.
- [297] بحار الانوار، ج 30، ص 345.
- [298] بحار الانوار، ج 30، صص 293-295.
- [299] الجمل، صص 117-118؛ ر. ک: نهج الحق، ص 271؛ الامامه والسیاسه، ج 1، ص 12، تاریخ ابن شحنه، ج 7، ص 164؛ تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص 156، العقد الفرید، ج 4، ص 259؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 126.
- [300] ر. ک: منتخب کنز العمال، (در پاورقی مسند احمد)، ج 2، ص 174؛ به نقل از ابن ابی شیبه؛ شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 45، از جوهری؛ المغنی عبدالجبار، ج 20، ق 1، ص 335؛ الشافی فی الامامه، ج 4، ص 110.
- [301] تاریخ بغداد، ج 13، صص 387-388؛ سیر اعلام النبلاء، ج 11، ص 135؛ تهذیب التهذیب، ج 10، ص 430.
- [302] ر. ک: الوافی بالوفیات، ج 12، ص 104.
- [303] دلائل الصدق، ج 3، ق 1، ص 53.
- [304] الاحتجاج، ج 1، ص 212؛ مرآة العقول، ج 5، ص 320.
- [305] الاحتجاج، ج 1، ص 4.
- [306] اقبال الاعمال، ص 625؛ بحار الانوار، ج 97، ص 200.

- [307] کافی، ج 1، ص 458؛ عوالم العلوم، ج 11، ص 260.
- [308] امالی صدوق، صص 100-101؛ ارشاد القلوب دیلمی، ص 295؛ بحار الانوار، ج 28؛ صص 37-39؛ ج 43، صص 172-173؛ عوالم العلوم، ج 11، ص 391.
- [309] ارشاد القلوب، ج 2، ص 295.
- [310] فرائد السمطین، ج 2، ص 35.
- [311] کتاب سلیم، ج 2، ص 588.
- [312] الصراط المستقیم، ج 3، ص 13.
- [313] درباره ی اذیت مردم مدینه از گریه ی زهرا علیها السلام ر. ک: خصال، ج 1، ص 272؛ امالی صدوق، ص 121؛ عوالم العلوم، ج 11، ص 449؛ در پاورقی از: بحار الانوار، ج 43؛ صص 155، 177؛ ج 46، ص 109؛ ج 11، ص 311، 204؛ ج 12، ص 264؛ ج 82، ص 86؛ ارشاد القلوب، ص 95؛ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 188؛ روضه الواعظین، ص 520، مکارم الاخلاق، ص 335، مناقب آل ابی طالب (چ علمی)، ج 3، ص 322؛ کشف الغمه، ج 2، ص 124.
- [314] بحار الانوار، ج 43، صص 174-180.
- [315] اهل بیت ابو علم، صص 167-168؛ ر. ک: وفاء الوفا، ج 3، ص 918؛ و پاورقی ص 489؛ از: عوالم العلوم، ج 11، احقاق الحق، (ملحقات)، ج 10، ص 476؛ فاطمه الزهرا فی احادیث القدسیه، صص 184-185.
- [316] ضیاء العالمین، ج 2، ق 3، ص 140.
- [317] ر. ک: الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله، ج 9.
- [318] ر. ک: الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله، ج 9.
- [319] ر. ک: صحیح بخاری، ج 2، ص 116؛ صحیح مسلم، ج 1، ص 91؛ مسند احمد، ج 5، ص 384؛ سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1337؛ التراتیب الاداریه، ج 2،

- صص 251-252؛ ج 1، صص 220-223؛ المصنف ابن ابی شیبہ، ج 15، ص 69.
- [320] اعلام الوری، ص 55؛ بحار الانوار، ج 43، صص 8-10.
- [321] عوالم العلوم، ج 11، صص 298، 340؛ ر. ک: بحار الانوار، ج 43، صص 94، 114؛ امالی طوسی، ج 1، ص 39.
- [322] دلائل الامامہ، ص 21؛ عوالم العلوم، ج 11، ص 345.
- [323] نهج البلاغہ، خ 26.
- [324] السیرۃ الحلبيہ، ج 2، ص 254؛ تاریخ الخمیس، ج 1، ص 444؛ از المنقی. ر. ک: الكامل فی التاريخ، ج 2، ص 167؛ تاریخ الامم والملوک، ج 2، ص 210؛ العقد الفريد؛ البداية والنهاية، ج 4، ص 48؛ مسند احمد، ج 2، صص 40، 84، 92؛ الاستيعاب شرح حال حمزه؛ مسند ابويعلى، ج 6، صص 272، 293-294؛ در پاورقی از: مجمع الزوائد، ج 6، ص 120؛ طبقات الكبرى، ج 3، ق 1، ص 10؛ سنن ابن ماجه، ج 3، ص 94؛ مستدرک حاکم، ج 3، ص 195؛ سیرۃ ابن هشام، صص 95، 99.
- [325] تاریخ المدینہ، ابن شبہ، ج 1، ص 103؛ الاصابہ، شرح حال رقیہ.
- [326] ر. ک: النص والاجتهاد، ص 230-234؛ الغدير، ج 6، صص 159-167؛ دلائل الصدق، ج 3، ق 1، صص 134-136، به نقل از: دہها منبع موثق؛ الاستيعاب، شرح حال جعفر، ج 1، ص 211؛ منحة المعبود، ج 1، ص 159؛ كشف الاستار، ج 1، صص 381-383؛ الاصابہ، ج 2، ص 464؛ المجروحون، ج 2، ص 92؛ السیرۃ الحلبيہ، ج 2، ص 89؛ ر. ک: ص 251؛ وفاء الوفاء، ج 3، صص 894-895؛ ر. ک: صص 932-933؛ حياة الصحابه، ج 1، ص 571؛ طبقات ابن سعد، ص 396؛ ج 2، ص 313.
- [327] ر. ک: العقد الفريد، ج 4، ص 264 و غيره.
- [328] علاوه بر منابع پیش گفته ر. ک: منحة المعبود، ج 1، ص 158؛ ذکر اخبار اصفهان، ج 1، ص 61، از ابن موسی؛ طبقات ابن سعد، ج 3، صص 209، 346.

- 362؛ تأویل مختلف الحدیث، ص 245.
- [329] التراتیب الاداریه، ج 2، ص 375؛ الاصابه، ج 1، ص 415؛ صفه الصفوه، ج 1، ص 655؛ اسد الغابه، ج 2، ص 96؛ حیاة الصحابه، ج 1، ص 465؛ المصنف، ج 3، ص 559؛ از بخاری، ابن سعد و ابن ابی شیبہ؛ تاریخ الخمیس، ج 2، ص 247؛ فتح الباری، ج 7، ص 79؛ الفائق، ج 4، ص 19؛ ربیع الابرار، ج 3، ص 330؛ تاریخ الخلفاء، ص 88، لسان العرب، ج 8، ص 363.
- [330] منحة المعبود، ج 1، ص 159.
- [331] ربیع الابرار، ج 2، ص 586؛ طبقات ابن سعد، ج 3، (چ صادر)، 81.
- [332] ر. ک: طبقات ابن سعد، ج 3، ص 362؛ منحة المعبود، ج 1، ص 159.
- [333] الغدیر، ج 1، صص 154-155، 164؛ به نقل از استیعاب، شرح حال نعمان بن مقرن؛ الریاض النضرة، مجلد 2، ج 2، صص 328-329؛ درباره ی گریه ی عمر برای فرزند یک اعرابی چنانکه ریشش خیس شد.
- [334] ر. ک: الغدیر از منابع زیر:
- مسند احمد، ج 1، ص 235-237؛ ج 2، صص 333-408؛ مستدرک حاکم، ج 3، صص 190، 381؛ حاکم و ذهبی در تلخیص المستدرک آن را صحیح دانسته اند؛ مجمع الزوائد، ج 3، ص 17، الاستیعاب، شرح حال عثمان بن مظعون، مسند طیالسی، ص 351؛ سنن بیهقی، ج 4، ص 70، کنز العمال، ج 1، ص 117؛ انساب الاشراف، ج 1، ص 157؛ طبقات ابن سعد، ج 3، ص 399، 429؛ منحة المعبود، ج 1، ص 159.
- [335] ر. ک: صحیح بخاری، ج 1، ص 146 (چ 1039)؛ مستدرک حاکم، ج 3، ص 381؛ اختلاف الحدیث، در پاورقی الام، ج 7، ص 266؛ جامع بیان العلم، ج 2، ص 105؛ منحة المعبود، ج 1، ص 158؛ طبقات ابن سعد، ج 3، ص 346؛ مختصر مزنی، در پاورقی الام، ج 1، ص 187؛ الغدیر، ج 6، ص 163؛ از منابع قبل و از صحیح مسلم، ج 1، صص 342-344؛ مسند احمد، ج 1، ص 41؛ سنن نسائی، ج 4،

صص 17-18؛ سنن بیهقی، ج 4، صص 72-73؛ سنن ابی داوود، ج 2، ص 59؛
موطأ مالک، ج 1، ص 96.

[336] صحیح بخاری، ج 1، ص 147.

[337] ر. ک: الغدیر، دلائل الصدق، النص والاجتهاد، و غیر ذلک.

[338] حزقیال، اصحاح 24، فقره 16-18.

[339] النص والاجتهاد، ص 234.

[340] مؤتمر علماء بغداد، ص 135.

[341] مؤتمر علماء، بغداد، ص 25.

[342] مؤتمر علماء بغداد، ص 27.

[343] ر. ک: الکامل فی التاریخ، ج 1، صص 204-205 و 210.

[344] مؤتمر علماء بغداد، ص 109.

[345] مؤتمر علماء بغداد، ص 17.

[346] مؤتمر علماء بغداد، ص 11.

[347] مؤتمر علماء بغداد، ص 100.

[348] مؤتمر علماء بغداد، ص 111.

[349] مؤتمر علماء بغداد، ص 106.

[350] مؤتمر علماء بغداد، ص 106.

[351] مؤتمر علماء بغداد، ص 61.

[352] مؤتمر علماء بغداد، ص 48.

[353] مؤتمر علماء بغداد، ص 48.

[354] مؤتمر علماء بغداد، ص 82.

[355] مؤتمر علماء بغداد، ص 48.

[356] ر. ک: حقایق هامه حول القرآن، ص 59-138؛ و ترجمه ی آن: پژوهشی نو

- درباره ی قرآن کریم، ص 59-128.
- [357] مؤتمر علماء بغداد، صص 47-48.
- [358] مؤتمر علماء بغداد، صص 51-52. ر. ک: ص 92.
- [359] مؤتمر علماء بغداد، ص 72. ر. ک: ص 76.
- [360] مؤتمر علماء بغداد، ص 97.
- [361] مؤتمر علماء بغداد، ص 98-99.
- [362] ر. ک: بنات النبی ام ربائبه.
- [363] مؤتمر علماء بغداد، ص 99.
- [364] مؤتمر علماء بغداد، ص 100.
- [365] مؤتمر علماء بغداد، ص 103.
- [366] احزاب، 53.
- [367] احزاب، ص 107.
- [368] احزاب، ص 124.
- [369] احزاب، ص 119.
- [370] اعیان الشیعه، ج 10، ص 173.
- [371] اعیان الشیعه، ج 1، ص 343.
- [372] الصراط المستقیم: ج 3، ص 13.
- [373] الصراط المستقیم: ج 3، ص 13.
- [374] الارجوزة المختارة، صص 88-92.
- [375] دیوان مهیار، ج 2، صص 367-368؛ شرح نهج البلاغه، ج 16، صص 235-236.
- [376] ادب الطف، ج 4، ص 32، به نقل از اثبات الهداء.
- [377] المنتخب طریحی، ص 161.

- [378] الغدير، ج 6، ص 391.
- [379] المنتخب طريحي، ص 293.
- [380] المنتخب طريحي، ص 137.
- [381] ارجوزة في تواريخ النبي والائمة، صص 13-14. ر. ك: تراجم أعلام النساء، ج 2، صص 316-317.
- [382] ادب الطف، ج 5، صص 329-330، به نقل از المجموع الرائق، ج 2، ص 323.
- [383] ادب الطف، ج 8، ص 26؛ ديوان سيد حيدر حلي.
- [384] رياض المدح والثناء، صص 97-98.
- [385] رياض المدح والثناء، ص 6.
- [386] ديوان حافظ ابراهيم، ج 1، ص 75.
- [387] دلائل الصدق، ج 3، ق 1، ص 54.
- [388] الانوار القدسيه، ص 42-44.
- [389] مقتل الحسين مكرم، ص 389.
- [390] امالي طوسي، ج 1، ص 122، طبقات ابن سعد، ج 8، ص 278؛ ر. ك: انساب الاشراف، ج 1، ص 551؛ مسند احمد، ج 6، ص 339؛ الخصائص الكبرى، ج 2، ص 135؛ امالي مفيد، ص 215؛ بحار الانوار، ج 28، ص 40.
- [391] بحار الانوار، ج 38، ص 145، ح 112، به نقل از مناقب آل ابى طالب.
- [392] كتاب سليم، ج 2، ص 907.
- [393] فرائد السمطين، ج 2، ص 34-35؛ امالي صدوق، صص 99-101؛ اثبائه الهداء، ج 1، صص 280، 281؛ ارشاد القلوب، ص 295؛ بحار الانوار، ج 28، صص 37-39؛ ج 43، ص 172-173؛ عوالم العلوم، ج 11، صص 391-392؛ و در پاورقى از: غايه المرام، ص 48؛ المحتضر، ص 106. ر. ك: جلاء العيون، ج 1، صص

- 186-188؛ بشارة المصطفى، صص 197-200؛ الايضاح، صص 8-11.
- [394] جلاء العيون، ج 2، صص 186-188.
- [395] ر. ك: معجم رجال الحديث، ج 10، ص 342.
- [396] بحار الانوار، ج 98، ص 44.
- [397] بدء الاسلام و شرايع السلام اباضى، ص 107، صحيح بخارى، ج 1، صص 67، 164، 212 (چ 1309 ق)؛ سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1306، دلائل النبوة، ج 6، ص 386.
- [398] بدء الاسلام و شرايع السلام اباضى، ص 107، صحيح بخارى، ج 1، صص 67، 164، 212 (چ 1309 ق)؛ سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1306، دلائل النبوة، ج 6، ص 386.
- [399] بحار الانوار، ج 30، صص 302-303؛ كتاب سليم، ج 2، ص 674؛ عوالم العلوم، ج 11، ص 413.
- [400] بحار الانوار، ج 30، صص 302-303؛ كتاب سليم، ج 2، ص 674؛ عوالم العلوم، ج 11، ص 413.
- [401] كتاب سليم، ج 2، ص 915؛ فضائل ابن شاذان، ص 141؛ بحار الانوار، ج 28.
- [402] كافي، ج 1، ص 459؛ مرآة العقول، ج 5، ص 329؛ نهج البلاغه، خ 202.
- [403] مصباح، ص 4.
- [404] ر. ك: بحار الانوار، ج 82، ص 261؛ مصباح كفعمى، ص 553؛ البلد الامين، صص 551-552؛ علم اليقين، ص 701.
- [405] مصباح كفعمى، ص 553؛ بحار الانوار، ج 82، ص 261.
- [406] مصباح كفعمى، ص 555؛ بحار الانوار، ج 82، ص 261.
- [407] امالى صدوق، ص 118؛ بحار الانوار، ج 28، ص 51؛ ر. ك: ج 44، ص 149؛ اثبات الهداء، ج 1، ص 281؛ عوالم العلوم، ج 11، ص 397؛ ضياء العيون، ج

- 1، ص 189؛ وفاة الصديقة الزهراء عليها السلام، ص 60، مناقب آل ابی طالب، ج 2، ص 209.
- [408] جلاء العیون، ج 1، ص 189.
- [409] الهدایة الكبرى، ص 163.
- [410] فتوح ابن اعثم، ج 3، ص 474.
- [411] شرح نهج البلاغه، ج 15، ص 186؛ احقاق الحق، ج 2، صص 368-369.
- [412] نهج البلاغه، نامه 28، احقاق الحق، ج 2، ص 369.
- [413] این کار نزد عرب کنایه از این است که سخنان طرف مقابل مورد قبول آنان نیست.
- [414] بحار الانوار، ج 30، صص 348-350، به نقل از ارشاد القلوب دیلمی.
- [415] مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 299.
- [416] الاحتجاج، ج 1، ص 414؛ بحار الانوار، ج 43، ص 197؛ مرآة العقول، ج 5، ص 321؛ ضیاء العالمین، ج 2، ق 3، ص 64.
- [417] الاحتجاج، ج 1، ص 4.
- [418] الذریعه، ج 1، ص 282.
- [419] المسترشد فی امامة علی بن ابی طالب، صص 65-66.
- [420] تفسیر عیاشی، ج 2، صص 307-308؛ بحار الانوار، ج 28، ص 231؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 424.
- [421] کافی، ص 460.
- [422] مرآة العقول، ج 5، ص 342.
- [423] دلائل الامامه، صص 26-27؛ ر.ک: عوالم العلوم، ج 11، ص 504.
- [424] المسترشد فی امامة علی بن ابی طالب، صص 64-65.
- [425] دلائل الامامه، ص 242.

- [426] كامل الزيارات، صص 332-335؛ بحار الانوار، صص 62-64؛ ر. ك: ج 53؛ ص 23، عوالم العلوم، ج 11، ص 398؛ جلاء العيون، ج 1، ص 184-186.
- [427] كنز الفوائد، ج 1، صص 149-150؛ روضات الجنات، ج 6، ص 182.
- [428] كافي، ج 6، ص 18، عوالم العلوم، ج 11، ص 411، بحار الانوار، ج 43، ص 195؛ ج 101، ص 128، ج 10، ص 112، خصال، ج 2، ص 434؛ علل الشرايع، ج 2، ص 464؛ جلاء العيون، ج 1، ص 222.
- [429] بحار الانوار، ج 28، ص 269، 390، 411، ر. ك: الشافي في الامامه، ج 3، ص 241؛ تلخيص الشافي، ج 3، ص 76.
- [430] بحار الانوار، ج 53، صص 14، 18، 19، 23؛ عوالم العلوم، ج 11، صص 441، 443؛ الهداية الكبرى، صص 392، 407-417؛ حلية الابرار، ج 2، ص 652.
- ر. ك: فاطمة بهجة قلب المصطفى، ج 2، ص 532؛ نواب الدهور، ص 192.
- [431] فاطمة الزهرا بهجة قلب المصطفى، ج 2، ص 532؛ به نقل از نواب الدهور، ص 194؛ الهداية الكبرى، ص 417.
- [432] الاختصاص، صص 343-344؛ كامل الزيارات، صص 326-327؛ بحار الانوار، ج 8، ص 213.
- [433] تفسير قمي، ج 1، ص 128؛ بحار الانوار، ج 7، صص 328-329؛ صص 130-131؛ ج 12، صص 6-7؛ نور الثقلين، ج 1، ص 348؛ البرهان في تفسير القرآن، ج 1، صص 328-329.
- [434] الاختصاص، صص 184-185؛ بحار الانوار، ج 29، ص 192؛ وفاة الصديقة الزهرا عليها السلام، ص 75.
- [435] دلائل الامامه، ص 45، ر. ك: بحار الانوار، ج 43، ص 170؛ عوالم العلوم، ج 11، صص 405-411.
- [436] الاحتجاج، ج 1، ص 222؛ المسترشد في امامة علي بن ابي طالب عليه السلام،

ص 67.

[437] المغنی، ج 20، ص 335؛ الشافی فی الامامه، ج 4، صص 110-119؛ شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 271.

[438] بحار الانوار، ج 22، صص 476-477. در پاورقی از الطرف، صص 18-20.

[439] بحار الانوار، ج 1، صص 484-485؛ به نقل از: خصائص الائمه، ص 72،

عوالم العلوم، ج 11، ص 400. الطرائف، صص 29-34؛ مصباح الانوار.

[440] کافی، ج 1، ص 418؛ عوالم العلوم، ج 11، ص 260؛ الرسائل الاعتقادیه،

صص 301-302.

[441] مرآة العقول، ص 315؛ روضة المتقین، ج 5، ص 342.

[442] بحار الانوار، ج 22، ص 493.

[443] مهج الدعوات، صص 257-258؛ مصباح کفعمی، صص 553-554؛

بحار الانوار، ج 30، ص 393؛ ج 83، ص 223؛ مسند امام رضا علیه السلام، ج 2، ص

65.

[444] بحار الانوار، ج 50، ص 59، به نقل از دلائل الامامه.

[445] بحار الانوار، ج 95، صص 351-354؛ ج 31، ص 126؛ و از: المحتضر،

صص 44-55. در پاورقی بیان کرده که طبری نیز این روایت را در دلائل الامامه در

فصل مربوط به امیرالمؤمنین علیه السلام آورده و هاشم بن محمد از علمای قرن ششم

در مصباح الانوار، و جزایری در انوار نعمانیه با سند دیگری آورده است.

[446] المغنی، ج 20، ق 1، ص 335. ر. ک: الشافی فی الامامه، ج 4، ص 110،

شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 271.

[447] المغنی، ج 20، ق 1، ص 337؛ الشافی فی الامامه، ج 4، صص 112، 119.

[448] الشافی فی الامامه، ج 4، صص 119-120.

[449] الشافی فی الامامه، ج 4، صص 110-113. به سید مرتضی رحمه الله می

گوئیم: چقدر امروز به دیروز شباهت دارد...

[450] الشافی فی الامامه، ج 4، ص 117.

[451] الشافی فی الامامه، ج 4، ص 12.

[452] تلخیص الشافی، ج 3، صص 156-157.

[453] تلخیص الشافی، ج 3، ص 76؛ الشافی فی الامامه، ج 3، ص 241. ر. ک:

بحار الانوار، ج 28، ص 389، 411؛ و پاورقی ص 268؛ انساب الاشراف، ج 1، ص

586؛ العقد الفرید، ج 4، ص 259-260؛ کنز العمال، ج 3، ص 149؛ الرياض

النضرة، ج 1، ص 167؛ المختصر فی اخبار البشر، ج 1، ص 156؛ الطرائف، ص

239؛ تاریخ الخمیس، ج 1، ص 178؛ نهج الحق، ص 271، نفحات اللاهوت، ص

79؛ عوالم العلوم، ج 11، صص 408، 602، الشافی ابن حمزه، ج 4، ص 174.

[454] تلخیص الشافی، ج 3، ص 76.

[455] تقریب المعارف، ص 233.

[456] النقض، ص 298.

[457] النقض، ص 302.

[458] احیاء علوم الدین، (چ دارالمعرفه)، ج 3، ص 125.

[459] شرح نهج البلاغه، ج 20، صص 16-17.

[460] الطرائف، ص 274.

[461] الطرائف، ص 275.

[462] الطرائف، ص 245-246.

[463] الطرائف، ص 197.

[464] مخاطب ابن طاووس در اینجا فرزندش می باشد.

[465] کشف المهجه، صص 120-121.

[466] الطرائف، صص 238-239؛ احقاق الحق، ج 2، ص 370.

- [467] كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد، ص 402، نهج الحق، صص 271-272.
- [468] كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد، ص 402-403، نهج الحق، صص 271-272.
- [469] شرح تجريد، قوشجى، (چ سنگى)، صص 482-483.
- [470] الرسائل الاعتقاديّه، ص 409.
- [471] الرسائل الاعتقاديّه، ص 412.
- [472] الرسائل الاعتقاديّه، ص 471-473.
- [473] اللوامع الالهيه فى المباحث الكلاميه، ص 302.
- [474] الصراط المستقيم، ج 3، ص 12.
- [475] الصراط المستقيم، ج 3، ص 13.
- [476] الصراط المستقيم، ج 2، ص 301.
- [477] الصراط المستقيم، ج 2، ص 301.
- [478] ر. ك: الذريعه، ج 22، صص 285-286؛ روضات الجنّات، ج 7، ص 27؛ لؤلؤة البحرين، ص 166.
- [479] مناظره الغروى والهروى، صص 47-48.
- [480] نفحات اللاهوت، ص 130.
- [481] نفحات اللاهوت، ص 65.
- [482] نفحات اللاهوت، ص 78.
- [483] نفحات اللاهوت، ص 78.
- [484] مفتاح الباب، ص 199.
- [485] احقاق الحق، ج 2، ص 374.
- [486] الامامه، ص 81.

- [487] الامامه، ص 81.
- [488] اثبات الهداء، ج 2، ص 368.
- [489] ر. ك: اثبات الهداء، ج 2، صص 334، 361، 376-377.
- [490] بحار الانوار، ج 31، ص 59.
- [491] بحار الانوار، ج 28، صص 408-409.
- [492] مرآة الانوار، در مقدمه تفسير برهان؛ لؤلؤة البحرين، ص 107.
- [493] ضياء العالمين، ج 2، ق 3، صص 60-64.
- [494] ضياء العالمين، ج 2، ق 3، صص 96-97.
- [495] ضياء العالمين، ج 2، ق 3، صص 107-108.
- [496] الرسائل الاعتقاديه، ص 444.
- [497] الرسائل الاعتقاديه، ص 446.
- [498] الرسائل الاعتقاديه، ص 445.
- [499] الرسائل الاعتقاديه، ص 301.
- [500] الحدائق الناظرة، ج 5، ص 180.
- [501] كشف الغطاء، ص 18.
- [502] كشف الغطاء، ص 18.
- [503] حق اليقين، صص 187-188.
- [504] تشييد المطاعن، ج 1، صص 433-434.
- [505] الصوارم الماضيه، ص 56.
- [506] روضات الجنات، ج 1، ص 358.
- [507] دلائل الصدق، ج 3، ق 1، ص 91.
- [508] دلائل الصدق، ج 3، ق 1، صص 89-90.
- [509] دلائل الصدق، ج 3، ق 1، صص 89-90.

- [510] المراجعات، ص 357.
- [511] فذك في التاريخ، ص 26.
- [512] فذك في التاريخ، ص 26.
- [513] فاطمه بنت رسول الله محمد صلى الله عليه و آله، ص 94.
- [514] فاطمه بنت رسول الله محمد صلى الله عليه و آله، پاورقی ص 93.
- [515] عنكبوت، 38.
- [516] مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 16.
- [517] یعنی بر پایه معیارهای اهل سنت صحیح است. ر. ک: شرح المواهب زرقانی، ج 4، ص 239.
- [518] مسند احمد، ج 1، ص 98، 118؛ تاریخ دمشق (ترجمه الامام الحسین)، ص 18، السنن الكبرى، ج 6، ص 63؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج 4، ص 204؛ به نقل احمد، طبرانی، ابن ابی شیبہ، ابن جریر، ابن حبان، حاکم، و دولابی، ادب المفرد، ص 121؛ اسدالغابه، ج 2، ص 18، ج 4، ص 308، الاصابه، ج 3، ص 471؛ المعجم الكبير، ج 3، صص 28، 96-97؛ الذریه الطاهره، ص 97؛ الاستیعاب، ج 1، ص 369؛ نهیة الارب، ج 18، ص 213، الرياض المستطابه، ص 293، تاریخ الخمیس، ج 1، ص 418؛ منتخب کنز العمال، ج 5، ص 108؛ مختصر تاریخ دمشق، ج 7، ص 117؛ مستدرک حاکم، ج 3، صص 165-166؛ مجمع الزوائد، ج 8، ص 52، به نقل از بزار، طبرانی و احمد گوید: رجال احمد و بزار صحیح است جز هانی بن هانی که ثقه است. تلخیص المستدرک؛ ذخایر العقبی، ص 119، به نقل از احمد و ابوحاتم؛ انساب الاشراف، ج 3، ص 144؛ التبيين في انساب القرشيين، ص 133، 192؛ شرح المواهب، ج 4، ص 339؛ البداية والنهاية، ج 7، ص 332؛ تاج العروس، ج 3، ص 389؛ ترجمه الامام الحسن از طبقات الكبرى، ص 34؛ الاحسان في تقريب صحيح بن حبان، ج 15، ص 410؛ كشف الاستار، ج 2، ص 216؛ موارد الضمان، ص 551؛ به نقل از: سيره

- حلبى، ج 3، ص 292.
- [519] الكامل فى التاريخ، ج 3، ص 391؛ تاريخ الامم والملوك، ج 5، ص 153.
- [520] دلائل النبوه، ج 3، ص 161.
- [521] البدايه والنهائيه، ج 3، ص 346.
- [522] الحدائق الوردية، ج 1، ص 52.
- [523] المواهب اللدنيه، ج 1، ص 198.
- [524] جمهره انساب العرب، ص 16. ر. ك: ص 37.
- [525] جمهره انساب العرب، ص 37.
- [526] نزل الابرار، ص 134.
- [527] ذخائرالعقبى، صص 116-117؛ الرياض النضرة، مج 2، ج 4، ص 239.
- [528] ذخائرالعقبى، ص 55، ارشادالسارى، ج 6، ص 141.
- [529] البحرالزخار، ج 1، ص 208.
- [530] البحرالزخار، ج 1، ص 208.
- [531] اتحاف السائل، ص 33.
- [532] لباب الانساب والالقب والاعقاب، ج 1، ص 337.
- [533] الجوهره فى نسب الامام على عليه السلام، ص 19.
- [534] اسدالغابه، ج 1، ص 308.
- [535] الاصابه، ج 4، ص 471.
- [536] التبيين فى انساب القرشيين، ص 133.
- [537] التبيين فى انساب القرشيين، ص 91-92.
- [538] تاريخ الهجره النبويه، ص 58.
- [539] صفوه الصفوه، ج 2، ص 9.
- [540] التحفة اللطيفه، ج 1، ص 19.

- [541] ر. ك: الرياض المستطابه، صص 292-293.
- [542] نورالابصار، ص 147.
- [543] البداية والنهاية، ج 7، ص 332.
- [544] المختصر في اخبار البشر، ج 1، ص 181.
- [545] الذرية الطاهره، صص 90، 155.
- [546] المعارف، صص 143، 210.
- [547] نهاية الارب، ج 20، ص 221.
- [548] نهاية الارب، ج 18، ص 213.
- [549] نهاية الارب، ج 20، ص 223.
- [550] تذكرة الخواص، ص 322.
- [551] ر. ك: شرح المواهب، ج 4، ص 339.
- [552] تذكرة الخواص، ص 193.
- [553] ينابيع المودة، ص 201، عوالم العلوم، ج 11، ص 539.
- [554] عيون الاثر، ج 2، ص 390.
- [555] حبيب السير، ج 1، ص 436.
- [556] تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 213.
- [557] البدء والتاريخ، ج 5، ص 75.
- [558] الروضة الفيحة فى تواريخ النساء، ص 252.
- [559] القاموس المحيط، ج 2، ص 55؛ بحار الانوار، ج 43، ص 238؛ به نقل از قاموس.
- [560] تاج العروس، ج 3، ص 389. لسان العرب، ج 4، ص 393.
- [561] تاج العروس، ج 3، ص 389. لسان العرب، ج 4، ص 393.
- [562] دلائل النبوه، ج 3، ص 162؛ ر. ك: بحار الانوار، ج 43، ص 213؛ عوالم

- العلوم، ج 11، ص 480.
- [563] جامع الاصول، ج 12، ص 9-10؛ ضیاء العالمین، ج 4، ق 3، ص 2.
- [564] ذخائر العقبی، ص 55، ارشاد الساری، ج 6، ص 141؛ عوالم العلوم، ص 536.
- [565] سیر اعلام النبلاء، ج 2، ص 119.
- [566] الاصابه، ج 3، ص 471.
- [567] الائمة الاثنی عشر، ص 58.
- [568] تهذیب الاسماء، ج 1، ص 349.
- [569] تاریخ الخمیس، ج 1، صص 278-279.
- [570] البداية والنهاية، ج 5، ص 293.
- [571] الثقات، ج 2، ص 304.
- [572] شرح بهجة المحافل، ج 2، ص 138.
- [573] مآثر الانافه، ج 1، ص 100.
- [574] ذخائر العقبی، عوالم العلوم، ج 11، ص 539.
- [575] نور الابصار، ص 103.
- [576] روضة المناظر، ج 7، ص 195 (در پاورقی الكامل فی التاريخ).
- [577] عوالم العلوم، ج 1، ص 272، به نقل از: مقتل الحسين، ص 83.
- [578] فاطمه بنت رسول الله محمد صلى الله عليه و آله، ص 93.
- [579] مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 132؛ بحار الانوار، ج 43، صص 16-17؛ به نقل از: الهداية الكبرى، ص 176؛ ضیاء العالمین، ج 2، ق 3، ص 11، به نقل از مناقب آل ابی طالب و عوالم العلوم، ج 11، ص 69.
- [580] منتهی الآمال، ج 1، ص 263.
- [581] تفسیر قمی، ج 1، ص 128؛ بحار الانوار، ج 7، صص 326-328؛ ج 23، صص 130-131؛ تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 348؛ البرهان، ج 1، صص 328-

329

- [582] بحار الانوار، ج 38، ص 145؛ به نقل از مناقب آل ابی طالب.
- [583] کافی، ج 6، ص 18، عوالم العلوم، ج 11، ص 411؛ بحار الانوار؛ ج 43، ص 195؛ ج 10، ص 112؛ ج 101، ص 118؛ ر. ک: خصال، ج 2، ص 634؛ علل الشرائع، ج 2، ص 464؛ جلاء العیون، ج 1، ص 222.
- [584] تاریخ اهل بیت، ص 93.
- [585] کشف الغمه، ج 2، ص 67.
- [586] اسعاف الراغبین، ص 86.
- [587] تاریخ الاثمه، ص 16.
- [588] کشف الغمه، ج 2، ص 67.
- [589] تاج الموالد، ص 18.
- [590] تنقیح المقال، ج 3، ص 82.
- [591] تاج الموالد، صص 23-24.
- [592] الفصول المهمه، ص 126؛ بحار الانوار، ج 32، ص 90.
- [593] نزهه المجالس، ج 2، صص 184، 194.
- [594] الارشاد، ج 1، ص 355؛ کشف الغمه، ج 67؛ بحار الانوار، ج 42، ص 90.
- [595] اعلام الوری، ص 203.
- [596] المستجد من کتاب الارشاد، ص 140.
- [597] العمده، ص 30.
- [598] کتاب الاربعین، ص 68، ر. ک: ص 67.
- [599] مطالب السؤل، ص 45.
- [600] اولاد الامام علی، ص 46؛ به نقل از شجره نامه مذکور، ص 6.
- [601] اولاد الامام علی، ص 46؛ به نقل از مشارق الانوار، ص 132.

- [602] اولاد الامام على، ص 46؛ به نقل از مشارق الانوار، ص 46.
- [603] اثبات الهداء، ج 2، ص 370.
- [604] كامل بهايي، ص 309.
- [605] التتمه في تواريخ الاثمه، ص 28.
- [606] التتمه في تواريخ الاثمه، ص 39.
- [607] المجدي في انساب الطالبين، ص 12.
- [608] مناقب آل ابي طالب، ج 3، ص 407؛ بحار الانوار، ج 43، صص 237-233؛
عوامل العلوم، ج 11، ص 539.
- [609] فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفى، ج 2، ص 532؛ نواب الدهور، ص 192.
- [610] الاختصاص، صص 243-244؛ كامل الزيارات، صص 326-327؛
بحار الانوار، ج 25، ص 373؛ به نقل از بصائر الدرجات.
- [611] الاختصاص، صص 184-185؛ بحار الانوار، ج 29، ص 192؛ وفاة الصديقة
الزهراء، ص 78.
- [612] دلائل الامامه، ص 45؛ ر. ك: بحار الانوار، ج 43، ص 170؛ عوامل العلوم، ج
11، ص 504.
- [613] مهج الدعوات، ص 257-258؛ مصباح كفعمي، ص 553-554؛
بحار الانوار، ج 3، ص 393؛ ج 83؛ صص 223؛ مسند الامام الرضا عليه السلام، ج 2،
ص 65.
- [614] الامامه، ص 81.
- [615] ضياء العالمين، ج 2، ق 3، صص 62-64.
- [616] الرسائل الاعتقاديه، ص 444.
- [617] الرسائل الاعتقاديه، ص 446.
- [618] الرسائل الاعتقاديه، ص 301؛ طريق الارث، ص 465.

- [619] الحدائق الناظرة، ج 5، ص 180.
- [620] تشييد المطاعن، ج 1.
- [621] السوارم الماضيه، ص 56.
- [622] روضات الجنات، ج 1، ص 358.
- [623] تلخيص الشافى، ج 3، صص 156-157.
- [624] النقض، ص 298.
- [625] اللوامع الالهيه،...، ص 302.
- [626] الصراط المستقيم، ج 3، ص 12.
- [627] مناظره الغروى والهروى، صص 47-48.
- [628] نفحات اللاهوت، ص 130.
- [629] احقاق الحق، ج 2، ص 374.
- [630] سيره الائمه الاثنى عشر، ج 1، ص 132.
- [631] اثبات الوصيه، ص 143؛ بحار الانوار، ج 28، صص 308-309.
- [632] الملل والنحل، ج 1، ص 57؛ عوالم العلوم، ج 11، ص 416؛ بحار الانوار، ج 28، صص 271، 281 (پاورقى)؛ بهج الصباغه، ج 5، ص 15؛ الوافى بالوفيات، ج 6، ص 17؛ بيت الاحزن، ص 124.
- [633] شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 60.
- [634] الارجوزه المختاره، صص 88-92.
- [635] المنتخب طريحي، ص 293.
- [636] ارجوزه فى تواريخ النبى والائمه، صص 13-14؛ تراجم اعلام النساء، ج 2، صص 316-317.
- [637] الانوار القدسيه، صص 42-44.
- [638] فرائد السمطين، ج 2، صص 34-35؛ امالى صدوق، صص 99-100؛ اثبات

- الهداة، ج 1، ص 280-281؛ ارشادالقلوب ديلمي، ص 295؛ بحارالانوار، ج 28، صص 37-39؛ ج 43، صص 172-173؛ عوالم العلوم؛ ج 11، صص 391-392؛ جلاءالعيون، ج 1، صص 186-188؛ بشارة المصطفى، صص 197-200؛ الايضاح 7 صص 8-11؛ غايةالمرام، ص 48؛ المختصر، ص 109.
- [639] اقبال الاعمال، ص 625؛ بحارالانوار، ج 97، صص 199-200.
- [640] مصباح، ص 522.
- [641] كتاب سليم بن قيس، صص 59-597؛ الاحتجاج، ج 1، صص 210-216.
- [642] كفاية الطالب، ص 413.
- [643] حديقة الشيعة، صص 265-266.
- [644] بحارالانوار، ج 3، صص 195-294.
- [645] معاني الاخبار، صص 205-207؛ بحارالانوار، ج 39، صص 41-42.
- [646] كامل الزيارات، صص 332-335؛ بحارالانوار، ج 28، صص 62-64. ر.
- ك: ج 53، ص 23؛ عوالم العلوم، ج 11، ص 398؛ جلاءالعيون مجلسي، ج 1، صص 184-186.
- [647] بحارالانوار، ج 53، صص 14-23؛ عوالم العلوم، ج 11، صص 441-443؛ الهداية الكبرى، ص 392؛ حليةالابرار، ج 2، ص 652.
- [648] فاطمة الزهرا بهجة قلب المصطفى، ج 3، ص 532؛ به نقل از: نوائب الدهور، ص 194؛ الهداية الكبرى، ص 417.
- [649] مصباح كفعمي، ص 553؛ بحارالانوار، ج 82، ص 261؛ البلدالامين، ص 551-552، علم اليقين، ص 701.
- [650] بحارالانوار، ج 30، صص 348-350.
- [651] بحارالانوار، ج 3، صص 348-350.
- [652] الاحتجاج، ج 1، ص 414؛ بحارالانوار، ج 43، ص 197؛ مرآةالعقول، ج 5،

- ص 321؛ ضیاء العالمین، ج 2، ق 3، ص 321.
- [653] دلائل الامامہ، صص 26-27. ر. ک: عوالم العلوم، ج 11، ص 504.
- [654] روضۃ المتقین، ج 5، ص 342.
- [655] جلاء العیون، ج 1، ص 193.
- [656] مرآة العقول، ج 5، ص 318؛ تراجم اعلام النساء، ج 2، ص 38.
- [657] بحار الانوار، ج 28، صص 209-210.
- [658] بحار الانوار، ج 82، ص 264.
- [659] نوادر الاخبار، ص 183؛ علم الیقین، صص 686-688؛ ر. ک: عوالم العلوم، ج 11، ص 414.
- [660] منتخب طریحی، ص 136.
- [661] مؤتمر علماء بغداد، صص 135-137.
- [662] البدء والتاریخ، ج 5، صص 20-21.
- [663] البدء والتاریخ، ج 5، ص 73.
- [664] البدء والتاریخ، ج 5، ص 75.
- [665] البدء والتاریخ، ج 5، ص 20.
- [666] فاطمة بنت رسول الله محمد صلی الله علیه و آله، ص 94.
- [667] بحار الانوار، ج 22، ص 522؛ از کافی، مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 294.
- [668] بحار الانوار، ج 22، ص 496؛ از کافی، ج 2، ص 69.
- [669] بحار الانوار، ج 22، ص 502، با امالی طوسی، صص 32-33.
- [670] البتول الطاهره، ص 128؛ به نقل از مناقب آل ابی طالب.
- [671] ر. ک: فاطمة الزهرا فی الاحادیث النبویه، صص 183-184؛ النفحات القدسیه، ص 87؛ به نقل از روضۃ الواعظین.
- [672] ر. ک: البتول الطاهره، ص 126؛ به نقل از سندی؛ شرح نهج البلاغه، ج 13،

- ص 43؛ بحار الانوار، ج 22، صص 527-528؛ مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 294؛ النفحات القدسیه، ص 85؛ به نقل از سنن نسایی، ج 1، ص 312؛ و منابع دیگر.
- [673] التنبیه والرد علی اهل الاهواء والبدع، صص 25-26.
- [674] کتاب المزار، ص 156؛ المقنعه، ص 459؛ ر. ک: البلد الامین، صص 198، 278؛ بحار الانوار، ج 97، صص 197-198.
- [675] ر. ک: بحار الانوار، ج 97، ص 198؛ به نقل از مصباح الزائر، ص 25-26.
- [676] مصبح المتهدد، ص 654؛ اقبال الاعمال، ص 624؛ بحار الانوار، ج 97، ص 195.
- [677] اقبال الاعمال، ص 625؛ بحار الانوار، ج 97، صص 199-200.
- [678] من لا یحضره الفقیه، ج 2، صص 573-574.
- [679] تهذیب الاحکام، ج 6، ص 10؛ ملاذالاکخیار، ج 9، ص 25؛ وافی، ج 14، صص 370-371؛ روضة المتقین، ج 5، ص 345؛ ر. ک: جامع احادیث الشیعه، ج 12، ص 264.
- [680] بحار الانوار، ج 99، صص 220.
- [681] مصباح، ص 522.
- [682] کتاب سلیم بن قیس، ج 2، صص 584-594. ر. ک: الاحتجاج، ج 1، صص 210-216؛ جلاء العیون؛ مرآة العقول، ج 5، صص 319-320؛ بحار الانوار، ج 28، صص 268-270، 299؛ ج 43، صص 197-200.
- [683] کتاب سلیم بن قیس، ج 2، صص 862-868؛ بحار الانوار، ج 28، صص 297-299؛ ج 43، ص 197؛ ر. ک: عوالم العلوم، ج 11، صص 400-404.
- [684] کتاب سلیم بن قیس، ج 2، ص 871-873؛ بحار الانوار، ج 2، ص 306؛ ر. ک: کامل بهایی، ج 1، ص 314؛ عوالم العلوم، ج 11، ص 400-404.
- [685] امالی مفید، صص 49-50؛ بحار الانوار، ج 28، صص 231-232.

- [686] الجمل، صص 117-118.
- [687] كفاية الطالب، ص 413.
- [688] الارشاد، ج 1، ص 189.
- [689] امالي مفيد، صص 172-173.
- [690] الاختصاص، ص 185-186؛ تفسير عياشي، ج 2، صص 66-67؛
بحار الانوار، ج 28، صص 227-228؛ البرهان في تفسير القرآن، ج 2، ص 93. ر.
ك: مرآة العقول، ج 5، ص 320.
- [691] المسترشد في امامة على عليه السلام، ص 66، اثبات الهداة، ج 2، ص 383.
- [692] كامل بهايي، ج 1، ص 306.
- [693] كامل بهايي، ج 1، ص 312-313.
- [694] حديقة الشيعة، صص 265-266.
- [695] الرسائل الاعتقادي، ص 447.
- [696] الرسائل الاعتقادي، ص 470-471.
- [697] الاحتجاج، ج 1، ص 181.
- [698] الاحتجاج، ج 1، ص 202؛ مرآة العقول، 540، ص 319؛ بحار الانوار، ج 28،
ص 204-205.
- [699] بحار الانوار، ج 30، ص 293-295؛ الهداية الكبرى، ص 417.
- [700] بحار الانوار، ج 39، صص 41-42؛ معاني الاخبار، صص 205-207.
- [701] كشف المحجّة، ص 115.
- [702] روضة المتقين، ج 5، ص 342.
- [703] جلاء العيون، ج 1، صص 193-194.
- [704] مرآة العقول، ج 5، ص 318؛ ر. ك: تراجم اعلام النساء، ج 2، ص 321.
- [705] بحار الانوار، ج 82، صص 209-210.

- [706] بحار الانوار، ج 82، ص 264.
- [707] القاب الرسول و عترته. ص 39.
- [708] القاب الرسول و عترته. ص 39.
- [709] الزهرا بهجة قلبى المصطفى صلى الله عليه و آله از السوارم الحاسمه فى تاريخ احوالات الزهرا عليها السلام، به نقل از آن در: نواب الدهور، ج 3، ص 157.
- [710] شورى، 23.
- [711] نوادر الاخبار، ص 183؛ علم اليقين، صص 686-688؛ ر. ك: عوالم العلوم، ج 11، ص 414.
- [712] قواعد عقائد آل محمد صلى الله عليه و آله، ص 268.
- [713] قواعد عقائد آل محمد صلى الله عليه و آله، صص 269-270.
- [714] قواعد و عقائد آل محمد صلى الله عليه و آله، ص 270.
- [715] قواعد و عقائد آل محمد صلى الله عليه و آله، ص 270.
- [716] قواعد و عقائد آل محمد صلى الله عليه و آله، ص 270.
- [717] التتمه فى تواريخ الائمة، ص 35.
- [718] المنتخب، ص 136.
- [719] مؤتمر علماء بغداد، صص 135-137.
- [720] سيرة الائمة الاثنى عشر، ج 1، ص 132.
- [721] سيرة الائمة الاثنى عشر، ج 1، ص 133.
- [722] الشافى، ج 4، ص 171.
- [723] الشافى، ج 4، ص 173.
- [724] الشافى، ج 4، ر. ك: صص 202-203.
- [725] الشافى، ج 4، ر. ك: ص 202.
- [726] تقريب المعارف، ص 256.

- [727] مروج الذهب، ج 3، صص 12-13.
- [728] اثبات الوصيه، ص 143؛ بحار الانوار، ج 28، ص 308-309.
- [729] صفين، ص 163.
- [730] تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 137؛ تاريخ الاسلام ذهبى، ج 1، صص 117-118؛ اثبات الهداه، ج 2، صص 359، 367-368؛ العقد الفريد، ج 4، ص 268؛ الايضاح، ص 161؛ الامامة والسياسة، ج 1، ص 18؛ سير اعلام النبلاء (سير خلفاى راشدين) ص 17؛ مجموع الغرائب، ص 288، مروج الذهب، ج 1، ص 414؛ ج 2، ص 301، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 130؛ ج 17، صص 164-168؛ ج 6، ص 51؛ ج 2، صص 46-47؛ ج 20، صص 17، 24؛ ميزان الاعتدال، ج 3، ص 109؛ ج 2، ص 215؛ الامامة، ص 82؛ لسان الميزان، ج 4، ص 189؛ تاريخ الامم والملوك، ج 3، ص 430؛ كنز العمال، ج 3، ص 125؛ ج 5، صص 631-632؛ الرسائل الاعتقادية، صص 470-471؛ منتخب كنز العمال، ج 2، ص 171؛ المجمع الكبير، ج 1، ص 62؛ ضياء العالمين، ج 2، ق 3، صص 90، 108. النص والاجتهاد، ص 91؛ السبعة من السلف، صص 16-17؛ الغدير، ج 7، ص 170؛ معالم المدرستين، ج 2، ص 79؛ ر. ك: زهر الربيع، ج 2، ص 124؛ انوار الملكوت، ص 227؛ ج 30، صص 123، 136-141، 352؛ نفحات اللاهوت، ص 79؛ حديقۃ الشيعة، ج 27، ص 252؛ تشييد المطاعن، ج 1، ص 340؛ دلائل الصدق، ج 3، ق 1، ص 32؛ خصال، ج 1، صص 171-173؛ حياة الصحابه، ج 2، ص 24؛ الشافى فى الامامة، ج 4، صص 137-138؛ المغنى، ج 20، ق 1، صص 340-341؛ نهج الحق، ص 265؛ الاموال، ص 194، مجمع الزوائد، ج 5، ص 203؛ تلخيص الشافى، ج 3، ص 170؛ تجريد الاعتقاد، ص 402؛ كشف المراد، ص 403، مفتاح الباب، ص 199؛ تقريب المعارف، صص 366-367؛ اللوامع الالهيه، ص 302، مختصر تاريخ دمشق، ج 13، ص 122؛ منال الطالب، ص 280.

- [731] بحار الانوار، ج 30، صص 138-139.
- [732] الاموال، ص 194.
- [733] شرح نهج البلاغه، ج 20، ص 147. ر. ك: احقاق الحق، ج 2، ص 373.
- [734] ر. ك: دراسات و بحوث فى التاريخ والاسلام، ج 1، صص 11-32.
- [735] مناقب آل ابى طالب، ج 3، ص 407؛ بحار الانوار، ج 43، ص 233.
- [736] كفاية الطالب، ص 413.
- [737] الملل والنحل، ج 1، ص 57؛ عوالم العلوم، ج 11، ص 416؛ بحار الانوار، ج 28، صص 271-278 (پاورقى) بهج الصباغه، ج 5، ص 15؛ بيت الاحزان، ص 124؛ ر. ك: احقاق الحق، ج 2، ص 374، و پاورقى ص 372.
- [738] الفرق بين الفرق، ص 148.
- [739] الخطط، ج 2، ص 346.
- [740] الوافى بالوفيات، ج 6، ص 17.
- [741] شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 32.
- [742] ر. ك: لسان الميزان، ج 5، ص 218؛ الوافى بالوفيات، ج 3، ص 344.
- [743] طبقات ابن سعد، ج 8، ص 27، الاصابه، ج 4، ص 379؛ سير اعلام النبلاء، ج 2، ص 129.
- [744] منتخب كنز العمال، ج 2، ص 1174؛ شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 45؛ الشافى فى الامامه، ج 4، ص 110؛ المغنى، ج 20، ق 1، ص 335. قره العين، ص 78؛ الشافى ابن حمزه، ج 4، ص 174؛ نهايه الأرب، ج 19، ص 40؛ الاستيعاب، ج 2، صص 254-255؛ الوافى بالوفيات، ج 17، ص 311؛ افحام الاعداء والخصوم، ص 72؛ كنز العمال، ج 5، ص 651؛ المصنف، ج 14، ص 567؛ بحار الانوار، ج 28، ص 313.
- [745] انساب الاشراف، ج 1، ص 578. تلخيص الشافى، ج 3، ص 75؛ از او.

- [746] تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 126.
- [747] اثبات الهداء، ج 2، ص 383، 334؛ نهج الحق، صص 271-272؛ الطرائف، ص 239؛ احقاق الحق، ج 2، ص 373؛ مرآة العقول، ج 5، صص 318-319؛ ر. ک: دلائل الصدق، ج 3، ص 78؛ بحار الانوار، ج 28، ص 339، ضیاء العالمین، ج 2، ق 3، ص 64.
- [748] ابن خردادبه (متوفای 300 ق) صاحب المسالك والممالك، ابن خیرانه، محمد بن خیرانه غربی محدث مشهور از علمای قرن چهارم؛ ابن خذابه، عبدالله بن محمد بن خذابه؛ و ابن خردابه، فضل بن جعفر بن فرات بغدادی وزیر (متوفای 391 ق) است.
- [749] ابن خردادبه (متوفای 300 ق) صاحب المسالك والممالك، ابن خیرانه، محمد بن خیرانه غربی محدث مشهور از علمای قرن چهارم؛ ابن خذابه، عبدالله بن محمد بن خذابه؛ و ابن خردابه، فضل بن جعفر بن فرات بغدادی وزیر (متوفای 391 ق) است.
- احقاق الحق، ج 2، صص 370-371.
- [750] اثبات الهداء، ص 376.
- [751] ر. ک: الرياض النضرة، ج 1، ص 241؛ تاریخ الخمیس، ج 2، ص 169؛ المسترشد، صص 378-379؛ اثبات الهداء، ج 2، ص 383.
- [752] البداية والنهاية، ج 5، ص 250؛ سیر اعلام النبلاء (سیره ی خلفای راشدین)، ص 26؛ الرياض النضرة، ج 1، ص 241.
- [753] روضة المناظر، ج 7، صص 164-165.
- [754] ر. ک: انساب الاشراف، ج 1، ص 586؛ بحار الانوار، ج 28، ص 386، 411، 336 و پاورقی 268؛ الشافی فی الامامه، ج 3، ص 241؛ الرياض النضرة، ج 1، ص 167؛ تاریخ الخمیس، ج 1، ص 178؛ عوالم العلوم، ج 11، ص 602، 408؛ الشافی ابن حمزه، ج 4، ص 174؛ تلخیص الشافی، ج 3، ص 36؛ شرح نهج البلاغه، ج 20، ص 147؛ العقد الفرید، ج 4، صص 259-260، 247؛ نفحات اللاهوت، ص 79،

الكنی واللقاب، ج 1، ص 352؛ المختصر فی اخبار البشر، ج 1، ص 156؛ اعلام
انساء، ج 3، ص 127، الطرائف، ص 239؛ نهج الحق، صص 271-272؛ الغدير، ج
7، ص 77؛ و ج 5، ص 369.

[755] تاریخ الامم والملوك، ج 3، ص 202؛ صص 238-239؛ ر. ك: اعلام
النساء، ج 4، ص 114؛ نهج الحق، ج 11، ص 407؛ اثبات الهداة؛ ج 2، صص 333-
334.

[756] تاریخ الامم والملوك، ج 3، ص 203.

[757] شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 45.

[758] شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 21. ر. ك: بحار الانوار، ج 28، صص 110-
311.

[759] شرح نهج البلاغه، ج 6، صص 49-50.

[760] شرح نهج البلاغه، ج 6، صص 48-49؛ ج 2، ص 57. ر. ك: بحار الانوار، ج
28، ص 204.

[761] شرح نهج البلاغه، ج 2، صص 46-48.

[762] شرح نهج البلاغه، ج 2، صص 46-48.

[763] شرح نهج البلاغه، ج 2، صص 46-48.

[764] شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 48.

[765] لسان العرب، ج 3، ص 20، وی می گوید: این دو بیت را فاطمه علیها السلام

پس از رحلت پدرش سرود. بر پایه ی یک حدیث دیگر این دو بیت را صفیه خواند.

[766] شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 50؛ ج 3، ص 49؛ ج 6، 47؛ طبقات ابن سعد، ج
8، ص 228.

[767] شرح نهج البلاغه، ج 2، صص 50-51؛ ج 6، ص 48.

[768] شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 11.

- [769] شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 60.
- [770] شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 60.
- [771] شرح نهج البلاغه، ج 17، ص 168.
- [772] شرح نهج البلاغه، ج 17، ص 168.
- [773] الامامة والسياسة، ج 1، صص 28-29؛ احقاق الحق، ج 2، ص 351.
- [774] الامامة والسياسة، ج 1، ص؛ ر. ک: تلخیص الشافی، ج 2، صص 144-145؛ اعلام النساء، ج 4، صص 114.
- [775] منابع آن را در یکی از فصول گذشته آوردیم.
- [776] اعلام النساء، ج 4، ص 124.
- [777] شرح نهج البلاغه، ج 14، ص 193، بحار الانوار، ج 28، ص 323؛ اثبات الهداء، ج 2، صص 360، 337-338.
- [778] میزان الاعتدال، ج 1، ص 139؛ سیر اعلام النبلاء، ج 15، ص 578؛ لسان المیزان، ج 1، ص 268.
- [779] در عموم روایات و اگر نگوییم همه، لاقلاً بیشتر متون تاریخی و نیز سخنان صحابه و دیگران، خانه زهرا علیها السلام یا در خانه ی زهرا علیها السلام آمده است. خیلی کم می بینید که تعبیر خانه علی علیه السلام آمده باشد. این مسأله قابل توجه است و جا دارد که اسباب و انگیزه های دوستداران و دشمنان در این باره، به یک اندازه مطالعه و بررسی شود.
- [780] وی این مطلب را از دکتر سهیل ذکار نقل کرده است.
- [781] طبقات ابن سعد، ج 1، ص 499.
- [782] المفصل فی التاريخ العرب قبل الاسلام، ج 8، ص 31.
- [783] وفاء الوفاء، ج 2، صص 459-460. ر. ک: ص 540.
- [784] وفاء الوفاء، ج 2، ص 461.

- [785] وفاء الوفاء، ج 2، ص 461.
- [786] وفاء الوفاء، ج 2، ص 541. ر. ک: ص 463.
- [787] بحار الانوار، ج 38، ص 175؛ خصال، ج 2، صص 373-374.
- [788] وفاء الوفاء، ج 2، صص 542، 460.
- [789] ر. ک: وفاء الوفاء، ج 2، صص 459-460؛ 542.
- [790] ر. ک: وفاء الوفاء، ج 2، ص 542.
- [791] ر. ک: اقرب الموارد، ج 1، ص 544؛ ج 2، ص 262.
- [792] ر. ک: وفاء الوفاء، ج 2، صص 462-463.
- [793] بحار الانوار، ج 19، صص 8-10؛ اعلام الوری، ص 55.
- [794] وفاء الوفاء، ج 2، صص 458-460.
- [795] وفاء الوفاء، ج 2، ص 452؛ به نقل از طبرانی در المعجم الكبير و المعجم الاوسط.
- [796] صحیح مسلم، ج 7، ص 118؛ صحیح بخاری، ج 2، ص 187؛ وفاء الوفاء، ج 3، ص 942.
- [797] تفسیر عیاشی، ج 2، ص 68؛ بحار الانوار، ج 28، ص 227، از آن.
- [798] کافی، ج 7، ص 292؛ تهذیب الاحکام، ج 10، ص 208.
- [799] ر. ک: وفاء الوفاء، ج 2، صص 542، 459، 460.
- [800] ر. ک: وفاء الوفاء، ج 2، ص 460.
- [801] ر. ک: وفاء الوفاء، ج 2، ص 464.
- [802] مسند احمد، ج 5، ص 153.
- [803] بحار الانوار، ج 22، صص 479-480.
- [804] قرب الاسناد، ص 146؛ وسائل الشیعه، ج 5، ص 325؛ بحار الانوار، ج 73، ص 157؛ کافی، ج 6، ص 533.

- [805] سنن ابی داوود، ج 1، ص 234.
- [806] مسند احمد، ج 2، ص 62. ر. ک: سنن نسائی، ج 6، ص 144.
- [807] سنن ابن ماجه، ج 1، ص 510؛ البدایة والنهایة، ج 5، ص 276.
- [808] مجمع الزوائد، ج 9، ص 210؛ مناقب الامام امیر المؤمنین، ج 2، ص 217؛
المصنف، ج 5، ص 485.
- [809] ر. ک: بحار الانوار، ج 43، صص 83-89؛ ج 85، ص 94؛ مناقب آل ابی
طالب، ج 3، ص 343؛ ضیاء العالمین، ج 2، ق 3، ص 43؛ مکارم الاخلاق، ص 95؛
امالی صدوق، ص 194؛ کشف الغمه، ج 2، ص 77؛ نهایة الارب، ج 5، ص 264؛
ذخائر العقبی، مرآة؛ ینابیع الموده، ج 2، ص 52؛ احقاق الحق، ج 10، صص 291-
293؛ ج 19، صص 106-107؛ نظم درر السمطین، ص 177؛ مسند احمد، ج 5، ص
275؛ مختصر سنن ابی داوود، ج 6، ص 108؛ فضائل فاطمه، ص 53-54؛ مستدرک
حاکم، ج 1، ص 489؛ ج 3، صص 155-156؛ حلیة الاولیاء، ج 2، ص 300؛ مجمع
الزوائد، ج 8، ص 268؛ الصواعق المحرقة، ص 109؛ عوالم العلوم، ج 11، صص
130، 177-178، 263-266.
- [810] ر. ک: وفاء الوفاء، ج 2، ص 467؛ ضیاء العالمین، ج 2، ق 3، ص 43، از مسند
احمد، مناقب ابن شاهین.
- [811] کنز العمال، ج 15، ص 404؛ به نقل از احمد و ابوداوود و بیهقی و نسایی.
- [812] بحار الانوار، ج 3، ص 640؛ تاریخ الامم والملوک، ج 4، ص 70؛ دلائل
الصدق، ج 3، ق 1، ص 87؛ شرح الاخبار، ج 3، ص 57؛ ر. ک: فتوح البلدان، ج 3، ص
352؛ کنز العمال، ج 3، ص 18؛ سنن بیهقی، ج 8، ص 235؛ الکامل فی التاریخ، ج
2، صص 540-541؛ وفيات الاعیان، ج 2، ص 455؛ البدایة والنهایة، ج 7، ص 81؛
عمدة القاری، ج 6، ص 340؛ الاغانی، ج 16، صص 331-332؛ شرح نهج البلاغه،
ج 12، صص 234-237.

- [813] نهج البلاغه، خ 193، بحار الانوار، ج 74، صص 314-315.
- [814] بحار الانوار، ج 43، صص 122؛ 143؛ ج 101، ص 89؛ ر. ک: كشف الغمه، ج 1، صص 352، 372، ج 2، ص 98، آیه التطهير، ج 1، ص 122؛ احقاق الحق، ج 10، ص 409؛ نظم درر السمطين، ص 188؛ عوالم العلوم، ج 1، ص 308؛ حلیة الاولیاء، ج 2، ص 75؛ المصنف، ج 5، ص 489.
- [815] بحار الانوار، ج 24، ص 406؛ ج 38، ص 81؛ کنز الفوائد، ص 190.
- [816] مسند احمد، ج 3، ص 441؛ به همین معنا در بحار الانوار، ج 27، ص 246.
- [817] بحار الانوار، ج 97، ص 32، ج 495؛ کافی، ج 1، ص 406؛ قرب الاسناد، ص 100.
- [818] مسند احمد، ج 5، ص 149.
- [819] ر. ک: مسند احمد، ج 3، ص 363؛ ج 5، صص 82، 425؛ بحار الانوار، ج 73، 177؛ مکارم الاخلاق، ص 128.
- [820] ر. ک: مسند احمد، ج 3، ص 363؛ ج 5، صص 82، 425؛ بحار الانوار، ج 73، 177؛ مکارم الاخلاق، ص 128.
- [821] صحیح مسلم، ج 3، ص 1593.
- [822] مسند احمد، ج 6، ص 31.
- [823] بحار الانوار، ج 43، ص 66.
- [824] بحار الانوار، ج 22، صص 131-132؛ ج 67، ص 281؛ کافی، ج 5، ص 84؛ من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 101.
- [825] بحار الانوار، ج 22، ص 490.
- [826] بحار الانوار، ج 38، ص 227؛ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 66.
- [827] سنن ابی داوود، ج 2، ص 339؛ صحیح مسلم، ج 3، صص 386-395؛ بحار الانوار، ج 60، ص 204؛ سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1129؛ موطأ، ص 665.

- 1683؛ کنز العمال، ج 16، ص 438؛ ج 15، صص 352، 335-336؛ از بخاری، مسلم، نسائی، ابوداؤد، ابن خزیمه، ابن جنان، بیهقی، و ابن نجار.
- [828] بحار الانوار، ج 60: ص 452؛ الشافی، ج 4، صص 126، 1358؛ شرح نهج البلاغه، ج 2، صص 29-35؛ ایضاح، ص 147.
- [829] البدء والتاریخ، ج 5، ص 65.
- [830] حلیه الاولیاء، ج 2، صص 42.
- [831] بحار الانوار، ج 91، ص 227؛ ج 42، ص 66؛ ج 92، ص 37؛ مهج الدعوات، ص 5-9؛ الخرائج والجرائح، ج 2، ص 533؛ دلائل الامامه، ص 28، عوالم العلوم، ج 11، ص 81.
- [832] کنز العمال، ج 13، ص 552.
- [833] مسند احمد، ج 3، ص 306، ر. ک: علل الشرایع، ج 2، ص 582؛ بحار الانوار، ج 73، صص 174، 177، امالی مفید، ص 190؛ وسائل الشیعه، کتاب الصلاة ابواب احکام المساکن، باب 16، ج 6.
- [834] مسند احمد، ج 2، ص 320.
- [835] تاریخ مدینه، ج 1، ص 88؛ از عمده الاخبار، ص 123-124؛ ر. ک: وفاء الوفاء، ج 3، ص 883؛ به نقل از مسلم و نسائی.
- [836] بحار الانوار، ج 16، ص 192.
- [837] فرائد السمطین، ج 1، ص 92؛ عوالم العلوم، ج 11، ص 290. در پاورقی از منابع فراوان.
- [838] الاختصاص، صص 185-186؛ بحار الانوار، ج 28، ص 227؛ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 67.
- [839] الرسائل الاعتقادیه، ص 457.
- [840] عنوان بعدی حدیث 11.

- [841] بحار الانوار، ج 43، ص 289؛ مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 390.
- [842] بحار الانوار، ج 91، ص 227؛ ج 92، ص 37؛ ج 43، صص 6-68؛ نهج الدعوات، صص 7-9؛ دلائل الامامه، ص 28.
- [843] بحار الانوار، ج 35، ص 251.
- [844] تفسیر فرات، ج 1، ص 339؛ بحار الانوار، ج 35، صص 215-216.
- [845] مقتل خوارزمی، ج 1، ص 74؛ بحار الانوار، ج 43، ص 72.
- [846] کشف الیقین، ص 292؛ کشف الغمه، ج 1، ص 343 از: مناقب ابن مردویه؛ بحار الانوار، ج 32، ص 282، ج 38، ص 351؛ الیقین صص 14، 41، 61.
- [847] بحار الانوار، ج 41، ص 270؛ فضائل ابن شاذان، صص 130-131.
- [848] الثقات، ج 2، ص 163.
- [849] الاتحاف بحب الاشراف، ص 8.
- [850] ر. ک: الاحتجاج، ج 1، صص 470-471؛ کشف الیقین، ص 305، بحار الانوار، ج 38، صص 305، 349-356؛ الطرائف، ص 72؛ از ابن مغزلی.
- [851] تفسیر قمی، ج 2، صص 99-100؛ بحار الانوار، ج 22، ص 155؛ تفسیر البرهان، ج 3، صص 126-127؛ ج 4، ص 205؛ تفسیر نورالثقلین، ج 3، صص 581-582.
- [852] بحار الانوار، ج 90، ص 272؛ ص 152، از: دعوات راوندی، ص 47؛ نظم درر السمطین، ص 190.
- [853] کشف الیقین، ص 305، کشف الغمه، ج 1، ص 342؛ بحار الانوار، ج 37، ص 296؛ الیقین، ص 162؛ مناقب الامام امیر المؤمنین، ج 1، صص 360، 394؛ حلیه الاولیاء، ج 1، ص 63.
- [854] منابع این حدیث را پیش از این آوردیم.
- [855] کشف الغمه، ج 1، ص 371، ر. ک: مجمع الزوائد، ج 9، ص 210؛ شرح

- الاخبار، صص 56-57.
- [856] ارشاد القلوب، ص 302.
- [857] ر. ک: الامامة والسياسة، ج 1، ص 20، در برخی از چاپها این صفحه عمداً یا سهواً در ج 2 قرار گرفته است.
- [858] بحار الانوار، ج 3، ص 73؛ عوالم العلوم، ج 11، ص 169.
- [859] بحار الانوار، ج 30، ص 268؛ تهذيب الاحكام، ج 2، ص 28.
- [860] كنز العمال، ج 7، ص 194.
- [861] كنز العمال، ج 10، ص 570.
- [862] بحار الانوار، ج 43، ص 72.
- [863] در فصل دوم خواهد آمد.
- [864] ر. ک: بحار الانوار، ج 43، صص 197-198؛ ج 28، ص 299؛ كتاب سليم، ص 250 (اعلمی).
- [865] بحار الانوار، ج 22، ص 490؛ به نقل از: طرف، صص 38-41.
- [866] صحيح بخاری، ج 2، ص 187، صحيح مسلم، ج 7، ص 118-119؛ وفاء الوفاء، ج 3، صص 942-943 از مسلم.
- [867] طرائف، ص 102؛ در پاورقی از: بحار الانوار، ج 38، ص 37، و مناقب خوارزمی، ص 124.
- [868] کافی، ج 5، ص 528، بحار الانوار، ج 43، ص 62؛ وسائل الشیعه، ج 20، ص 216.
- [869] بحار الانوار، ج 22، ص 15.
- [870] صحيح بخاری، ج 2، ص 187؛ وفاء الوفاء، ج 3، ص 65؛ صحيح مسلم، ج 7، ص 118؛ دلائل النبوه، ج 6، ص 388.
- [871] حديث شماره ی 12، موضوع: «در زدن».

- [872] حدیث شماره ی 10، موضوع: «در زدن».
- [873] بحار الانوار، ج 37، ص 3313، به نقل از مشارق انوار الیقین.
- [874] بحار الانوار، ج 43، ص 117؛ مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 356.
- [875] بحار الانوار، ج 43، ص 289؛ مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 390 (چ دارالاضواء).
- [876] مسند احمد، ج 4، ص 406؛ کنز العمال، ج 13، صص 65-66، 93-95؛ ج 2، ص 537.
- [877] مسند احمد، ج 5، ص 452.
- [878] سنن ابن ماجه، ج 1، ص 510.
- [879] مسند احمد، ج 6، ص 263.
- [880] تاریخ مدینه، ج 1، صص 88-89.
- [881] ر. ک: عوالم العلوم، ج 11، ص 162؛ مهج الدعوات، ص 5؛ بحار الانوار، ج 11، صص 130-131.
- [882] بحار الانوار، ج 41، ص 270؛ فضائل ابن شاذان، صص 130-131.
- [883] بحار الانوار، ج 16، ص 227، به نقل از مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 146.
- [884] کشف الیقین، ص 292؛ کشف الغمه، ج 1، ص 343.
- [885] الاحتجاج، ج 1، صص 470-471؛ کشف الیقین، ص 305.
- [886] مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 133.
- [887] بحار الانوار، ج 38، ص 355.
- [888] تفسیر قمی، ج 2، ص 99-100؛ بحار الانوار ج 122، ص 155.
- [889] مسند احمد، ج 6، ص 31.
- [890] سنن ابی داوود، ج 2، ص 339، صحیح مسلم، ج 3، ص 193؛ مسند احمد، ج 3، صص 386-395.

- [891] كشف الغمه، ج 1، ص 371؛ شرح الاخبار، ج 3، صص 56-57.
- [892] كنز العمال، ج 7، ص 194.
- [893] كنز العمال، ج 12، صص 538-539.
- [894] عوالم العلوم، ج 11، ص 41.
- [895] عوالم العلوم ج 11، ص 265. به نقل از: تنبيه الغافلين، ص 22؛ احقاق الحق، ج 10، ص 182.
- [896] مناقب الامام امير المؤمنين، ج 1، ص 338.
- [897] الصراط المستقيم، ج 3، ص 113.
- [898] احزاب، 53.
- [899] ر. ك: بحار الانوار، ج 38، ص 121؛ ج 32، ص 347؛ ج 39، ص 267؛ ج 43، ص 126؛ تفسير البرهان، ج 3، ص 332؛ مناقب الامام امير المؤمنين، ج 1، ص 361؛ كشف الغمه، ج 1، ص 91؛ كشف اليقين، ص 260؛ مختصر تاريخ دمشق، ج 18، ص 54؛ مناقب خوارزمي، صص 86-87؛ ترجمه ي الامام على تاريخ دمشق، ج 3، صص 164-165؛ فرائد السمطين، ج 1، صص 331؛ كفاية الطالب، ص 312؛ احقاق الحق، ج 4، صص 244-245؛ علل الشرايع، ج 1، ص 54.
- [900] سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1306؛ صحيح بخارى، ج 1، صص 67، 164، 212؛ دلائل النبوه، ج 6، ص 386.
- [901] الاختصاص، ص 345؛ بحار الانوار، ج 8، ص 207.
- [902] تفسير عياشى، ج 2، ص 67؛ تفسير البرهان، ج 2، ص 93؛ بحار الانوار، ج 28، ص 227.
- [903] الاختصاص، صص 185-186.
- [904] سنن ابى داوود، ج 4، ص 361، ح 538؛ مسند احمد، ج 4، ص 174.
- [905] نهج البلاغه، خ 194؛ بحار الانوار، ج 69، صص 176-177.

- [906] تاريخ الامم والملوك، ج 4، ص 431؛ بحار الانوار، ج 32، ص 57، از آن.
- [907] كنز العمال، ج 7، ص 255.
- [908] قرب الاسناد، ص 18؛ بحار الانوار، ج 76، ص 228؛ من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 74.
- [909] كافي، ج 7، ص 292؛ تهذيب الاحكام، ج 10، ص 208.
- [910] كنز العمال، ج 15، ص 732.
- [911] طوابع الانوار، ص 112.
- [912] تفسير امام حسن عسكري، ص 412؛ بحار الانوار، ج 17، ص 266.
- [913] مسند احمد، ج 1، صص 73-74.
- [914] سنن ابى داود، ج 4، ص 363.
- [915] ر. ك: آية التطهير، ج 1، صص 223-224؛ بحار الانوار، ج 31، ص 372؛ ارشاد القلوب، ص 259؛ از غاية المرام، ص 296؛ امالي صدوق، ص 260.
- [916] تاريخ المدينة، ج 1، ص 113. ر. ك: وفاء الوفاء، ج 3، ص 113؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 95؛ تاريخ الخميس، ج 2، ص 265؛ المعجم الكبير، ج 1، ص 79.
- [917] تاريخ المدينة، ج 4، ص 5-1274.
- [918] تاريخ المدينة، 1285، تاريخ الامم والملوك، ج 4، ص 383.
- [919] تاريخ المدينة، ص 1386-1387؛ ر. ك: العقد الفريد، ج 4، ص 310؛ تاريخ الامم والملوك، ج 4، ص 388؛ الكامل فى التاريخ، ج 3، ص 175؛ البداية والنهاية، ج 7، ص 188.
- [920] تاريخ مدينة، ج 4، ص 1284.
- [921] تاريخ مدينة، ج 4، ص 1293، نهاية الارب، ص 19، ص 494؛ الاستيعاب، ج 3، ص 387.
- [922] تاريخ المدينة، ج 4، ص 1302. ر. ك: تاريخ الامم والملوك؛ ج 4، ص

- 384؛ الكامل فی تاریخ، ج 3، ص 175.
- [923] تاریخ المدینہ، ج 4، ص 1315؛ شعر در: العقد الفرید، ج 4، ص 115؛ تاریخ الامم والملوک، ج 4، ص 424.
- [924] صحیح بخاری، ج 2، ص 82.
- [925] بحار الانوار، ج 42، ص 189؛ الاختصاص، ص 163.
- [926] کنز العمال، ج 5، ص 415.
- [927] کافی، ج 5، ص 243؛ ر. ک: تهذیب الاحکام، ج 7، ص 219-220؛ الاستبصار، ج 3، ص 132؛ وسائل الشیعہ، ج 19، ص 144.
- [928] تاریخ عمر بن خطاب، ص 140.
- [929] نهج البلاغہ، ج 157؛ بحار الانوار، ج 74، ص 431.
- [930] المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج 7، ص 431.
- [931] کنز العمال، ج 5، ص 453.
- [932] بحار الانوار، ج 30، ص 452؛ الشافی، ج 4، ص 132؛ شرح نهج البلاغہ، ج 2، ص 32.
- [933] کنز العمال، ج 12، ص 661؛ ج 5، ص 768.
- [934] کنز العمال، ج 2، ص 778؛ ج 12، ص 562.
- [935] کافی، ج 4، ص 243-244؛ وسائل الشیعہ، ج 13، ص 267-268؛ تهذیب الاحکام، ج 5، ص 420.
- [936] ر. ک: وسائل الشیعہ، ج 13، ص 268-269؛ کافی، ج 4، ص 244؛ من لا یحضرہ الفقیہ، ج 2، ص 126؛ علل الشرایع، ص 396.
- [937] بحار الانوار، ج 96، ص 87؛ قرب الاسناد، ص 108.
- [938] مسند احمد، ج 6، ص 343؛ کنز العمال، ج 8، ص 403.
- [939] منابع این مطلب فراوان است. به عنوان نمونہ: مسند احمد، ج 2، ص 162؛

- تفسیر قمی، ج 2، ص 321؛ وسائل الشیعه، ج 15، ص 27؛ تهذیب الاحکام، ج 4، ص 116؛ ج 6، ص 137؛ کافی، ج 5، ص 12؛ خصال، ج 1، ص 276؛ صحیح مسلم، ج 3، ص 1408؛ بحار الانوار، ج 75، ص 169؛ مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 207.
- [940] مسند احمد، ج 2، ص 538؛ صحیح مسلم، ج 3، ص 1406.
- [941] کافی، ج 8، ص 276-277؛ بحار الانوار، ج 22، صص 265-266.
- [942] خصائص الائمہ، ص 58؛ الخرائج والجرائح، ج 1، ص 215؛ به نقل از: حلیۃ الابرار، ج 1، ص 278؛ و مدینۃ المعاجز، ص 76؛ ر. ک: بحار الانوار، ج 19، ص 76؛ ج 36؛ صص 43-44.
- [943] بحار الانوار، ج 10، ص 56؛ الاحتجاج، ج 1، ص 513؛ به نقل از خصال.
- [944] بحار الانوار، ج 19، ص 73؛ الخرائج والجرائح، ج 1، ص 144.
- [945] بحار الانوار، ج 18، صص 98-100؛ الاختصاص، ص 182.
- [946] بحار الانوار، ج 16، ص 49.
- [947] بحار الانوار، صص 78-79؛ عوالم العلوم، ج 11، ص 41.
- [948] ر. ک: کنز العمال، ج 12، صص 547-553، 558.
- [949] بحار الانوار، ج 35، ص 36؛ امالی طوسی، ص 318.
- [950] صحیح مسلم، ج 2، صص 966-967؛ صحیح بخاری، ج 1، ص 126؛ مسند احمد، ج 2، ص 33.
- [951] سنن نسایی، ج 2، صص 33-34، مسند احمد، ج 6، ص 15؛ ج 2، صص 33، 120؛ صحیح مسلم، ج 2، ص 967.
- [952] بحار الانوار، ج 21، صص 116-117؛ مناقب آل ابی طالب، ج 2، ص 143.
- [953] اسباب النزول، ص 130؛ بحار الانوار، ج 21، صص 116-117؛ به نقل از آن و مناقب آل ابی طالب، و تفسیر ثعلبی و قشیری و قزوینی، و معانی زجاج و مسند

موصلی.

- [954] مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 209.
- [955] بحار الانوار، ج 67، ص 287؛ مشکاة الانوار، ص 59.
- [956] کنز العمال، ج 5، ص 299، به نقل از: نسایی، احمد و رویانی.
- [957] بحار الانوار، ج 28، ص 389، 411، به نقل از بلاذری، انساب الاشراف، ج 1، ص 586؛ ر. ک: الشافی فی الامامه، ج 3، ص 241؛ العقد الفرید، ج 4، صص 259-260؛ ج 2، ص 250؛ ج 3، ص 63؛ کنز العمال، ج 3، ص 149؛ الرياض النضره، ج 1، ص 167؛ المختصر فی اخبار البشر، ج 1، ص 156؛ الطرائف، ص 239؛ تاریخ الخمیس، ج 1، ص 178؛ نهج الحق، ص 271؛ نفحات اللاهوت، ص 79؛ عوالم العلوم، ج 1، صص 408، 602؛ الشافی ابن حمزه، ج 4، ص 174؛ تلخیص الشافی، ج 76، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 147.
- [958] فاطمة الزهرا بهجة قلب المصطفى، ص 532؛ به نقل از نوائب الدهور، ص 194.
- [959] فاطمة الزهرا بهجة قلب المصطفى، ص 532؛ به نقل از نوائب الدهور، ص 194.
- [960] بحار الانوار، ج 53، صص 14-19.
- [961] بحار الانوار، ج 43، صص 197-198؛ ج 28، ص 299؛ کتاب سلیم (اعلمی) ج 2، ص 250.
- [962] بحار الانوار، ج 28، صص 261، 268-270.
- [963] الجمل، صص 18-77.
- [964] منتخب کنز العمال، ص 174؛ ج 5، ص 651؛ الاستیعاب، ج 2، صص 254-255؛ الوافی بالوفیات، ج 17، ص 311، کنز العمال، ج 5، ص 651؛ اقتحام الاعداء والخصوم، ص 72؛ المصنف، ج 14، ص 567؛ شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 45؛

- الشافى فى الامامه، ج 4، ص 110؛ المغنى، ج 20، ق 1، ص 335؛ قره العين، ص 78؛
الشافى ابن حمزه، ج 4، ص 174؛ نهاية الارب، ج 19، ص 40.
[965] بحار الانوار، ج 28، ص 227؛ تفسير عياشى، ج 2، ص 47؛ ر. ك:
الاختصاص، صص 185-186؛ تفسير البرهان، ج 2، ص 93.
[966] بحار الانوار، ج 12، ص 458؛ خصائص الائمة، ص 72.
[967] بحار الانوار، (چ قديم)، ج 2، ص 231؛ (چ جديد) ج 3، ص 348.
[968] ر. ك: شرح نهج البلاغه، ج 20، صص 16-17.
[969] اثبات الوصيه، ص 143؛ بحار الانوار، ج 28، صص 308-309.
[970] ر. ك: شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 60.
[971] بحار الانوار، ج 30، صص 293-295؛ الهداية الكبرى، ص 417.
[972] بحار الانوار، ج 39، صص 41-42؛ معانى الاخبار، صص 205-207.
[973] النقص، ص 302.
[974] شورى، 23.
[975] التتمه فى تواريخ الائمة، ص 35.
[976] علم اليقين، صص 686-688.
[977] الاحتجاج، ج 1، ص 212.
[978] بحار الانوار، ج 22، ص 477.
[979] نفحات اللاهوت، ص 130.
[980] نهج الحق، ص 271؛ نزديك به اين در: الامامة والسياسة، ص 12؛ تاريخ ابن
شحنه، ص 164؛ تاريخ ابوالفدا، ج 1، ص 56؛ العقد الفريد، ج 2، ص 254؛ تاريخ
يعقوبى، ج 2، ص 105.